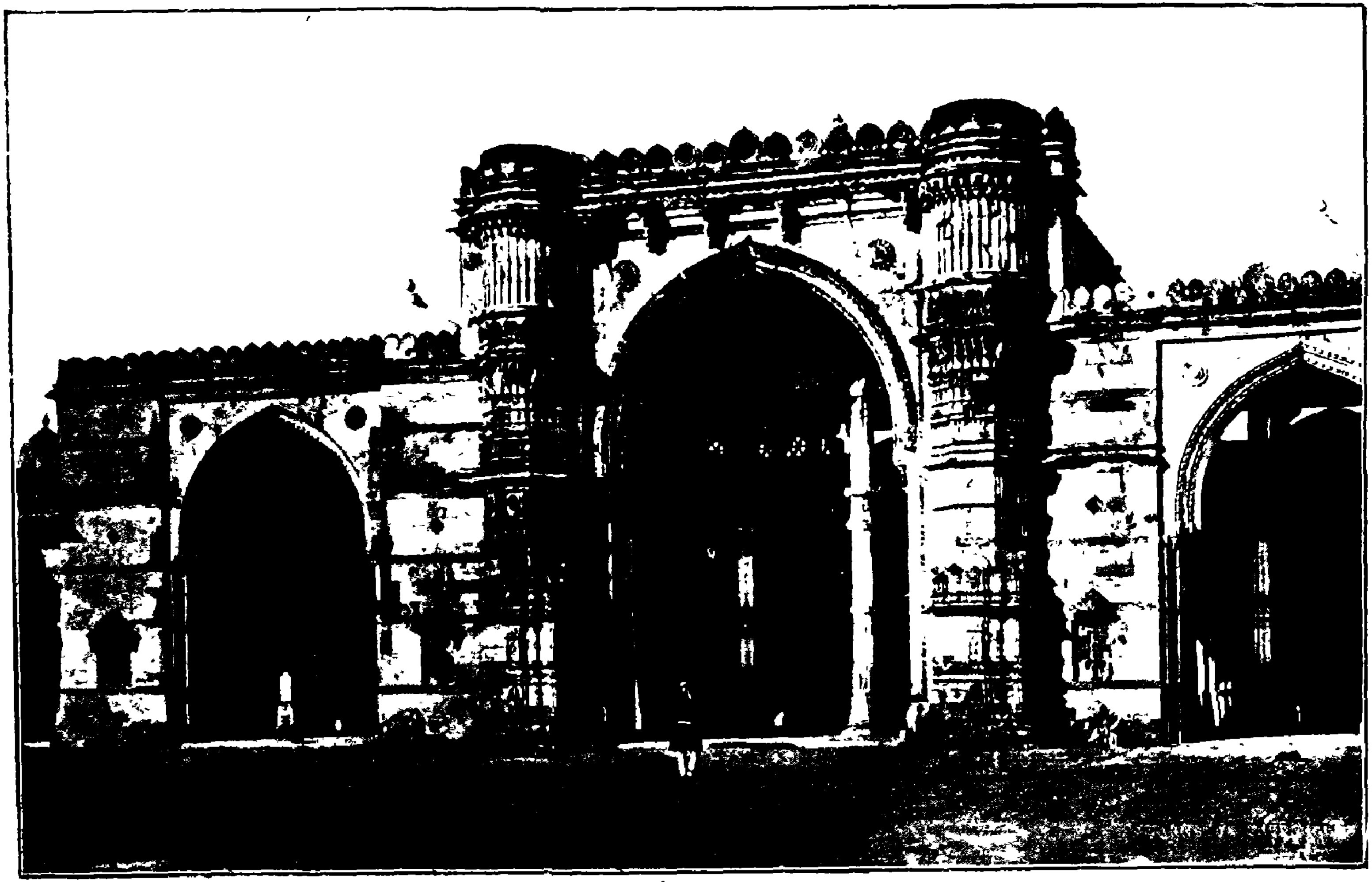


ADABAD

مرات احمدی جزء اول

مصنفه

مورخ شیرین سخن مرزا محمد حسن الملقب
به علي محمد خان بهادر

به تصحیح و تحشی

سید نواب علي ایم - اے - پروفسر برودہ کالج
و فلیو بمبئي یونیورسیتي

[بیپٹسٹ میشن پریس - کلکته]
سنه ۱۹۲۸ع

بســـم الله الرحمـــن الرحيـــم

فهرست مطالب مرأت احمدي جزء اول

صفحه — مضمون

صفحه	مضمون
۵۱	عہد سلطنت جلال خان ملقب بقطب الدین خان -
۵۳	عہد سلطنت سلطان داؤد بن سلطان احمد بادشاہ -
„	عہد سلطنت فتح خان بن سلطان محمد ملقب بسلطان محمود بیگڈہ -
۶۱	عہد سلطنت خلیل خان ملقب به سلطان مظفر حلیم -
۶۶	عہد سلطنت سکندر خان ملقب بسلطان سکندر -
۶۸	عہد سلطنت بہادر خان ملقب بسلطان بہادر -
۷۶	عہد سلطنت محمود خان بن لطیف خان -
۸۷	عہد سلطنت احمد خان بن لطیف خان -
۹۴	عہد سلطنت سلطان مظفر نتّھو -
۹۶	ذکر سلسلۂ علیا اولاد نامدار و الاتبار حضرت قطب الدنیا و الدین امیر تیمور صاحبقران گورکان در مملکت ہند -
۹۷	حضرت امیر تیمور صاحب قران -
۹۸	عہد سلطنت ظہیر الدین محمد بابر شاہ -
„	عہد سلطنت نصیر الدین محمد ہمایون بادشاہ غازی -
۹۹	جلوس جلال الدین محمد اکبر بادشاہ غازی -
„	عہد سلطنت محمد جہانگیر بادشاہ -
۱۰۰	جلوس ابو المظفر شہاب الدین محمد شاہجہان بادشاہ -
„	جلوس ابو المظفر محی الدّین اورنگ زیب عالمگیر -
۱۰۱	جلوس حضرت ابو النصر قطب الدّین محمّد معظم شاہ بہادر -
„	جلوس شاہ ابو الفتح معزالدین جہاندار شاہ غازی -
„	جلوس شاہ شہید ابو المظفر معین الدین فرخ سیر بادشاہ -
۱۰۲	جلوس محمد رفیع الدرجات بادشاہ -
„	جلوس محمد رفیع الدولہ ملقبہ شاہجہان ثانی -

صفحه	مضمون

صفحه	مضمون

صفحه	مضمون
۲۹۹	شروط ضابطه اخذ زکوٰة که در ضمن حسب الحکم درج یافته -
۳۰۰	رفوع قحط شدید -
۳۰۳	صوبه داری مختار خان و دیوانی محمد لطیف -
۳۰۶	مقرر شدن سرکار سورٹهه در تیول شاهزادهٔ محمد اعظم
۳۰۸	مقرر شدن ضابطه فوطه خانه و کمی وزن روپیه -
۳۱۱	انتظام ضابطه فوطه خانه و کمی وزن روپیه -
۳۱۰	صوبه داری کار طلب خان که آینده بخطاب شجاعت خان - سرفرازی یافت
۳۱۶	تعین یافتن زکوٰة در قیمت مکان فروخت -
۳۲۰	برپا شدن فساد متیه در بهروچ
۳۳۱	التجا آوردن در کداس را تهور -
۳۳۱	مقرر شدن امینی بیت المال بقضاة -
۳۳۹	مقرر شدن اخذ زکوٰة و محصول کهزه پارچه -
۳۴۲	مقرر شدن اخذ محصول سیاه پارچه -
۳۴۶	صوبه داری شاه زادهٔ عالم محمد اعظم و دیوانی خواجه عبد الحمید خان -
۳۴۰	آمدن صفدر خان بابی و تعین شدن فوج بتعاقب او -
۳۵۱	رحلت عصمت قباب جانی بیگم -
۳۵۷	نهضت رایات محمد اعظم شاه بصوب دهاپور -
۳۵۹	آمدن فوج مرهته بسرکردگی دهنه جادهو وغیره -
۳۶۶	رسیدن شاهزادهٔ عالی تبار بیدار بخت -
۳۷۰	صوبه داری ابراهیم خان -
„	نقل فرمان والا شان در باب تفویض صوبه داری احمد آباد -
۳۷۷	آمدن بالاجی بشیو ناتهه مرهته با فوج گران و تاخت نمودن
۳۷۹	سلطنت حضرت خلد منزل ابو النصر قطب الدین محمد معظم بهادر شاه -

صفحه | مضمون

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرس نسخهٔ دفتر حمد پادشاه مالک الملکی که نصب و عزل فرمانروایان ممالک هفت اقلیم و والیان تخت و دیهیم و اورنگ نشینان کج کلاه و خواقین با فر جاه و مرزبانان اطراف و دنیا دارای اکناف بکف اختیار و قبضهٔ اقتدار اوست به هر که میخواهد می بخشد و از هر که خواهد می ستاند صاحب دستگاهی که طبلق افراد هفتگانه سبع سموات مجملی از مفصلی مجلدات توفیر کارخانه عظمت سلطنت او نمی تواند شد * بیت *

مر او را رسد کبریا و منی — که ملکش قدیم است و ذاتش غنی

و عنوان دیوان روز نامچه آمدنی سایر ایام و سرخط سیاهه رفتنی لیالی موشح به سپاس حکیم مدبر علی الاطلاق که بحکمت بالغه و صنعت کامله کما فصلت تدبیر زیاده و کمی شمسی و قمری وضع و اختراع نموده غرّهٔ رویت هلال شهور عند الله اثنا عشر شهرا بتفصیل ذیل منازل بیست و هشت گانه سیر دوریه بنابر تعلیم تعداد سنین و شهور و حساب در گوشه یاد داشت اقساط بندی سال تمام حشو شبهه منها نموده بار ز لا کلام در روشن باقی ماهوار در تاریخ سلخ بشرح صدر بر آورده هویدا ساخت تانوع انسان به تشریف شرافت اشرف مخلوقات بخلعت فاخره لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مخلع شده و متصدی خدمت سر نوبتی و امانت داری انا عرضنا الامانت علی السموات و الارض فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان جرات نموده از تاریخ یوم المیثاق الست بربکم قالوا بلی قبولیت شقداری ضمیمه تحویلداری تا وقت معین اجل مسمی بعهده خویش گرفته فاعل مختار گشته متکفل تنظیم و تنسیق و سرانجام مهام حال و استقبال محال مذکور گردیده جمع بندی حواس پنجگانه قرار واقعی نموده از تفریق فریق فی الجنة و فریق فی السعیر اندیشیده چون خمسهٔ متحیره

سرگردان وادی حیرانی لا الی هولاء و لا الی هولاء نگردد و بمضمون ان سعیکم لشتی مانند بنات النعش خاطر پراگندة نساخته پروین مثال بگرداوری نفس شماری احاد و عشرات و مات رقمی و هندسی صرف ایام اسبوع و ساعات شبانه روزی خود را بدانچه معمور است از استراق ریا و سمعه احتراز داشته بوجهه احسن بجا آورده چنان تقید و قدغن بکار برد که حبه از حبوبات امر بمعروف و نهی از منکر بی مصرف و بدون سند دیوان پسند بیجا بخرج ارتکاب معصیت نرودا ذرین داب تکاهل و تساهل جایز نداشته از حسن سلوک خود جمهور خلایق را راضی و شاکر دارد که دام دام آخر وجه ذمه بمعرض ایصال او فوا بالعهد در اورده فیض الوصول یابد *

* بیت *

غافل ز احتیاط نفس یکنفس مباش شاید همین نفس نفس واپسین بود

مقسمی که تقسیم مدد معاش آیمهٔ داران و وظیفه خواران و مامن دابة فی الارض الا علی الله رزقها از رساله صدارت و نظارت نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوات الدنیا بشرط حی قیام بقدر مؤنت و کفاف صلاحیت امور از خزانه و ان من شیء الا عندنا خزاینه و اراضی ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده موازی یک قطعه از موضع ربع مسکون عمده پرگنه وسعت آباد ارض الله و اسعة مضاف سرکار صوبه معمورة عالم آباد خارج جمیع قابل زراعت الدنیا مزرعة الاخرة مرحمت فرموده تا هرچه کارند بدروند و فرمان واجب الاذعان بلا صرف و قصور ومولی مرقوم بطغرای غرای و الله الغنی و انتم الفقراء بمنع تبدیر و لا تبذر تبذیرا که از ابواب ممنوعه بارگاه کبریائی است بموجب چهتی بضا کلوا و اشربوا ولا تسرفوا بلا قید اسامی معه اولاد و احفاد بطنا بعد بطن یوما فیوماً بلا ناغه و قطع بی تغیر و تبدیل و بیکار و شکار و قلعه و محصلانه و ضبطی و درخواست سند مجدد هر ساله و ... یافت دیده و دانسته کرامت کرده که صرف ما یحتاج خودها نموده بعبادات مفروضه موقوته مواظبت اشتغال ورزند *

* بیت *

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است

برافي كه پروانچه روزي تنخواه از كچهري اعلامي و الله يرزق من يشاء بغير حساب مي ابتدائي ملازمي كه در دفعه داري و اسم دوسي الله يعلم ما تحمل كل انثى و ما تغيض الارحام و ما تزداد بصاد نگهداشت و تصحيحه ملاحظه مثل مقدي موجودات بلا شك و بر طوري ببستي چهره هستي تعالي پذيرفته بموجب تصديق و قرار داد تعلق روح در ارحام شريك توجيهه امهات تن كرده چون بعرض مقرر سزاوارزي بزميداري موضع ميلاد رسيد بمقدمي در بيتي فهديناه النجدين شيرين كام ساخته برات على الحساب حرزي كاملين جاي گردانيد و از هنگام كام دين بقدم گردن حسب التماس موت دامنه با قطاع ذات و تا بيدان برسانه مهر بخشي تحن قرزهكم و اياهم بجاگير دوار واقع تلحده داعهاي بلا شرط و مشروط مقررا طالب واجب اغايت شهر و يوم اذاجاء اجلهم لا يستاخرون ساعة و لا يستقدمون يك فصلي و دو فصلي سير حاصل و كم حاصل و افزود دامي و بار يافت تخفيف ان الله يرزق من يشاء و يبسط الرزق لمن ايشاء بقدر مرحمت فرموده و ناسي بلوغ سرحد تميز بخطاب ترخاني مخاطب و از تقديم خدمت ماموره وضع يك روز دو ملازمي و ايام مابين غير حاضري و ثبت چوكي محاسبه و ضبط باز گرداني و خوراك دواب و كل تكاليف درگاه معدودي معاف و مرفوع القلم و مطلق العنان داشته پس از رسيدن ميعاد تكاليف لا يكلف الله نفسا الا وسعها و موسم اداي حقوق بالوجهات واجبي صلوات يوميه و زكوة سالانه عام نصاب نيل شروع سنه دوم فصلي بجهت ضبط و تحرير سر رشته واداچه خير و شر فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره و من يعمل مثقال ذرة شرا يره حسب الحكمي است محكم و داخل بي فوت و فرو گذاشت و رعايت و جانب داري از مشرفان كراماً كاتبين ... دران سياق دان كه در تاريخ سهو المدبران درود موكل و تعيين نموده كه از نقير و قطمير در طومار لايغادر صغيرة و لا كبيرة الّا احصها و اصلات تشخيص و تحصيل امور مكتسبه مما كسبت ايديهم بالمواجهه نوشته برسبيل و قائع و سوانح بذاك چوكي دو اسپه صبا و مسا مصحوب هركارهاي سريع السير اونآ

والليل و اطراف المنهار عوص دفتر خانه اعلی علیین کند تا آنچه پرگنه نیکوی محال خالصه شریفه و الله یصعد الکلم الطیب باشد در مفروده من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بده چند اضافه نمایان در ابواب جمع قبول ثبت نمایند و در من ذالک منظور مجرا یافته و بموجب وافی دالخیر داخلی خزانه جزا و دستک عبور گذر صراط به فیض و مهر اوزک نبوت وزیر الممالک کون و مکان سر گروه وزرای دیشان بمسوای نویندان و الا دودمان ناهج مناهج احکام شریعه راتق و فاتق مهام الطریقه واقف اسرار الخفیه مظهر انار الجلیله قدره ارباب هدایت ماحی کفر و جهالت حامی ملت بیضا سر آمد فرقهٔ انبیا پیش خرام گروه اولیا و اصفیا مورد تجلیات انوار سبحانی محل نزول آیات فرقانی مترقی بمعراج سبحان الذی اسری مقرب بقرب دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی صاحب السیف و النار اما مور بامر قل کفی مفتخر بتاج و هاج لولاک لما خلقت الافلاک متخلع بخلعت هدایت ساکنان مرکز خاک محرم خلوت خانه سر ادقات عزت و اجلال زبده بار یافتگان درگاه ایزد متعال خاصه و خلاصه کاینات مفخر کل موجودات ناسخ ادیان سلف هادی آیندگان خلف رکن رکین سلطنت متین متین نبوت سر دفتر نسخه صدارت فرد منتخب رساله رسالت سرور عالمیان قبله امید عاصیان وکیل مطلق خداوند زمین و زمان مبعوث بکافه انس و جان کل سر سبد خلیل برگزیده حضرت رب الجلیل کریم ابن الکریم مشهود دانک لعلی خلق عظیم الو العزم مدار المهام رایج الدین الحنیف نصرت جنگ نصر من الله و فتح قریب سپه سالار اولین و آخرین المؤید من عند الله مبشر به بشارت و لسوف یعطیک ربک فترضی محکوم به تبلیغ یرلیغ یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک شفیع المذنبین قاتل المشرکین محبوب رب العالمین مخدوم روح الامین مخاطب بخطاب خاتم النبیین مخصوص به ندای اوحی الی عبده ما اوحی سیّد البشر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و صحبه المجتبی رسانیده رجوع بدستخط خاص امرایان عظام و خلفاء الکرام و پیشکاران ذوی الاحترام که بر طبق سند

اثنی عشر خلیفة من بعدی مقرر اند نماید که بعرض مکرر رسید و حسب المسطور
مقرر شناسند و منظور دانند و بنظر در آمده و ضمن نویسند و ثبت نمایند
و بگذرانند و داخل واقع نمایند و حسب فرموده برات نجات قلمی شد و ملاحظه
شد و مطلع شد و اطلاع یافت وقعت علیه و اطلعت علیه و موافق سیاهه است
و مطابق وقایع کل است و نشانی دفاتر محرران و حضور نویسان دار العدالت
العلیه بشهده المقربون کجهری موافق علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل موافق
سیاهه احکام است و داخل چوکی نموده شد بموجب تجویز است و داخل
فهرست اهل خدمات حیات نموده شد و بتاریخ یوم المشهود سنه مقدار خمسین
الف سنه تحریر یافت و سند داده شد و نقل شرح صدر سند مذکور بدفتر دیوان
اعلی رسید و یاد داشت قلمی شد بنخسیان عظام و نقل مطابق اصل بمهر اقضی
القضاة اولو العلم قایم با لقسط و العدل حاصل کند تا بوالا رتبه پایه هشت هزاری
ذات هشت بهشت و انعام صوبه داری مملکت خالصه نی آوت ارضی
و سماوی بموجب تجویز امنای صوبهٔ جنت آباد تجری من تحتها الانهار بطریق
التمغا مفتخر و بین الاقران سربلند گشته از پیشگاه حرمه عرصات رخصت یافته
بیدرقه تائیدات فضل و کرم ارحم الراحمین از عقبات نیران وان منکم الا واردها
گذشته بسرحد سلامت امن و امان در آید و باستماع بشارت سلام علیکم طبتم
فاد خلوها خالدین شدیانه نوازان بصوبه متعلقه در آمده بر مسند ایالت علی
الارائک متکئون تکیه زند رضوان قانونگو با عمله و فعله غلمان کانهم لولؤ مکنون
رجوع گردیده مجرا نموده تهنیت تحیتهم فیها سلام بجا آورده روزی و فیها فاکهة
کثیرة گذرانیده بیوتات مقصورات فی الخیام را تسلیم نماید و عرضداشتی بدرگاه
دریای مستملو مضمون صداقت مشحون الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا
الارض نتبوؤ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین ارسال دارد و نعوذ بالله
رند باریک بینی و تنقیح مقدمات مستو فی قضا وجه مطالبه در جمع و خرج
جافی سنجین بدر نویسی زواید اخراجات سه بندی قبایح و اصناف صادر و وارد

و الله لا يحب المسرفين بر آمد شود و در مذکورات توبه و انابت درج نگشته تتمۀ معه فاض بالشر بر آید بپا داش و ابراء ذمه آن بحبس قلعه هفت طبقه درکات بئس المصیر جهنم لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم مسلسل فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعاً حواله محصلان غلاظ شداد زبانیه گردد پس لازم وا نسب آن است که بمضمون لا تقنطوا من رحمة الله قطع امید نکرده بین الخوف و الرّجا بوده از روی حزم و احتیاط هوشیاری و آگاهی بکار برده حتی المقدور در تنبیه و تادیب نفس اماره که انّ النفس لامارة بالسّوء بدستیاری هوا و هوس و اغوای تلبیس ابلیس سر بشورش و فساد دارد پرداخته نگذارد که در شاهراه هدایت شیوه نا مرضیّه قطاع الطریق اختیار کند و تا جرای طریق انیق متابعت شریعت غرّا کوشیده ازان منحرف نگردد * بیت *

خلاف پیمبر کسی ره گزید　　که هرگز بمنزل نخواهد رسید

و پیوسته مواز نه غولک شمار محصول کار کنی و دستور العمل راهداری گذر الدنیا قنطرة الآخرة فاعبروها و لا تعمروها ملاحظه نموده حال حاصل را بنظر آورده کمی و افزونی خزینه خیرات مبرات انّ الحسنات یذهبن السّیّآت مرکوز خاطر داشته محاسبه سر ماهی و مشاهره خود را می گرفته باشد و براتی خود را از معزولان انگاشته منتظر فرمان طلب حضور بوده در منصوبی طریق معاملات معزولی موتوا قبل ان تموتوا را شعار خود سازد تا در باز پرس حساب یوم لا ینفع مال و لا بنون در مانده نگردد و منطوق آیة وافی هدایه اطیعو الله و اطیعو الرّسول و اولو الامر منکم طریقه اطاعت و لوازمه متابعت مفترض الطاعة که منشور سلطنت و دارائی و توقیع حکومت و فرمانروائی از دار الانشاء لوح محفوظ و مختوم بنقش انی جاعل فی الارض خلیفة از پیشگاه مالک الملک توتی الملک من تشاء مسجل بامضای پیغمبری بنام نامی و القاب سامی خدیو جهان قبله عالم عالمیان بادشاه جم جاه شاهنشاه فلک بارگاه حضرت ظل سبحانی وارث تخت و نگین گور گانی والا نسب عالی

حسب تاج گیر باج ستان خلیفه دوران الخاقان ابن الخاقان السلطان ابن السلطان سزاوار اورنگ شهریاري زیبنده مسند کامگاري بر آرندهٔ دیهیم جهان باني صاحب کلاه کشور ستاني خداوند چتر و نگین حامي دین متین *

ابو النصر مجاهد الدین احمد شاه بهادر بادشاه غازي

خلد الله دولته ابدا ابدا که تاریخ جلوس میمنت مانوس نیز ازین جلوه ظهور مبدهد و از ناصیه همایونش سطوت اکبری و صولت جهانگیری و حشمت شاهجهانی و شوکت عالمگیری و معدلت شاه عالمی و رتبت جهان شاهي و خلق محمدی و سیرت احمدي لامع و هویدا و چون آفتاب عالمتاب روشن و پید است مرقوم برقم کلک تقدیر رباني و مسیت یزدانی شرف نزول مکرمت شمول فرموده عالم را زیب و زینت تازه و فرحت بی اندازه بخشید * * بیت *

ای خرمی تازه بعهد تو جهان را صد راحت وامن از تو زمین را و زمانرا

و نوید مسرت جاوید مرحمت و رافت وصیت نصفت و معدلت این بادشاه گردون و قار عدو بند شیر شکار فدوی نواز و دشمن گداز در چار دانگ ممالک محروسه هندوستان بهشت نشان رسانیده لازم و واجب شمارد و سبیل کافه و رعایا و عامه برایا انکه شیوه انقیاد و طریقه فرمان پذیری بجا آورده شکر این موهبت عظمی و عطیه کبری بتقدیم رسانیده در عهد سعادت مهد زیر سایهٔ ملک رتبه مرفه الحال و فارغ البال آسوده بدعای این دولت ابد مدت صبح و شام بلکه علی الدوام بپردازند و از امر اشرف اعلی که بمنزلهٔ یرلیغ قضا تبلیغ است تخلف و بغی نور زند اندرین باب تاکید اکید شناسند * * بیت *

ای پیش از انکه در قلم آید ثنای تو واجب بر اهل مشرق و مغرب دعای تو

ما بعد بر مرات خواطر ناظمان سخندانی و سخنجل فلوب سر رشته داران دفتر دیوانی صورت این معنی جلوه گر و مبرهن و پیکر این مدعا ظاهر و روشن باد که بمقابر مرور ایام و دهور و تصادم سنین و شهور بعد از ارتحال حضرت خلد مکان محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه ازینجهان فانی و خاکدان ظلمانی اختلالی

در بندوبست و نظم و نسق ممالک محروسهٔ هندوستان پا بعرصه ظهور نهاد و آشوب و حوادث که بربستر بیخبری غنوده بود از نوم غفلت بیدار گردید و فتن و محن در چار بازار ممالک بی باکانه بهر سو دویدن آغاز نهاد و راحت و جمیعت و امنیت بگوشهٔ مطمورهٔ عدم طوعاً و کرهاً محجوب گشت از انجا که مشیت مملکت آرای حقیقی بربن تعلق گرفته بود یوماً فیوماً رونق بازار شهرستان اختلال فراوان افزود و خلل عظیم در تنظیم و تنسیق امور مالی و ملکی رو داد و فتنه جویان را در هر دل تمنائی و در هر سر سودائی پیدا شد و در صوبجات هر ناظم صاحب اقتدار ابواب عدم اذعان و اجرای احکام والا بروجنات حال خویش کشاد * فرد *

جهان را جهان دار دارد خراب بهانه است گودرز و افراسیاب

لهذا امورات جزوی و کلی مهمات دیوانی در عقدهٔ اهمال و تعطل و تراخی افتاد و ضوابط و روابط اوامر مذکور معدوم و نسیاً منسیاً گردید و خزاین و ذخائیر چون دست مفلسان تهی ماند خصوص در صوبهٔ احمد آباد گجرات که در سنه ۱۱۳۷ هزار وصد و سی و هفت هجری علی صاحبها الف الف تحیّات شجاعت خان بهادر نائب امارت مرتبت مبارز الملک بهادر درین صوبه بر دست حامد خان کشته افتاد و خان مذکور بمحل انضباط محال خالصه و پایبافی و تغیر خدمات و جاگیرات شتافت بتدریج مجلدات سرشته را از دفتر خانه سرکار والا که از سالهای دراز فراهم آمده بود طلب داشت و دیوان صوبه معطل ماند زان باز نظر بر آن ناظمان دیگر همان دستور صوبه را از تحت تصرف خویش بدست اقتدار دیوانیان نگذاشتند و از بارگاه والا غور و باز پرس این معنی نشد و دیوانی گجرات که عمده ترین ممالک محروسه هندوستان بود الحال دیوان را جز نامی و از اقتدار نشانی نمانده بنا بر عدم رجوع امور دیوانی محرران دفتر از پیکاری بیکار خودها بتلاش وجهه معاش متفرق و مانند بنات النعش پراگنده شدند سلسله آمدنی هر ساله سر رشته پرگنات یکباره منقطع گشت الحاصل اکثر مجلدات کار آمدنی بتصرف حامد خان رفت و ما بقی را حفاظت و حراست واقعی پدیرفت و بمضمون تلک الایام ندا و لها بین الناس

بنابر تقریبی که در او اخر ایام سلطنت حضرت فردوس آرامگاه سمت گذارش خواهد یافت - انشا الله تعالی نوبت نام دیوانی صوبه بمسود اوراق رسید چون امر یکه باعث شغل باشد دران کار ندید بتحقیقت دفتریکه آدهم مثل دیوان جز نام نمانده بود مطلع گردید در عهد سنه احد سلطنت احمد شاه بهادر بادشاه که مطابق سال هزار و صد و شصت و یک هجری بود بجست و جوی تمام و سعی مالا کلام بقدر مقدور که میسر شد امورات جزوی و کلی صوبه را از بلدات و پرگنات و سرکارات و مواضعات نقید فنه و دام و حال حاصل و پیشکش وغیره باستصواب میتها لال قوم کایتهه که صوبه نویسی این صوبه از ابا و اجداد خود در تعلق داشت و بنابر غیرت دست کار برداشتن و بدیگری التجا بردن را عار می پنداشت و همیشه باوجود عسرت تا دیوانیان می بود الحق نویسنده قابل و مستعد و ایماف این کار داشت و ممد و معاون این امر بود از ناتوان بینی دوران قریب یک و نیم سال است که دفتر عمر او نیز پاشیده شد در یک جلد بدستور کتاب جمع نموده مدون می ساخت و چندین در ترتیب و ترکیب آن همت گماشت که بعد تکمیل از تسوید بتدوین برده بمرات احمدی صوبه احمد آباد گجرات موسوم ساخته ارزو داشت که چون در دفتر خانه صوبه بنابر حوادث مذکوره سر رشته موجود نیست یک نسخهٔ را در دفتر خانه صوبه بمهر خود و نسخهٔ دیگر را ارسال بارگاه والا دارد که بذریعه و توسل مقرب الحضرت و الخاقانی جاوید خان نواب بهادر مرحوم که دران آوان راتق و فاتق مهمات سلطنت و ناظم مناظم اوامر خلافت و متوجهه حال این نیازمند درگاه والا بود بعرض بار یابان حضور فیض گنجور رسید دران بین از نا مساعدت وقت و نا رسائی فرصت فلک بی مهر بساط حیات نواب بهادر برچید و رشتهٔ عمرش بتیغ کین منقطع گردانید خواهشی که در تنصیص اساس این نسخه مستحکم بود روی بانهدام آورد و از سنوح سانحه نا ملایمش مرتب شدن نسخه در حیز مکث و تانی افتاد و بی شائبه اغراق اگر نسخهٔ مذکوره که سوای امورات صوبه مشتملبر فواید دیگر بود خاطر خواه

جلوه ظهور می نمود و معروض بارگاه آسمان جاه شرف اندوز نظر کیمیا اثر دیوانیان عظام می شد در جلدوی آن مورد هزاران تحسین و آفرین را گنجایش داشت از جمله موايد یکی منشا و تاریخ فصلی و استنباط چگونگی تفاوت ما تاریخ هجري که تا الان احدی سراغ آن نیافته و معما و نغز این معنی بکنجکاوی وهم و ذوق خیال نکشاده بود در حین تسطیر نسخه حقیقت مبدای آنرا از معمران و اهل سیاق این دیار استعلام نمود و نیز از متصدیان دفتر خانه دیوان اعلی استفسار و استکشاف کرد معلوم نگشت و کسی این عقده را نکشود و در کتب تاریخ بادشاهان سلف ازان نامی و نشانی نیافت بعد جد و جهد موفور و سعی و تلاش مشکور که شبهای دراز درین اندیشه بروز آورد منطوق من طلب شیئاً فقد وجد مفهوم و معلوم گردید و شرح و بسط تمام کیفیت حدوث و مبداء رواج و تفاوت آنرا بعقل قاصر خود دریافت نموده طریق و قواعد آنرا بنا نهاده ملحق به نسخهٔ مذکور ساخت و بخاطر داشت و امید دارد اگر خواهش ایزدی متعلق شده باشد و حیات مستعار وفا کند فی الجمله فراغتی و جمعیت ظاهری و باطنی که از ممر هرج و مرج این صوبه روی داده حاصل گردد و فتنه و آشوب برو نشنفید منشاء و قواعد آنرا در رساله جداگانه ثبت نموده و در دفتر خانه روزگار بر صفحهٔ لیل و نهار یادگار گذارد اما درین مباری روزگار ناهنجار و گردش فلک دوار کج رفتار کجا فرصت کار و وقت فرو را متقاضی است که با این قسم امورات کسی تواند پرداخت و کو قدر دانی که قدر این معنی شناسد و کو خریداری که متاع کمال را خریداري نماید کمال و بال کردن صاحب کمالان شد گفته اند که هر کمالي زوالي در پی دارد الحال هنگام زوال کمال است * • بیت *

بر اهل فضل چنان روزگار تنگ گرفت
که نام فضل شد از دهر چون هنر نایاب
نماند در همه آفاق فاضلی باقي
بغیر فاضل باقی که هست جز و حساب

لیکن بمضمون صداقت مشحون شعر منسوب بجناب ولایت مآب علیه التحیته و الثنا که فرموده اند * * شعر *

رضینا قسمة الجبار فینا　　لنا علم و للاعداء مال
فان المال یفنی عنقریب　　و ان العلم دق لا یزال

* بیت *

کسب کمال کن که نی عزیز جهان شوی
کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من

خورسند و راضی و شاکر باید بود تا از پردهٔ غیب چه بعرصهٔ ظهور آید و چون در خاتمه نسخه مذکوره از احوال مرزبانان اطراف و فرمان روایان اکناف این دیار و از هنگام تسخیر حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه احوال ناظمان و دیوانیان مجملی از روداد وقایع عملداری آنها رقمزده کلک بیان شده بود بعضی عزیزان و دوستان که اطلاع به ترتیب نسخه داشتند التماس نمودند که چون هنوز نسخهٔ چندنچه مرکوز خاطر است صورت اختتام نه پذیرفته و لباس وجود در بر نیفگنده و قطع نظر ازین حصول نسخهٔ مذکور برحامت و حجم بسیار و بر نهج دفتر مبنی بر سیاق و رقوم است و واقف شدن هرکس بر امور مالی و ملکی دفتر خلافت قانون و ضابطه بارگاه سلطانی است لهذا اگر احوال مرزبانان پیش از ظهور اسلام این دیار و ناظمان سلاطین دهلی و فرمان روایان گجراتیه و ناظمان بعد تسخیر حضرت عرش آشیانی الی یومنا هذا که دخلی به امور مالی و ملکی ندارد وجد ولی است ازان بحر ذخار و گوهریست از جواهر خانه ابدار بر اسلوب کتب تواریخ علحده در سلک تحریر منسلک شود تا عوام الناس ازان بهره برند و بر احوال گذشتگان بدیده اعتبار نکرند و حصول آن هر فردی سهل و آسان باشد و یادگاری بر صفحهٔ روزگار پاینده و باقی ماند هر چند که این اوراق لیاقت و قابلیت آن ندارد که در زمرهٔ کتب شمرده شود بنابر خواهش ایشان اجابة لملتمسهم انگشت قبول بردیده منت ... مدت ده سال از تسوید اوراق مسودات سپری شده بود دران مدت

بنابر افسردگی خاطر رویداد فام دلند نه گشته و ترتیب این مقدمه دران نسخه بوضع دیگر موضوع شده بود درین ایام خجسته فرجام که مطابق سنه هزار و صد و هفتاد هجری مرادف آغاز سال چهارم از جلوس همایون حضرت مدر قدرت قضا صولت کیوان رفعت ملک رتبت گردون قباب مالک رقاب قبله عالم و عالمیان ابخاقان ابن الخاقان السلطان ابن السلطان ابو العدل عزیز الدین محمد عالمگیر بادشاه غازي خلد الله ملکه و دولته *

در عین پراگندگی خاطر بنابر هنگامه آرای جنگ و جدال که در ذیل سوانحه سال مذکور از نگاشته کلک اعجاز سلک ظاهر خواهد شد شروع در ترتیب و جمع آن نمود و دیباچه که مخبر بر کماهي حالات و تلازمات نسخه موصوفه بود عنوان این اوراق گردانید و بالله التوفیق و المستعان * * قطعه *

غرض نقشی است کز ما یاد ماند
کـه هستي را نمي بینم بقائ
مگر صاحب دلی روزی به رحمت
کنـد در حق این مسکین دعائ

مخفی و مستور نماند که احوال راجهائی پیشین از ظهور اسلام و مرتفع شدن اعلام دین مبین درین سرزمین و ناظمان سلاطین دهلي که بعد راجها تا ظهور دولت سلاطین گجراتیه بودند به ذکر نام و مدت انقراض آنها را چون کمال وقوف و اطلاع بر وقایع آن زمان محل اعتماد نبود مگر آنچه بحدتیقن و تواتر رسیده باشد بر سبیل اختصار منحصر داشت و از آغاز دولت سلاطین گجراتیه بعضی سوانحات در ضمن عهد هر یک از مرآت سکندري که تاریخ سلاطین مذکور است و بعد انقراض آنها در سنه هزار و بیست هجري علي صاحبها الف الف تحیات تالیف شده اخذ کرده مفصل حواله بدان نمود و از ابتدای تسخیر حضرت عرش آشیانی تا ده ساله احوالات جلوس حضرت خلد مکان از روي اکبر نامه و جهانگیر نامه و پادشاه نامه و ده ساله مذکور آنچه تعلق بناظمان این صوبه بود مندرج ساخت و سوانحات بعد ده ساله حضرت

خلد مکان چون کتابی که مخبر بر احوالات باقی ایام سلطنت آن حضرت تا آلان بوده باشد بوجود نیامده و بنظر نرسیده آنچه از کهن سالان اصغا شده و بعد تواتر رسیده ثبت نمود از اتفاقات حسنه آنکه از بدو عهد سلطنت حضرت خلد منزل که مطابق سنه ۱۱۲۰ هزار و صد و بیست هجریه بود مسود اوراق در سنه هشت و نو سالگي از دار السرور برهانپور وارد این ملک شده اکثر وقایع و رودادها را که از عنفوان شباب و استکشاف صبح شعور و التیام ازهار فهم در صفحهٔ خاطر مرتسم و منطبع بود و چه از استعلام ز اخبار نقاب بوضوح پیوست علی سبیل الاختصار خوفا للاطناب در ضمن صوبه داری هریک از ناظمان مرقوم کلک وقایع نگار مي گردد چون اصل مدعا از نگارش احوالات و سرگذشت بعضی حوادثات و خرابي و پراگندگي این دیار است چنانچه در سبب تسطیر نسخهٔ مرآت احمدی اشاره رفته به تمامي آنها را پرداخته شود موجب طول کلام و ملال خاطرها است و اگر ازین معني که اتفاق تحریر نسخه شده بخاطر میداشت در ضبط وقایع بواقعی ازان هنگام همت مي گماشت و باوجود آن بعضی وقایع بقید سنین و شهور بقدر تیسر زینت انضباط پذیرفته و پس ازان در باقي احوال اعتنائي ایشان ازان نداشته شد ازینجهت معذور است و مجملی ازانچه برای العین مساهده شد بی شائبه و جانب داري از رعایت و عداوت سمت گذارش می یابد و قبل از شروع بمقصد برخی از چگونگی و وسعت و لطافت و نزهت و مداخل عهود پیشین در مقدمه و دو دعا مبین و لایح و مبرهن و واضح میشود و توقع از ناظران ارباب سخندانی و اصحاب معنی است که اگر بر سهوي و غلطي که مقتضای بشریت است اطلاع یابند برقم اصلاح و تصحیح توجهه مبذول فرمایند *

مقدمه در چگونگي ملک گجرات

بر هوشمندان خبیر و مستبصران بصیر پوشیده نماند که ملک گجرات از اعاظم صوبجات مملکت هندوستان از اقلیم دوم که منسوب است بمشتري و هوایش

نزدیک باعتدال مگر در بعضی امکنه که بر ساحل دریای شور است تغیری دارد اهل بلاد بتخصیص قصبهٔ بدنگر و امرتهه و اولکهه سورتهه از ذکور و اناث همه نمکین و نازنین که در دیدن جان می ستانند و به تکلم جان می بخشند و لنعم ما قیل * بیت *

کسی چگوید ازین گلرخان گجراتی
که حسن خوب باین مهوشان خدا داد است

سر زمینش اکثری ریگ بوم همه جنس غله بوفور اما بیشتری کشت کار باجری که مدار خورش اسپان کچهی بر آنست و بسیار مردم بدان تعیش نمایند در زمان سلف برنج خوب نمی شد اکنون بوفور و نیکو بعمل می آید و در بعضی محالات جنس خریفی و ربیعی مخلوط و در برخی منحصر بر اجناس خریف یا ربیع چاهی و بارانی و بذور مزروعات و آبادی دیهات زقوم بر نسانند و مرور ایام حصاری کردد و از سرحد پتّن تا بڑوده که قریب صد کروه مسافت دارد فراوان اشجار انبه و کهرنی وغیره درختان مثمر وغیر مثمر برخلاف ضلع ملک سورتهه خربوزه و ناشپاتی از قسم آعلی است و کرمه و هندوانه وغیره که بر کنار رود بارها کارند زمستان و تابستان در هر فصل دو ماه بوفور میشود و اقسام ریاحین و انواع اثمار و بقولات که ذکر آنها طولی دارد بعمل می آید جدور خانها از خشت پخته و پوشش سقف از چوب ساج وسفال و در سورتهه بجای خشت سنگ بکار برند اسپان کچهی هامون نورد باد پیما که در جلدی و چابکی و جسامت و قامت حسن ظاهری با اسپان عربی وعراقی دعوی همسری و همعنانی و مشابهت تمام دارند و کاوان گجراتی راهوار در غایت سفیدی ولون و خوش منظری که ماصدق لونها تسرالناظرین اند ویوزهای صید اوگن که فرد اعلی و کاماش درین سر زمین بهمرسد و فیلان کوه پیکر که در نواحی راج پیپلا و دوحد شکار می شد اکنون بنابر بند ساختن دره کوه انجا بر طرف شدند و از اسلحه شمشیر سروهی که مشهور آفاق و کلک تیرکه در هیچ ملکی و دیاری بخوبی اینجا نیست

چنانچه در ملک هندوستان بلکه بایران دیار وغیره تیر ساخته و ساخته به تحفگی می برند و نگین بمنی نما و تسبیح و پیاله و دستهٔ کارد و خنجر وغیره آوانی از سنگ عقیق بالوان مختلفه دست برنجها وغیره اشیای تاج که در بندر کهنبایت ساخته میشود باطراف بنادر و دریا برده تجاران منتفع می گردند و از جنس امتعه باب هند و ایران و برّعرب و حبشه و روم و مونگ سّاجی و رنگ امیری میشود و دیگر پیدایش نمک است اگرچه در جمیع امتده سواحل دریای شور این دیار مرزها که بهندی زبان کیاری گویند بسته از آب کُون الها که متصل انها کنده اند در ایام زمستانی بر سازند تا منجمد شود اما انچه که در بندر کهنبایت وغیره بعمل آید بمثابه ریگ درشت و بنابر مجاورت دریا یک کوده ملحی مصداق هذا ملح اجاج دارد و مورث کرج و نمک هندی که نمک سیاه نیز خوانند و بهندی سنچل نامند در بندر مذکور از مروج ساختن کیاهی که آنرا موزند گویند می پرند و مانند سنگ آسیا در قالب پخته میسود و اطراف و اکناف از براری و بحار می برند و نمکی که در موضع نمکسار جهیجواره عمله پرگنه بیر مکانم که از دریا بفاصله و تکون آن نیز از آب چاه بهمان نهج بعمل می آرند مثل حب نبات و سفیدلون و ملاحیت ملیح و نافع نملک مالوا وغیره می برند و مبلغ کلی از محصول انجا داخل جمع پرگنه مذکور میشود و دیگر کارخانه قرطاس هر چند که کاغذ دولت آبادی و کسمیری خوش قلم و دماش نیکو دارد اما به سفیدی و بیاض ساخت احمد آباد نمیرسد و چندین نوع ازان بعمل می آرند از آنجا که این دیار ریگ بوم واقع شده در هنگام ساختن ذرات رملی که بخمیرش در می اید وقت مهره کشی بیرون میرود سوراخهای نامحسوس بهمرسد معیوب است و هر ساله بنابر سفیدی لونش مبلغها در اطراف بلاد هند و عرب و روم وغیره چون زر می برند و چوب ساج که پوشش سقف و ستون وغیره عمارات و ساخت جهازت منحصر بر آن و چوب شیشم که مانند و شباهت تمام بچوب آبنوس دارد در ساخت رتهه وغیره صرف میشود و معدن سنگ پنهالی که در کوهستان ایدر بهم می رسد جای دیگر نیست بنابر سفید کاری

جدور وسقف عمارات ابنیه عالیه باغات و مقابر وغیره آهک آران بخته چون آنرا بکار برده مهره کاری نمایند بمشابهٔ آئینه عکس پذیر می باشد چنانچه بحکم حضرت فردوس آشیانی شاه جهان بادشاه هنگام تعمیر عمارات خالصه قلعه ارک شاه جهان آباد آهک سنگ مذکور از گجرات آورده بکار برده اند و اکثر مقابر بزرگان دین و معابد پرستش هنود و امکنه مشهوره وغیره که بقدر معلومات برخی ازان در خاتمه که از مساعدت وقت معمول ست بنگارش خواهد آمد و رود خانهای متعدد و تالاب و باولیهای لاتعد و لاتحصی دارد در پیستری معمور جات آبهای چاه شورند اگر بتوصیف تمامی خوبیهای این دیار پردازد کتابی علحده باید از زبان بیستری مردم صادر و وارد اطراف و اکناف عالم خوبی این ملک که در اکثر ولایت رجحان دارد مکرر شنیده شد بندوبست صوبه درین زمان اگر مانعی دیگر نداشته باشد سوای جمیعت موجداران هر مکان و متعینان صوبه پنجهزار سوار که بر هنگام فصل ناظم صوبه بر آید صورت می گیرد *

دفعه اول

در وسعت و احوال حاصل صوبه که در زمان سلاطین گجراتیه بهمرسیده بود و تفریق خالصه و جاگیرات عهد سلطان مظفر که آخرین سلاطین این دیار است و وزارت اعتماد خان واقعه سنه ۹۷۹ نهصد و هفتاد و نه هجری موافق سنونت یک هزار و شش صد و بیست و هفت بکرماجیت با موجودات دو لک و سه هزار سوار با پنج ارب و هشتاد و چهار کرور و پنجاه لکهه تنکچه گجراتی فی روپیه صد تنکچه چنانچه درین زمان روپیه را چهل دام مقرر است در آن وقت تنکچه معمول بود که بحساب حال مبلغ پنج کرور و چهل و هفت لک روپیه می شود پیدایش داشت و مبلغ بیست و پنج لکهه هون و یک کرور ابراهیمی دوبیتی که جمله تخمیناً مبلغ پنج کرور و شصت و دو لک و پنجاه هزار روپیه باشد هر سال از شاهان دکهن و بندا در فرنگ و بر عرب چنانچه در ذیل مفصل مندرج است داخل میشد چون سلطان بهادر در سنه ۹۵۵

نهصد و پنجاه و پنج هجری فتح قلعه چتور نموده از حضرت خاقان نصیر الدین همایون پادشاه فرار نموده براه کشتی ابه بندر دیو که درمیان دریا مستحکم درین قلعه واقع است پناه برده و بدست اهل فرنگ بدنا بسته افتاد و بندر مذکور بتصرف فرنگیان رفت و تا الان دارند چنانچه از ذیل عهد سلطنت سلطان مذکور مبین میگردد و هدی تمام سلطنت گجرات عاید گشت ببست سال مذکور موقوف شد چون اقتدار و استقلال سلاطین گجرات روز بروز ازدیاد پذیرفته بود اکثر سرکارات و بنا در اطراف و حوادث را تسخیر نمود و بحیطه تصرف در آورده داخل ملک گجرات نمود بودند *

جمله بیست و پنج سرکار

سرکار جودهپور سرکار جالور سرکار ناگور سرکار سدی سرکار مندی سرکار دمن سرکار رام نگر سرکار دونگرپور سرکار بانس باره سرکار سیروهی سرکار کچهه سرکار سورت سرکار دنداراجپوری سرکار احمد آباد سرکار بروده سرکار بهروچ سرکار نادوت سرکار سورت سرکار چانپانیر سرکار پتن سرکار سورتهه سرکار نوانگر سرکار کودهره سرکار مالا بار سرکار ندربار و تعلقه خاصه سلطان مظفر وغیره سی هزار سوار سی و دو محال حاصل آن نود لک روپیه که نود کرور تنکچه گجراتی باشد علحده مقرر بود خاصه سلطان ده هزار سوار و سی کرور و سه تنکچه جاگیر الغ خان حبشی چهار هزار سوار پانزده کرور تنکه جاگیر جهو جار خان دو هزار پانصد سوار شش کرور تنکچه تعلقه ملک شرق هزار پانصد سوار چهار کرور تنکچه جاگیر وجیه الملک و ممتاز الملک وغیره متفرقات دو هزار سوار شش کرور تنکچه و مداخل سی و دو محال که در خالصه وغیره مقرر بود بابت حاصل سایر وغیره بلده احمد آباد پانزده کرور و پنجاه لک تنکچه گجراتی که پانزده لک و پنجاه هزار روپیه باشد پیدا مي شد و ازان جمله بابت زراعت سواد قصبه پنجاه لک تنکچه و سایر ماندوي ده کرور تنکچه دارالضرب سه کرور تنکچه جمله سیزده کرور پنجاه لک تنکچه و بابت لوازم کوتوالي پانزده هزار دهریچه پنجاه هزار نخاس سی و پنجهزار

دریبه لاکهه پنجهزار دریبهٔ تارکش ده هزار دریبه افیون پنجهزار دریبه ابریشم هیژده هزار کرایه بار کسي پنجهزار و دریبه مرسلی یک هزار و پانصد ریاست محتسب پنجهزار کرایه دکاکین پانژده هزار حاصل دروازه پورچات سه هزار و پانصد دروازهای شهر سیزده هزار پورجات چهارده هزار حاصل منهي و چونگی وغیره کرایه پنجهزار از جمله دو کرور تنکچه که دو لک روپیه باشد بوصول مي آید حاصل پرگنات که در خاصه سلطان وغیره مقرر بود ازانجمله پرگنه پتلاد دو و بست و هفتاد و شش موضع بیست کرور تنکچه که بیست لک روپیه باشد پرگنه کهنبایت شش صد موضع چهار لک و پنجاه هزار ازانجمله زراعت وصلهٔ دهوان و محمود پور وغیره پنجاه هزار روپیه و بلده مندوی فرضه و میر بحری وغیره چهار لک روپیه و پرگنه مودده جاگیر جهوجار خان هشتاد و چهار موضع پنج لک روپیه پرگنه محمود آباد وغیره هفتاد و پنج موضع هشت لک روپیه پرگنه زیاد سی و شش موضع چهار لک روپیه جمله چهل لک و پنجاه هزار روپیه بود حاصل بنادر بیست سه محال یک محال بندر کهمبایت که علحده نوشته شد وضع نموده مانده بیست و دو بندر بجمع سی و چهار لک روپیه ازانجمله تعلقه گجرات بندر بهروچ و بندر سورت و بندر کهوکها و بندر کهندهار و بندر را نیر جمله پنج محال بیست لکهه روپیه تعلقه سرکار سورتهه بندر او نه دو محال و بندر دیوی بندر پور بندر دو محال و بندر مهوه یک محال بندر بتی دیو یک محال بندر منگلور دو محال بندر تلاجه چهار محال بندر ناکسر محال بندر کورنیار محال بندر دونگر محال بندر سکها بور محال بندر چیکلی محال جمله هفده بندر بجمع چهارده لک روپیه بود آنچه در جاگیر امرایان مقرر بود جاگیر اختیار الملک که با ده هزار سوار مدامی نوکر بود پرگنه احمد نگر چهل و چهار موضع چهار لک روپیه پرگنه پرانتی هشتاد موضع پنج لک روپیه پرگنه جهالا باره نوزده موضع دو لک روپیه پرگنه هرسور هشتاد و چهار موضع سه لک روپیه پرگنه مورا سه یکصد و شصت و دو موضع هشت لک روپیه پرگنه میگریج دو بیست و چهل و پنج موضع ازان جمله یک صد موضع انعام راجه ایدر پنجاه

موضع راجه دونگرپور بفنجاه موضع وضع نموده تتمه یک صد و چهل و پنج
موضع دو لک روپیه پرگنه پنپلود سی و شش موضع سه لک روپیه پرگنه کنهدال
و معمور اباد چهل و چهار موضع چهار لک روپیه پرگنه بیر پور یکصد و شصت
و پنج موضع چهار لک روپیه پرگنه بهال یکصد و سی و هشت موضع ده لک
روپیه جمله یازده محال نه سی کرور تنکچه کجراتی تنخواه بود جاگیر داران
ابادان نموده هشت کرور تنکچه که شصت لک روپیه باشد رسانیده بودند
جاگیر سید میران ولد سید حامد بسران سید مبارک خان که با چهار هزار سوار
نوکری می کردند پرگنه دندوقه محال سه صد و پانزده موضع بجمع شانزده
کرور تنکچه بود جاگیر شیر خان فولادی با هشت هزار سوار و حسن خان
پانجهزار سوار دهوکر خان سوادی دوهزار سوار و تنخواه شهزاده پنجهزار
سوار راجپوتان با سه هزار سوار در نوکری حاضر می بودند بلده پتن بابت
مصالح سوار منفردی سایر و کودوالیه یک لک و شصت هزار روپیه و حوالی پتن
چهار صد و نوزده موضع بیست سه لک و پنجاه هزار روپیه پرگنه بدنگر معه سرزده
پوره هشتاد و پنج لک روپیه پرگنه بیسنگر یک صد و چهل و پنج هزار روپیه پرگنه
سنجا پور دون و هشت موضع شش لک و هشتاد هزار روپیه پرگنه کهراونک
صد و ده موضع پنج لک و هشتاد هزار روپیه پرگنه پالن پور یک صد و هشتاد
موضع پنج لک و بیست و پنج هزار روپیه پرگنه قبسه بیست و سه موضع دو لک
و هشتاد و پنج هزار روپیه پرگنه جهالوار چهار صد موضع بیست و شش لک
روپیه پرگنه کری دو صد و دون و نه موضع بیست و هشت لک روپیه جمله ده
محال چون رواج تنکچه پرگنه پتن وغیره کمتر از رایج گجرات بوده در جهالوار
و کری موافق احمد آباد است ازین جهت بجمع یک ارب و شانزده کرور تنکچه
که یک کرور و شانزده لک روپیه باشد مقرر بود و جاگیر رستم خان و چنگیز خان
پسران عماد الملک که با بیست و پنجهزار سوار نوکری می کردند و پنج تهانه
بآنها سپرده بودند و در هر تهانه پنجهزار سوار اقامت داشتند شصت و نه محال
بجمع دو کرور و بیست و پنجهزار محمودی چنگیزی که بحساب تنکچه احمد

آباد یک ارب و شصت و دو کرور پنجاه هزار تنکچه که یک کرور و شصت
و دو لک و پانصد روپیه باشد در تصرف آنها بود ازانجمله سرکار بندر سورت
سوای بندر معه مندوی و حاصل زمین زراعت قصبه سواد سی و یک محال
ده نه صد و نود و شش موضع باشد بجمع پنجاه لک چنگیزی سرکار بروده بلده
معه مندوی و زراعت قصبهٔ سواد محال پنج لک چنگیزی • پرگنه حویلی
بروده دو صد و هشت موضع سی و هشت لک چنگیزی پرگنه دبهوئی چهل
و چهار موضع هشت لک چنگیزی پرگنه سنلور چهل و شش موضع
پنج لک چنگیزی پرگنه بهادر پور بیست و هفت موضع دو لک چنگیزی
پرگنه سونگده هستاد و دو موضع دو لک چنگیزی جمله شش محال چهار صد
و هشت موضع بجمع شصت لک چنگیزی سرکار نادوت دوازده محال بجمع
بست و پنج لک چنگیزی سرکار بهروچ پرگنه حویلی بهروچ معه بلده سوای
بندر یک صد و شصت و یک موضع سی لک چنگیزی پرگنه هانسوت سی
و شش موضع چهار لک چنگیزی پرگنه دهیج باره دوازده موضع یک لک و
پنجاه هزار چنگیزی پرگنه کور لیاره دوازده موضع دو لک چنگیزی پرگنه
اوربار یک صد و سی و شش موضع دوازده لک چنگیزی پرگنه جهم مندوی یک
موضع پنجاه هزار چنگیزی پرگنه کلّه سی و شش موضع چهار لک چنگیزی
پرگنه جموسر پنجاه و شش موضع هشت لک محمودی چنگیزی پرگنه
اکلیسر پنجاه و پنج موضع شش لک چنگیزی پرگنه اتلیسر سی و شش موضع
دو لک چنگیزی پرگنه ترکیسر دوازده لک چنگیزی پرگنه آمود و مقبول آباد
سی و شش موضع چهار لک چنگیزی جمله دوازده محال چهار صد و هشتاد
و نه موضع بجمع هفتاد و پنج لک چنگیزی سرکار پرگنه حویلی جانپانیر هشتاد
و هفت موضع پرگنه سانولی محال پنجاه و چهار موضع پرگنه دهود یک صد
موضع پرگنه هالول محال سی و چهار موضع پرگنه تیموره با سه محال
یک صد و شش موضع پرگنه رالود محال بیست و پنج موضع پرگنه جهالود
محال هفده موضع جمله هشت محال چهار صد و بیست و پنج موضع بجمع

پانزده لک چنگیزی جاگیر ناصر الملک که با دوازده هزار سوار نوکری می نمود پرگنه نذربار به جمع بیست و پنج لک چنگیزی پرگنه سلطان پور پانزده لک چنگیزی پرگنه حسابجمار از ده لک چنگیزی جمله سه محال بجمع پنجاه لک که بیست و پنج کرور تنکچه که بیست و پنج لک روپیه باشد مقرر بود محجی زمیندار ملک بگلانه قلعه ملهیر و سایر در تصرف داشت با سه هزار سوار نوکری می کرد جاگیر کامل الملک سرکار کودهره دوازده محال ازانجمله در محال دادند هریلس زمیندار سونت و چتوال کولی آنجا در عوض نوکری محصول آن معاف فرموده بودند منها نموده تمه ده محال بجمع پنجاه لک چنگیزی که بیست لک روپیه باشد باین تفصیل پرگنه کودهره حویلی یکصد و هفتاد و یک موضع بیست لک چنگیزی پرگنه سهرا بیست و چهار موضع پنج لک چنگیزی پرگنه میرال چهل و دو موضع چهار لک چنگیزی پرگنه سده عرف ناصر آباد چهل و دو موضع هشت لک چنگیزی پرگنه دوده سی و شش موضع دو لک چنگیزی پرگنه ابدا باد چهل و دو موضع دو لک چنگیزی پرگنه چهالود هشتاد و چهار موضع هشت لک چنگیزی پرگنه موردا بیست و چهار موضع ده لک چنگیزی پرگنه لوهانه بیست و چهار موضع دو لک چنگیزی پرگنه هاموه دوازده موضع دو لک چنگیزی مقرر بود جاگیر غزنوی خان پسر ملک خانجی جالوری که با هشت هزار سوار در نوکری حاضر می بود در وضع آن جاگیرات مفصل ذیل بجمع ده کرور تنکچه که ده لک روپیه باشد خان مذکور در تصرف داشت از جالور و دار الضرب و حاصل منډوی و پرگنه که یازده محال شش صد موضع اند سه لک و هفتاد روپیه و از تعلقه جودهپور تلپد در سرکارخاصه سلطان و آن چهارم حصه تعلقه زمینداران که با جمعیت سه هزار سوار در خدمت غزنوی خان حاضر می بودند و پیدایش آن دو لک و هفتاد و پنج روپیه بود و از تعلقه شهر ناگور که از چند سال ویران بود بموجب التماس ملک خانجی افغان قلعه افتاده را از سر نو احداث و آباد نمود نصف زمین دیهات و پرگنات در وطن داری راجپوتان مقرر ساخته و آنها بجمعیت

دو هزار در خدمت غزنوی خان نوکری می کردند و پیدایش آن دو لک
و پنجاه و پنج هزار روپیه بود و از تعلقه میرتهه سرکار ناگور نصف پرگنه در
تعلق زمینداران از همه دیهات چهارم حصهٔ زمیندار می خوردند و جمیعت
سه هزار سوار در خدمت غزنوی خان حاضر می ماندند و هر وقتی که والی احمد
آباد بجهت مهمی متوجه میشد بجمعیت سه هزار سوار دیگر بخدمت
میرسیدند و از تعلقه میرتهه دو لک و چهل و چهار هزار و هشت صد و پنجاه
و پنج روپیه (۱) پیدا می شد راج سنگه زمیندار راج پیپله با سه صد سوار و یک هزار
پیاده در خدمت شاه احمد آباد نوکری می کرد و پیشکش آن معاف بود
جاگیر فتح خان و رستم خان وغیره بلوچان که با چهار ده هزار سوار در سلک
نوکری استقامت داشتند پرگنه رادهن پور و سمی پانزده لک محمودی پرگنه
سمی پنج لک محمودی پرگنه مورنجپور هشت لک محمودی پرگنه کانریج
هفت لک محمودی پرگنه تیرواره هشت لک محمودی پرگنه موروازه چهار لک
محمودی پرگنه سانتل پور سه لک محمودی پرگنه نهراله معه منگروی وغیره پانزده لک
محمودی و پرگنه موربی ده لک محمودی جمله نه محال بجمع هفتاد و پنج لک
محمودی سی لک روپیه باشد مقرر بود و راجپوتان و زمین داران مفصله ذیل
وجه حاصل اوطان خود ها در عوض تقدیم مراسم نوکری بتصرف خودها داشتند
و پیشکش آنها معاف بود پونجا را تهور زمیندار ایدر با جمیعت دو هزار سوار
و رانا سهس مل زمیندار ڈونگر پور با جمعیت یک هزار سوار و با کهیله جهاله
که تمامی کراس جهالا وار را متصرف بود با جمیعت هزار سوار و جام ستّا
وغیره که چهار صد کراس ملک سورتهه در قبض او بود با جمیعت چهار هزار
سوار و نهارا کهنکار زمیندار بهچه یک هزار و چهار صد و چهل و نه موضع بتصرف
داشت با جمیعت پنج هزار سوار نوکری می کرد و جاگیر امین خان و فتح
خان و تاتار خان غوری نه هزار موضع تعلقهٔ جونا گده هشتاد و هفت محال
ازانجمله هفتده محال بنادر که علحده نوشته شد وضع گشتهٔ تتمهٔ هفتاد محال

(۱) در مسوده مصنف فقط دو لک روپیه نوشته ۱۲ *

ازانجمله پرگنات شصت محال و قصبات ده محال و از جمع آن یک کرور
ویبه پیدا می شد و جمع عملی که تا عهد سلطان بهادر بپیشکش می دادند
یک کرور ابراهیمی و بیست و پنج لک هون می شد، چنانچه تمامی بنادر
هندوستان و چهار محال ازانجمله بیست و سه محال تعلقه گجرات و سرکار سورته
ده علیحده دیوانی شد مجملا نموده شصت . یک محال و پیشکش آن
معاملهٔ ذیل یک کرور ابراهیمی می آمد بابت بندر دیو وغیره و صنعت ممالک
ابره و مسک طوعان داخل سورتهه دیو بندر بهیم بندر نواپور بندر گاج پتن چهار
محال دو لک ابراهیمی و بنادر مع تعلقه سورت هفده موضع چهل و سه لک
ابراهیمی بابت بنادر فرنگ که بیست و سه محال همانند شد لک ابراهیمی
می دادند اسم بندر های تعلقه فرنگ بندر چیول بندر دابهول بندر جیول
بندر سنی بندر قندا بندر مال دیپای بندر کاسی بندر سوات بندر کلیان بندر
بهمتی بندر دندا راجپوری بندر لونیا بندر منکلی بندر کهم کوت بندر کاده ن
بندر اوخا بندر مدات کالیقی بندر ملدها بندر مال دیو بندر نهوره بندر تمدست بندر
بولکر بندر عرب وغیره بیست و هفت محال بیست و پنج لک ابراهیمی
می دادند اسامی بنادر تعلقه بندر مسقط بندر مکرانه بندر بصره بندر هرمزی
بندر لاهری بندر هرمز بندر ساده بندر سکو بندر دهها سری بندر ملکیت بندر
مکنده بندر ملده بندر سوال بندر سوورا بندر بونما بندر بدرچی خان بندر بندر
بندر برنهای بندر بنداس بندر چین بندر ملاحه بندر درسا بندر گاسفان بندر دمار
بندر راکل بندر جاوه و بابت بندر انگریز چهار محال و لندیز دو محال جمله شش
محال دو لک ابراهیمی پیشکش آن وصول می شد و نظام شاه بحری و عادل شاه
بیجاپور و هاشم برار و ایلچ پور و قطب شاه گلکنده و راجه علی خان برهانپور
بیست و پنج لک هون هرساله بطریق پیشکش می رسانیدند هر چند که تصدیق

شرح صدر اکثری را محل تعجب می نمایند اگر رجوع بتاریخ مرات سکندری
نمایند از ثروت و مکنت و تسلط و کثرت افواج و استعداد و خزاین سلاطین
و امرایان گجرات مخبر شوند زیاده ازین گنجایش داشته ازانجمله استعداد

ملک ایاز دام غلام محمود بیگده که در مهم زانا دران مندرج است دال بر
آنست که دیگر از اثار خیر ابنیه عالیه و قلاع و مساجد و تالاب و باولیها که بالفعل
موجود اند باوجودیکه که در نواح بلده کههست همه از سنگ خاره که از امکنه
بعیده نقل نموده بکار برده تفصیل سرکارات و پرگنات مسطوره از سر رشته
مولفند اما چون جد سررشته دار نظامت بوده نقل کرده داخل نموده شد
و چون نسخهٔ دیگر سوای آن بنظر نیامده بدایوان در اکثر اسماء بنادر زیاده سقم
دارد آورده اند که سکندر بن بهلول پادشاه دهلی مکرر می فرمود که مدار پادشاه
دهلی بر گندم و جوار است و بنیان پادشاه گجرات بر مرجان و مروارید که
هشتاد و چهار بندر در تحت پادشاه گجرات است والله اعلم بالصواب ٭

دفعه دویم

در طول و عرض و حدود اربعه صوبه و سرکارات و پرگنات و بنادر [illegible]
و اراضی [illegible] مال و اکمل حاصل کامل و [illegible]
حضرت عرش آشیانی تعلق یافته دو صد و نود کروه طول است [illegible]
بلده تا بانس بله یکصد و بیست کروه اینده ملک مالوه [illegible]
تا عرض جکت یکصد و هفتاد کروه اینده دریای شور [illegible] سه صد [illegible]
ز بلده تا بدکانو متصل سرکار جالور مضاف صوبه اجمیر یکصد و [illegible]
یکصد و نود کروه از بلده تا بندر سورت یکصد و ده کروه و از سورت [illegible]
که بملک خاندیس و بگلانه اتصال دارد هشتاد کروه در [illegible]
عرش آشیانی بیست و پنج سرکار بملک گجرات داشت [illegible]
منجمله آن نه سرکار سلاطین گجراتیه از صوبجات دیگر [illegible] نموده بوده
بموجب حکم والا در عمل صوبه داری شهاب الدین احمد خان [illegible]
نهصد و هشتاد و شش هجری تعلق بملک اصلی [illegible]
جالور سرکار ناگور داخل صوبه اجمیر سرکار ملهر سرکار [illegible]
سرکار دسع و سرکار مبدی سرکار دمن از دل دوکن [illegible]
ددا[illegible] جیوری بملک عنبر آورده اند که سلطان بهادر [illegible] سلطان [illegible]

با ملک عنبر که حارس کهرکی دولت آباد بود در جهد تحت‌وتش داد در عهد
آنحضرت بشاهزاده سرکار این عمده قرار یافت ازانجمله ده سرکار خارجی داخل
سر رشته ممالک محروسه سرکار سوبه علاحده تعلق بمتصدی آنجا دارد نه سرکار
خزانه بدیوانی صوبه سرکار احمدآباد سی و سه محال سرکار پتن هفده محال سرکار
بروده چهار محال سرکار بهروچ چهار محال سرکار ناندوت دوازده محال سرکار چانپانیر
سیزده محال سرکار گودهره یازده محال سرکار سورتهه شصت و سه محال سرکار اسلام
نگر هفده محال در عهد حضرت خلد مکان مسخر شده ضمیمه آنجا واقع
است جمله سرکارات مذکور یکصد و هشتاد و چهار محال از بلدات و پرگنات
و بنوده بقدر و ده هزار و چهار صد و شصت و نه بدم موضع و دو پوره سوای
بنادر که زمینداران سر رشته بدفتر نمی رسد اراضی پرگنات آنچه در عهد
حضرت عرش آشیانی راجه تودرمل بموجب حکم اقدس در مدت شش سال
بپیمایش آورده یک کرور و بیست و سه لک و شصت هزار و پانصد و نود
و چهار بیگهه و ده بسوه منجمله آن هشتاد و سه لک و چهل و هفت هزار
... هشت بیگهه سه بسوه قابل زراعت است مابقی در آبادی
جنگل وغیره سوای سرکار سورتهه و سرکار گودهره و سرکار اسلام نگر در بیست و از
... دیگر چهل و ده محال در پیمایش نیامده لهذا رقبه آن از روی سر رشته
... سرکار خارج جمع تعلقه زمینداران که ناظم صوبه فوج کشی نموده
پیشکش می گیرند سرکار دونگر پور سرکار بانس باله سرکار کچهه متخاطب به
... سرکار سیروهی سرکار سونت سرکار رام نگر که پیشکش آن تعلق
... دارد اگرچه در عهود پیشین گاهی تعلق سرکار مذکور بدیوانی
... جمع دامی سوای سرکار سورت و باز یافت تخفیف و افزود دامی
... و ده کرور و نود و شش لک و چهل و پنج هزار و دو صد و سیزده دام تا
حضرت فردوس آرامگاه رسید منجمله آن مبلغ هشت کرور و هشتاد و دو
... چهل ... دو دام در خالصه شریفه و صرف خاص معین بود
... کرور و بیست لک دام مشروط مقرری نظامت و رای جاگیر ذات

تاندفان و سوائی پیشکش زمینداران بیست و چهار لک روپیه مداخل
لم بوده ما بقی در تنخواه امرایان و منصبداران حضوری و متعینه و اهل
دمات و مشروط فوجداران اینصوبه مقرر بود قریب یک کرور و بیست لک
م پنجاه هزار بیگهه آراضی و یکصد و سه دیهات و یک لک و چهل هزار روپیه
د از خزانه سرکار والا سوای انعامات حکامی از جاگیرات خود می دادند
داگانه در وجهه مدد معاش و انعام عوض ماهیانه و روزانه بسادات کرام و
مسایخ عظام بموجب فرامین واسناد درگاهی رساله دیوانی و صدارت و
اسامادی مقرر است و دوصد و پنجاه و دو مکان فوجدار نشین و تهانه داران
زو کل و در صد و سه قلعه خورد و کلان از سنگ و خست سوای قلعجات
بعد ازین مردم بنا نهاده اند حاصل سال اکمل مبلغ یک کرور و بیست و سه
ـه و پنجاه و شش هزار روپیه و سال کامل یک کرور روپیه و در سنوات ماضیه
صب لک روپیه سوای پیشکش سرکار والا و ناظمان بعمل آمده *

غاز ظهور دولت راجها در ملک گجرات و بنای آبادي بلدهٔ پتن که انهل واره نیز گویند بنهر واله اشتهار دارد

آورده اند که در زمان سلف ملک گجرات در تصرف راجپوتان و کولیان
بده و هر کدامین بمکان خودها صاحب اختیار اطاعت و فرمانبرداری یکدیگر
می کردند اما سال بسال فوج راجه بهور دیو راجه قنوج که دران عصر عمده
جهای هندوستان بود بدین صوب می آمد و به عنوان پیشکش چیزي گرفته
یرفت تا آنکه راجه مذکور سامنت سنگه نام غلامی را به سبب بد گوهری
فتنه انگیزی کشته بکوی نیستی و مطموره عدم فرستاد و خانمان اورا غارت
مود زنش که حامله بود بعد قتل شوهرش خوف و هراس برداشته در وادی
سرگردانی افتاد بحسب تقدیرات آسمانی گذرش بملک گجرات رو داده و در
صحرای بیکسی پسری زائید روزی سبل دیو نامی برو گذر کرد و بعد وقوف

سرگذشت داش بدرد آمد بیغی از ملازمان خود سپرده او را بر ادهن پور
بوده بر تیمار آن پسر همت گماشت چون بسرحد تمیز رسید به همنشینی
فرومایگان و صحبت بد اندیشان چنانکه گفته اند * بیت *

همنشین بد از توبه باید — تا دوا عقل و دین بیفزاید
با بدان کم نشین که صحبت بد — عاقبت پاک را پلید کند
آفتابی بدان بزرگی را — ذره ابر ناپدید کند

طریقه راه زنی و شیوه اوباشی پیش گرفته اتفاقا خزانه گجرات که
با قنوج میرفت بدست آورد ازآنجا که سعادت سر نوشت او بود و مشیت
ایزدی بدان پیوسته که درین ملک فرمانروائی جداگانه متمکن گردد چاپا نامی
بنقال دیر با او رفیق شد و از بد کرداری باز داشته بر طریق پسندیده و افعال ستوده
رهنمون گردید چنانچه در پنجاه سالگی فرمانروائی یافت و خودرا بن راج خطاب
داده بلده پتن اساس نهاده تخت گاه خویش ساخت و ازان زمان تخت گاه ملک
گجرات تا بعهد معظم احمدآباد بلده پتن بود آورده اند که چون اراده بنای
پتن نمود و در تفحص و تجسس مکان لایق بعنوان سیر و شکار می گشت تا آنکه
انهل نامی شبان از صافی الضمیر او اطلاع یافته زمینی را که خاطر خواه بود
بشرط آنکه بنام او آباد شود نشان داد و گفت که در سرزمین خرگوشی دیدم
که بمردانگی و جرات خود را از دهن سگ خلاص کرده رفت پس ان مکان
را آباد ساخته بانهل واره موسوم گردانید که بتدریج نهر واره اشتهار یافت چون
آبادی خوب و مطبوع بهمرسید پتن گفتند که در زمان هندی قصبه بر گزیده
را پتن گویند تخت گاه را نیز نامند در سنه ۸۰۲ هشت صد و دو بکرماجیت
موافق سنه ۱۰۳ یکصد و سه هجری و بعضی برانند که مطابق دو صد و دو
هجری بعد انقضای بیست و دو گهری و چهل و پنج پل روز بیساک سدی اکها
تریج که مختار اهل تنجیم و اختر شناسان هندی بود و در طالع اسد بنا نهاده
خانه دوم سنبله خانه سوم میزان خانه چهارم عقرب ذنب دران واقع شده خانه پنجم
قوس خانه ششم جدی خانه هفتم دلو خانه هشتم حوت و زهره مقام گزیده

خانه نهم حمل که عطارد و شمس منزل گزیده بودند خانه دهم ثور و قمر و زحل و مریخ و راس اجتماع داشتند خانه یازدهم جوزا خانه دوازدهم سرطان که در هنگام بنیان اساس اتفاق سبع سیارهٔ چنین بوده است مخفی نماند که سه قوم از راجها درین دیار فرمانروا بودند قوم چاوره قوم سولنکی قوم باگهیلا در عدد هر قومی و مدت حکومت آنها اختلاف بنظر آمده لهذا موافق نسخهٔ آئین اکبری که تالیف شیخ ابوالفضل است نگاشته کلک بیان می گردد بدانکه اقوام ثلثه بیست و سه تن در مدت پانصد و هفتاد و پنج سال و چهار ماه حکومت نموده منقرض شدند و اهل اسلام استیلا یافتند از قوم چاوره هفت تن بن راج و او نخستین کسی است که بر مسند حکومت ملک گجرات تمکن یافته شصت سال ظاهرا ایام مدت عمرش باشد جوگهراج بدستور پدرش بروز اکها تایج جانشین شد مدت سی و پنج سال بدان امر اشتغال ورزید گهیمراج بعضی بهیمراج گفته اند بیست و پنج سال حکومت نمود *

راجه بهور بیست و نه سال راجه بجی سنگه بیست و پنج سال راجه راوت سنگه پانزده سال راجه سانوت سنگه آخر قوم چاوره هفت سال در مدت یک صد و نود و شش سال این طایفه انقراض یافتند کیفیت انتقال راج از خانوادهٔ قوم چاوره به سولنکیان این صورت دارد که راجه سانوت سنگه چاوره را که آخرین راجهای آن قوم بود دختری داشت به یکی از قوم سولنکیان منسوب ساخته بود هنگام وضع حمل فوت شد شکم آن دختر شکافتند پسری از بطن او بر آمد چون دران وقت قمر در منزل شوله که به هندی مول گویند بود ازین جهت اورا مول راج نامیدند و سانوت سنگه اورا بفرزندی خود برداشت و به تربیت او همت گماشت چون بحد تمیز رسید راجه بهنگام مستی بادهٔ ارغوانی ولیعهدی خود را بدو نامزد میکرد و چون بهوش می آمد سخنان عالم آب را انکار می نمود تا آنکه بعد از درگذشتن ازین عالم فانی مول راج سولنکی قابو دیده راج را متصرف گشت و این گروه ده تن اند در مدت صد و پنجاه و شش سال و سه ماه و دو یوم حکومت نمودند راجه مول راج

پنجاه و شش سال راجه جامند دوازده سال و چهار ماه و دو یوم راجه بیا هفت ماه بولا راجه برادر زاده جامند هشت سال راجه بهیم دیو چهل و دو سال راجه کرن سی و یک سال راجه سدراج حی سنگه پنجاه سال راجه کدور پال سی سال سه ماه و سه یوم راجه اجی پال سه سال و یک ماه و دو یوم که ولی نعمت خود را به زهر هلاک ساخته حکم رانی نمود لکهو حول دیو برادر بهیم دیو دست سال در ایام حکومت جامند سولنکی در سال چهار صد و شانزده هجری سلطان محمود غزنوی بعزم جهاد از راه ملتان بصوب سومنات علم افراشت گذرش در نواحی نهر واله پتن افتاد راجه جامند تاب مقاومت در خود ندیده پتن را گذاشته فرار برقرار اختیار کرد و سلطان محمود پتن را بغارت انچه مایحتاج اسپان بود سرانجام ساخته بسمت سومنات روانه شد تا به ماه ذی قعده سنه مذکور بمقصود رسید بعد فتح سومنات خبر یافت که راجه جامند عامل نهر واله به هنگام توجه شاه ظفر قرین گریخته بود اکنون در قلعه تحصن شده و ازینجا تا حصارش چهل و پنج فرسنگ راه است سلطان محمود را هوس تسخیر قلعه مذکور پیدا شد بآن صوب نهضت فرمود چون بآن نواحی رسید قلعه دید که آب عظیم باطراف آن محیط گشته است از غواصان دو شخص بدست آورده از عمق آب استفسار نمودند ایشان گفتند از فلان محل عبور ممکن است اگر درمان گذشتن آب دریا در موج آید همه هلاک شوند سلطان محمود بعد استخاره توکل بر عنایت الهی آورده با لشکریان اسپ در آب راند بسلامت بپایه حصار قلعه رسید راجه جامند چون آن حال مشاهده کرد جریده بگریخت و غنیمت فراوان بدست سپاه افتاد و اهالی حصار کشته شدند صاحب تاریخ روضة الصفا درین مقام حکایت عجیب نقل نموده *

فتح نمودن سلطان محمود غزنوی سومنات را

حکایت آورده اند که چون سلطان محمود را فتح سومنات میسر شد خواست در چند سال مقیم گردد چه مملکتی بطول و عرض بود و از غرائب آن که در نواحی آن ولایت چندین کان زر بود که زر خالص ازانجا میرست و یاقوت تمام

مملکت هندوستان را معدن سراندیب بود که از توابع آن ممالک است ارکان
دولت گفتند که خراسان گذاشتن و سومنات را دار الملک خویش ساختن بعید
است با الجمله عزم معاودت کرد سلطان فرمود که جهت ضبط و حفظ آن کسی
معین باید گردانید امینان حضرت گفتند درین ملک اختیار زیاده نخواهد بود
مناسب آن است که از اهالی همین ملک بکسی مفوض کردد سلطان دران
باب با هوا داران و دولتخواهان انجائی استشاره فرمود بعضی از ایشان گفتند
که هیچ طایفه از سلاطین این دیار در حسب و نسب بدیشان نمیرسد و امروز ازان
دودمان یکی مانده در صورت براهمه بحکمت و ریاضت مشغول است اگر
سلطان این مملکت را بدو دهد شایستگی آن دارد بعضی درین سخن
انکار کرده ظاهر ساختند که دابشلیم مرتاض که شخصی بد خلق است
و بدل الهی گرفتار و اعراض و اوبناس او نه باختیار است بل چند نوبت
بدست برادران خود اسیر گشته و بجان زنهار خواسته و بفلا بدین جایگاه آورده
اما دابشلیم دیگر هست از اقارب او بس عاقل و عالم و براهمه او را بحکمت
معتقد اند و حال در فلان ولایت پادشاه است اگر سلطان این ولایت را بدو
موسوم و انعام وی بمنشور فرستد وی در اینجا آید و این ممالک را چنانچه حق
آن باشد مضبوط و معمور سازد بهتر است چنانی صادق و صحیح العهد است که چون
باج و خراج بذمه گیرد باوجود مسافت هر ساله بخزانه عزنین عائد سازد سلطان
فرمود که اگر وی به پیش من آید التماس مبذول می افتد و لیکن کسی که در
اقلیم هند سلطنت موسوم باشد و تا این غایت خدمتی نکرده و دولت خواهی
ننموده ملکی بدین عظمت چرا باو باید داد القصه وابشلیم مرتاض را طلب
فرموده مملکت باو داد و خراج بذمه وی گرفت او گفت هرچه امر حضرت
باشد در همه عمر خلاف آن نکنم و تمامی زر و یاقوت معادن هند بعزنین بخزانه
سلطان فرستم اما از خویشان من وابسلیم دیگر است و با من در غایت عداوت
و چند نوبت میان من و او حرب و قتال واقع شده و شک نیست که چون از
رفتن سلطان آگاه شود قصد جانب من کند و چون مرا هنوز عدد و عدتی نیست

من مغلوب و او بر مملکت مستولی شود و اکنون اگر سلطان بجانب او نهضت
فرماید و شر وی از سر من دفع کند مساوی خراج خراسان و کابلستان هر ساله
بخزانه عامره رسانم سلطان فرمود که چون ما به نیت سرا آمده ایم و سه سال
شده بعزمی نرسیده ایم گو سه سال و شش ماه باشد و متوجه آن ولایت شد
اهالی ولایت سومنات واسلیم مریض را گفتند دیگر نمیدانی که سلطان را بر قصد
تو تحریض می سازی کسی را که خدای عز و جل عزیز گردانید . بتحقیق دست
رزانی داشته سعی در سعادت تو باطل نخواهد شد . این سخن را به سلطان
رسانیدند بسیار متردد شد اما چون نهضت و توجه فرموده بود بسم و رسم بدش
را مرضی نمود فی الجمله بآن ولایت رفته و ممالک واسلیم را مفتوح ساخت
و او را دستگیر و اسیر کرد و به اسلیم مرتاض سپرد او گفت در دین ما کشتن ملوک
معصی عظیم است و تمامت سپاه از پادشاهی که بخون پادشاه و دیگر راغبی
شود متنفر گردند و تمرد نمایند آئین سلاطین این اقلیم است که چون بر دشمن
فیروزی یابند در تحت تخت خود خانه تاریک سازند و او را دران جا بر مسند
نشانند و ابواب مداخل او مسدود گردانند الا سوراخی که هر روز خوردنی
دران خانه گذارند و باز استوار کنند تا مدت حیات پادشاهی که بر تخت نشاند با
دشمن بدین نهج زندگانی کند چون درین ولا مرا قوت آن نیست که او را بدین
کیفیت مقید دارم او را نزد من فرستد تا بهمین صورت محبوس دارم اگر سلطان
تا خودش بغزنین برد من ضبط این ملک کرده نمیتوانم اما از کرم آنحضرت
بدیع و بعید نه نماید سلطان برین وجه قرار کرده طبل رحلت فرو کوفت
و واسلیم مرتاض در سومنات بر تخت نشست و متعاقب از عقب سلطان
تحف و هدایا میفرستاد و ارکان دولت را بانواع خدمات خشنود می گردانید
چندانکه در ملک متمکن شد خزانه و جواهر جهت سلطان روانه کرده و دشمن
خود را طلب داشت سلطان در فرستادن متردد شد و نخواست که بیگناه را
بدشمن سپارد اما چون واسلیم مرتاض اعیان بارگاه را ببذل اموال حامی خود
گردانیده بود همه گفتند که بر کافر مشرک چرا ترحم باید کرد و نیز خلف وعده

از سلطان نسود که این صورت مخالفت وابشلیم مرتاض میشود و مملکت از دست میرود سلطان باستصواب امرایان جوانی را بکسان وابشلیم مرتاض تسلیم نمود و بملوک هند مثال نوشت که او را بسرحد سومنات رسانند و چون او را بدان حدود رسانیدند وابشلیم فرمود تا محبسی که مقرر بود در زیر تخت او مهیا ساختند و قاعدهٔ ملوک اقلیم سومنات آن بود که چون دشمن را نزدیک مقر سلطنت رسانند یک منزل بیرون آیند و طشت و ابریق خاصه بر سر او نهند و پیاده در پیش اسپ خود میدوانند تا بارگاه بعد ازان بر سریر خود بنشینند و دشمن را بمحبس معهود برند و بران مسند بنشانند وابشلیم مرتاض باین قاعده بیرون آمد و در وصول دشمن تاخیری واقع شده و او هوس شکار کرد پادشاه و لشکریان بهر طرف بسیار تاختند تا هوا گرم شد فوجی بگوشه فرود آمد وابشلیم بسایهٔ درختی نزول کرده رومال سرخ بر روی خود پوشیده در خواب رفت دران جنگل جانوران شکاری سخت چنگال تیز منقار بسیار می باشند یکی از انها در پرواز بود رومال سرخ را پنداشت که گوشت است از هوا فرود آمده چنگال در رومال زد و منقار فرو برد یک چشم وابشلیم از صدمهٔ منقار جانور کور گشت و اشوب درمیان لشکر افتاد مقارن این حال جوان را رسانیدند اعیان و ارکان دولت چون دیدند که وابشلیم معیوب شد و شکل عجیب و غریب پیدا کرده و غیر آن جوان کسی استحقاق و اهلیت سلطنت نداشت همگنان بر پادشاهی بروی سلام کردند و معدودی چند را که مخالف بودند مقهور گردانیدند و همان طشت و ابریق را که بهر این جوان آورده بودند بر سر وابشلیم مرتاض نهادند و تا بارگاه سلطنت او را دوانیدند و ازانجا بزندان معهود فرستادند سبحان الله در یک طرفة العین سرّ حدیث نبوی بظهور پیوست قال علیه السلام من حفر بیرا لاخیه فقد وقع فیه و این مضمون را امیر خسرو دهلوی آورده است * بیت *

هر که به ره بهر کسی چاه کند　　از پئی خود زیر زمین راه کند

چون نوبت راجگی نهرواله به راجه بهیم دیو رسید سلطان معز الدین سام که

به شهاب اشتهار دارد به نیابت برادر خود در سنه ۵۷۰ پانصد و هفتاد بحکومت عزنین رسید در سنه ۵۷۴ پانصد و هفتاد و چهار هجری لشکر باوچهه برده آن ولایت را از دست قرامطه بیرون آورد و بر اثر آن مُلتان را نیز مفتوح ساخت و خواست که از راه ریگستان متوجه گجرات گردد راجه بهیم دیو در مقابله آمد و نائرهٔ جنگ و قتال فیمابین اشتعال یافت چنانچه سلطان را منهزم ساخت و سلطان بمحنت تمام خود را بعزنین رسانید و در سنه ۵۸۹ پانصد و هشتاد و نه هجری ملک قطب الدین ایبک (۱) که بنیابت سلطان در هندوستان بود دهلي را دار الملک ساخت و ازان تاریخ دهلی تختگاه سلاطین شد لسریه نهروالة گجرات آورد و انتقام سلطان از راجه بهیم دیو بنوعیکه بالیست کشید چون راجه سده راج جی سنگه سولنگی را نوبت راجگی رسید تا ملک مالوه و برهان پور وغیره به تسخیر در آورد و نباهای عالی قلعجات مثل قلعه جهنوچ و دیهوئی وغیره اساس نهاد و تالاب سهستر لنگ در پتن و اکثر تالابها در بیر مکانم و در سورتهه اکثر مکانات حفر نموده دورش را سنگ بست ساخته و در سیدهپور که آباد کردهٔ راجه مذکور ست رودرمال بتخانه که شهرت تمام دارد بنا کرد - آورده اند که چون اراده رودرمال نمود ساعت مختار از منجمان طلب کرد و اهل تنجیم گفتند که این بنا را از علاء الدین نامي که نوبت سلطنت دهلي بوی خواهد رسید آفت از گردش فلکی محسوس میشود راجه بر قول منجمان اعتماد نموده از سلطان مذکور عهد و پیمان گرفت سلطان گفته بود که بنابر عهد اگر منهدم نکنم اما آثار شرعي گذاشته خواهد شد چون بعد مدتی که نوبت سلطنت دهلي به سلطان رسید لشکر بدین صوب آورد و علامت امر شرعي که از ساختن مسجد و مینار بود گذاشت اکثر بتخانها و تالابها همه از سنگ که ذکر آنها طولی دارد از راجه مذکور است *

قوم باگهیله کیفیت انتقال دارائی از خانوادهٔ سولنگیان بقوم باگهیله بدین نهج است که چون راجه لکهو مول دیو سولنگي آخرین راجهای

(۱) ایبک ازان مي گفتند که یک دستش شش انگشت داشت - لغت ترکي *

آن فرقهٔ پسری که شایسته و قابلیت راج داشته باشد نداشت دقابران بخشانوا ده با کهیله دارائی این دیار انتقال پذیرفت و این فرقه شش تن اند در مدت یکصد و بست و شش سال و یک ماه و پانزده یوم حکم رانی کردند راجه اندول مول دیو دوازده سال و پنج ماه راجه بیسل دیو که قصبه بیسل نگر اباد کرده اوست سی و چهار سال و شش ماه راجه بهیم دیو چهل و دو سال راجه اجن دیو ده سال راجه سارنگ دیو بیست و یک سال راجه کرن شش سال و دو نیم ماه *

کیفیت استیلای اهل اسلام و رواج دین مبین حضرت سیّد المرسلین صلوات الله و سلامه درین دیار بحکم قادر مختار

از آنجا که مشیت ازلی و ارادهٔ لم یزلی بدان تعلق یافته بود که درین دیار شعار اسلام و رواج آئین نبوی علیه السلام بعرصه ظهور آید و حکومت و تسلط اقوام ثلثه کفره منقرض گردد و در تحت و تصرف حامیان ملت بیضا و محافظان شریعت غرا باشد و فروغ و انوار آفتاب دین مبین درین ظلمت کدهٔ کفر از چهار سو درخشد تا با علای کلمة الحق و اجرای احکام دین از امر بمعروف و نهی از منکر پرداخت خلق را از وادی هولناک غوایت بشاه راه فرح ناک هدایت رهنمائی کند و کم کردگان طریق حقیقت بسر منزل طریقت رسانند تبیین این مقال و شرح این اجمال آنکه در حینی که سلطان علاء الدین خلجی نامر سلطنت بر تخت دهلی تمکن داشت و وی بادشاهی بود خدا ترس رعیت پرور و در تبعیت شریعت غرا بغایت جد و جهد می ورزید چنانچه باتفاق علمای آن وقت در خطبهٔ المجاهد فی سبیل الله او را میخواندند و او شایان این لقب بود در سنه ۶۹۶ ششصد و نود و شش هجری بسرداری الغ خان که در السنه و افواه گجراتیان بالپ خان مشهور شده و نصرت خان جالیسری

لشکر به فتح ولایت گجرات تعین فرمود خوانین مذکور نهر واله که عبارت از پتن باشد و تمامی آن ولایت را نهیب و غارت نمودند و راجه کرن با گهیله که آخرین راجهای آن قوم بود مصاف دادہ چون تاب مقاومت در خود ندید و خواهش ایزدي بدان متعلق بود گریخته بدیو گده جانده روست و زنان و دختران و خزانه و فیلان او بدست غازیان اسلام افتاد و از خواجگان کهمبایت مال و جواهر بسیار بدست آوردہ و دست سومنات را که بعد از سلطان محمود غزنوی از سر نو راست کرده بودند شکسته باموال و خزینه و فیلان و زنان و دختران راجه کرن بدهلی نزد سلطان فرستادند و دختر راجه مذکور ضابط پتن که دیولدی رانی نام داشت چون باموال و اسیران دیگر بدهلی رسید خضر خان بن سلطان علاء الدین خلجی شیفته جمال با کمال او شد سلطان بعد اطلاع حقیقت تعشق خضر خان با دیولدی رانی باو عقد بسته داد و مادر دیولدی را خود در حباله نکاح آورد و امیر خسرو دهلوي کتاب عشقیه در عشقبازی خضر خان با دیولدی رانی که در سلک نظم کشیدہ شهرہ آفاق است لیکن از آن چنان مستفاد میگردد که دیولدي رانی چون خورد سال بود و صاحب جمال الغ خان در فرزندي خود نگهداشته و در آخر بموجب امر سلطان بخضر خان عقد بسته داد این چند بیت از عشقیه که مخبر از خضر خان و دیولدي رانی است ثبت افتاد اشعار * * منظومه *

دول رانی که هست اندر زمانه ز طاؤسان هندوستان یگانه
برسم هندوی از نام و نامش در اول بود دیولدی خطابش
بنام آن پری چون دیو رہ داشت فسون بندہ زان دیوش نگهداشت
چنان رسم بدل کردم مراعات که از هندوی علم برزد نهفتات
یکی علت در و بفکندم از کار که دیول را دول کردم بهنجار
دول چون جمع دولتهاست در سمع درین نامه است دولتها بسی جمع
چو رانی بود صاحب دولت و کام دول رانی مرکب کردمش نام
چو نام خان بنام دوست ضم شد فلک در ظل این هر دو علم شد
خطاب این کتاب عاشقی بهر دول رانی خضر خان ماند در دهر

الغ خان بعد فتح نهرواله و اخراج راجه کرن بامر حکومت اشتغال نمود و ازان تاریخ ناظمان از قبل سلاطین دهلی بدین صوبه تعین می شدند و مسجد عالی مسمی به مسجد آدینه از سنگ رخام که تا حال باقیست گویند بنا نموده اوست و بین العوام مشهور است که از بسیاری اساطین که بکار داشته اند اکثر در شمار غلط می افتد مذکور می کنند که بتخانه بود که آنرا مسجد ساخته فی الواقع عجب مسجد عالیشان است و در آن وقت در وسط آبادی بود اکنون دور از آبادی افتاده آنچه از عظمت و وسعت عمارت بلدهٔ پتن که در زمان سلف بود اکثر علامت و آثار معلوم است که قریب سه کروه مسافت از آبادی حال همه خشت و کلوخ که مخبر از صدق آن مقال است در صحرا ریخته و علامات برج باره قدیم در بعضی جا ماند دلالت می کند بنابر مرور ازمنه تغیر و تبدیلی متقرر در آبادی بعمل آمد بتدریج آثار سلف اکثر معدوم شده و در اواخر حکومت [illegible] بجهت عمارت بتخانه‌ها وغیره این قدر سنگ مرمر از اجمیر وغیره آورده بودند که بنادتی آنها تا حال از زیر زمین بکندن بر می آید تمام سنگ [illegible] در بلده احمد آباد وغیره بصرف آمده از همانجا ست القصه الغ خان [illegible] بیست سال بامر نظامت صوبه گجرات از قبل سلطان علاء الدین خلجی اشتغال ورزید در اواخر ایّام سلطنت الغ خان را بحضور طلب داشته و بنابر عداوت و سعایت ملک نایب خواجه سرا که در آنوقت محرم اسرار و منصب وزارت داشت بی جهت بقتل رسید و خضر خان را با عوای او گرفته در قلعه گوالیار محبوس ساخت و سلطان باندک زمانه بزحمت مرض استسقا مبتلا شده چون مدت بیست و یک سال بر تخت سلطنت حکمرانی کرد در سنه هفصد و [illegible] هجری علم بسفر آخرت بر افراشت • بیت

چو در راه رحیل آمد روا رو || چه جمشید و چه پرویز و چه خسرو

گویند ملک نایب سلطان را مسموم کرده [illegible]
سلطان علاء الدین از بد کرداری ملک نایب از ولیعهدی [illegible]
الدین پسر خورد سال سلطان را به سلطنت برداشته [illegible]

نموده خود در امور ملکی و جهانداری مشغول شد و جمعی را فرستاده چشمهای خضر خان را میل کشید چون یک ماه بنجوز برین حالت گذشت بعضی از مملوکان علائی ملک نائب را کشتند * بیت *

اگر بد کنی چشم نیکی مدار که هرگز نیارد گز انگور بار

عهد سلطنت سلطان قطب الدین مبارک شاه بن سلطان علاء الدین

در سنه هفده سالگی سلطان قطب الدین مبارک شاه بن سلطان علاء الدین امرا و اعیان از حبس بر آورده بر تخت نشانیدند از هنگامیکه سلطان علاء الدین الغ خان را از گجرات طلبداشته بقتل آورد چون نیز در گذشت بقرار امورهٔ مذکور شد خلل در امر سلطنت رو داد و در گجرات فتنه و آشوب حادث گشت و باغی از هر طرف سر بر آوردند چون سلطان قطب الدین مبارک شاه بر تخت فرماندهی جلوس نموده برای دفع آن حادثه ملک ... الدین ... فرمود ... بگجرات آمده بعز شهادت فایز و ان حادثه ... سلطان بدین مهم عین الملک ملتانی را با لشکر آراسته فرستاد و او ... واقعی نموده ملک را بآرامش در آورد و بعد رفع مفسده ملک دنیار را ... سلطان بود خطاب ظفر خانی ارزانی داشته ناظم گجرات ساخت مذکور در مدت سه چهار ماه که بدان امر اشتغال داشت بندوبست ... نموده مبلغهای کلی در خزانهٔ سلطانی فرستاد تا انکه سلطان او را بحضور ... خان مذکور را که رکن دولت او بود بی آنکه جرمی ازو صادر شود ... رسانید حسام الدین نامی که از جانب مادر برادر خسرو خان که منظور نظر ... بود تمامی حشم ظفر خان را باو حواله نموده فرستاد چون حسام الدین ... بسند طایفه پرمار را که هم قوم خسرو و حسام الدین بودند جمع کرد ... که دعوی وزارت امرای دیگر که همراه بودند از دریافت این امر شنیع او ... محبوس ساختند و نزد سلطان فرستادند سلطان بعوض حسام الدین ملک

وجیهه الدین قریشی را که بفور شجاعت و کاردانی موصوف بود بگجرات فرستاد و او گجرات را که خراب کرده حسام الدین بود با صلاح آورد و با و اخر عهد سلطان وجیهه الدین را طلبداشته منصب وزارت و خطاب تاج الملک مرحمت فرمود خسرو خان هندو بچه از قوم پرمار که سلطان عاشق و شیفته جمال او بود بس که تقرب و تسلط داشت گجرات باوزد خویش کرده و اکتفا بآن نه نموده هوس سلطنت بخاطر نام مبارکش آمد سلطان را کشت و بر تخت نشست و اقوام خود را پیش آورده خویش را ناصر الدین خطاب داد مدت سلطنت قطب الدین مبارک شاه چهار سال و چهار ماه بود غازی الملک که از امرایان علائی بود چون بر فعل شنیع خسرو اطلاع یافت او را حمیت دامنگیر شده امرا و لشکر اطراف را جمع نموده بعد محاربه خسرو را دستگیر کرده قطعه قطعه او را بممالک فرستاد چون از اولاد سلطان علاؤ الدین کسی نبود امرا باتفاق غازی الملک را در سنه هفتصد و بست هجری بسلطنت برداشته غیاث الدین تغلق شاه خطاب کردند و او در اواخر عهد خود بجانب گجرات سواری نمود تاج الدین جعفر را بنظامت گجرات مامور گردانید چون مدت چهار سال و چند ماه از سلطنت او منقضی شد ناگاه سقف کوشک که افتاد با شش نفر دیگر بجوار رحمت ایزدی پیوست *

عهد سلطنت سلطان محمد ابن غیاث الدین تغلق شاه

سلطان محمد بن غیاث الدین تغلق شاه بر تخت سلطنت جلوس نمود و او بادشاهی بود بوفور حدت ذهن بر اکثر علوم مهارت بهم رسانیده و خیالات دور و دراز می نمود چنانچه مفصل در کتب سیر بدان ناطق است و دعوهای غریب از ذات او سر میزد و ملک مقبل نامی مخاطب بخان جهان نایب بختیار مطرب بچه که در آنوقت بامر نظامت گجرات می پرداخت وقتی با خزانه و اسپان طویله سلطان که جمع کرده بود از راه دبهوی و بروده بدهلی

میوفت امیر صدگان گجرات او را غارت نمودند و ملک گریخته تنها به نهرواله آمد سلطان از استماع این خبر در غضب شده بگجرات لشکر کشید و تا دو سال توقف ورزیده تسخیر قلعه کرنال نمود کهنگار راجه ولایت کچهه بملازمت رسید هنگام مراجعت نظام الملک را بامر نظامت گجرات مقرر نمود در اثنای راه بیمار شد و در مدت چند روز پیک اجل در رسید و رخت حیات بعالم جاودانی برد *

* بیت *

سر الپ ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون
بمرو اکنون بخاک اندر تن الپ ارسلان بینی

مدت سلطنت تغلق شاه بیست و هفت سال بود *

عهد سلطنت سلطان فیروز که بنی عم سلطان محمد بود

با جماع مسلمانان و استحقاق ذاتی و استخلاف سلطان محمد در بیست و چهارم شهر محرم الحرام سنه هفتصد و پنجاه و دو من الهجرة سلطان فیروز بر سریر سلطنت نشست و در امور ملکی و مهام سلطنت و مصالح جهانداری و دین بروزی ضوابط و قواعد و احکام نو بست و اکثر فتوحات او را دست داد چون سلطان بعد از فتح نگر کوت بگجرات آمد ظفر خان را ناظم مقرر کرده نظام الملک را معزول ساخت و در سنه هفت صد و هفتاد و سه ظفر خان در گجرات فوت شد پسر بزرگ او بخطاب پدر سرافراز گشته بجای پدر منصوب گردید درین ضمن شمس الدین دامغانی بعرض سلطان رسانید که چهل لکهه تنکچه اضافه بر اصل جمع گجرات با صد زنجیر فیل و دویست اسپ تازی و چهار صد برده هر سال قبول دارم سلطان فرمود که اگر شمس الدین انور خان نایب ظفر خان این معنی قبول کند بهتر چون او قبول نکرد نظامت گجرات به شمس الدین دامغانی مقرر شد از آنجا که او از عهده قرار داد نتوانست بر آمد بغی نمود سلطان لشکری فرستاد او را کشتند و بعد کشته شدن او گجرات حواله ملک مفرح سلطانی

فرمود که در اخر فرحت الملک راستي خان خطاب یافت تا آنکه سلطان فیروز در سنه هفتصد و نود هجری رحلت نمود مدت سلطنتش سی و هشت سال زنده شاه بود * • بیت •

جهان این امی بسرادر دهماند بکس دل اندر جهان آوین نفد و بس
چو آهنگ ردن کند جان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

عهد سلطنت سلطان غیاث الدین بن فتح خان بن فیروز شاه که او را هم فیروز شاه گویند

بعد رحلت فیروز شاه در سنه مذکور سلطان غیاث الدین بن فتح خان بن فیروز شاه را بندگان فیروزی بر تخت سلطنت اجلاس داده فیروز شاه خطاب دادند بسبب غلبه جوانی بلهو و لعب و عیش و طرب و هوا پرستی مشغول شد و بر بندگان جور و ظلم بیدا کرد در سنه هفتصد و نود و یک هجری ملک رکن الدین نایب بقتل رسانید و سر او را بیش دربار اویختند مدت سلطنت او شش ماه و هجده روز *

عهد سلطنت ابو بکر شاه از اولاد فیروز شاه و محمد شاه بن فیروز شاه

بعد از کشتن شدن سلطان غیاث الدین نبیره سلطان فیروز شاه امرا یکی اولاد فیروز شاه که ابوبکر نام داشت از خانه بر آورده بر تخت رسانیدند بدست محمد شاه بن سلطان فیروز اسیر گشت و در حبس بمرد مدت سلطنت یک سال و شش ماه چون محمد شاه مظفر گشت رعایای گجرات و کهنبایت که از ظلم راستي خان نالش و استغاثه داشتند سلطان محمد شاه ظفر خان بن وجیهه الملک را بتاریخ دوم شهر ربیع الاول سنه هفتصد و نود و سه هجري افطاع گجرات داده رخصت فرمود و هفدهم شهر ربیع سه هفتصد و نود و شش هجری

بعلت مرض که طاری سلطان شده بود ودیعت حیات سپرد مدت سلطنت سال و هفت ماه *

ذکر ایام ظفر خان ابن وجیه الملک و دار الملک ساختن گجرات و آغاز ظهور سلاطین گجراتیه

از انجا که اصل مدعا از تسطیر این اوراق گذارش واقعاتی است که بعد انقراض سلاطین گجرات آمده و تسخیر فرمودن حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه درین دیار در عملداری نظمای مرتبه بوقوع آمده احوال باقی که موجب خرابی این ملک شده و مملکت بدان خوبی و آراستگی بغیر حاصل رو بویرانی آورده چون از ابتدای حکومت راجهای این مرز بوم سلسله سخن تا ظهور دولت سلاطین گجراتیه رسید داوجودیکه وقعات سلاطین مذکوره را اکثر دانشمندان سلف در سلک تحریر کشیده اند چنانچه در سطفر شاهی و بعد زان حلوای شیرازی تاریخ منظومه احمد شاهی را مخاطب شدهاین بزرگان روزگار ... و عزیزی تاریخ محمود شاهی بنام سلطان محمود بیکده تالیف ساخته و شخصی تاریخ بهادر شاهی بنام سلطان بهادر مرقوم نموده نسخ مذکوره هر یک در عهد سلطنت آنها بجلوه ظهور آمده هیچ کدام محتوی بر جمیع احوالات از ابتدا تا انتها نیست مگر تاریخ مسمی بمرآت سکندری که بعد انقراض دولت سلاطین مذکوره بچهل سال تالیف یافته مفصل از احوال آنطایفه تا انقراض خبر میدهد اما چون سوق کلام و رشتهٔ نظام بگذارش ایام سلاطین موصوفه متقاضی بود که سلسله سخن منقطع نگردد لهذا برخی ازان در ضمن سلطنت هر یک آنچه مناسب حال بود علی سبیل الاختصار نگاشتهٔ قلم مشکین رقم می آید این انتخابی است اگر مفصل خواهند بدان کتاب رجوع نمایند چنانچه در صدر اشاره بدان شد پوشیده نماند که اول کسیکه از میان ایشان بشرف اسلام مشرف شد سدهارن مخاطب بوجیهه الملک از قوم تانک که اصل آن از قوم کهتری دانست بود و نسب سلسله ایشان برامچندر که هندوان او را بخدا معبودی

قرا گرفته اند منتهی میشود کیفیت اسلام و وجه تسمیه تانک و کلالن در تاریخ گجرات وغیره مفصل مرقوم است و این نسخه گنجایش آن ندارد چون نوبت سلطنت دهلی در سنه هفتصد و نود بسلطان محمد شاه بن فیروز شاه پسر عم سلطان غیاث الدین تغلق شاه رسید پایهٔ دولت ظفر خان ابن وجیهه الملک بلند گردید و در سنه هفتصد و نود خبر بغی و عصیان و بعدی نظام مفرح که بخطاب راستی خان مخاطب بود و مقطع گجرات داشت معروض پایهٔ سریر خلافت مصیر گردید دویم شهر ربیع الاول سنهٔ مذکور سلطان ظفر خان را بخطاب اعظم همایون مخاطب ساخته سرا پردهٔ سرخ که مخصوص بادشاهست عنایت نموده بجهت تنبیه راستی خان تعین گجرات فرمود خان مذکور از دهلی کوچ نموده بر سر حوض خاص مخیم گشت چهارم ماه مذکور سلطان محمد شاه به مشایعت خان اعظم همایون آمده وداع نمود و تاتار خان بن ظفر خان را به پسر خواندگی برداشته پیش خود نگهداشت بعد از طی منازل چند خبر رسید که پسر سعادت مند در خانه تاتار خان متولد شده احمد نام نهاد و از آنجا بکوچهای متواتر روانه شد چون بخطهٔ ناکور رسید رعایای کهنبایت که از ظلم راستی خان مستغاثی بودند بخدمت اعظم همایون رسیده تظلم نمودند خان آنها را استمالت داده کوچ فرموده به بلدهٔ پتن نزول فرمود و نامه مشتملبر اطاعت سلطان ارسال داشت راستی خان جواب را بروفق صواب نا گفته بعزم بکار کوس ادبار زده بصوب پتن آمد آخر الامر قریب موضع کانبهو من اعمال سرکار پتن با خان مصاف رویداد ظفر خان مظفر و منصور گشت و راستی خان کشته گردید خان به پتن آمده و این واقعه در سنه هفت صد و نود و چهار هجری وقوع یافت و بتمشیت امور و استمالت رعایا و زیر دستان پرداخت و در مکان فتح موضعی آباد ساخت مسمی بجیت پور در اعلای کلمة الحق سعیها نمود و لشکر به نهیب بتخانه سومنات یعنی پتن دیو کشید و در اکثر مکان اسلام را رواج داد و تمامی بلاد گجرات بتصرف در آورده بر دلهای خسته ظلم راستی خان مرهم التفات و عنایت نهاد و جمهور سکنه و عموم متوطنه را

از خود راضی ساخت چون در سنه هفتصد و نود و شش سلطان محمد شاه ودیعت حیات سپرد و امور سلطنت دهلی اختلال پذیرفت تاتار خان ابن ظفر خان به وزارت سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان محمد شاه مقرر شده بود بسبب غلبه اقبال خان فرار نموده پیش پدر بگجرات آمد ظفر خان و تاتار خان در استعداد فراهم آوردن اسباب برای انتقام اقبال خان بودند همدرین اثناء خبر رسید که حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان در نواحی دهلی نزول اجلال فرمودند و فتور عظیم در آن دیار راه یافت خلق کثیر از آن حادثه گریخته بگجرات آمد مقارن این حال سلطان ناصر الدین محمود شاه از دهلی فرار نموده بگجرات آمد و از آنجا مایوس شده بسمت مالوه رفت چون حضرت صاحب قران از هندوستان متوجه سمرقند شدند و اقبال خان باز به دهلی شتافته متصرف شد تاتار خان به پدر خود گفت که بعنایت الهی لشکر فراوان و استعداد کمال داریم بهتر آنست که از اقبال انتقام گرفته دهلی را مستخلص گردانیم که سلطنت میراث کسی نیست ظفر خان بنابر دور اندیشی و امور چند این معنی را قبول نکرده بعد از مناظره بسیار ظفر خان خود را از حکومت بر داشته خدم و حشم و اسباب حکومت ولایت را به پسر خود سپرده گوشهٔ انزوا اختیار نمود اما بقول صحیح آنست که تاتار خان پدرش را محبوس ساخته خود را محمد شاه لقب داده در سنه هشتصد و شش در ماه جمادی الآخر در جمعه اول بر تخت سلطنت جلوس نموده خدم و حشم را با خود ساخته در همان هفته رو بجهاد نهاده دمار از نهاد کفار بر آورد و از آنجا بسمت دهلی عزیمت فرمود از استماع این معنی تزلزل بحال اقبال خان افتاد ناگاه در شهر شعبان سنه الیه مزاج سلطان محمد از جادهٔ اعتدال انحراف یافت هرچند اطبای دانا بمعالجه اشتغال نمودند مفید نشد اما مشهور و معروف بلکه بمنزله تواتر که نزد اهل گجرات است گویند سبب ارتحال سلطان مذکور این بود که چون سلطان را برای دنیای فانی حرمت پدر که رعایت آن موجب حصول سعادت جاودانی است نگاه نداشته بود بعضی از نزدیکان سلطان که باطن ایشان موافق خان ظفر

نشان بود زهر درکار سلطان کردند و بعضی گویند که بموجب اشارهٔ پدرش این معنی بوقوع آمد بالجمله نعش سلطان محمد را آورده در خطهٔ پتن بخاک سپردند بعد از فوت او را بلقب خدایگان شهید یاد کردند القصه بعد ازان اعظم همایون ظفر خان باردو آمده ارکان دولت و اعیان مملکت انقیاد بحکم نمودند و زبان را اول بتعزیت و آخر به تهنیت کشودند خان هریک را استمالت داده بسمت دار الحکومت خویش معاودت موسود آورده اند که از آن روز تا آخر حیات دایم چشم خان گریان بود چون روز بروز امر سلطنت دهلی در سلسلهٔ فیروز شاهی خلل درپیوست تا آنکه کسی نماند و اقبال خان در معرکه قتال با خضر خان بقتل رسید ارکان دولت و اعیان مملکت به خان ظفر نشان معروض داشتند که انتظام ضبط و ربط ملک گجرات بی شکوه و دبدبه سلطنت صورت پذیرائی ندارد الحال شایان این امر خطیر غیر از ذات ایشان دیگری نیست بموجب استدعای هوا خواهان در مقام شهر پور بعد از سه سال و هفت ماه از وفات سلطان محمد در سنه هشت صد و ده من الهجرة ظفر خان بر تخت سلطنت جلوس نموده خود را مظفر شاه مخاطب ساخته خطبه و سکه بنام خویش کرد احمد خان نبیرهٔ خود را ولیعهد ساخت و بعدل و داد گستری و رواج دین اسلام و تادیب مفسدان مملکت می پرداخت تا آنکه سلطان احمد بن سلطان محمد که تاتار خان نام داشت نبیرهٔ مظفر شاه در سنه هشتصد و سیزده من الهجر جد خود را مسموم ساخت در سبب ارتحال مظفر شاه وجوه دیگر ذکر نموده اند اما این قول را صاحب مرآت سکندری معتبر شمرده که چون کولیان قصه اساول از جادهٔ اطاعت قدم بیرون نهاده دست بقطع طریق و تاراج کشادند سلطان مظفر احمد خان نبیرهٔ خود را با عسکر گران رخصت نمود تا ایشان را گوشمال دهد چنانچه احمد خان از شهر پتن بر آمد بر تالاب جانسر و در نزول نمود علما را طلب داشته استفسار کرد که چه میفرمایند علمای دین درین باب که اگر کسی پدر کسی را بناحق کشته باشد پسرش را می رسد که او را طلب قصاص نماید یا نه هریک آری گفته فتوی نوشتند خان کاغذ را گرفته پیس

خود نگاه داشت فردای آن روز یکایک به شهر در آمده سلطان مظفر جد خود
را مقید ساخت و زهر در کاسه آش کرد سلطان گفت ای پسر عجلت کردی
. لابد این همه از برای تو بود گفت وقت رسیده سلطان گفت پس نصیحتی
چند از من بشنو که ترا سود مند خواهد بود اول آنکه کسی که ترا برین کار
آورده چشم دوستی ازو مدار و او را بکش دیگر از شراب خوردن اجتناب کن که
که بادشاهان را ترک این کار درکار است دیگر شیخ ملک و شیر ملک را بقتل
خواهی آورد که هر دو فتنه روزگار اند دیگر نصیحت کند آنرا نموده جرعه
با کامی در کشید آخر ماه صفر سنه صدر ازین سرای فانی بعالم جاودانی
شتافت و درمیان حصار ارک جهان پناه مدفون گردید آورده اند که
احمد بعد وفات جد خود نهایت پشیمان گشت و متاسف شد مدت
حکومت هیرده سال مدت سلطنت سه سال و هشت ماه و شاردده یوم از
سلاطین گجراتیه چهارده یا سیزده تن علی اختلاف الروایتین از ابتدای تخت
نشینی مظفر شاه سنه ۸۱۰ هشتصد و ده هجری لغایت چهاردهم شهر رجب
سنه ۹۹۰ نهصد و هشتاد در مدت یکصد و هشتاد سال کسی کم فرمانروائی
کردند والله اعلم بالصواب * بیت *

هرکه آمد بجهان اهل فنا خواهد بود
آنکه پایندهٔ باقیست خدا خواهد بود

ذکر جلوس احمد خان ملقب به سلطان احمد نبیره مظفر شاه

پوشیده نماند که در سلاطین گجراتیه شیوهٔ مستقر و ضابطه مستمر چنین بود
اولاد خویش را خان بضامه اسم مسمی میکردند و کسی که بمرتبهٔ سلطنت
میرسید ملقب بسلطان می شد چون سلطان مظفر شاه رخت هستی
بملک نیستی بربست بتاریخ چهاردهم شهر رمضان المبارک سنه ۸۱۳ هشتصد
و سیزده احمد خان ملقب به سلطان احمد شده بر اورنگ سلطنت تکیه نمود

اول فتنه که برخاست اینکه مودود بن فیروز خان عمزاده سلطان که در آنوقت
بحکومت سورته می پرداخت امرای نواحی را بخود متفق ساخته دم از ا...
جنبر سده زده هنگامه آرا گشت سلطان بر و لشکر کشید بعد قتال و جدال مکرر
مودود فراری شده در قلعه بهروچ متحصن گردید آخر الامر آمده سلطان را دید
سلطان از انجا مراجعت نمود چون بقصبهٔ ساول رسید فکر استیصال آساول بهیل
پیش نهاد همت ساخته هندوان سال فرخ مال به رخصت بدر المحققین
سراج الصدیقین شیخ احمد کهتو گنج بخش شروع در بنای آبادی شهر معظم احمد
آباد فرمود کیفیت عرض و طول آبادی بلده انشاء الله تعالی در خاتمه نگارش
خواهد یافت و در سنه ۸۱۴ هشتصد و چهارده هجری لشکر بایدر کشید راجه
آنجا فرار اختیار نموده و از عمل خود نادم گشته پیشکش معتد به قبول نمود
سلطان از تقصیرات او در گذشت واضح باد که زنگ ابتدای کفر از آئینه بلاد
گجرات بصیقل تیغ آبدار سلطان علاء الدین زدوده گشت اگرچه مثل خطهٔ
طولانی از شهر نهروالہ عرف پتن تا قلعه بهروچ روشنی پدید آمده بود لیکن
ظلمت کفر در اطراف و جوانب باقی و آخر الامر بسعی و اجتهاد سلاطین
گجرات بتدریج همه مصفا و مجلی گشت بعضی ازان محال بسعی سلطان
احمد نور اسلام اقتباس نمود چنانچه در سنه ۸۱۷ هشتصد و هفده هجری
بعزم جهاد در کهار گرنار که قلعه نامی سورتهه است رایت عزیمت بر افراخت
راجه منڈلیک مصاف داده شکست یافته پناه بقلعه برد اورده اند که اگرچه د...
این مرتبه آن دیار از چراغ اسلام روشنی تام نگرفت اما قلعه جونه گده که فریب
دامنه کوه گرنار واقع است بدست سلطان افتاد و اکثر زمینداران سورتهه مطیع
و منقاد گشته پیشکش قبول نمودند بعد ازان در ماه جمادی الاول سنه ۸۱۸ هجری
هشتصد و هیزده هجری بتخانه سیدپور خراب نموده درسنه ۸۱۹ هجری هشتصد
و نوزده بصوب قصبه دهار لشکر کشید و بتاریخ غره ذیقعد سنه ۸۲۱ هشت صد
و بیست و یک ولایت سوکدّه را تاخت نموده بیست و دوم شهر صفر سنه
هشتصد و بیست و دو حصار سرکدّه بنا فرموده امارت مسجد سالی کردد .

برای اعلان شرع محمدی و دین احمدی قاضی و خطیب نصب فرموده رواج
شعار اسلام داد همدران سال حصار موضع مانکنی من اعمال سوکنده ایجاد ساخت
و جماعه را بجهت حراست آنصوب گذاشت و بموجب نوشته شمس خان
دندانی عم سلطان احمد که در ناکور حکومت می نمود معاونت نمود شمس
خان را دندانی بتقریب آن می گفتند که دندان پیشه او بدر آمده بودند
و در سنه ۸۲۳ هجری هشتصد و بیست و سه هجری بضبط و ربط اقصی مملکت
خویش توجه فرمود و هرجا سرکشی بود پایمال نمود و بتخانها انداخت و بجای
آن مساجد ساخت و حصارها بنا کرد و محافظان تعین نمود اول قلعه
موضع چانور من اعمال پرگنه دره سفید عمارت کرد بعد ازین قصبه دهاهود را میان
کوهستان آباد ساخت و در آنجا حصاری احداث نمود بعد آن حصار قصبه
کاریتهه را که در زمان سلطان علاء الدین الغ خان در سنه ۷۰۴ هفتصد و چهار
بنا کرده بود مرمت فرمود سلطان آباد نام نهاد و در سنه ۸۳۰ هشتصد و سی
هجری دار ابکر بموجب اندر کسبد راجه آنجا گریخته بکوهستان در آمد سلطان
در کنار رود خانه هاتمتی که کوه از ایدر بسرحد گجرات شهر احمد نگر آباد ان
نمود گرد شهر حصاری از سنگ مستحکم عمارت فرمود و قرار استقرار خویش
بآنجا داد در سنه ۸۳۱ هشتصد و سی و یک لشکر از برای کهی بر آمده
بود و پونجا راجه ایدر از کمین بر آمده به اهل کهی زد مبارکهی هزیمت خورده
فیل که همراه او بود پونجا پیش انداخته راهی شد آخر الامر جماعه که منتشر
شده بودند باز جمع آمده تعاقب پونجا نمودند اتفاقا بدرّه رسیدند که یک
جانبش کوهیست سر بفلک کشیده و بجانب دیگر غاریست که عمق آن به
تحت الثری رسیده درمیانه همین قدر راه است که یک سوار بصد دشواری تواند
گذشت چون پونجا دران تنگنای در آمد و لشکر سلطانی از عقب رسید فیلبان
روی فیل بگردانید و بر پونجا راند اسپ پونجا برمید و در غار افتاد افتادن همان
بود و جان دادن همان لشکر سلطانی فیل را گرفته آمدند اما از حال پونجا
کسی خبر نداشت روز دیگر هیزم کشی سرش را بریده بر در سرا پرده سلطان

آورد بعد ازان تا دو سال در تختگاه خود مستقر بود غیر از ضبط و ربط و لایت
خویش پروای ملک بیگانه نکرد و ضابطه لشکر و تدبیر ملک باستصواب وزرای
دیانت پیشه ، امرای صلاح اندیش برین وجهه قرار داد که از علوفه سپاه
نصف سپاه جاگیر تنخواه نمایند و نصف نقد زیرا که اگر تمام نقد مقرر شود علوفه
نقدی صرفه ندارد و سپاهی بی سامان می باشد و در حراست ولایت بی
پروائی مینماید اگر نصف جاگیر تنخواه شود ازان محل از کاه و هیزم وغیره تمتع
میگرفته باشد و اگر در زراعت و عمارت بکوشد منتفع گردد و در حراست و حفاظت
ولایت بجان و دل سعی نماید و نصفی نقد ماه بماه بلا توقف و انتظار رسانند
تا بجهت حصول آن هرجا که باشد حاضر بماند و اگر تنگی پیش آید بقرض
محتاج نشود چه در سفر مسافت بعیده و چه در عزیمت قریبه و نیز احتمال
دارد که در عزیمت مسافت بعیده خرچی از جاگیر سپاهی نرسد نصفی علوفه
از خزانه عامره می گرفته باشد تا بسبب ما یحتاج بلشکر در نماند و قرض بربا نگیرد
و از جانب اهل خانه اش نیز خاطر جمع باشد که از محصول جاگیر خرچ
بخانه می رسد و ضابطه ارباب التحاویل آنکه تحویلدار باید که از بندهای
بادشاهی باشد و مشرف اصیل بجهت آنکه اگر هر دو اصیل باشند شاید که
با همدیگر عقد دوستی منعقد سازند یا رابطه خویشی پیدا کرده دست بر خیانت
دراز کنند و اگر هر دو بنده باشند علی هذالقیاس و عمال پرگنات را نیز بهمین
نسق معین ساخت و این ضابطه تا آخر سلطنت سلطان مظفر حلیم بن محمود
بیکده بحال بود و در زمان سلطان بهادر چون لشکر آفاقی بسیار جمع آمد
وزرای کفایت شعار منتخب حاصل ولایت نموده بعضی محال یکی بده رسیده
بود و بعضی نه و هشت و هفت از ده بیست و هیچ محل کمی نداشت بعد
ازان تغیر و تبدیل راه یافت ضبط ضابطه بر طرف شد و در ولایت گجرات
شورش و فتنها سرزد چنانچه برخی شگان خود رقمزده کلک بیان خواهد شد بعد
ان سلطان هر سال گاهی به نهیب ولایت ایدر و گاهی به تنبیهه نصیر خان بن
راجا حاکم اسیر و گاهی بتادیب سلطان احمد بهمنی و گاهی بتاراج ولایت میوار

لشکر می فرستاد و گاهی خود هم اقدام می فرمود مدام وقتی ملازم رکاب او بود . در مدت سلطنتش گاهی شکست روی ننموده بلکه فتوحات دایما در لشکر مندو و دکهن و اسیر و کهار میواد و نواحی آن غالب می آمد در سنه ۸۴۶ هشتصد و چهل و پنج هجری در مقام احمد آباد پیک اجل در رسید و رخت حیاتش را بسمت دار البقا کشید و در مقبره واقع مانک چوک بدنش روی مسجد جامع احمد آباد مدفون گردید تولد سلطان شب نوزدهم ماه ذیحجه سنه ۷۹۳ هفتصد و نود و سه بوده بیست سال از عمرش گذشته بود که بر تخت سلطنت جلوس فرمود و سی و دو سال و شش ماه و بیست و دو روز پادشاهی کرد مدت عمرش پنجاه دو سال و چند ماه مرید حضرت قطب المشایخ شیخ رکن الدین گنج شکر بوده است در عدل و تقوی و سخاوت نظیر نداشت نقل است که داماد سلطان از روی تکبر و غرور جوانی و خویش سلطانی خون ناحق کرد سلطان او را بسته پیش قاضی فرستاد قاضی ورثه مقتول را بدویست شتر راضی ساخته پیش سلطان آورد سلطان گفت اگرچه ورثه مقتول بدیت راضی شده اما مرا قبول نباید بود چرا که این کار منعمان اشرار نظر بر منصب و قدرت خود کرده بر خون ناحق دلیری خواهند نمود پس در این محل از دیت قصاص اولی باشد حکم کرد تا قاتل را در بازار بقصاص رسانیده بر دار آویختند تا یک شبانه روز آویزان بود روز دیگر حکم فرمود تا فرود آورده دفن کردند از مشاهده این سیاست از ابتدای سلطنت سلطان تا انتها از امرا و سپاه کسی مرتکب بخون ناحق نشد نقل است که روزی سلطان بر منظر کوشک سلطانی نشسته بود در جویبار سابر که تحت کوشک سلطانی مرور دارد دید که آب طغیان کرده چیزی سیاه بر روی آب غلطیده می آید فرمود تا آنرا آوردند خمی بود که دران شخصی مرده را در آورده بآب سرداده بود حکم کرد تا جمیع کلالان شهر را حاضر آوردند فرمود که این خم ساخته کیست یکی گفت از من است که فلان مقدم موضع فلان از حوالی احمد آباد فروخته بودم فرمود تا او را حاضر کردند بعد از تحقیق و تفتیش معلوم شد که آن مقدم بقالی را کشته و در خم آورده بآب سردا ده بود حکم کرد تا او را بقصاص

رسانند همین دو حرف لاحق در سلطنت سلطان واقع شده بود سلطان احمد طبع
نظم هم داشته این بیت در مدح حضرت سید برهان الدین قطب العالم ابن
سید محمود ناصر الدین ابن حضرت سید جلال مخدوم جهانیان قدس الله ارواحهم
که معاصر سلطان بود از نتائج طبع اوست * بیت *

قطب زمانه ما برهان دین است مارا   برهان او همیشه چون شمس آشکارا

عهد سلطنت سلطان محمد شاه ابن سلطان احمد

روز سیوم بعد از وفات سلطان احمد در سنه ۸۴۵ هشتصد و چهل و پنج هجری سلطان محمد شاه بر تخت شاهی جلوس فرموده بعیش و طرب مشغول شد پروای جهانبانی نداشت بلکه کمند حوصله اش بمدارج علیای امور پادشاهی نمیرسید لیکن زر بخش بود و درین امر افراط می نمود و خلق او را سلطان محمد زر بخش می گفتند و همدرین سال بر سر راجه ایدر لشکر کشید و او فرار نموده در کوهستان خزید و از آنجا ایلچیان خود را بخدمت سلطان فرستاده استغفار تقصیرات گذشته کرد و دختر خود را بخدمت سلطان فرستاد سلطان فریفتهٔ حسن او گردید و بشفاعت او ملک ایدر به پدر او بخشید و ازانجا بولایت باکهره لشکر کشید و تاخت و تاراج آن ملک نموده بدار السلطنت خویش مراجعت فرمود و در سال چهل و نه عارف ربانی و واقف سر سبحانی قطب المشایخ شیخ احمد کهتو المشهور به گنج بخش ازین سرای فانی بمقام جاودانی رحلت فرمودند و سلطان محمد عمارات عالی و مقبره بر سر مزار شیخ مذکور بنا نهاد و در سنه ۸۵۴ هشت صد و پنجاه و چهار بصوب قلعهٔ چانپانیر شتافت و در وقت معاودت بموضع کوهتره من اعمال پرگنه سانولی رسیده بیمار شد و ازانجا باحمد آباد آمده بتاریخ بستم شهر محرم الحرام سنه ۸۵۵ هشتصد و پنجاه و پنج هجری از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود و در روضهٔ مقبرهٔ پدرش دفن یافت مدت سلطنت او نه سال و چند ماه و بقولی هفت سال

و چهار ماه بوده رحلت سلطان وجهه دیگر نیز دارد که مفصل در مرآت سکندری مندرج است •

عهد سلطنت جلال خان ملقب به قطب الدین بن محمد شاه

در شهر محرم الحرام سنه ۸۵۵ هشتصد و پنجاه و پنج هجری سلطان قطب الدین بن محمد شاه که در آن وقت در نوزده سالگی بود حسب اتفاق ارکان و امرا آمده بر تخت سلطنت اجلاس یافت و رسم و آئین آبا و اجداد خودش سیره را مخصوص و اذهان سپاهیان مسخر کرد در این اثنا سلطان محمود خلجی پادشاه ملک مالوه بعزم تسخیر ملک گجرات از مملکت سلطنت خودش بحدود آمده بالخصوص لشکر کشیده قصبه سلطانپور نزول نمود و ازانجا بکوچهای متواتر نموده بسدره باراج کرد قریب آمد سلطان محمود حد رسید که سلطان قطب الدین دست همت بسته بمقام خانپور که بر گذر آب مهندری واقع است رفته بالای امراخانه چند دیگر بریدن خبر محمود خلجی ... قصبه کپور بر شتافت و در سواد قصبه مذکور تلاقی فریقین روی نمود و سلطان محمود هزیمت خورده رفت و این واقعه در روز جمعه غره شهر صفر المظفر سنه ۸۵۶ هشتصد و پنجاه و شش بوقوع آمده و همدرین سال هنگام طلوع صبح صادق هشتم شهر ذی الحجه الحرام انتقال حضرت سید برهان الدین المشهور به قطب العالم قدس سره روی داد که از طایفه آلعصر تاریخ مطلع یوم التروية یافته نقل است که سلطان محمود خلجی بسرحد گجرات رسید بعضی اهل قلم که از سلطان قطب الدین افتاده بودند رفته محمود خلجی را دیدند سلطان از ایشان تقسیم ولایت گجرات طبقه بنظر در آورده دید که دو دانگ ولایت بجاگیر سپاهی و خالصه پادشاهی تعلق دارد و یک دانگ خیرات است باسم آئمه و سادات وغیره محمود گفت که ملک گجرات بدست آوردن کاریست مشکل که هم لشکر روز مرتب دارد و هم لشکر شب القصه سلطان قطب الدین مظفر

بمقصود بمحمد آباد آمد و بعیش و کامرانی بشرب شراب ریحانی مشغول گشت و اتمام عمارت روضهٔ متبرکه حضرت گنج بخش قدس سرّه که سلطان محمد پدرش بنا نهاده بود نمود و دیگر عمارات عالی نیز بنیاد نهاد مثل تالاب کانکریه و باغ نگینه و عمارت کهانمد زول مؤلف مرآت سکندری می نویسد که فقیر پیش ازین چند سال همه را دیده بود الحال ازان عمارت نشانی نماند مگر تالاب کانکریه و باغ مذکور سلطان قطب الدین در سنه ۸۶۱ هشتصد و شصت و یک باتفاق سلطان محمود خلجی برسر رانا کونبها که بخطه ناگور دست تطاول دراز کرده بود لشکر کشید اول فتح قلعه آبو کرد و ازانجا بسمت کونبهل میر رایت عزیمت برافراخت و مضافاتش را بتاراج در آورد در آنوقت رانا کونبها در قلعهٔ چیتور بود سلطان بدانصوب متوجه شد رانا با چهل هزار سوار از چیتور بر آمده تا پنج روز جنگهای نمایان کرد عاقبت الامر هزیمت خورده در پناه حصار قلعهٔ چیتور خزیده وکلا فرستاده و از کرده خود پشیمانی ظاهر ساخته پیشکش پادشاهانه قبول کرده عهد بست که دیگر ولایت ناگور را مزاحم نشود التماس آنها بدرجه قبول افتاد سلطان بسمت دار الملک خویش مراجعت نمود و سلطان محمود خلجی بولایت خود و آورد بار دیگر که رانا عهد شکنی نموده بقصد تاراج ولایت ناگور متوجه شد نیم شبی این خبر بملک شعبان عماد الملک که وزیر بود رسیده همان وقت سلطان را در پالکی سوار نموده بجانب کونبهل میر نزول اجلال فرمود چون این خبر به رانا رسید بولایت خویش بر گشت امّا سلطان بطرف سیروهی لشکر کشیده بولایت رانا در آمده بعد تاخت و تاراج بولایت خود مراجعت فرمود و در سیوم ماه رجب سنه ۸۶۳ هشت صد و شصت و سه هجری پیمانه عمر سلطان رو به پری آورد و دعوت حق را لبیک اجابت گفت و در قبّهٔ مقبره سلطان احمد در جنب پدرش مدفون گشت مدت سلطنتش هشت سال و شش ماه و سیزده یوم بود و در وفات سلطان وجهات دیگر نیز منقول است که در مرآت سکندری اندراج یافته اگر خواهند بآنجا رجوع نمایند *

عهد سلطنت سلطان داؤد بن سلطان احمد بادشاه عم سلطان قطب الدین

روز سیوم بعد وفات سلطان قطب الدین باتفاق وزرای عالیشان و امرای بلند مکان سلطان داود بن سلطان احمد ششم شهر رجب سنه ۸۶۳ هشتصد و سه بر تخت نشست چون صلاحیت نداشت و مرتکب امورات نا شایسته می شد بهذا عماد الملک بمشورۀ صلاح امرا فتح خان برادر علاتی سلطان قطب الدین که در ظل تربیت حضرت شاه عالم بود آزانجا آورد چون داخل شهر شد صدای کوس و نفیر نکوش سلطان داؤد رسید و حقیقت حال را دریافت نموده از راه دریچه اب آب سابر متی بدر رفت مدت سلطنتش یک ماه و هفت یوم نقل است که بعد از اعتزال سلطان داؤد در خانقاه شیخ ادهن رومی مدس سره در آمد و استرشاد نمود و ملازم حضرت ایشان شد و اندک روز توفی کرد همدران ایام رحلت ازین جهان فانی بر بست *

عهد سلطنت فتح خان بن سلطان محمد ملقب بسلطان محمود بیکدّه

آورده اند که سلطان محمود بیکدّه روز یک شنبه دوازدهم شهر شعبان المعظم سنه هشت صد و شصت و سه هجری در شهر معظم احمد آباد بر تخت سلطنت بنشست در وجه تسمیه بیکدّه اهل گجرات را دو قول است اول انکه بروتهای سلطان مانند دو شاخ گاؤ سطبر و بیچ دار بود و در زبان هندی چنین گاو را بیکدّه گویند دوم بی در زبان گجرات عدد دو را گویند و کدّه قلعه را چون فتح قلعه جونه گدّه و چانپانیر بدست سلطان روی داد بنابر آن بیکدّه اش می گفتند مؤلف مرآت سکندری گوید که سلطان مذکور بهترین سلاطین گجرات است در کثرت عدل و احسان و هم در اهتمام غزا و رعایت احکام اسلام و مسلمانان

و هم در مناسبت رای چه در ایام صغر سن و چه در آوان کبر و هم درازی عمر و وفور قوت و هم در شجاعت و فتوت از عطیه مالک الملک باوجود دولت پادشاهی اشتهای بر افر داشت باتده طعام تناول سلطان مقدار یک من بوزن گجرات که سیر آن بوزن یانزده بهلولی بوده باشد و وقت شب انگری هاى سنبو سه یکی بطرف دست راست و دیگری بطرف دست چپ مینهاداشتند تا از هر پهلو که بیدار میشود دست بسنبو سه می برد و چندی ازان تناول میفرمود و بخواب میرفت شبی چند مرتبه چنین واقع می شد و صباح بعد از ادای صلوة فجر یک کاسه پر از عسل و یک کاسه پر از روغن گاو با صد و پنجاه کیله تمام تناول میکرد و بارها میگفت که اگر خدا محمود را دولت پادشاهی نمیداد شکم او را که پر میکرد و موت باه مرتبه داشت که هیچ زنی تاب مراش نمی آورد مگر حبشیه زنی که بالا و دراز و تیز خواسته بود که بعد از مجامعت با حرم متعدده سلطان را تسکین از مباشرت او حاصل میشد از عمر شریف سیرده سال و دو ماه و سه روز گذشته بود که بر تخت سلطنت جلوس نموده برسم آبا و اجداد خویش سپاه را بانعام و اکرام بنواخت و چون چند ماه برین گذشت بعضی امرا بملک شعبان عماد الملک عناد پیدا کرده متصدی زوال منصب و فنای دولت او شدند پیش سلطان سعایت نموده عماد الملک را زنجیر کرده مقید کردند هنگام شب عبد الله داروغه فیل خانه عرض امرا را بسلطان عرض کرد که عماد الملک با سلطان در مقام دولتخواهی است آخر الامر باتفاق بندگان خاص عماد الملک را خلاص کرده حکم بر گرفتن امرای غدر اندیش و تالان خانهای آنها فرمود امرای جفاکیش چون ازین معنی وقوف یافتند با فوج خود مسلح و مکمل شده وارد شهر شدند در آنوقت همگی سیصد نفر در خدمت سلطان حاضر بودند حکم فرمود که فیلان را برین نمک حرامان برانید پانصد و شش صد فیل یکبار حمله کردند جمعیت ایشان و امرای مذکور رو بگریز نهادند و هر کدام گرفتار گشته بجزای کردار رسیدند بعد ازان تا انقراض عمر حکم سلطان را کسی مجال عدول نداشت چون اهل بغی راه عدم بیمودند پنجاه و دو بنده را خطاب و منصب

افزوده جاگیرات دادند در اندک مدت لشکر گران جمع آمد و امن و امان در
مملکت بدیدار گشت سلطان ضابطه مقرر کرده بود از امرا و سپاه هرکس بدرجه
شهادت میرسید یا باجل طبیعی فوت می شد جاگیر او به پسرش مقرر می
فرمود اگر پسرش نمی بود نصف جاگیر بدخترش میداد اگر دختر هم نمی
بود بمتعلقان او وجه کفاف معین میکرد تا شکایت از روزگار نداشته باشند روزی
شخصی بعرض سلطان رسانید که پسر فلان امیر مرحوم قابل دولت نیست
سلطان گفت دولت او را قابل خواهد کرد بعد ازان ازین مقوله کسی حرفی
نزد سلطان معروض کردن نمی توانست سراهای عالیه و رباطهای متعدده از
برای ابنای سبیل بنیاد نهاده بود و مدارس بهشت آئین و مساجد مانند جنان
برین ساخته و حکم کرده بود که هیچکس از مسلمانان قرض ربا نگیرد
و خزانه علحده مقرر کرده بود که از سپاهی هرکس بقرض حاجت داشته باشد
باو بدهد و نوشته نگیرد می فرمود که اگر مسلمانان قرض ربا بخورند از دست
ایشان که را چگونه آید و کثرت اشجار میوه دار در عرصه گجرات از آبیاری عهد
سلطنت سلطان مذکور است و همچنان در شهر و قریات اگر دوکانی خالی
یا خانه افتاده بنظر می آمد استفسار حال فرموده آباد می فرمود و در سنه ۸۶۶
هشت صد و شصت و شش سال هجری بموجب استدعای نظام شاه بادشاه
دکن که سلطان محمود خلجی حاکم مالوه لشکر بر سر او کشیده بود عزیمت
دکن فرمود چون خبر رسیدن سلطان محمود بیگده براه برهان پور بسلطان محمود
خلجی رسید دست از محاصره شهر بدر کشیده رو بولایت خود نهاد چون نظام
شاه ایلچیان خودرا بخدمت سلطان فرستاده دقیقه از ادای شکرگذاری فرونگذاشت
و استدعای مراجعت نمود سلطان ازانجا معاودت کرده بدارالملک خویش
متوجه شد و در سنه ۸۷۱ هشت صد و هفتاد و یک بعزم تسخیر قلعه گرنار جونه
گده و قلع و قمع راو مندلیک راجه گرنار علم افراشت نقل است که
چون سلطان محمود بیگده عزیمت فتح گرنار و جونه گده نموده بخزانچی
حکم کرد که پنج کرور زر نقد که جنس او ورای طلا نباشد همراه گیرد و به فوجبیگی

و هم در متانت رای چه در ایام صغر سن و چه در آوان کبر و هم درازی عمر و دور قوت و هم در شجاعت و قلوب در عطیه مالک الملک باوجود دولت بادشاهی اشتهای در افر داشت راتبه طعام تناول سلطان مقدار یک من بوزن گجرات که سیر آن بوزن پانزده بهلولی بوده باشد و وقت شب انگوری های سنبوسه یکی بطرف دست راست و دیگری بطرف دست چپ میگذاشتند تا از هر پهلو که بیدار میشود دست بسنبوسه می برد و چندی ازان تناول میفرمود و بخواب میرفت شبی چند مرتبه چنین واقع می شد و صباح بعد از ادای صلوة فجر یک کاسه پر از عسل و یک کاسه پر از روغن گاو با صد و پنجاه کیله شدبله تناول میکرد و بارها میگفت که اگر خدا محمود را دولت بادشاهی نمیداد شکم او را که پرمیکرد و وقت باه مرتبه داشت که هیچ زنی طاقت او نمی آورد مگر حبشیه زنی که بالا و دراز و در جوار آنجا بود که بعد از مجامعت با حرم متعدده سلطان را تسکین از مباشرت او حاصل میشد از عمر شریف سیزده سال و دو ماه و سه روز گذشته بود که در مسند سلطنت جلوس نموده برسم آبا و اجداد خویش سپاه را بانعام و اکرام بنواخت و چون چند ماه برین گذشت بعضی امرا بملک شعبان عماد الملک عناد پیدا کرده متصدی زوال منصب و فنای دولت او شدند پیش سلطان سعایت نموده عماد الملک را زنجیر کرده مقید کردند هنگام شب عبد الله داروغه فیل خانه عرض امرا را بسلطان عرض کرد که عماد الملک با سلطان در مقام دولتخواهی است آخر الامر باتفاق بندگان خاص عماد الملک را خلاص کرده حکم در گرفتن امرای غدر اندیش و تالان خانهای آنها فرمود امرای جفاکیش چون ازین معنی وقوف یافتند با فوج خود مسلح و مکمل شده وارد شهر شدند در آنوقت همگی سیصد نفر در خدمت سلطان حاضر بودند حکم فرمود که فیلان را برین نمک حرامان برانید پانصد و شش صد فیل یکبار حمله کردند جمعیت ایشان و امرای مذکور رو بگریز نهادند و هر کدام گرفتار گشته بجزای کردار رسیدند بعد ازان تا انقراض عمر حکم سلطان را کسی مجال عدول نداشت چون اهل بغی راه عدم پیمودند پنجاه و دو بنده را خطاب و منصب

آورده جاگیرات دادند در اندک مدت لشکر گران جمع آمد و امن و امان در مملکت پدیدار گشت سلطان ضابطه مقرر کرده بود از امرا و سپاه هرکس بدرجه شهادت میرسید یا باجل طبعی فوت می شد جاگیر او به پسرش مقرر می فرمود اگر پسرش نمی بود نصف جاگیر بدخترش میداد اگر دختر هم نمی بود بمتعلقان او وجهه کفاف معین میکرد تا شکایت از روزگار نداشته باشد روزی شخصی بعرض سلطان رسانید که پسر فلان امیر موحوم قابل دولت نیست سلطان گفت دولت او را قابل خواهد کرد بعد ازان ازین مقوله کسی حرفی نزد سلطان معروض کردن نمی توان باعث مراعاتی عاجزه و رباطهای متعدده از برای ابنای سبیل بنیاد نهاده بود و مدارس بهشت آئین و مساجد مانند جاد برین ساخته و حکم کرده بود که هیچکس از لشکریان من قرض نزاد نگیرد و خزانه علحده مقرر کرده بود که از سپاهی هرکس بعرض حاجت داشته باشد بدهد و بوعده بگیرد می فرمود که اگر مسلمانان قرض بر با نخورند دز از دست ایشان چرا چگونه آید و کثرت اشجار میوه دار در عرصه گجرات از آثار عهد سلطنت سلطان مذکور است و همچنان در شهر و دیهات اگر دوکانی خالی یا خانه افتاده بنظر می آمد استفسار حال فرموده آباد می فرمود و در سنه ۸۶۶ هشت صد و شصت شش سال هجری بموجب استدعای نظام شاه بادشاه دکن که سلطان محمود خلجی حاکم مالوه لشکر بر سر او کشیده بود عزیمت دکن فرمود چون خبر رسیدن سلطان محمود بیگده براه برهان پور بسلطان محمود خلجی رسید دست از محاصره شهر بدر کشیده رو بولایت خود نهاد چون نظام شاه ایلچیان خودرا بخدمت سلطان فرستاده دقیقه از ادای شکرگذاری فرونگذاشت و استدعای مراجعت نمود سلطان ازانجا معاودت کرده بدارالملک خویش متوجه شد و در سنه ۸۷۱ هشت صد و هفتاد و یک بعزم تسخیر قلعه گرنار حوده گده و قلع و قمع راو منڈلیک راجه گرنار علم افراشت نقل است که چون سلطان محمود بیگده غریمت فتح گرنار و جونه گده نموده بخزانچی حکم کرد که پنج کرور زر نقد که جنس او و رای طلا نباشد همراه گیرد و به قوربیگی

امر نمود که یک هزار و هفت صد قبضه شمشیر مصری و یمانی و مغربی و خراسانی که قبضه هر کدام شش سیر طلا بوزن گجرات تا چهار سیر بر آمده باشد و سه هزار و هشت صد قبضه شمشیر احمد آبادی که قبضهٔ هر کدام از نقره باشد بوزن مختلف که اعلی پنج آثار و ادنی چهار و یک هزار و هفت صد خنجر و جمدهر که قبضهٔ هر کدام سه سیر و دو نیم سیر از طلا باشد همراه گیرد و اختة بیگی را ارشاد فرمود که هزار اسپ تازی و ترکی درین یورش در رکاب بیارد و در چهار روز ایام محاصره تمامی زر و یراقها و اسپان مذکور همه را به سپاه بخشید و افواج قاهره باطراف ولایت سورتهه فرستاده تاخت و تاراج نموده غنیمت بسیار بدست سپاه افتاد و راومندلیک و کالای خود را فرستاده عجز و نیازمندی نمود سلطان مصلحت درین دید که امسال فتح قلعه موقوف باشد مراجعت نموده بدار الملک خویش آمد و در سنه ۸۷۲ هشتصد و هفتاد و دو بسمع سلطان رسید که راومندلیک وقتی که برای پرستش بتخانه سوار می شود چتر زده و پیرایه مرصع ذهبی پوشیده میبود سلطان را غیرت بادشاهی در جنبش آمد چهل هزار سوار و فیل بسیار تعین نمود و حکم کرد که چتر و زراین را از و بستانند والا ولایتش را نهب و تاراج نمایند چون راومندلیک این خبر شنید همان زمان چتر و زراین را معه خدمت لایق بخدمت سلطان فرستاد لشکر سلطان معاودت نمود سلطان آن زراین را بقوالان خود بخشید و در سنه هشت صد و هفتاد و چهار بعزم تسخیر گرنال و چونه گده روی آورد را و مندلیک بی طلب و بی پیغام در ملازمت سلطان رسید و عرض نمود که هر خدمتی سلطان فرماید حاضر است بی صدور جریمه استیصال مطیع خود چرا باید کوشید سلطان گفت کدام جریمه برابر کفر باشد اگر امان خواهی کلمه توحید بگو تا ولایت ترا بتو مسلم دارم و الا نه دمار از روزگارت برآرم راومندلیک دید که حال این ست شباشب گریخته در قلعه رفت و بجنگ در پیوست چون مدت چند برین گذشت آذوقه بقلعه تنگی کرد بعجز تمام التماس جان بخشی نمود سلطان بشرط اسلام منظور فرمود راومندلیک از قلعه فرود آمده کلید قلعه بسلطان گذرانید و سلطان کلمه توحید

عرض نمود واو في الحال بر زبان راند و فتح قلعه در سنه ۸۷۷ هشت صد و هفتاد و هفت روی نمود و بعضی در سبب اسلام راومند لیک گفته اند که چون بهمراهی سلطان با حمد آباد آمد بخدمت حضرت شاه عالم قدس سره بشرف اسلام مشرف شد چنانچه در مرآت سکندری مسطور است و قبر او متصل راه که بدروازه کالوپوره میرود بطرف دست راست سر راه اشتهار دارد و بعد ازان سادات عظام و علمای کرام و قضات شرع دین محمدی و محتسبان رابع نوای احمدی از هر شهر و دیار طلبیده در ملک سورتهه نصب فرمود و توجه درانادیش نموده تعمیر قلعه جهان پناه کرد . محلهای عالی ساخت و همچنین امرا برای خود هر یدام بموجب حکم خانها ساختند در ایام معدود شهری که احمد آباد دوان گفت آباد ساخت و مصطفی آباد نام نهاد و راومند لیک را خان جهان خطاب داده جاگیر عنایت فرمود بتهای مطلا که از بتخانه راومندلیک آورده بود همه بسپاه انعام فرمود بعد آن بولایت سندهه تاخت آورد در سنه ۸۷۸ هشت صد و هفتاد و هشت اسیر بسیار از سندهه گرفته بجونه گده آورد و همدران سال فتح جگت سنکهودهار نمود علت سواری سلطان به تسخیر آن دیار با شر ملا محمود سمرقندی که براه کشتی با اهل و عیال خود میرفت کفار آنجا گرفته بودند شدت صعوبت راه و منازل آن سفر مشروحاً صاحب مرآت سکندری ذکر نموده اگر خواهند بانجا رجوع نمایند و این فتح در سنه ۸۷۸ هشت صد و هفتاد و هشت که در عهد هیچ بادشاه سلف جزیره سنکودهار مفتوح نه گشته بود واقع شد آورده اند که در هنگام شکستن بتخانه ها و بتهای جگت سلطان دو رکعت نماز شکرانه بجا آورد و بحمد سپاس الهی رطب اللسان گشت و اهل اسلام بر بالای بتخانه ها بآواز بلند اذانها گفتند و اهل ملا محمود سمرقندی که در حبس کفار بودند خلاصی یافتند میگویند که غنیمت فراوان از یاقوت و مروارید و قماش بدست آمد و در آنجا مسجدی بنا کرد و آذوقه فراهم آورد و بملک طوغان که فرحت الملک خطاب داشت سنکهودهار ولایت جگت را حواله نموده خود بجونا گده معاودت کرد و در سنه ۸۸۰ هشت صد و هفتاد هجری

ارتحال مفخر الاولیا حضرت شاه عالم قدس سره روی نمود و گنبد مرقد شریف
ایشان واقعهٔ رسول آباد تاج خان نربالی که از امرای عظیم الشان محمود شاهی
بود توفیق عمارت ان را یافته روز جمعه سیزدهم جمادی الاول سنه مذکور بمصطفی آباد
عرف جوناگده آمد چون به سمع سلطان رسیده بود که جماعهٔ ملیباری مراکب
چندی نموده دایم قطع راه بنادر گجرات می نمایند عنان عزیمت بصوب کهوکهه
معطوف داشت و کشتیهای متعدد باستعداد کمال بجهت دفعیهٔ ملیباریان تعین
فرمود و چون از کهوکهه به بندر کهنبایت آمده از انجا بسرکیج دولت اجلال
فرمود و بزیارت حضرت قطب المشایخ شیخ احمد کهتو شرف اندوز شده سه روز
درین منزل مقام نمود فرزندان امرا و سپاهی را که درین یورش شربت شهادت
چشیده بودند با ناحل طبعی رخصت اقامت ازین دنیا کشیده انها را طلبیده
هر که پسر داشت جاگیر پدرش مسلم گذاشت و کسی که پسر نداشت نصف
جاگیر بدختر او فرمود و کسی که دختر هم نداشت توابع اورا وجه کفاف
معین نموده داخل احمد آباد شد و بعزم سیر و شکار هر سال بمصطفی آباد
میرفت و باحمد آباد می آمد تا آنکه عزم تسخیر قلعه جانپانیر که چون
بخاطرش همیشه خطور مینمود و شکار و سیر منحصر بدان صوب داشت اتفاقا
روزی شکار کنان بکنار جوی واترک که بر دوازده کروهی احمد اباد مابین جنوب
و مشرق واقع است بنای شهر محمود آباد نهاده پشته محکم از سنگ بساحل
رود مذکور بسته و قصور عالیه بران پشته عمارت فرمود حالت تحریر به سنه ۱۱۷۰ هـ
یک هزار و یک صد و هفتاد هجری باشد آثار و علامات آن عمارات باقی است
بعد آن همت بر تسخیر قلعه جانپانیر که در تصرف راول پتائی بود گماشت
و تاریخ شهر ذیقعده سنه ۸۸۹ هشت صد و هشتاد و نه فتح قلعهٔ مذکور از کلمه
افتتاح و از لفظ ذیقعده نیز هویدا است القصه سلطان را آب و هوای جانپانیر بغایت
خوش آمد پای تخت خود قرار داد ازینجهت شهری عظیم ترتیب یافت
و مسمی به محمد آباد گشت مسجد عالی و حصار جهان پناه بنا فرمود و امرا
و وزرا و سوداگر و اهل حرفه هر کدام برای خویش عمارات علیا ساختند و در سواد

شهر طرح باغات انداخت و در اندک مدت شهری در نهایت زیب و زینت آباد یافت یکی ازانها مسمی به هالول است در سنه ۸۹۲ هشت صد و نود و دو ولایت سورتهه را با قلعهٔ جونا گذه به شاهزاده خلیل خان تفویض نمود هم درین سال جماعهٔ سوداگران استغاثه نمودند که چهار صد اسپ عراقی و ترکی از ولایت عراق و خراسان می آوردیم معه اقمشه هندی به نیت آنکه در سرکار سلطانی ابتیاع خواهند نمود چون عبور کرد آمد رسیدیم راجه سیروهی همه را از ما کشیده گرفت حتی که جامه کهنه هم در بر نگذاشت این ظلم را تمام از درگاه بادشاه دین پناه کجا بریم سلطان قیمت اسپان و اموال را از بستی نوشته طلبیده بنظر در آورده حکم کرد که این زر از خزانه به سوداگران ساندند ما از راجه سیروهی میتوانم گرفت زر ابداه بحضور سلطان شمرده بسوداگران دادند سلطان کوچ کرده بدان عزیمت بصوب سیروهی منعطف فرمود فرمان تهدید به راجه انجا فرستاد بمضمون آنکه بمجرد وصول فرمان اسپان و اموال سوداگران گرفته باشند بملازمان درگاه رسانند و الا متعاقب رایات سلطانی رسیده داند راجه بعد از اطلاع به مضمون فرمان تاوان اسپان و اموال را بجنسه معه خدمت لایقه بخدمت سلطان فرستاده بعجز تمام استغفار نمود سلطان مراجعت فرموده بمحمد آباد آمد بعد آن تا چهار سال در محمد آباد بعشرت و فراغت گذرانید مگر در هوای تابستان بوقت خربوزه بری از محمد آباد باحمدآباد تشریف می آورد و سه ماه در احمدآباد تنعم فرموده باز بمحمد آباد تشریف می برد و در سنه ۹۰۴ نهصد و چهار هجری چون عادل خان فاروقی حاکم اسیر در ارسال خدمت معتاد اهمال نموده بود لشکر بدان صوب کشید بمجرد رسیدن سلطان برلب آب تبتی عادل خان پیشکش فرستاد و عذر خواست سلطان درحین مراجعت اردو را براه نذر بار روانه کرد و خود از برای سیر قلعه تهانیسر مراجعت نموده در مقام نذر بار آمده بارد و بپیوست و به محمد آباد تشریف آورد و در سنه ۹۱۳ نهصد و سیزده بطرف جیول بندر لشکرکشید و ازانجا بواسطه خلل فرنگیان بطرف خطه بسئی و بطرف

مصطفی عزیمت فرمود یازدهم شهر محرم سنه ۹۰۴ نهصد و چهار بدارالملک خویش آمد بعد ان عالم خان بن احسن خان نبیسهٔ دختر سلطان که پدر او حاکم اسیر و برهان پور بود بوالدهٔ خود گفت تا بعرض سلطان رسانید که عادل خان بن مبارک هفت سال است که فوت شده و اولاد او عالم رفته امرا یکی از خانه زادهای اولاد ملک راجه را بادشاه نداشته ملقب به عادل خان ساخته در تصرف ملک دغلبی می کنند اگر سلطان مرا از خاسب برداشتند نمسند آبائی من رساند دور از بنده نوازی نخواهد بود چون سلطان عرضش قبول فرمود و در ماه رجب سنه مذکور عالم خان را نورنس به تعویض اسیر داده بصوب ندر بار خود عزم گشت چون بمقام تهالنیر رسید بعد عبدالصمدی عالم خان ابن احسن خان را بخطاب عادل خان مخاطب ساخته چهار سلسلهٔ فیل و سی لک تنکچه انعام فرموده بحکومت اسیر و برهانپور تعیین نمود ملک الدن خلجی را بخطاب خان جهان سرفراز کرده موضع تفاس من اعمال سلطانپور و ندر بار را در وجه انعام او داد که در اصل مولد ملک موضع مذکور بود و همراه عادل خان نامزد فرمود و چندی از امرا تعیین نمود عادل خان با دل شاد روانه اسیر شد و سلطان مراجعت بدارالملک خویش نمود همدران آوان سید محمد جونپوری که دعوی مهدویت کرده بود وارد احمدآباد گشت و در مسجد تاج خان بن سالار که قریب دروازه جمال پور است فرود آمد و مردم را دعوت نمود علما و فضلا فتوی نوشتند بر قتلش سید انتقال نموده بطرف پتن رفت و چندی درانجا اقامت گزیده مسلمانان بالن پور او را قبول نمودند تا حال مذهب مهدویت درانجا باقی است بعد آن در ماه ذیحجه سنه ۹۱٦ نهصد و شانزده بصوب پتن عزیمت فرمود و این آخرین سواری سلطان بود با اکابر و علمای آنجا ملاقات کرده گفت که من این مرتبه بوداع شما آمده ام میدانم که پیمانهٔ عمرم پر شده رو چون از پتن مراجعت بصوب احمدآباد فرمود چون بسر کهیج رسید زیارت شیخ احمد کهتو قدس سره نمود و مقبرهٔ خود را که در پایان مقبرهٔ حضرت شیخ بنا کرده بود بچشم عبرت نگریست و بعد ازان در احمدآباد بیمار شد و تا سه ماه مدت بیماری

ما داد اسپید خلیل خان شهزاده را از نبوده طامداشت و از سفر آخرت خود خبر داد و وقت نماز عصر روز دو شنبه سیوم ماه رمضان سنه ٩١٧ نهصد و هفده هجری ازین عالم بعالم دیگر شتافت و در مقبره جامع ... کهیج بخاک سپردند تولد فتح خان ملقب بسلطان محمود بیگده هشتم شهر رمضان سنه ٨٤٩ هشت صد و چهل و نه بود مدت سلطنت پنجاه و چهار سال و یک ماه بود مدت عمرش شصت و هفت سال *

عهد سلطنت خلیل خان ملقب بسلطان مظفر حلیم بن سلطان محمود بیگده

در وقت نماز جمعه بتاریخ سیوم ماه رمضان سنه ٩١٧ نهصد و هفده هجری در سن بست و هفت سالگی خلیل خان ملقب به سلطان مظفر حلیم بر تخت محمودی جلوس کرد برسم آبا و اجداد خویش بامرا و سپاه از نقد و اسپ و خلعت در خور هرکس انعام فرمود و امیرزادها که در ایام شاه زادگی اختصاص داشتند خطاب یافتند و امرای محمود شاهی نیز باضافه مناصب و زیادتی فرمان ممتاز شدند در ماه شوال سنه مذکور میر [illegible] خان ایلچی شاه اسمعیل پادشاه خراسان و عراق آمده و بفرموده سلطان جمعی از امرا استقبال نموده باعزاز تمام آوردند میر مذکور پیاله فیروزه که در نهایت تحفه بود با چند قطعه ... از جواهر و بسی از اقمشه منقشه و سی راس اسپ عراقی و ترکی [illegible] رسانیده بود برسم هدیه گذرانید . سلطان میر مذکور را با همراهیان بخلعتهای خسروانه و انعامات پادشاهانه بنواخت بعد چند روز سلطان بطرف بروده عزیمت نمود و در ضلع ان شهری موسوم بدولت آباد آباد نمود که به بروده اشتهار دارد درین این حال خبر برهمزدگی او لکهه مندو و اشتغال نایره قتال و جدال میان سلطان محمود و سلطان محمد رسید سلطان محمد پناه بدرگاه سلطان مظفر آورد ... محمود آباد نزول نمود و بموجب فرمان سلطان آنچه ما یحتاج ایشان بود مهیا شد سلطان فرمود انشاء الله تعالی بعد از انقضای ایام برشکال بسمت

منقدر ولایت مالوه رفته خواهد شد و در همان محل عادل خان حاکم اسیر و برهانپور که به سلطان نسبت دامادی داشت با فرزندان آمده ملازمت حاصل نمود بعد چند روز رخصت یافته همدرین اثنا بنابر گفتگوی که سلطان محمود مندوی با مردم ایلچیی شاه اسمعیل واقع شد بی رخصت سلطان برخاسته رفت و این معنی بر خاطر سلطان گرانی نمود بعد از چند یوم ایلچی را با تحف و هدایا رخصت نمود در ماه شوال سنه ۹۱۸ هجری بعرض سلطان رسید که سلطان محمود مندوی برادر سلطان محمد مذکور که در ملک مالوه حکومت داشت بنابر استماع آمدن برادر خود با لشکر بسیاری از کفار جمع آورده با سلطان محمد مقابله نموده هزیمت داد و میدنی راو نامی مدارالمهام سلطان محمود کمال اقتدار بهمرسانیده بر محمود جز نام سلطنت باقی نگذاشته و از سر نو کفر در بلاد مالوه شیوع یافت بنابر آن سلطان را حمیت اسلام دامنگیر شد و در ماه مذکور از محمد آباد بعزیمت دفع کفار و حمایت مسلمانان دیندار بصوب مالوه کوچ فرموده در مقامات قصبهٔ گودره که بنابر فراهم آوردن افواج قاهره توقف داشت خبر شوخی راجه ایدر بسمع سلطان رسید بنابر آن متوجه آن سمت شده حکم کرد تا خانها و بتخانهای ایدر را منهدم ساختند و این واقعه در سنه ۹۱۸ نهصد و نوزده هجری روی داد راجه ایدر از کرده خود نادم و پیشمان گسته پیشکش معتد به گذرانید سلطان مراجعت فرموده باز بگو دره آمد و ازانجا سکندر خان شاهزاده را به محمد آباد رخصت نموده متوجه مالوه شد چون بقصبه دهولقه در رسید حکم بعمارت قلعه آنجا کرده کوچ فرمود دران هنگام خبر رسید که سلطان محمود ناصرالدین را میدانی را و بطرف چندیری برده سلطان مظفر فرمود که درین لشکر کشی مقصودم نه آن بود که ملک مالوه را از سلطان محمود بستانم چرا که او بادشاه مسلمانان است بلکه غرض این داشتم که میدنی راو و کفره دیگر را دور کرده میان هر دو برادر صلح دهم چون صفت عمارات آهو خانه دهار بسمع سلطان رسیده بود لهذا سیر آهو خانه و محلهای دلاوره فرمود و مراجعت نموده بمحمد آباد آمد و در سنه ۹۲۰ نهصد و بیست بعرض رسید که رای مل برادر

زاده را و بهیم راجه ایدر بعد از مردن راجه مذکور بحمایت رانا سانکا راجه چیتور بهار امل پسر بهیم راو را از ایدر بر آورده قابض گشت سلطان را این معنی ناخوش آمد و فرمود که بهیم باجازت من متصرف ایدر بود رانا را چه مجال که بحمایت او رای مل در ایدر بنشیند به نظام الملک جاگیر دار احمد نگر فرمان شد که رای مل را از ایدر بر آورده ایدر به بهار امل سپارد و تا سنه ۹۲۳ نهصد و بیست و سه رای مل با فوج سلطان جنگ میکرد گاهی غالب و گاهی مغلوب می گشت درین اثنا امرای مالوه مثل حبیب خان وغیره از ترس مندلی رای گریخته بخدمت سلطان آمدند و احوال مندو را بعرض رسانیدند که آئین دین اسلام در مندو بر طرف شد و مندلی راو اکثر مردم معتبر را بقتل در آورده امور مالوه سلطان محمود را می کشد یا محبوس میدارد سلطان بعد از استماع فرمود که بعد انقضای ایام برشکال انشاء الله تعالی متوجه مندوی شوم و دمار از روزگار میدنی راو بر آرم چون سلطان محمود دید که ولایت و خزانه و حکومت تمام بدست میدنی راو رفت و او را نظر بند میدارند نیم شبی قابو کرده بر یک اسپ خود و بر اسپ دیگر حرم خود را سوار نموده رو بطرف گجرات نهاد بعد از ورود او سلطان اظهار مسرت نموده خیمه و فیلان و اسبان اجناس لازمه سلطنت داشت برایش فرستاد روز پنجشنبه چهارم شهر ذیقعده سنه ۹۲۳ نهصد و بیست و سیوم بعزم مندو رایت ظفرآیت بر افراخت روز سه شنبه پانزدهم ماه مذکور در موضع دبوله ملاقات سلطان مظفر با سلطان محمود رویداد و ازانجا بکوچهای متواتره روز یکشنبه بیست و سیوم ماه مذکور سلطان با عساکر نصرت قرین حوالی قلعه مندو را مضرب خیام ساخته مورچال تعین نمود میدنی راو از دهار گریخته بجهت امداد پیش رانا رفت و باهل قلعه گفته فرستاد که با سلطان طرح صلح درمیان آورده مهلت یک ماه طلبند درین بین رانا را بکمک میرسانم رانا به طمع جواهر قیمتی و چند فیل نامی که از سلطان محمود بدست میدنی راو مانده بود تا سارنگ پور بالشکر عظیم روانه گردید چون این خبر بسلطان رسید برحیله و مکر اهل قلعه اطلاع یافت عادل خان آسیری و قوام الملک و ملک

سانگ را با امرای شجاعت شعار بر سر رانا تعیین نمود و حکم یورش در قلعه کرد روز دوشنبه دوم ماه صفر فتح قلعه نمود آورده اند که عدد مقتولان کفار نوزده هزار و بعضی گویند که چهل هزار بود و پنجاه و هفت سردار نامدار که اسامی ایشان در تاریخ مظفر شاهی و مرآت سکندری مرقوم است کشته افتادند و این واقعه در سنه ۹۲۴ نهصد و بیست و چهار رویداد از حروف مصرع آخر این قطعه تاریخ فتح مستفاد میگردد -

* قطعه *

مظفر شاه کرده فتح مندو — که اول تختگاهش دهار باشد
اگر پرسند از تاریخ فتحش — پریشانی همه کفار باشد

و این مصرع عربی نیز تاریخ است -

* مصرع *

قد فتح المندو سلطاننا

و رسیدن سلطان مظفر تسخیر مندو و مهمان شدن بخانه سلطان محمود و مراجعت بدارالملک خویش مشروحا در مرآت سکندری مندرج است و در سنه ۹۲۵ نهصد و بیست و پنج خبر رسید که مبین سلطان محمود و رانا جنگ عظیم واقع شد و سلطان زخمی بدست رانا افتاد از استماع این واقعه سلطان متفکر شد جهت حراست قلعه بمندو لشکر فرستاد بعد التیام زخمها رانا سلطان محمود را بمندو رخصت نمود اما پسر سلطان را بطریق گرو پیش خود نگهداشت در سنه ۹۲۶ نهصد و بیست و شش رانا بطرف ایدر تاخت آورد بجاگیر داران احمد نگر وغیره جنگ رویداد و چشم زخم بفوج سلطان رسید رانا تا بد نگر و بیسل نگر تاخت و تاراج نمود چون دریں بین خبر رسید که لشکر سلطانی از ضلع پتن و احمد آباد برای تنبیه او بر آمده اند لهذا بکوچهای متواتر متوجه چیتور شد و در ماه محرم سنه ۹۲۷ نهصد و بست و هفت سلطان مظفر شاه بنابر گوشمالی رانای بدسگال که آن جرات نموده بود ملک ایاز را که غلام خاص سلطان بود قریب لک سوار و صد سلسله فیل و سیت هزار سوار و بست زنجیر فیل همراه قوام الملک نموده رخصت نمود استعداد و سرانجامی که ملک ایاز دران سفر همراه داشت مفصل در مرآت سکندری مندرج است افواج قاهره از ولایت

باکهز که راجه آنجا در فساد مذکور همراه رانا بود شروع بتاخت و تاراج و قتل کفار نموده متوجه ملک رانا شدند از استماع این خبر مرغ روح از سر رانا پرید سلطان محمود خلجی نیز بکمک لشکر سلطانی آمده ملحق شد و دراین سال بنابر نفاق که میان سرداران لشکر سلطانی بهم رسید صلح گونه با رانا کرده به احمدآباد آمدند ازین معامله سلطان بر ملک ایاز اظهار ناخوشی فرمود و قرار داد که بعد از برشکال خود متوجه این کار شود و ملک ایاز را رخصت سورتهه کرد و در سنه ۹۲۸ نهصد و بیست و هشت سلطان بعزیمت تنبیه رانا متوجهه شده باحمدآباد رسید درین بین پسر رانا با مبالغ و پیشکش که قبول کرده بود بخدمت سلطان آمد لشکر کشی موقوف شد و در سنه نهصد و سی و یک پادشاهزاده بهادر خان بنابر کمی جاگیر رنجیده بصوب هندوستان شد و ازانجا بچتور و ازانمکان بولایت میوات و ازانجا بپیش ابراهیم سلطان بادشاه دهلی در وقتی که سلطان با ظهیرالدین بابر بادشاه در مقام پانی پت مقابله داشت رسید سلطان ابراهیم بهادر خان را طلبیده باعزاز و اکرام ملاقات نمود چون شجاعت و دلیری بهادر خان بمشاهده سلطان ابراهیم و خلق دهلی پدید گشت غوغی در دل سلطان ابراهیم پدید آمد بهادر خان این معنی را دریافت نموده بطرف جونپور متوجه شد و کشتن برادر زاده رانا و اموریکه درین پادشاهزاده رویداده مفصل در کتاب تاریخ مسطور است چون پادشاه زاده بحدود جونپور رسیده بود که خبر وفات سلطان مظفر شنیده ازانجا عازم گجرات گردید * چون سلطان مظفر شنید که بهادر خان رنجیده بطرف باکهنده رفته بسی آشفته شد حکم فرمود که استمالت کرده باز گرداند او خود از سرحد گجرات بیرون رفته بود همدرین اثنا تکسری عارض سلطان شد آخر الامر در همان بیماری در سنه ۹۳۲ نهصد و سی و دو هجری از شهر محمدآباد به تروده عرف دولت آباد آمده و ازانجا بکوچهای متواتر در محلهای کهانمدول با حمدآباد نزول اجلال فرمود چون مردم از حیات سلطان نا امید شدند لطیف خان شاهزاده دید که ولیعهد سکندر خان مرا زنده نخواهد گذاشت ازین ممر غره شهر جمادی الاخر با خیل خود بر آمده

بموجب بوده روایه شد بعضی در اند که باشارت سلطان رفت دویم ماه مذکور بعد ادای نماز پیشین سلطان سکندر خان را طلبیده و نصیحتی که مفید امر سلطنت بود بوی گفت بعد و داع و درخواست بحلّی از وضیع و شریف روز جمعه هنگام نماز بیست و دوم شهر جمادی الاخر سنه ۹۳۱ نهصد و سی و دو رحلت فرمود پیکره سلطان محمود بیگده واقعه سرخیج بخاک سپردند مدت سلطنتش چهارده سال و نه ماه بود سلطان نسبت ارادت بخدمت سید طاهر که به شیر تورده آسوده اند داشت — آورده اند که سلطان مظفر در تقوی و علم و حلم و فهم و شجاعت و سخاوت یگانه عصر بود از بس که حلم ورزید مشهور بسلطان مظفر حلیم گشت و در مدت عمر گرد مسکرات نه گشته جمیع خصال پسندیده سلطان را میراث بفرزندی حضر میدهد چون بعضی مقدمات سیاست طاب بغایر حلم میل میماند فی الجمله تغافلی بود بین الجمهور مشهور است که در زمان سلطان مظفر حلیم دست مزروعات بمرتبه رسیده بود که زمینهای پرگنه جهالا وار بسبب عدم چراگاه مواشی بذالش امدند سلطان فرمان داد که به قدر چراگاه مواشی زمین را نا مزروع مگذاشته باشند و الله اعلم با الصواب *

عهد سلطنت سکندر خان ملقب بسلطان سکندر بن سلطان مظفر حلیم

بروز رحلت سلطان مظفر حلیم سلطان سکندر در احمدآباد بر تخت سلطنت نشست و همدران روز عازم محمد آباد شد بیست و پنجم شهر جمادی الاخری سنه نهصد و سی و دو برسم آباء اجداد خویش بر تخت محمد اباد جلوس فرموده جماعة که در ایام شاهزادگی در خدمت او بودند همه را خطاب داد و یک هزار و هفت صد اسپ بمردم خود بخشید ازین سبب امرای مظفری بیدل شدند حتی که عمادالملک که خوش قدم نام داشت و لالهٔ سلطان بود و چشمداشت امر خطیر وزارت سلطان داشت چون این معنی بظهور بد آمده رنجیده شد همدران اثنا خبر رسیده بود که لطیف خان بن سلطان مظفر در کوهستان سلطان

بود و بدر بار بحمایت رایم راجه نشسته با بعضی از امرایان مراسلت داشت لهذا
شهزاده خان نام معتمد خود را برای اخراج او یا بدست آوردن تعین نمود بعد قتال
و جدال خان مذکور کشته افتاد بار دیگر قیصر خان را با لشکر انبوه بدان صوب گسیل
نمود چون بعضی امرایان مظفری بیدل بودند و از عنایت خاطر خویش عدم
منصب عمادالملک اطلاع داشتند و چنان معلوم نمودند که سلطان قصد فنای
او مست آن غلام نمک حرام که اقتدار تمام داشت با استمالت بعضی از فرقه سپاه
و جمعه طلبان کوشیده با خود متفق ساخت تا آنکه روزی سلطان بقصد چوگان بازی
سوار شده معاودت نموده در ساعت استراحت مقرره بعد از رهائی عمادالملک که از
بیماری تمارض نموده خانه نشین بود سر و گوش بریده با چهل پنجاه سوار متوجه
خدمت سلطان شد چون وقت بیگاه اندرون رفته بعد فراغ سواری بمکان خودها
رفته بودند در وقتیکه این غلام سرا پرده حرم مقدس بی پرده باز اظهار نمود که سلطان
در نوم است او گوش سخن او نکرده ملک بهار نامی را با خود همراه گرفته
اندرون در آمد و بموجب اشاره آن نمک حرام نام جاه ملک بهار بزخم شمشیر
سلطان را بخوابگاه عدم فرستاد که تا یوم النشور بیدار نشود این واقعه بتاریخ
چهاردهم شهر شعبان سنه ۹۳۲ هجری روی نمود و در موضع هالول نزد کوه
جانپانیر عرف محمد آباد بخاک سپردند چون عماد الملک از مهم سلطان سکندر
وا پرداخت در حرم خانه سلطان مظفر رفته نصیر خان پسر سلطان مظفر که
کودک بدین شش ساله بود او را موسوم بسلطان محمود ساخته آورده در کنار خود
نشانیده خلعت و اسپان و خطاب به امرا و سپاه داد لیکن از فعل شنیع قتل
سلطان سکندر جمیع امرا و ارکان دولت تشنه خون او شدند چون سرداری درمیان
نبود هر کسی برخاسته جاگیر خودها رفته در چاره جوئی کار شدند و قاصدان
سریع السیر بجهت طلب بهادر خان مشتمل بر رؤیداد این واقعه و توجهه
بدینصوب روانه نمودند و سلطان سکندر اول کسی است که از سلاطین گجرات
معزول شد سلطنتش دو ماه و شانزده یوم بود.

عهد سلطنت بهادر خان ملقب بسلطان بهادر بن سلطان مظفر حلیم

سابق رقم زده کلک بیان شده که بهادر خان بن سلطان مظفر بنابر کمی جاگیر و بنا بر مخالفت سلطان سکندر که ولیعهد بود رنجیده بر آمده رفته بود درین اوان چون خبر ارتحال سلطان مظفر و شهادت سلطان سکندر به بهادر خان رسید اول مراسم تعزیت پرداخته روز چهارم از جونپور بطریق ایلغار عازم احمد آباد شده دفعة یکدیگر عرف محمود دگر رسید امرا و ارکان دولت که از بیم عماد الملک گوشه گرفته بودند از هر جانب فوج فوج و جوق جوق عازم ملازمت شدند و بتاریخ بیست و ششم رمضان المبارک سنه ۹۳۲ نهصد و سی و دو باحمد آباد رسیده داخل قلعه ارک واقعه بهدر شد و بر تخت نشست بائین سلاطین بمسند آمده خطبه بنام خود خواند و زر و سیم و در و گهر را نثار نمود و بعد از آن فرمودند دوم شهر شوال سنه مذکور بعزم محمد آباد روانه گشت عماد الملک از استماع توجه سلطان بهادر متزلزل گشته لطیف خان شاهزاده را که در آن نواح بود چنانچه اشاره بآن شد مخفی طلب داشت که چون نصیر خان خورد سال است اگر کار بجنگ منتهی شود او نتوانست استقامت نمود و در کار خود متحیر ماند آخر الامر از لطیف خان و نصیر خان قطع نظر نموده نشین شد درین بین سلطان بهادر عبور آب دریای مهندری کرده متوجه گشته با مردم قلیل ایلغار نموده اول بموضع هالول زیارت سلطان محمد کرده و خان را با سه صد سوار برای بدست آوردن عماد الملک تعین فرمود تا به رسیده خانه اش را تاراج داد عماد الملک گریخته بخانه شیخ دیوان پنهان گشت دران اثنا سلطان بهادر با کوکبه و حشمت سلطنت داخل محمد آباد شده بکوشک سلطانی نزول فرمود برای بدست آوردن عماد الملک تاکید فرمود بعد تفحص در همان روز باندک وقتی آن غلام بد سرانجام را گرفته ساختند بحکم سلطانی بدار کشیدند و هر که دران فعل بدبخت شریک بود ...

بدار خود رسیدند لطیف خان که حسب الطلب عماد الملک در نزدیکی رسیده بود ناگاه شنید شب چهاردهم شهر ذیقعده سنه ٩٣٢ نهصد و سی و دو برسم ابا و اجداد خویش سلطان بهادر بر تخت سلطنت جلوس فرمود وزرا و امراء را خلاع و اسپان و سپاه را بعطاء [illegible] یکساله انعام فرمود و صد [illegible] بخطهای [illegible] و دل شد ساخت و همدران سال چون اراده [illegible] بود بموجب حکم سلطانی لشکر خانهای [illegible] معین فرمود [illegible] اشرف [illegible] چون لطیف خان در [illegible] سلطان پور [illegible] جمعی از زمینداران [illegible] فرموده بعد جنگ . جدال لطیف خان زخمی [illegible] سلطان [illegible] پرواز نمود . نصیر خان [illegible] ساخته در یازدهم شهر ربیع الاول سنه ٩٣٣ نهصد و سی و سه سلطان [illegible] شد [illegible] ملک ایاز [illegible] گستند در هنگام معاودت به بندر دیو [illegible] و تا [illegible] ماه توقف [illegible] بندر دیو را [illegible] و اهتمام [illegible] ساخته متوجه احمد آباد [illegible] پسر زادها [illegible] سنه [illegible] در احمد آباد وقف فرموده براه [illegible] بمحمد آباد [illegible] و [illegible] عزیمت بصوب بندر سورت معطوف ساخت . از سورت [illegible] بمحمد آباد آمد و پسر زادها را وداع فرمود و در سنه نه صد و سی [illegible] بندر دیو تشریف برد چند روز توقف فرموده بکهنبایت آمد و ازانجا کشتی سوار بگوکهه رفت و ازانجا باز به بندر دیو و ازانجا باز بکهنبایت [illegible] بمحمد آباد تشریف آورد و حکم بساختن حصار جهان پناه شهر بهروچ فرموده بعد ازان بصوب باگهدة لشکر کشید در مقام میکرپچ راجه [illegible] آمده [illegible] نمود ازانجا بقصد بلده پتن شتافت و ازانجا باحمدآباد و از احمد اباد بطریق ایلغار بیک روز بمحمد آباد عرف جانپانیر رسید دران ایام ره نوردی سلطان در مردم ضرب المثل شده بود که ایلغار بهادری کرده اگر بشرح تمامی

حالات و ایلغارات سلطان بهادر پردازد از مطلب باز ماند و بموجب شرطیکه در بد این اوراق شد اختصار و انتخاب مسطور است اگر مفصل خواهند رجوع بمرآت سکندری نمایند القصه در سنه نهصد و سی و پنج بمدد کومک محمد خان بن عادل خان خواهر زاده خود بصوب دولت آباد بهصب فرمود آورده اند که دران سفر یک ک سوار و نه صد زنجیر فیل کوه شکوه در رکاب سلطان بود مهم آنجا فیصل داده در ماه شعبان سنه مذکور بدار الملک خویش مراجعت نمود دویم شهر محرم الحرام سنه نهصد و سی و شش بعزیمت فتح دکهن متوجه شد در مقام دهار اکثر زمینداران شاهان دکهن بمچی راجه بکلانه آمده ملازمت نمودند بموجب حکم سلطانی افواج بصوب قدر چدول و احمد نگر و اطراف دیگر تاخت و تاراج تعیین فرمود و در اکثر بلاد دکهن خطبه سلطان بهادر خوانده شد سلخ شعبان سنه مذکور مراجعت فرموده احمد آباد باقی چند بطریق ایلغار تشریف آورد و در سنه نهصد و سی و هفت عزیمت تسخیر ولایت باکهنه لشکر کشید و ازآنجا بتفریحی که مفصل در تاریخ مسطور است به تسخیر قلعهٔ مندو پرداخت بعد از مضی چند روز محاصره و جنگ و جدل بیست و نهم شهر شعبان المعظم سنه مذکور سلطان بذات خود با تنی چند از خاصان از جانب دیوار قلعه که مرتفع ترین مکانها بود بر آمده قلعه مندو را مفتوح ساخت سلطان محمود که حارس مندو بود گریخته در دولتخانه خود در آمد بتاریخ دوازدهم شهر محرم الحرام سنه نهصد و سی و هشت محمود خلجی با پسران خود آمده سلطان را ملازمت نمود سلطان بهادر محمود خلجی را با پسران بالف خان و افضل خان و آصف خان سپرد که با گجرات ببرند امرای مذکور را در نزدیکی قصبه دهود که سرحد گجرات است با راجه پال و کولیان که بقصد خلاصی سلطان محمود خلجی فراهم آمده بود جنگ بمیان آمد و محمود خلجی در بین گیرو دار کشته شد تمام ملک مندو در تصرف سلطان بهادر در آمد و حارس و فوجدار در آنجا تعیین فرمود و موسم برشکال آن سال را بفارغ البال بالای قلعه مندو بعیش و عشرت گذرانید نهم شهر صفر المظفر

سنه نهصد و سی و نه بقاپور سیر برهان پور. آسیر عزیمت فرمود و نظام الملک والی احمد نگر را چتر شاهی داده ملقب به نظام شاه فرموده و ازان بعد از حکام هر که بر تخت می نشیند ملقب به نظام شاه میگردد و محمد خان آسیری بخطاب محمد شاه مخاطب گردید و سلطان عزیمت مندو فرمود بنابر تعدی پور سلهدی راجه اوجین لشکر کشید و آخر الامر چنانچه در تاریخ مزبور مندرج است سلهدی مقید گردید و سلطان ایلغار کرده باوجین آمد و اقطاع اوجین را حواله دریا خان ماندولی کرد و بکوچهای متواتر متوجه سارنگ پور گردید و انجا را بملو خان اقطاع کرد و از آنجا بدلسه را متصرف در آورده بکوچهای متوالی بر لب آب قریب قلعهٔ رایسین که در تصرف لکهمی سین پسر سلهدی بود منزل فرمود و مورچالها بجهت تسخیر قلعه بامرا تعین یافت رومی خان که در فن آتش بازی یگانه دهر بود ضرب توپ یک برج [illegible] طرفة العین منهدم ساخت دوازده هزار سپاه لکهمی که نوکر سلطان بودند یک برج را تا یک دم [illegible] دیوار قلعه را نقب زده بپرانیدند سلهدی این حالت مشاهده نمود معروض سلطان رسانیده که من اسلام قبول می نمایم و قلعه را خالی نموده تسلیم میکنم لکهمی سین بسلهدی گفت که چرا قلعه را از دست میدهی بهوپت پسر من نزد رانا رفته رانا با چهل هزار سوار و پیاده بیشمار بکومک می آید تا رسیدن کومک بحیله و حواله باید گذرانید سلهدی آمده بعرض سلطان رسانید که امروز لکهمی سین را رخصت شود فردا قلعه را خالی خواهد ساخت سلطان رخصت داد روز دیگر اثر قرار داد دیروزه ظاهر نشد و خبر بر آمدن رانا بکومک بسمع سلطان رسید محمد شاه اسیری و عماد الملک را بر سر رانا تعین فرمود عماد الملک کیفیت انبوهی لشکر را با معروض سلطانی نمود بنابر آن اختیار خان را بمحاصره گذاشته خود ایلغار فرمود آورده اند که در شبانه روزی هفتاد کروه راه قطع کرده با سی سوار بلشکر پیش ملحق شد جاسوسان رانا خبر رسیدن سلطان را رسانیدند او بمجرد استماع تاب مقاومت نیاورده یک منزل عقب نشست و معتمدی را نزد سلطان فرستاد و عذری چند بدتر از گناه بمیان آورد باین بهانه می خواست

که معلوم نماید که سلطان خود درین لشکر آمده یا نه درین اثنا خبر رسید که الغ خان از گجرات با سی و شش هزار سوار و توپخانه و افیال بسیار رسیده را ناوی العوز طبل رحیل کوفته رو بفرار نهاد سلطان نیز تعاقب او بسرعت تمام ایلغار فرموده به چنبور رسید اما رانا پیش از رسیدن سلطان در قلعه در آمد سلطان فرمود انشاء الله تعالی از رانا یسین خاطر جمع نموده شروع در فتح قلعه چیتور خواهم نمود ازانجا برایسین مراجعت فرمود چون متحصنان از کومک نا امید شدند قلعه رایسین مفتوح گشت کیفیت فتح آن حواله بتاریخ مذکور است بعد فتح قلعه رایسین را با تمامی بلادی که سلهدی در تصرف داشت مثل بهیلسه و چندیری وغیره بسلطان عالم لودی که از اولاد سلطان سکندر لودی بود و از تسلط حضرت جنت مکانی همایون بادشاه از کالپی اخراج شده با دوازده هزار سوار بسلطان پناه آورده بود مرحمت فرمود بمحمد شاه اسیری یرلیغ فرستاد که قصبه کاورن که رانا بتعاقب از سلطان محمد گرفته بود بگیرد و سلطان بهادر طرف کوه واله بسکار مبادی عزیمت فرمود میل بسیار بدست آورد قلعه کانور را در یک روز فتح نمود و بناله خان سپرد و اسلام آباد و هوشنگ آباد و بعضی مضافات مالوه که تعلق بآن حدود داشت در حوزهٔ تصرّف خویش آورده مراجعت فرموده به سارنگپور آمد و آنجا بصوب کاکرون که عنقریب محمد شاه اسیری مفتوح ساخته بود بمجرد رسیدن سلطان فتح قلعه شد و از آنجا ملک عماد الملک را بصوب مندسور تعیین نمود مشارالیه آنجا را کشود سلطان متوجه دار الملک خویش گردید چون بمحمد آباد رسید بعد از چندی خبر آمد از بندر دیو که فرنگیان با جهازات و ادوات بسیار برای گرفتن آنجا آمده اند سلطان ایلغار فرموده شبا شب بکهنبایت آمد از استماع مقدم سلطان فرنگیان فرار بر قرار اختیار نمودند سلطان به بندر دیو تشریف برده دو ضرب توپ بسیار کلان معه صد ضرب دیگر به نیت فتح قلعه چیتور بصوب محمد آباد فرستاده خود به احمد آباد آمد و از آنجا ایلغار فرموده در یک روز بمحمد آباد تشریف برد و به محمد شاه آسیری فرمان فرستاد که از اسیر بعزیمت تسخیر قلعهٔ چیتور روانه گردد و خداوند خان وزیر را با لشکری که در ماند

بود حکم شد که محمد شاه آسیری ملحق شود و خود از شهر محمد آباد در سه
روز بمندو رسیده بمحمد شاه و خداوند خان حکم فرمود که به صوب قلعه چیتور کوچ
نمایند چون آنها بمندسور رسیدند وکلای رانا آمده بعرض رسانیدند که هر خدمتی که
سلطان مرا فرماید بجان منت داریم و از سر تسخیر چیتور در گذرد التماس
آنها بدرجه قبول نیافت و افواج سلطانی رسیده قلعه چیتور را محاصره نمودند
تا بر متحصنان تنگ گردید آخر الامر عجز و التماس بنیاد نموده کرمابتی والده
رانا سانکا که من قدیم الخدمت سلطانم جان بخشی فرموده کمر و تاج و کلاه
مرصع بادشاه سلطان محمود خلجی که در قیمت آن جوهریان اعتراف بنادانی
نموده بودند و در روز شکست سلطان محمود بدست رانا افتاده بود با پانصد
تنک آنکچه که مبلغ پنج لک روپیه باشد نقد و صد راس اسپ و ده زنجیر فیل
پیشکش گرفته کوچ فرمود و ازانجا ملک برهان الملک و مجاهد خان را با لشکر
انبوه از برای تسخیر قلعه رنتهنبور و ملک شمشیر الملک را با دوازده هزار سوار به
تسخیر قلعه اجمیر فرستاد خود در عرصه چهار روز بمندسور رسید و یک روز مقام نموده
اردو را بصوب مندو روانه کرد بعد از دو روز خود ازانجا ایلغار فرموده در یک
شبانه روز شصت کروه راه طی نموده بمندو آمد بعد از چند گاه محمد شاه فاروقی
اسیری را بامرای نامدار گجرات بر سر نظام الملک دکهنی تعین فرمود محمد
شاه را در ناحیه قصبه بیر با نظام الملک مقابله افتاد محمد شاه کیفیت را
بمصحوب قاصدان سریع السیر بسلطان عرضداشت نمود بمجرد ورود عریضه سلطان
با دوازده هزار سوار جرّار انتخابی ایلغار نمود و در وقتی بقصبه بیر رسید که هر دو
لشکر صفها آراسته جوش و خروش داشتند بمجرد استماع مقدم سلطانی دکهنیان
رو بفرار آوردند - بعد ایام معدود نظام شاه آمده سلطان را دید و حلقه متابعت
بگوش کشید ولایتش را باو عنایت فرموده متوجه مندو شد نظام شاه چند
منزل در رکاب سلطانی بوده رخصت یافت و سلطان را باز داعیهٔ چیتور در خاطر
خطور نمود از اتفاقات همدران ایّام محمد زمان میرزا نبیره سلطان حسین میرزا
بادشاه خراسان که با حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه قرابت قریبه داشت

فرصت یافته خود را بملازمت سلطان بهادر رسانید و این معنی باعث ملال خاطر
حضرت جنت آشیانی شد مکرر رسل و رسائل در باب فرستادن یا اخراج کردن
میرزا از دار الملک خویش درمیان آمد چنانچه مفصل سواد مراسلات مسطور
در تاریخ مذکور شده است مایهٔ عداوت فیمابین هر دو پادشاه مشتعل گشت
بالجمله سلطان بهادر از متکبر بعزیمت فتح چیتور علم برافراخت و بسزاولی
این کار تاتار خان تفویض فرمود وعده نمود که بعد فتح قلعه باو حواله خواهد
شد همدران حین استماع یافت که حضرت جنت آشیانی بعزم محاربه سلطان
بهادر در مقام گوالیار رسیده چون سلطان بهادر بمحاصره چیتور و محاصره کار می
پرداخت موقوف و زیاده متردد بودند تا از پرده غیب چه رو نماید چون از اراده
حضرت جنت آشیانی سلطان بهادر آگاهی یافت تاتار خان لودهی را با سی
هزار سوار تعین فرمود که براه خطه بیانه عازم صوب دهلی شود بخیال اینکه اگر
حضرت جنت آشیانی متوجه گجرات شوند او بدهلی رفته متصرف شود
باجرا آنحضرت العود احمد گجرات معاودت خواهند فرمود از تصدیقات آسمانی از
خاطرهمی تاتار خان لودهی این معنی صورت نه بست و او را هفتاد ... برادر
آنحضرت شکست یافت الحاصل کار محاصره قلعه چیتور به متحصنان تنگی
پذیرفت و قلعه مفتوح گشت بقدر وعده قلعه چیتور بجهت بعضی امور به
رومی خان تفویض نیافت او بجان رنجیده پنهانی عریضه بجناب حضرت جنت
آشیانی فرستاد و کار بر سلطان تنگ گردانید تفصیل این مجمل حوالهٔ تاریخ مذکور
است و سلطان بهادر با معدودی برآمده بقلعه مندو در آمد و قلعه مذکور هم
بدست حضرت آشیانی مفتوح گشت سلطان بهادر بسعی تمام خود را بقلعه
چانپانیر رسانیده آنجا را بعهد و اهتمام اختیار خان و ... دیو بندر ...
خود سپرده از راه بندر کهنبایت بملک سورتهه رفته در جزیره بندر دیو ...
و حضرت جنت آشیانی در اندک فرصت قلعه چانپانیر را نیز مفتوح ساخت و
حضرت به بلده احمد آباد اجلال فرموده مرزا عسکری برادر خود را به احمد آباد
و قاسم بیگ را بسرکار بهروچ و یادگار ناصر مرزا را در سرکار پتن و ... بیگ ...

را در قلعهٔ جانپانیر گذاشته دربار شورش شیرخان افغان که ملقب به شیر
شاه شده بود خود متوجه دارالخلافت آگره شدند درین اثنا امرای بهادری
مثل ملک امین که بحکومت قلعه رنتهنبور تعین بود و ملک برهان الملک
بنبانی حاکم قلعه چیتور و ملک شمس الملک حاکم قلعه احمدنگر باتفاق یکدیگر
با فوج قریب بیست هزار سوار در نواحی بلدهٔ ... رسیده عرضداشت سلطان
بهادر نمودند اگر حکم شود بجنگ ... میرزا ... نمائیم سلطان در جواب
... که ... میرزا رسیده دانند تا آن وقت بجنگ ... و خود
... استعجال آمده ... منتهی شد از استماع رسیدن سلطان بدان ...
... میرزا ... احمدآباد شتافت ... استماع خبر ...
سلطانی ... از جانب ... سلطان ... سلطان ... احمدآباد ...
میرزا عسکری ... را با سلطان در مقام محمود آباد ... روی داد چون در ملک
... نتوانست ... خدمت حضرت جنت آشیانی شد و بعد
... میرزا عسکری و امرای مذکور در ... گجرات ... و چند روز بوده
سلطان بهادر ... توقف نمود ... فرنگیان و ساختن قلعه در جزیره دیو
سلطان بهادر ... و ... احتیاج ... بود و ...
... در جزیره مذکور در تاریخ مسطور است آورده اند چون با فرنگیان از ...
... ... آن ... سلطان ... شهید ...
... جزیرهٔ دیو ... اهل فرنگ ... این واقعه ... شهر ...
سنه ۹۴۳ نهصد و چهل و سه اتفاق افتاد ... و در تاریخ این ماجرا
سلطان البرّ شهید البحر یافته مدت سلطنتش یازده سال و مدت عمرش سی و یک
سال رسیده بود بعد وقوع این واقعه وزرای عالی مقدار و امرای نامدار ... محمد
فاروقی پادشاه ملک اسیر و برهانپور که بسبب خواهرزادگی سلطان
... و در ولایت در نواحی شهر اوجین بموجب امر سلطانی با هفتاد هزار
... اقامت ورزیده بود و سلطان در حین حیات او را ولیعهد گفته روزی در
... اجلاس فرموده تمام وزرا و ارکان دولت را فرمود که تسلیم اجابت نمایند

و همه امتثال امر کرده بودند عرضداشت ماجرای سلطان و التماس نمودند که
چون سلطان را ولدی نیست ولیعهدی تعلق به شما دارد متوجهه اینصوب شوند
دریں اثنا محمد مرزا را دغدغه سلطنت گجرات بخاطر رسیده در آنوقت مرزا
مذکور در ناحیه اونه که بر سه کروهی بندر دیو واقع است اقامت داشت امرا
ازیں معنی اگاه شدند عماد الملک با لشکر جرار متوجه مرزا شد و در نواحی قصبه
مذکور مصاف روداد مرزا شکست یافته رفت اما چون عریضهٔ امرا مشتمل بر
شهادت سلطان بهادر بمحمد شاه فاروقی رسیده تا هیچکس اظهار این معنی
نکرده در بیت الحزن نشسته در مفارقت سلطان آن قدر غم و اندوه قرین حال
او گشت که روز هفتادم از شهادت سلطان رخت هستی بربست چون خبر
ارتحال محمد شاه بامرای گجرات رسید باتفاق گفتند که سوای محمود خان
بن لطیف خان برادر زاده سلطان بهادر وارث ملک نیست و محمود خان
بموجب فرموده سلطان در حبس محمد شاه فاروقی بود او را در قصبه بناول
من اعمال خاندیس حواله شمس الدین کرده بود لهذا بموجب نوشته امرای
گجرات شمس الدین محمود خان را بصوب گجرات کسیل ساخت که در ملک
آبا و اجداد خویش مستقل شود مخفی نماند که خبر واقعه سلطان بهادر
باطراف و اکناف رسید ازانجا که از روز شکست داوتن سلطان بهادر و وهنی عظیم
و فتوری جسیم در سلطنت گجرات راه یافت بپیشکش شاهان دکهن و بند در
دونگ وغیره که تفصیل در صدر این اوراق در ضمن دفعه دویم بنگارش آمده
انقطاع پذیرفت *

عهد سلطنت محمود خان بن لطیف خان ابن سلطان مظفر حلیم ملقب بسلطان محمود ثانی

در سال نهصد و چهل و سه من الهجر در سن یازده سالگی محمود خان
بر تخت سلطنت اجلاس فرمود و بسلطان محمود ثانی ملقب گشت و رؤس
منابر و وجوه دنانیر بنام سلطان مزین گردید امر خطیر وزارت بملک عماد الملک

تفویض یافت و دریا خان بخطاب مجلس گرامي مخاطب گردید هر دو باتفاق یکدیگر بوزارت و حراست سلطان پرداخته بنابر حداثت سن او را بصورت نظربند نگاه مي داشتند سواي امراي مذکور احدي را نگرد سلطان راه نبود و اش و طعامي و لباسي که آنها مي فرستادند صرف مي نمود از این عمر سلطان سیزده ساله متاذي بود اما از غایت فراست و نهایت کیاست اصلا و مطلقاً ظهار ملال نمي فرمود خود را ببازي و شکار انجنان مشغول مي داشت گویا پرواي ملک و لشکر ندارد و در حالا و ملا مي گفت که بادشاهي که مثل عماد الملک و دریا خان وزیر داشته باشد او را چه حاجت که درد سر کشد و گاه گاه مفرمود که ایا مکه معظمه چه طور جائیست و مدینه منوره چه مکانیست از استماع چنین سخنان وزرا خوشحال شده بکام دل ملک رانی مي نمودند و سلطان خود را از فرط دانائی و دهاي وقت بلا تجاهل زده هرچه از ربط و پاس امور ظاهري و باطني میدید یا مي شنید بي لم و زیاد بوزرا میگفت حدانچه آنها درکار سلطان حیران بودند بعد چندي دریا خان را بخاطر رسید که عماد الملک را از میان برداشته زمام اختیار مملکت را بی انبار بقدرت خود در آورد بنابر آن سلطان را به بهانه سیر و شکار بالب آب مهندري که نرسي نروهي بلده است برد و لشکر انبوهي را از اطراف فراهم آورده بعماد الملک پیغام نمود که از حکم سلطان از احمد آباد بر آید و بجاگیر خود رو و عماد الملک ناچار بصوب جهالاوار محال جاگیر خویش رفت دریا خان سلطان را گرفته بتعاقب عماد الملک بر آمده تعاقب کنان تا نواحي برهان پور رسیده بمبارک شاه پیغام نمود که عماد الملک را گرفته به فرستد چون این معني از مبارکشاه بعمل نیامده قرار جنگ داده در حوالي دامنگیري معرکه قتال آراسته شد مبارک شاه شکست یافته پناه بقلعه آسیر برد و فیلان نامي و اثاثه سلطنت او بدست سلطان محمود افتاد و عماد الملک ازانجا گریخته بمندو برد قادر شاه حاکم مالوه رفت سلطان چند روز به برهان پور اقامت گزیده آخر الامر قرار بصلح که خطبه و سکه در .. هانپور و آسیر بنا سلطان محمود ثاني بوده باشد باز گشت دریا خان سلطان را

گرفته در احمداباد آمد و بفراغ بال تمام ملک گجرات را در قبضهٔ خود آورده نام پادشاهی بسلطان محمود بود که بطریق نظربند می داشت اما چون دریا خان مرد عیاش و شیفته لهو و لعب بود عالم خان لودهی که از متعهدان بود عهده نگاه داشت سلطان را باو سپرده کرد آورده اند که از حسن سلوک و انعام و عطای او طایفه دریا خان تمام خلق گجرات از غنی و فقیر راضی و شاکر بودند دویدند که فرمانهای اراضی بالا قید اسم موزنت کرده بمهر پادشاهی رسانیده نگاه میداشت به نیت آنکه مستحق محنت انتظار نکشند می بخشید دریا خان تا مدت بیست سال با عیش و کامرانی زندگانی نمود هر چند خبر افراط عیش دریا خان بسمع سلطان می رسید تغافل فرموده در می گذرانید و دریا خان دائما متفحص و متجسس مکنون ضمیر سلطان می بود هر چند درین باب سعی بسیار کرد راه بدان نیافت و مکرر می گفت که من درکار این جوان یعنی سلطان حیرانم یا غافل علم ... کمال است یا ابلهی بیمثال اتفاقاً بعد چندی عالم خان لودهی از دریا خان رخصت جاگیر حاصل نموده رفت و بنابر جهتی که مفصل در مرآت سکندری مندرج است از دریا خان خاطر گرانی بهمرسانیده درین اثنا خبر رسید که عماد الملک در مالوه که به نادر شاه پیوسته خصوصیت بیشتر از بیشتر بهم رسانیده است دریا خان از اطلاع این معنی رنجیده به نادر شاه از زبان سلطان محمود ثانی فرمان صادر کرد که عماد الملک را گرفته ارسال دارند یا از ولایت خویش اخراج نماید نادر شاه جواب بروفق مراد نداد دریا خان در آشفته خیمه سلطان را بعزم لشکر کشی بر سر نادر شاه بیرون برد در محلهای کهامدرول قریب تالاب کانکریه ورود آورد و فرمان بتجمیع لشکر باطراف و اکناف مملکت فرستاد و خود هر روز بعد انقضای یک پاس روز بخدمت سلطان یک دو ساعت نشسته معاودت بشهر بخانه خویش نموده بعیش و طرب اشتغال داشت تا سلطان خورد سال بود بهر طریق گذرانیده تحمل میورزید چون قدرت نداشت قرین غم و الم می بود تا آنکه روزی دریا خان سلطان را با سید مبارک بخاری بجهت تماشای جشن و رقص و سرود تکلیف خانه خود نموده هر دو تمام شب تماشا فرموده اخر شب

دریا خان بر خاسته بخلوت رفته یکی از ماه پاره های ارباب جشن را در بغل کشیده بخواب رفت و سلطان همان قسم در پای دیگر مجلس نشسته بود. این ادا های ناشایسته سلطان را دل نگرانی پدید آمد و طاقتش طاق گردید آهسته بگوش بنده مبارک گفت که شوخی این غلام می بینی که مرا تنها گذاشته و شراب خورده و پاس ادب را فرو گذاشته رفته خوابیده است در جواب گفت هنوز وقت نشده تحمل و صبر بایست تا از پردهٔ غیب چه رخ نماید. اتفاقاً چون خبر آمدن سلطان بودن آنحال بسمع عالم خان رسید که در جای خود بود و یکی از دریا خان در دل داشت چند نفر از سواران با آن رسید بقصد برخاستند خویش را بنزد سلطان رسانید که از بلده سی کروه مسافت دارد آمد و بدرگاه سلطان پیغام نمود که ای سلطان ذمهٔ خان به سبب توجه فرمایند اگر حکم شود جنگ نمایم و او را از میان برداریم سلطان بعد عزم و بعد از آن که بوساطت جمعی از محبسکار که اهل الامر محافظ خان خطاب یافت ... جمع نموده همراه گرفته سوار تا بپر بهل که عالم خان برسال داشته بود در شبی از محالهای کپهدرول سوار شده بود عالم خان بعد دریا خان روز دیگر بعد اطلاع رفتن سلطان متحیر ماند اما چون خزانه در دست داشت یکی از نبایر سلطان احمد بانی احمد آباد را بیرا ساخته بسلطان مظفر مخاطب نموده خطبه و سکه بنام او کرده فوج ... فراهم آورده ... هوا سوز و هم آورده بقصد سلطان و عالم خان بر آمده بعد تلاقی فریقین جنگ صعب رویداد. سلطان محمود شکست یافت و دریا خان مظفر و منصور مع بادشاه برانیده خود مسرور نموده بدولتخانه آمد اما چون صلح سلطان محمود قوی بود بار دیگر باوجود مغلوب شدن مردم از هر چهار طرف فوج فوج و جوق جوق نزد سلطان و عالم خان اجتماع نمودند و از لشکر دریا خان هر روز برگشته می رفتند در اندک فرصت بار دیگر لشکر فراهم آمد دریا خان از مشاهدهٔ این حال صلاح در بودن دهولقه ندید متوجه احمد آباد شد چون بشهر رسید مردم شهر بممانعت پیش آمدند و او قهراً جبراً بشهر در آمده باستمالت سپاه و رعیت پرداخت باوجود آن مردم برخاسته نزد سلطان می رفتند دریا

خان از واهمه اینکه مردم شهر او را گرفته پیش سلطان برند عیال و ذخایر خود را
به قلعه جانپانیر فرستاده خود پیش مبارک شاه بطرف برهانپور روانه شد این
واقعه در سنه نه صد و پنجاه هجری روئیداد سلطان محمود باحمد آباد آمده
متوجهه جانپانیر گشت قلعه را گشوده تمام خزاین دریا خان بدست سلطان افتاد
و سلطان در جانپانیر باستقلال تمام نشسته منصب وزارت به ملک برهان الملک
بنبانی تفویض نمود و سپهه سالاری بعالم خان لودهی تعلق پذیرفت تا سه ماه
ملک بر وفق مراد سلطان گشت روزی عالم خان بعرض سلطان رسانید که عماد الملک
را دریا خان از بد نفسی خود اخراج کرده بود اگر فرمان طلب او صادر گردد
بغایت خوبی است سلطان بموجب التماس او فرمان فرستاد جرجی نام بد نسکتر
که باصطلاح هندی چری مار گویند بوساطت بدامهای نهادی سلطانی بعالم خان
لودهی پیش آمده محافظ خان خطاب یافت مقرب الحضرت گردید و آن کم
ظرف تنگ حوصله خود را دوست و دولتخواه سلطان و خادم یکتاش وانمی نمود
بعد ازان عماد الملک بعد از حاضر آمده سلطان را ملازمت نمود سلطان بتزویج
با قدر سورت جاگیر یافته بصحبت تدارک و سر انجام خویش رخصت رفتن
بجاگیر گرفت قضارا همدرین ایام روزی که سلطان از باده ارغوانی و شراب
ریحانی سرخوش بود محافظ خان تدبیری اندیشیده بعرض رسانید که بعضی
امرایان قدیمی را برطرف ساخته جماعه دو دازه را پیش داد آورد بالفعل
با علاج دیگران کرده شود سلطان علاء الدین لودهی برادر سلطان سکندر لودهی
بادشاه دهلی که در زمان سلطان بهادر آمده ملازم شده بود و شجاعت خان در
جنگی که با دریا خان واقع شد همراه بودند از میان باید برداشت سلطان با هیچ
یک از امرا و وزرا استصواب نا فرموده حکم کرد تا این دو امیر را گردن زده زیر
دار آویختند و خود در خلوت در آمده تا سه روز کسی را بار نداد روز
سیوم عالم خان لودهی بعماد الملک گفت سلطان علاء الدین لودهی و شجاعت
خان را سه روز است که در زیر دار افتاده شما رفته بسلطان عرض نموده رخصت
دفن حاصل کنید عماد الملک بدربار آمد چرجی مخاطب به محافظ خان

پیش سلطان بیرون آمده پرسید که شما بخدمت جاگیر یافته اید باز آمدن را باعث
چیست عماد الملک گفت که بسلطان عرض کن اگر حکم شود علاء الدین ودفهی
دفن کنند این سعیه را بار دیگر جمعه نموده از روی اعراض گفت این ملک
امروز این دو نمک حرام را کشته اند عنقریب جمع دیگران را بیهمان ملحق
خواهند ساخت از استماع این سخنان آتش در نهاد عماد الملک افتاد و عالم
خان را اینچه شنیده بود آگاه ساخت و گفت اگر چه در بدنش خواسته باشید
این بد بخت جوجی را بکشید و سلطان را نظر بند داشته و خود کوچ کرده
بجاگیر اراده گشت عالم خان و وجیه الملک وغیره امرا نیز جمع شده اتفاق
کردند تا جوجی را نه کشند بسلطان سلام نکنند اول سلطان علاء الدین و شجاعت
خان را دفن نموده بعد احمام در مسجدی که متصل دولتخانه سلطانی بود
آمده نشستند و سلطان متحسس شد باسم شمانه ... ناچار تیر گذشت عاقبت الامر
که آب کمی کرد دعا نموده استغفار نمود همه متفق اللفظ و المعنی
گفتند که ما بندگان سلطانیم اما جوجی که موجب الخصومت شده این خدمت
لطف نیست حواله ما بندگان شود سلطان قبول نکرد آخر الامر سلطان امرای
را با سلام داده طالب یکی از ایشان عدالت جوجی نظر داشت پیغام نمود که
درین مجلس حاضر شدن تو مناسب نیست این سعید نیز التفات سلطانی
و احکام منع بدیر رسیده آمده بدست راست سلطان ایستاده شد عالم خان را چشم
بر افتاد عنان اختیار از دست داده بمردم خود اشاره نمود او از خوف جان
در زیر تخت گریخت موی سرش را گرفته از انجا کشیدند پاره پاره ساختند هر
چند سلطان منع کرد کسی نشنید ازین معنی سلطان متغیر شده به قصد خود
بمردم کشیده رد دستش را گرفته اند اندک نوک چند بشکم سلطان رسید
شاه بلحظه زخمش را بسته محافظت نمودند سلطان بار دیگر بطریق سابق نظر بند
گشت عالم خان و وجیه الملک و مجاهد خان و مجاهد الملک که عمدة امرا
بودند و نوبت پاس سلطان میداشتند بعد رسیدن باحمد اباد بهمان قرار پاسداری
سلطان می نمودند تا درمیان امرا نفاق پدید آمد و از پاسداری ابار ملال نموده

روزی با خود کنکاش درمیان آورده گفتند که تا کی سلطان را باین قسم نگهبانی باید نمود مصلحت این است که سلطان را میل در چشم کشیده کودک دیگر را اجلاس باید داد بلکه چه احتیاج کودک است مملکت را با یکدیگر قسمت کرده هر کدام بسرحد خود نشینند چنانچه قرار تقسیم ملک که فلان مکان بفلان تعلق یابد تا آنکه بمیان شان گفتگو واقع شد تاتار الملک نهانی سلطان را آگاه گردانیده آخر شب سوار کرده حکم بتاراج خانه عالم خان و وجیهه الملک که راس و رئیس امر بودند نمود و گریختن آنها و تفصیل این اجمال در مرات سکندری مندرج است الحاصل مرتبه دیگر امر سلطنت بدست سلطان در آمد و امر وزارت با فضل خان بنیادی که سابق وزیر سلطان بهادر بود مقرر ساخت و خداوند خان و آصف خان و جمعی را پایه رتبه بیفزود اما چون عالم خان بیرون رفت از انجا بدریا خان که در آن وقت در بلاد دکهن بفلاکت می گذرانید نوشته طلب نمود و او آمده در بهروچ بعماد الملک ملاقی شد از اطلاع آمدن دریا خان و اتفاق عالم خان و ملاقات عماد الملک سلطان را اندیشه کار افتاد درین اثناء عریضهٔ عماد الملک از نظر سلطان گذشت که عالم خان و دریا خان بندگان قدیمی این درگاه اند و الحال مناسب نیست که پیش شیر شاه بادشاه دهلی روند آنها را جاگیر در سرحد مقرر شود که در آنجا بخدمت مرجوعه سر گرم باشند سلطان نیز این معنی قبول فرمود لیکن بنابر فرار برادر و عیال عالم خان در توقف افتاد سلطان بعایت متردد خاطر بود که مبادا دریا خان و عالم خان و عمادالملک اتفاق نموده هنگامه آرا شوند بنابران بعماد الملک فرمان نوشت که زود بحضور بیاید تا تدبیر آنها نموده شود سیّد عریش نام از اولاد قطب الاقطاب قدس الله سره را فرستاد چنانچه عماد الملک با دوازده هزار سوار در جانپانیر ملازمت نمود مورد الطاف سلطانی گشت چند روز گذشت که از تقدیرات آسمانی هنگام نیم شبی کسی فریاد زد که حکم سلطانی است که عماد الملک را تاراج نمایند برین آواز مردم بی اصل از هر طرف ریخته لشکر عماد الملک را تاراج نموده عماد الملک بصد خواری و ذلت بر آمده پناه با سید مبارک برد سلطان از اطلاع

این معنی نهایت متغیر شده آنها که باعث این کار و هنگامه شده بودند اکثررا کرده بیاسا رسانید و عماد الملک را استمالت بسیار کرد مشارالیه درخواست رخصت زیارت حرمین الشریفین نمود سلطان پذیرفته به بندر سورت فرستاد درانجا بیست و هفتم شهر رمضان سال نهصد و پنجاه و دو عمود عمرعماد الملک را بشستند بعد این واقعه سلطان سید مبارک را برسر دریا خان و عالم خان تعین فرمود بعد قتال سیّد مظفر و منصور گشت و دریا خان و عالم خان را از سرحد ولایت گجرات بر آورده آنها نزد شیر شاه رفتند و اقتدار سلطان کرت دیگر معاودت نمود عبد الکریم نامی را بخطاب اعتماد خان و جمعی دیگر را خطابهای ارجمند ارزانی داشت و اعتماد خان نهایت پیش آمد نموده محرم راز سلطانی شد چنانچه در محل سرا بموجب امر سلطان در سرانجام مهام اهل حرم که مفصل درمرات سکندری مرقوم است می پرداخت روز بروز امر سلطنت از سرنو شکوهی تازه گرفت امرا و سپاه را آنچنان در قید ضبط و ربط خود در آورده که هیچ‌کس را مجال عدول حکم نبود دران زمان بخاطر سلطان دغدغه تسخیر مالوه راه یافت درین باب به آصف خان وزیر مشورت فرمود او گفت که من تسخیر ملکی بشما دلالت کنم که کم از مالوه نباشد یعنی ربع از ملک گجرات که آنرا با صلاح بانٹهه گویند راجپوتان گراسیه و کولیان متصرف اند اگر آن ربع بضبط سرکار سلطانی آید مقدار بیست و پنجهزار سوار را دران محال جاگیر میشود سلطان حکم بضبط آن محال فرمود گراسیه‌های ایدر و سیروهی و دونگر پور و بانس بله و لونا واره و راج پیپله و کنار آب مهندری دهود وغیرآن شروع خلل در ولایت نمودند چون تهانه دار سیروهی و ایدر وغیره مکانها تعین شدند نام و نشان راجپوت و کولی در ولایت نماند مگر انکه مرزبانی و مال گذاری میکرده باشند و آنهم معلم بداغ بازوی دست راست بوده باشد اگر ازان جماعه بیداغ یافت مي شد بقتل می رسید شعار اسلام محمدی صلی الله علیه و آله و سلم در زمان سلطان عاقبت محمود بمرتبه استیلا داشت که هیچ هندو در شهر اسپ سوار نمي گشت و تا پیوند پارچه سرخ بر کتف خود نمي دوخت جامه نمی پوشید و رسوم کفر مثل هولي و دیوالي و بت

پرسشی را جرأت نداشتند که علانیه بعمل آرند آورده اند که بعد از شهادت سلطان کرانسیه و کوبان صورت برهان شقاوت نشان قاتل سلطان را از سنگ تراشیده پرستش می نمودند و میگفتند که این پروردگار ما است که ما را از مهلکه نجات داد صاحب مرآت سکندری از ثقات معاصر سلطان عافیت محمود نقل نمود که سلطان رعایت وعبد دوست بود توجه خاطر بحال تیمار فقرا داشت چنانچه جایهای تعمیر نمود و مکانها ساخته خدام بران گذاشته که از رنج و راحت فقرا با خبر بوده ما یحتاج انها مهیا ساخته باشند و اکثر اوقات اغذیه لذیذ که بمذاق سلطان خوش می آمد می فرمود که ایا فقرا ازین جنس طعام میسر میشده باشد حاضران عرض می کردند که فقرا را کجا دست رس این طعام است حکم می کرد که ازین نوع طعام بسیار تیار نموده بفقرا رسانند و در هوای زمستان قباهای پنبه دار بطلبه علم که در مساجد و مدارس سکونت داشتند و لحافها ادعا می فرمود چون بعضی فلاشان انرا می فروختند حکم کرد که لحافها باندازه پوشش یک جماعه می ساخته باشند تا شاید بعد بموجب ان متحقق نشوند و بدوم بندار در سر هر کوچه و بازار همه شب می سوخت تا گرد ان جمعه بی سامان بدانابند و معرز شد که در موسم هر میوه اول بفقرا رسانیده من بعد در محل سلطان می اوردند چون دل سلطان از ممر اختیار امرای متغلبه مصفا گشت بخاطر جمع و دل شاد در سال نهصد و پنجاه و سه بمحمود اباد انتقال فرموده ستاعت برید و عمارت عالی مسمی به اهو خانه که طولش دو فرسنگ و عرض یک میدان بس ساختن است در گوشه قصبی عمارت فرموده که در بیرون مدخل آمدن می و جدار و سقف آنرا مطلا و بر در هر خانه از دو جانب بازار بعد بکار و بر هر دوکانی بپیرادی نسسته و اسباب طرب و شادمانی را در معرض آورده اکثر اوقات سلطان با نازنینان پریزاد دران سواد ... معل شکار می داشت و هر سال در ایام مولود جناب نبوی صلی الله علیه و ... از غره شهر ربیع الاول تا دوازدهم علما و فضلا و مشایخ در بارگاه سلطانی ... می شدند و درس احادیث گفته می شد بعد انفراغ اطعام انها می ...

. بود، دوازدهم سلطان خود کمر خدمت این مجلس شریف ... بست و این
نموده پسندیده از وقت سلطان مظفر حلیم کریمی سلسله حربی شده بود چون
... سال نهصد و شصت و یک هجری بود دوازدهم شهر ... مولود از خدمت
... نمود بعد و داغ اهل مجالس با انعامات ... بخاطر ... چون
... خدمت عرض حال شده بود ... استراحت ... بخواب ...
. بیدار شده شربت آبی طلب ... برهان ... که شربت ... بود شربت
مسموم بخورد سلطان داد ... که سلطان ... از خواب بیدار شده
... نمود برهان را طلبداشته گفت ای ... این چه شربت بود که
... دادی برهان ... که ... نمود شربت ...
منم ... شده است استراحت باید فرمود تا ... کرده ... از ...
... بود که سلطان باز بخواب میل نمود چون ... برهان ...
... سلطان جهان اند که ... این واقعه
... جمعه ... نمود تولد سلطان در سنه نهصد و سی و دو بود و یازده سال
... گذشته بود بر تخت سلطنت جلوس نمود و ... هفده سال
پادشاهی کرده در سن بیست و هشت سالگی ... شهادت ...
محمود ... سلطان را آورده در ... سلطان محمود ... واقع ...
... سلطان شهادة ... تاریخ این ماجرا ... گوید القصه برهان
... با جمعی ... که ... با او اتفاق
... نبود ... بسته در سرایچه ... جمعی را مسلح ساخته
... در ... خانه سلطان بود مخفی کرده گفت که هر که درد
... در این حجره قدم نهد بلا توقف به نهانخانه عدم برسانید بعد این
... اعظم الوزرا فرستاد که سلطان می طلبد او بی درنگ حالی
... روانه شده آمد برهان بتعظیم و تکریم برخاسته گفت امر سلطان آنست
... خانه که جماعه را مخفی داشته بود بنشینید او را پیش انداخته
خود را ... کشید بمجرد در آمدن حجره مقتول گشت و بهمین منوال

خداوند خان را طلبداشته نزد آصف خان نشانید گویند که اعتماد خان را نیز طلبداشته بود او بفراست دریافت که طلب بی وقت بیعلت نیست نیامد افضل خان وزیر را بهمان نهج طلبداشته چون نظر برهان بر افضل خان افتاد زبان بملامت و چاپلوسی کشاد و گفت شما دست مرا نگیرید که بمنتهای آرزو خواهم رسانید خان موصوف ای بد بخت چه در سرداری این چه سخن است که در زبان میرانی چون از موافقت افضل خان مایوس شد او را نیز بقتل رسانید چون دهان شقاوت نشان از قتل آصف خان و تیره خاطر ناپاک خود را جمع نموده دست تصرف در اموال و اسباب سلطانی نموده لباس فاخره سلطانی در بر منحوس خود کرده و گلوبند جواهر قیمتی که در گلوی سلطان بود بگلوی نا مبارک خود بست و کرسی مکلل بجواهر که خاصه سلطان بود چون سگ بر آن نشسته تمغه‌ای سگ نسیند بجای گیپای - واضح گشت و افتاده لکن مرجع بدمی باشد به شغل مسواک کردن و بنیاد حکم رانی و تقلید جهانداری نموده اسپ سلطانی را معه زین و سر افسارهای نقره و طلا باصحاب خود بخشید و حکم بر اطلاق زندانیان کرد و مردم که باو متفق شده بودند راه و اسباب کشیدند برهان بد بخت با معدودی مانده بود درین اثنا خبر خاص و عام انتشار یافت و بکوش محرمان سلطانی مثل عماد الملک رومیان و الغ خان سر گروه حبشان وغیره رسیده بر حال سلطان شدند اول خزاین را مقفل ساخته بمعتمدان سپرده کشتند درین بین آن بد بخت با جمعی که باو بودند بهتئی که یکی از امرای سلطان بود از پیش پیدا شد خان که بوقت آمدی گفت که آمدم و اسپ را مهمیز زده حواله نمود که از زیر بغلش در رفت و از پا در افتاد امرای عظام باقی مانده مثل اعتماد خان و سید مبارک و غیره سلطانی بودند سید مبارک جمع فرموده اولا عمار کدورت کدیگر که

نشسته در امر سلطنت مشورت نمودند از اعتماد خان که محرم خانهای سلطانی محرم بود پرسیدند که اگر پسری از سلطان مانده باشد ظاهر کند تا بر تخت اجلاس و بداریم و اگر بالفعل پسری نباشد هرگاه یکی از حرمهای سلطانی حملی داشته باشد تا تولد آن مولود امر سلطنت موقوف داریم - این امر حاصل از سلسله سلطان محمود بیرون بود اعتماد خان گفت که سلطان را پسری نیست از حرم حملی بود بیاد بس فرموده که از اولاد سلطان کسی را که قابل سلطنت باشد احضار کنید که حسب الحال در احمد آباد از نبیرهٔ سلطان شهید احمد خان نام سزاوار این دولت است [illegible] امرا رجوع ملک در عرصهٔ یک پهر در کهور پهل [illegible] احمد خان را در دکان بقال که [illegible] کدو خوانی خویش داده در [illegible] رسانیده محمود اباد آوردند .

عهد سلطنت احمد خان بن لطیف خان نبیرهٔ شکر خان بن سلطان احمد باني احمد آباد

یازدهم شهر ربیع الاول سال نهصد و شصت و یک هجری در مقام محمود آباد [illegible] خواندن باورود سید مبارک بازوی سلطان را گرفته بر تخت سلطنت اجلاس داده بسلطان احمد ملقب گشت و در همان روز دست ارادت بسید مبارک داد و وزارت باعتماد خان تفویض گردید چون سلطان خورد سال بود امراء قرار داد چنین کردند که تا بلوغ سلطان خزانه ملک را باهمدگر قسمت نموده بگیرند هر کدام در سرحد خویش نشسته دفع فتنه و آشوب و محافظت ثغور میکرده باشند و تفصیل این مجمل حواله بمرآت سکندری است چون خبر اجلاس سلطان احمد و سمت ولایت به مبارک شاه بادشاه آسیر و برهان پور رسید بقصد گجرات لشکر کشیده بآن طرف دریای نربدا محاذی بهروچ معسکر آراست از استماع خبر

توجهه مبارک شاه امرای گجراتی سلطان احمد شاه را برداشته بمقابل آمدند فاصله درمیان بجز جوی دیدار نبود بعد امید شد سحر اوپیام بوساطت سید مبارک مهم به صلح انجامید و معاودت نموده متوجه احمد آباد شدند اما درین آمد و رفت و مصالحه بمبارک شاه امرای گجراتیه که اول اتفاق نموده بودند دو فرقه شدند طایفه سرداری اعتماد خان را قبول نموده خود را با او مربوط ساختند و گروهی ناصر الملک امیدوار بجانب او میل نمودند سیّد مبارک که مرد دلیر و فرزانه بود جانب اعتماد خان را مرعی می داشت القصّه در طی منازل هر دو گروه از هم جدا گانه و نظر بجانب یکدیگر دوخته قطع طریق می نمودند تا آنکه در ناحیت قصبه برودره با سید مبارک و ناصر الملک جنگ اتفاق افتاد بنابر عدم معاونت اعتماد خان از امرای سید مبارک کشته شدند سید شکست یافته بخان عزیمت بصوب کپر دنج که در جاگیرش بود معطوف ساخت اعتماد خان جنگ نا کرد.
گریخته بسید مبارک پیوست ناصر الملک سلطان احمد را همراه گرفته باستقلال تمام در احمد آباد آمده بامر حکومت و کامرانی پرداخت چون دو ماه برین معامله منقضی شد ناصر الملک بقصد اخراج سید مبارک و اعتماد خان بسمت کپر دنج لشکر کشید بموضع کمبد من اعمال پرگنه بهیل منزل نمود سید نیز بعزم مقابله رو بدان صوب نهاد از تعدیات آسمانی الغ خان حبشی و عماد الملک رومی که عهده پاسداری سلطان بآنها تعلق داشت مشورت نمودند که اگر ناصر الملک با سیّد و اعتماد خان بسازد ما ها را نخواهد گذاشت لهذا مخفی فرار آوردن سلطان و آمدن خودها با سیّد مبارک درست نموده هنگام صبحی که سیّد رسید بموجب قرار داد الغ خان و عماد الملک سلطان را برداشته نزدیک سید مبارک آمدند این معنی باعث فرار ناصر الملک گردید که مفصل در تاریخ مذکور است سید مبارک و اعتماد خان معه سلطان به احمد آباد آمدند و ازانجا بتعاقب ناصر الملک که در کوهستان پال رفته بود بر آمدند و اختیار الملک را اعتماد خان از جانب خود در بلده احمد آباد نائب مقرر نمود و او در دو روزه غیبت سلطان و سید و اعتماد خان با حسن خان دکهنی و فتح خان بلوچ

اغوای نموده ساهو نامی را که غلام سلطان بود به سلطنت برداشتند بازار فتنه
گرم ساختند چون این خبر بمسامع سید رسید فوراً از سرونج مراجعت نموده
متوجه احمد آباد شده در محمود آباد رسید امرای مذکور ساهو را
برداشته متوجه استقبال گشتند و در موضع بوده چهار کروهی احمد آباد مصاف
واقع شد ساهو معه امرای مذکوره رو بفرار آورد سید سلطان را گرفته بفتح و فیروزی
در احمد آباد در آمد چون ازین واقعه جمعیت خاطر حاصل شد بمحبت وفا
داد تقسیم ملک را از سرکارات و پرگنات که مفصل در مرآت سکندری مذکور
است کرده گرفتند و بمکانهای خود رفتند سلطان و اعتماد خان در شهر مانده
بکامرانی مشغول شدند اما زمانهٔ غدار کی می دید که فتنه بخواب بود بیدار
تا فتنهٔ دیگری سر بروی کار آرد که عالم خان لودهی و دریا خان به قسمی که
سبق ذکر یافته نزد شیر شاه به دهلی رفته بودند دریا خان آنجا فوت شد و از
عالم خان امری صادر شد که دران دیار نتوانست ماند ناچار به سید مبارک
توسل جسته باحمد آباد آمد و آمدن او اعتماد خان و عماد الملک را خوش
نیامد از سید رنجیده آخر الامر بشامت انوا معرکه جنگ و قتال با سید مبارک
آراسته شد و سلطان را امرا برداشته بمقابله سید بر آمدند چون فتنه انگیزی عالم
خان معلوم همگنان شد هنگامیکه بلای فریقین دست داد امرا سلطان را برداشته
نزد سید بردند و عالم خان رو بفرار آورده بصوب کوهستان پال رفت و امرا بتعاقب او
رفته از جانبین معاودت نمودند تفصیل این ماجرا حواله بکتب مذکور است چون
این واقعات بسمع مبارک شاه اسیری رسید بار دیگر بتسخیر گجرات کمر بست اما بی نیل
مقصد و جنگ معاودت نموده رفت القصه درین مدت سلطان جمعی را نوکر خاصه
خود کرده اما اختیار تمام مملکت بدست اعتماد خان و عماد الملک که دعوی
هم مساوات میبردند بود گاهی مردم اعتماد خان پاسداری سلطان را
می کردند و گاهی مردم عماد الملک حراست میداشتند اما بسبب اینکه به
زوال دولت سلاطین گجراتیه تعلق پذیرفته بود باوجود عهد و میثاق موکد بایمان
مغلظ در مزرع صدور تخم نفاق یکدیگر را می کاشتند و باندک تصور نفع نقد

ایمان را می باختند و مهم بقتال و جدال می انجامید سید مبارک در اصلاح حال ذات البین کوشیده الطفای نایره می فرمود چندی برین نهج گذشت تا مادهٔ نفاق میان عماد الملک و اعتماد خان سر وا کرد سلطان احمد هم بنابر خلاصی خود از دست اعتماد خان بعماد الملک در خواست و اعتماد خان رنجیده پیش مبارک شاه رفت و او را برداشته باین صوب آورد سید مبارک این دوع دیر اعتماد خان را به نصایح دلپذیر مواعظت فرموده ازان خیال باطل باز داشت . اعتماد خان آمده باز بامر وزارت بدستور سابق مشغول شد سلطان احمد دید که از عماد الملک هم ارادهٔ او که نفاذ امور سلطنت بوده باشد صورت نه بست و باز بدست اعتماد خان گرفتار شد و او انتقام خواهد کشید با مخصوصان خود بپنهانی به سید پور که متصل محمود آباد آباد کرده سید مبارک بود نزد سید آمد و این قسم آمدن را نا پسندیده مخصوصان سلطان را نهایت تو بیخ و سرزنش نمود که آمدن سلطان باین قسم مناسبت نداشت درین اثنا حاجی خان که یکی از امرای نامی سلیم شاه بادشاه دهلی بود با پنج هزار سوار و صد و پنجاه زنجیر فیل نامی از استیلای جنود حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه از دهلی بر آمده قصد گجرات نموده در بین راه با رانا محاربه رو داد و رانا شکست یافته گریخت و حاجی خان مظفر و منصور بگجرات آورد اعتماد خان و اعتماد الملک آمدن حاجی خان را حسب الطلب سیّد مبارک و سلطان احمد تصوّر نموده کنکاش کردند که تا حاجی خان به سید مبارک ملحق نشده و لشکر ایشان از اطراف و جوانب جمع نگردیده سید را از میان باید برداشت اعتماد خان و عماد الملک با اکثر لشکر گجرات قریب سی هزار سوار با لوازمه توپخانه گران بر آمده در ناحیهٔ محمود آباد ورود آمده بعد رد و بدل بدام و آمد و رفت مصلحان خیر اندیش جنگ قرار یافت و سید مبارک کشته افتاد و سید پور بتاراج رفت اما قاعدهٔ مردم گجرات آن بود که باوجود عناد و بد خواهی همدیگر اگر این قسم جنگ فیمابین اتفاق می شد دیگری متعرض ناموس و عیال دیگری نمی گشت سردار لشکر ده دوازده کروه هزیمت

خورده کناره می گرفت و هر دو لشکر به شهر می آمدند بعد چند روز مردم
درمیان آمده کار بمصالحه می انجامید باز همان آتش در کاسه بود الحاصل
سیّد میران ولد سید مبارک اهل و عیال خود را برداشته بکبر پتن رفت
و سلطان احمد را امرا باحمد آباد آورده قرار گرفتند بعد چندی سید میران حسب
الطلب عماد الملک و اعتماد خان به احمد آباد آمد درین اثنا میان عماد الملک
و اعتماد خان دوباره نزاع پاشیده شد بتقریب آنکه سلطان احمد را مخفی
بعماد الملک سازش میفرماید عماد الملک پسر خود را که چنگیز خان نام داشت
از بهروچ طلبیده و اعتماد خان نادر خان غوری را ... خود کده طلب داشته بیرون
شهر بر آمده لشکر از اطراف جمع نموده بعماد الملک پیغام داد که از شهر بر آمده
بجاگیر خود رود عماد الملک چون تاب مقاومت در خود ندید با الغ خان
حبشی بر آمده روانه بهروچ شد و الغ خان را بجوده داده اعتماد خان نگاهداشتن
خود را به پاسداری سلطان معین نموده بفراغبال بر مسند حکومت تکیه زد
حاجی خان را نصف پرگنه کری جاگیر داده نوکر خود نمود و موسی خان
وغیره را بخصوص جاگیرات خود کرد و درینولا خبر رسید که عماد الملک را اختیار
خان حبشی بوزه او که در بندر سورت بود بقتل رسانید و بعد چند ماه چنگیز خان
و عماد الملک اختیار خان را بدست آورده بقتل رسانید و اعتماد خان لشکر
بصوب بهروچ کشیدند اما بکاری روئداد و هنگامه نزاع بآن و ... پور بر گشته
باحمد آباد آمد مفصل این حکایت حواله بتاریخ مذکور است و در فکر کار سازی
سلطان احمد مشغول شد زیرا که مردم آفاقی بسیار در گجرات فراهم آمده بودند
و سلطان احمد بامثال این مردم میل تمام داشت مبادا حادثه سر زند که
تدارک نتوان کرد پیوسته در اندیشه میگذرانیدند از آنجا که سلطان احمد بسیار
تنک ظرف و کم حوصله واقع شده بود هرگاه سرمست باده ارغوانی
می شد از روی مستی شمشیر کشیده بر درخت کیله میزد و می گفت
که سر اعتماد خان را بریدم و عماد الملک را دو نیم کردم و بدین نوع نام
اکثر مردم و امرا را بر زبان میراند وجیه الملک که صاحب مشورت اعتماد

خان بود بابت آن میرسد که پیش ازان که از سلطان فتنه سر زند سهم
او را متصل دهم . دران ایام سلطان را این قدر دستگاه شده بود که با دو سه
گروهی بعنوان سیر و شکار سواری می نمود و گاهی بی وقت بخانه اعتماد
خان می آمد و دیوان و لرزان استعمال می نمود و هر چند وجیه الملک
بقتل سلطان مبالغه می کرد اعتماد خان بدفع آن وقت می گذرانید تا آنکه
روزی وجیه الملک بزبانی بسلطان پیغام فرستاد که اگر سلطان مرا بوعدهٔ وزارت
امیدوار سازد من خود به قتل اعتماد خان می پردازم سلطان از روی نادانی باور کرده
بوعده وزارت و وکالت استمالت نمود و از این معنی را باعتماد خان گفت
و او جواب داد که با من بگوش خود بشنوم مرا اعتمادی نیست تا اینکه اعتماد
خان را وجیه الملک هنگام شب بخانه خود که قریب بهدر بود برده در حجره
پنهان ساخت و بسلطان پیغام فرستاد که بسبب خوف جواسیس اعتماد خان
علانیه نمی توانم آمد اگر سلطان قدم رنجه فرماید تا عهد و میثاق بسته گردد
و تختی برای جلوس سلطان در حجره که اعتماد خان را مخفی داشته
بود نهاد و سلطان را که قضا گریبان گیر شده بود آمده بر آن تخت جلوس
نمود و وجیه الملک سخنان را اعاده کرده طالب عهد و پیمان شد سلطان از ساده
لوحی آنچه بوسطت گفته فرستاده بود بالمشافه باز گفت بنوعی که اعتماد
خان تمامی را شنید فی الحال از حجره خود را باز کرده گفت که من در
حق تو چه بد کرده بودم که بر قتل من عهد و میثاق می بندی بمجرد دیدن
عتماد خان حال سلطان بگشت اعتماد خان غلامان خود را امر کرد تا شلاق
مستوفی زده کشته در میدان ریگ سابرمتی که در زیر محلات بهدر واقع است
انداختند و این واقعه شب دو شنبه پنجم شهر شعبان سنه ۹۶۸ نهصد و شصت
و هشت هجری روی نمود و از عبارت بیگناه مقتول شد نیز مستفاد می گردد
و صباح آن شب آوازه افتاده که سلطان گریخت و چون نعش او را پیش
دریافتند گفتند که بعضی از فدائیان کشته انداخته اند از انجا نقل نموده در قبهٔ
سلطان احمد بانی احمد آباد بخاک سپردند *

* بیت *

شکوه تاج سلطانی که بیم جان درو درج است
کلاه دلکش است اما بترک سر نمی ارزد

و هم درین سال بعد از وقوع قتل سلطان شهادت بیرم خان در بلده پتن روی داده حقیقت حال بطریق اجمال آنکه بنابر بعضی مقدمات که مفصل در اکبر نامه مندرج است حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه انار الله برهانه بیرام خان را بحضرت زیارت کعبه معظمه زاد الله شرفاً و تعظیماً فرموده بودند چون بشهر پتن رسید چند روز دران ساحت دلکشا جهت استراحت رحل اقامت گشود در آن وقت موسی خان فولادی بطریق استقلال حکومت آنجا می نمود و از طوائف افغان بر سر او فراهم آمده شور و غوغا افزای آن دیار بودند از انجمله مبارک خان لوحانی که پدر او در جنگ ماچهیواره بسرکردگی بیرام خان به قتل رسیده بود آن دیوانه افغان را در آن وقت انتقامی بخاطر رسید و قصد بیرام خان کرد و دیگر آنکه سلیم خان پسر شیر خان را دختری از زن بود درین قافله همراه بیرام خان عزیمت سفر حجاز داشت و فرو رفته بود که بیرام خان آن دختر را برای پسر خود بگیرد ازین رو گذر نیز افغانان به شورش در آمدند بیرام خان درین ایام که در پتن دار اقامت گشوده بود همواره بسیر بساتین و منازل آن شهر می رفت روزی بسیر کول ابی بزرگ که سیرگاه دلکش است و بسیمین درمیان دارد که بکشتی آنجا می روند رفته بود درین هنگام که از کشتی بر آمده سوار می شد آن جاهل با سه چهل افغان بقصد بیرام خان بر کنار کول آب آمد و چنان نمود که بدیدن آمده بیرام خان آنجماعه را طلبید چون آن بی سعادت پیشتر رفت بی محابا خنجر کشیده آنچنان بر پشت خان زد که از سینه اش بر آمد و دیگری شمشیری بر سر انداخته کارش تمام ساخت درین حال کلمهٔ الله اکبر بر زبان آن عاقبت بخیر جاری شد و ازین عالم در گذشت همراهان از وقوع این واقعه متحیر و مدهوش شده هر کدام بجائی شتافت و بیرام خان بخاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب

خونش او را برداشته حواشي مقبرۂ شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بوده بخاک سپردند و این واقعه روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الاول سنه ۹۶۰ نهصد و شصت هجري رویداد قاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفته * رباعی *

بیرام بطوف کعبه چون بست احرام * در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پئی تاریخش * گفتا که شهید شد محمد بیرام
۹۶۰ هجری

بعد ازان سعی حسین قلي خان خانجهان لاش او را از آنجا بر آورده بمشهد مقدس مدفون کردند و ازان حادثه غریب او با شان پئی دست تاراج ماردوی بیرام خان دراز کرده چیزی فرو نگذاشتند خواجه ملک و جمعی دیگر عبد الرحیم خلف الصدق بیرام خان را که دران هنگام چهار ساله بود با والده و بعضی خدمت گاران سعی تمام از حادثه گاه بر کنار برده باحمد آباد روانه شدند و چهار ماه در احمد آباد توقف نموده بموجب فرمان طلب حضور بدرگاه عرش اشتباه شتافتند *

عهد سلطنت سلطان مظفر عرف نتهو آخرین سلاطین گجراتیه

بعد قتل سلطان احمد ششم شهر شعبان المعظم سنۀ ۹۶۸ نهصد و شصت و هشت هجری اعتماد خان سلطان مظفر را بر تخت اجلاس فرمود اما اعتقاد بعضی از مورخین آنست که چون از اولاد سلاطین مذکور احدی که قابلیت سلطنت داشته باشد نماند اعتماد خان که مدار علیه سلطنت بود نتهو نام طفلي خورد سال را در مجلس آورده قسم یاد کرده که این پسر سلطان محمود ثاني است مادر او جاریه که حامله بود برای اسقاط حمل حواله من کرده بود چون مدت حمل او از پنجماه زیادہ گذشته بود سقط نگردید و این طفل زائید من این را به پنهاني پرورش می کردم الحال سوای این طفل وارث ملک نیست همه کس قبول کرده او را بسلطنت برداشته به سلطان مظفر ملقب کردند اعتماد خان بعد چند ماه بجهت انتقام فتح خان بلوچ بر سر موسی خان

و شیر خان که در پتن بودند لشکر کشید اما بتدابیر عدو قتل سلطان احمد که جمیع ارکان دولت از او خایف بر جان خود و رنجیده می بودند چون بحوالی پتن رسید با موسی خان و شیر خان جنگ نموده باندک زد و خورد شکست بر اعتماد خان افتاد و امرا بی جنگ هزیمت خورده باحمد آباد آمدند باز در صدد فراهم آوردن لشکر شد هر چند سعی بیشتر نمود مفید از امرا کسی بر نمیداد و هر کسی بتعلقه خود رفته نشست اعتماد خان بالضرور که او را شکست داده باز دیگر بر سر موسی خان و شیر خان رفته هزیمت خورده باحمد آباد آمد و این واقعه در سنه نهصد و شصت و نه روی نمود بتفصیل درمیان امراء نفاق و کشمکش بر ملا افتاد اعتماد خان با اسکری معدودی بیرون رفت و چنگیز خان ولد عماد الملک شهر را تصرف نمود و او را هم حبشیان کشتند شرح این واقعات و کیفیت ظهور هرج و مرج این ملک در مرآت سکندری مندرج و برخی در ضمن توجه رایات حضرت عرش آشیانی به تسخیر این دیار و انجام کار سلطان مظفر و روزگار صوبیداری خان اعظم مرزا عزیز دفعه ثانی در سال هزار هجری ثبت گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی اکنون نوبت آن رسید که عنان کمیت قلم خوشخرام بشرح تسخیر فرمودن حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه و واقعات ناظمان که از آغاز تسخیر مملکت گجرات در هر عهد مقرر شده اند معطوف سازد و این معنی مقرر ساخته که هر که از بارگاه والا بموجب فرامین و احکام مطاعه امر نظامت باصالت تقرر یافته باشد در سلک ناظمان نوشته شود و کسانی که تا مقرر شدن ناظم یا بعنوان نیابت کردن ناظمان یا بکومک تعین شده باشند در ضمن آنها مندرج شوند چون در نسخه مرآت احمدی بیشتر مقدمات دفتری و مالی است و اکثر احکام مطاعه در امور بندوبست صوبه بنام دیوانیان شرف صدور یافته لهذا دیوانیان هر عهد سلطنت با ناظمان مرقوم اند و بتدابیر عدم اطلاع و طول کلام احوال فوجداران و عاملانرا مترک داشته مگر بتقریبی بعضی مذکور شدند چون امر نظامت و وزارت توام است اختصار نمود *

ذکر سلسلهٔ علیه اولاد نامدار والاتبار حضرت قطب الدنیا والدین صاحب قران امیر تیمور گورکان انار الله برهانه که در مملکت هندوستان فرماندهی و دادگستری داشته و دارند

سبحان الله این چه سلسلهٔ علیه رفیع الشان و چه دودمانی بلند مکان ست که از آبای کرام و اجداد عظام تا حضرت ابو البشر علیه السّلام در مدارج رفعت و معارج عظمت همه شاه و شاهنشاه پادشاهی بخش پادشاه نشان آمدند گویا خلعت و خرقهٔ خلافت و جهانبانی و چارقب امر خطیر سلطنت و کشورستانی باندازهٔ قالب این نامداران صاحب تخت و تاج خیاط ازل در کارخانه قضا و قدر دوخته و شیوهٔ مرضیه نصفت و عدالت و سجیهٔ پسندیده جود و سخاوت واهب علی الاطلاق در طینت پاک شان اندوخته حقّاً ثم حقّاً اگر تتبع تواریخ نموده بنظر تامل نگرند و ره بسر منزل تصدیق و تحقیق برند سلاطین اکناف و والیان اطراف و اساطین ممالک اقالیم سبعه خوشه چینان این خرمن و معتقدان این نور اند و برخلاف مملکت آرایان دیگر عالمی از دیار ایران و توران و شام و عرب و حبش هر کدام روی ارادت بدین درگاه می آرد به نصیبه جود بهره ور و کامیاب میگردد و باوجود این همه عظمت و شوکت و وسعت مملکت و قدرت و ثروت هرگز مقوله که دلالت بر غرور و تکبر داشته باشد از ایشان سر نزده و هیچ گاهی بتحقیر نام ادنی نوکری بر زبان شان نگذشته در رواج دین متین ساعی بوده اند نقل است که چون حضرت صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی بر تخت مرصع طاؤسی بصرف یک کرور روپیه که چند ساله خراج مصر میشود ساخته شده بود جلوس فرمودند اول دوگانهٔ نماز شکرانه بدرگاه الهی بجا آورده و تحمید و ثنا پیش رطب اللّسان و عذب البیان گشته فرمودند که فرعون بملک

مصری و تخت عاجی که داشت بدعوای انا ربکم الاعلی زبان به بیهوده گوئی گشوده و منکه صاحب اینچنین تخت و مملکت ام دعوی عبودیت معبود حقیقی نمیتوانم کرد زهی پاکی اعتقاد امید که از سبحانه تعالی این سلسله علیه را تا قیام قیامت بر اورنگ خلافت مستدام و پاینده دارد و آنچه از نقشهای گردش فلکی انقلاب و آشوبی که در تمام جهان افتاده اگر دیده بصیرت بگشاید بدست دلیران و توانان در مملکت هندوستان محل شکر است که هنوز والی این دیار قایم است و این معنی محض از تفضلات ایزدی و حسن نیت این والا دودمان است مخفی نماند که در آغاز سنه هشتصد و یک هجری ●

حضرت امیر تیمور صاحب قران

دارالملک هند را مسخر ساخته مدت یک سال تمام این مملکت را در تحت و تصرف داشتند و در اواخر سنه مذکور بدارالسلطنت سمرقند متوجه شدند که سلطان محمود بادشاه دهلی بود از صدمت افواج صاحب قران هزیمت خورده بگجرات نزد ظفر خان که هنوز علم سلطنت بر افراخته بمظفر شاه مخاطب نه گشته بود آمد چون از و آنچه چشم داشت ندید بصوب مالوه رخت کشید چنانچه در مرآت سکندری مندرج است چون نوبت سلطنت گیتی ستانی ●

حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بن میرزا عمر شیخ شاه بن سلطان ابو سعید میرزا شاه بن میرزا امیران شاه ابن حضرت صاحب قران امیر تیمور گورگان

رسید از دارالملک کابل متوجه تسخیر هندوستان شدند و در سال نهصد و سی و دو دهلی و دارالسلطنت آگره مفتوح گشت و اکثر بلاد شرق رویه بتصرف در آوردند در عهد سلطنت آنحضرت در گجرات اواخر حکومت سلطان

مظفر حلیم و بعد آن سلطان سکندر و نوبت بسلطان بهادر رسیده قریب پنج سال از سلطنت بهادر گذشته بود که بتاریخ ششم شهر جماد الاول سنه ۹۳۷ نهصد و سی و هفت در دار السلطنت آگره آنحضرت این عالم را پدرود فرموده بملک جاودانی خرامیدند و جسم مطهرش را بدر الملک کابل نقل نموده بخاک سپردند مدت سلطنت در مملکت هند قریب شش سال •

جلوس حضرت جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی بن حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر شاه

بتاریخ نهم جمادی الاول سنه نهصد و سی و هفت هجری در دار الخلافت آگره رویداد خیر الملوک تاریخ آنحضرت یافته اند در آنوقت سلطان بهادر در گجرات بامر حکومت اشتغال داشت و در سال نهصد و چهل و یک هجری که سلطان بهادر فتح قلعهٔ چتور نمود حضرت جنت آشیانی بقاصد عماری که از رهگذر محمد زمان مرزا بخاطر مبارک بود بر سلطان بهادر لشکر کسیده اورا هزیمت داده قلعه جانپانیر را مفتوح ساخته باحمد آباد در آمدند چنانچه شمه ازین سمت گذارش یافته و مفصلش را تاریخ اکبر نامه و مرآت سکندری ناطق است چون بنابر مخالفت برادران دشمنان زور گرفتند بمقتضای وقت حضرت جنت آشیانی متوجه ایران دیار شدند و ازانجا معاودت فرموده در اوسط شهر ذیحجه الحرام سنه نهصد و شصت و دو بار دیگر مملکت هندوستان را از دست باغیان انتزاع فرموده مستخلص ساختند در گجرات سلطان بهادر در گذشته و سلطان محمود ثانی را کشته و سلطان احمد نبیرهٔ شکر خان را بسلطنت برداشته بودند که در سیزدهم شهر ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه در دار الملک دهلی آنحضرت علم بعالم جاودانی برافراختند در همان خطهٔ پاک که اکنون بمقبره همایون بادشاه اشتهار دارد بخاک سپردند مدت سلطنت از ابتدای جلوس در ۸۵ بیست و پنج سال و دو ماه و دو روز •

جلوس حضرت عرش آشیاني جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازي ابن همایون بادشاه

قریب نصف النهار یوم الجمعه دوم شهر ربیع الثاني سال نهصد و شصت و سه هجری در عیدگاه خطه کلانور اتفاق افتاد و در آن وقت در گجرات سال دوم تخت نشیني سلطان احمد نبیرهٔ شکر خان بود بتاریخ چهاردهم شهر رجب المرجب سنه نهصد و هشتادم هجری که از حکومت مظفر ثاني سیزده سال سپری گشته بود که مملکت گجرات بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده ضمیمه ممالک محروسه هندوستان شد چنانچه از سوق کلام آینده واضح میشود چون شب چهار شنبه دوازدهم شهر جمادی الآخر سال یک هزار و چهارده هجری در رسید آنحضرت طبل رحیل نواخته بعالم دیگر کوچ فرمودند و در مقبرهٔ واقع سکندره بخاک سپردند مدت سلطنت پنجاه و یک سال و دو ماه و ده روز در عهد آنحضرت ده کس از پیشگاه خلافت و جهانباني بصوبداري این ملک سرفراز شدند ●

جلوس حضرت جنت مکانی ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر بادشاه ابن اکبر بادشاه

روز پنجشنبه چهاردهم شهر جمادی الثانی سال هزار و چهارده هجري در قلعهٔ ارک مستقر الخلافت اکبر آباد اتفاق افتاد و در هنگام چاشت روز یک شنبه بیست و هفتم شهر صفر سال یک هزار و سی و هفت هجري هنگامی که از کشمیر متوجه دارالسلطنت لاهور بودند در منزل جنگس هتی ازین جهان فانی بعالم جاوداني منزل گزیدند در مقبره واقعهٔ سواد دارالسلطنت لاهور مدفون شدند مدت سلطنت بیست و یک سال و یک ماه در عهد سلطنت آنحضرت هشت کس بصوبداري این دیار مفتخر شدند ●

جلوس حضرت فردوس مکاني ابو المظفر شهاب الدين محمد شاه جهان صاحبقران ثاني بادشاه غازي ابن جهانگير بادشاه

به روز مبارک پنجشنبه دوازدهم شهر جمادي الثاني سال يکهزار و سي و نه هجري در قلعهٔ مستقرالخلافت اکبر اباد زيب نمود و سه گهڑي شب دوشنبه بيست و ششم شهر رجب سنه يکهزار و هفتاد و شش هجري ازين خاکدان بعالم جاودان خراميدند و در مقبرهٔ واقعهٔ اکبر آباد بخاک سپردند مدت سلطنت فرمان روائی سی و دو سال و ايام اعتکاف در قلعهٔ ارک هفت سال در عهد انحضرت دوازده کس بصوبداري اين صوبه مقرر شدند *

جلوس حضرت خلد منزل ابو المظفر محي الدين محمد اورنگ زيب عالمگير ابن شاه جهان بادشاه غازي

جلوس اول درباغ اغرآباد ز جمعه غرهٔ شهر ذيقعدهٔ الحرام سال يکهزار و شصت و هشت هجری و جلوس دويم که خطبه و سکه و لقب مقرر شد روز يکشنبه بيست و چهارم ماه رمضان سنه هزار و شصت و نه در قلعهٔ ارک دارالخلافت شاه جهان آباد بود و در روز دوشنبه بيست و هفتم شهر ذي قعدهٔ الحرام سال يکهزار و يک صد و هيجده در مقام احمدنگر مضاف صوبه دکهن بعالم ديگر رحلت فرموده در جنب مزار برهان الدين اوليا منزل گزيدند و درگاه حضرت برهان الدين غريب قدس سره در خلد آباد که بروضه اشتهار دارد در هفت کروهی اورنگ آباد واقع است نعش حضرت خلد مکانی از احمد نگر بدينجا اورده [illegible] مدت سلطنت پنجاه و دو سال و دو ماه و چهار يوم و در عهد آنحضرت ده کس بصوبداری اين صوبه تعين شدند *

جلوس حضرت خلد مکان ابو النصر قطب الدين محمد معظم شاه عالم بهادر شاه بادشاه غازي ابن عالمگير بادشاه

نوزدهم شهر ربیع الاول سال یک هزار و یک صد و نوزده هجري در باغ دهرای واقعه مستقر الخلافت اکبر آباد بعد قتل محمد اعظم دست داد در نوزدهم شهر محرم الحرام سال یک هزار و یک صد و بیست و چهار در سواد دار السلطنت لاهور بمنزل عقبی ارتحال فرمودند و نعش آن حضرت را آورده در جنب مزار خواجه قطب چراغ دهلي واقعه دار الخلافت شاه جهان آباد بخاک سپردند مدت سلطنت چهار سال و ده ماه و در عهد آنحضرت یک کس مرتبه صوبداري این صوبه رسید *

جلوس ابو الفتح معز الدين محمد جهاندار شاه ابن بهادر شاه بادشاه غازي

بیستم شهر محرم الحرام سال یک هزار و یک صد و بیست و چهار هجري در سواد دار السلطنت لاهور رو بداد و در مدت ده ماه و بعده دور سلطنت محمدي شتافت و در مقبره همایون بادشاه واقعه دار الخلافت شاه جهان آباد بخاک سپردند یک نفر بعهده صوبداري مقرر شد *

جلوس شاه شهيد ابو المظفر معين الدين محمد فرخ سير بادشاه ابن محمد عظيم الدين بن خلد منزل بهادر شاه بادشاه

سیزدهم شهر ذي حجه سال یک هزار و یک صد و بیست و چهار هجري در نواحي مستقر الخلافت اکبر آباد بعد مظفر شدن بر جهاندار شاه عم خود

خطبه و سکه بنام خود نمود و هشتم شهر ربیع الاول سال یک هزار و یک صد و سی و یک بعد معتکف شدن بدرجه شهادت رسیدند و در مقبرهٔ همایون بادشاه واقعه دار الخلافت دهلی بخاک سپردند مدت سلطنت با ایام سلطنت جهاندار شاه شش سال و بیست و پنج روز در عهد آنحضرت پنج کس بصوبداری این صوبه ممتاز گشتند ٭

جلوس حضرت جنت آرامگاه محمد رفیع الدرجات بادشاه ابن محمد رفیع الشان ابن خلد منزل بهادر شاه بادشاه

هشتم ربیع الاول سال یک هزار و یک صد و سی و یک در قلعه ارک دار الخلافت شاه جهان آباد روی نمود و در بیست و سیوم شهر رجب سنه الیه بنابر عارضه جسمانی یعنی تپ دق وصیت بتخت نشینی برادر مهین خود محمد رفیع الدوله نموده ازین جهان در گذشت و در مقبرهٔ همایون بادشاه مدفون گردید مدت سلطنت چهار ماه و پانزده یوم به سبب مدت قلیل تغیر و تبدیل در صوبه راه نیافته ٭

جلوس محمد رفیع الدوله ملقب به شاه جهان ثاني ابن محمد رفیع الشان بن حضرت خلد منزل بهادر شاه بادشاه

روز شنبه بیستم شهر رجب سال یک هزار و یک صد و سی و یک هجری در قلعه ارک دارالخلافت شاهجهان آباد بموجب وصیت برادر قرار یافت و بنابر دفع شورش محمد نیکو سیر متوجه مستقر الخلافت اکبر آباد شده در شهر ذیقعده سنه مذکور رخت هستي بربست مدت سلطنت چهار ماه در صوبه تغیری نیامده ٭

جلوس حضرت فردوس آرامگاه ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازي ابن محمد جهاندار شاه بن حضرت خلد منزل بهادر شاه بادشاه

چون شاه جهان ثاني بادشاه از سواد مستقر الخلافت اکبر آباد بعالم جاوداني رحلت فرمود قطب الملک سید عبد الله خان وزیر و امیر الامرا امیر سید حسین علیخان به سید نجم الدین علیخان برادر خود که در دار الخلافت شاه جهان آباد صوبه‌دار مقرر کرده بودند نوشتند که بسرعت تمام یکی از شاهزادگان عالی تبار را روانه این صوب سازند که آمده بر تخت ابا و اجداد خویش متمکن شود چنانچه او محمد روشن اختر ابن محمد جهاندار شاه بادشاه را بر جناح استعجال بسواری فیل گهتا توپ روانه ساخت بعد قطع منازل بتاریخ پانزدهم شهر ذیقعده سال یک هزار و یک صد و سی و یک بر اورنگ فرمان روائی برآمده خود را محمد شاه موسوم ساختند و در شهر ربیع الثاني سنه یک هزار و یک صد و شصت و یک هجري بفردوس برین خرامید و در جوار مزار خواجه نظام الدین اولیا واقعه دار الخلافت شاهجهان آباد مرقد شریف قرار یافت مدت سلطنت که در ایام رفیع الدرجات و شاه جهان ثاني داخل است سال سی و شش یوم و در عهد آنحضرت شش کس بصوبداري این صوبه مقرر شدند ❊

جلوس ابو النصر مجاهدین احمد شاه بادشاه غازي ابن حضرت فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه

روز سه شنبه غرهٔ شهر جمادی اول سال یکهزار و یک صد و شصت و یک

در مقام کوندره تعلقه پانی پت هنگامیکه بعد فتح ابدالی معاودت فرموده بودند اتفاق افتاد و بتاریخ دهم شهر شعبان المعظم سنه ۱۱۶۷ یک هزار و یکصد و شصت و هفت هجری بنابر عدم موافقت صحبت وزرا معتکف شدند مدت فرمان روائی شش سال و سه ماه و نه روز در عهد آن حضرت راجهٔ بخت سنگه بصوبداری اینصوبه سرفراز یافته بود *

جلوس میمنت مانوس اشرف و اقدس و ارفع و اعلی عرش منزل خدیوگیهان ظل الله ابو العدل عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی بادشاه غازي خلد الله دولته

روز یکشنبه قریب نصف النهار تاریخ دهم شهر شعبان المعظم سال یک هزار و یکصد و شصت و هفت هجري در قلعه ارک دار الخلافت شاهجهان آباد بجلوه ظهور نموده زینت بخش تاج و سریر فرمان روائی گشتند بروز پنجشنبه هشتم شهر ربیع الثانی سال هزار و صد و هفتاد و سه من الهجرة بموجب اشارهٔ وزیر مقتول شدند مدت جهانداری پنج سال و هفت ماه و بیست و هفت روم بنابر نصوب بالاجی راو پرهته احدی بصوبداری این صوبه سرفراز نگشته *

جلوس اشرف اقدس معلی شاه جهان بادشاه غازي

آخر روز پنجشنبه هشتم شهر ربیع الثانی سال یک هزار و صد و [illegible] من الهجرة در ارک دار الخلافت شاه جهان اباد بودن امرای [illegible] گشتند *

ابتدای شورش ملک گجرات و آمدن مرزایان و انقراض دولت و حکومت گجراتیه و بتصرف در آمدن این مملکت باولیای دولت قاهره و داخل شدن ضمیمه ممالک محروسه هندوستان بی جنگ و قتال بعون ایزد متعال در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازي انار الله برهانه

بر ضمایر صفا مظاهر اصحاب دانش و نظرگیان ارباب بینش محجوب
و مستور نماند که از بدو آفرینش در عالم کون و فساد زوال در دولتی بعد از تمکن
بقایی به سر عروة صدر ارکان دولت . اعیان سلطنت بسته می شد تا بنیان
در طغیان واقعه طلب و سخن چینان حمالة الحطب روی بدل نوعاً فنوعاً بیشه
کرده پهلو دراندند بکفران نعمای الهی منجر و بارور می گشت و شکر نعم
الهی که موجب ازدیاد است در طاق نسیان می نهاد و منطوق آیة وافی
هدایة لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید بمطالع آن نعمت می
بوده است و بمضمون صدق مشحون ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما
بانفسهم عطیة الهی تغیر و تبدیل یافته منجر بزوال می گشت و انواع فتن
و اسقام محن عاید حال شان میگردد تا صاحب دولتی دیگر تعلق می گرفت
مؤید این مقال حسب حال سلاطین و امرایان گجراتیه است چنانچه شمه
از سمت گذارش یافت چون هنگام زوال آن دولت در رسید ارباب حل

ر عقد حقوق را بعقوق مبدل ساخته کار در خرمن وفاق بسته در پوست یکدیگر افتادند نفاق را از پردهٔ خفا بر آورده عداوت را برملا انداختند و فیمابین کار بنزاع انجامید تا از دیوان حکم بعزل آن فریق در رسید بساط حکومت سلاطین گجراتیه در نوردیده شد و منشور فرمان روائی و طغرای دارائی این مملکت از بارگاه سوتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بنام فخر دودمان خلاصهٔ خاندان حضرت صاحب قران امیر تیمور گورگان صادر شد و سند عدالت و بصفت حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی ممهد گشت شرح این مقال و آئین این اجمال آنکه ابراهیم حسین مرزا و محمد حسین مرزا و مسعود حسین مرزا و عاقل حسین مرزا پسران محمد سلطان مرزا که سلسلهٔ او بحضرت امیر تیمور گورگان می رسد بمقتضای بدطینتی و بد خونی مصدر شورش و فساد می شدند و در ممالک محروسه خلل می انداختند محمد سلطان مرزا پدر آنها بنابر پیرانه سری در پرگنه اعظم آباد سرکار سنبهل جاگیر خود میگذرانید چون رایات بادشاهی بسمت پنجاب نهضت نمود مرزایان فابو یافته از سنبهل بر آمده دست بتاراج کشادند بعضی جاگیرداران را کشته مال و متاع انها را متصرف شدند و بر قلعه دهلی محاصره نمودند این معنی باعث آزار خلایق و شورش عظیم در مملکت گردید حضرت عرش آشیانی از استماع این سانحه از پنجاب بسمت دهلی متوجه گشتند مرزایان [illegible] عزیمت موکب عالی دست از محاصرهٔ قلعه دهلی برداشته بطرف [illegible] شتافتند و آن ولایت را محمد قلی برلاس که یکی از امرایان بادشاهی [illegible] گرفته تا هندیه بتصرف خود در آوردند بعد نزول رایات بادشاهی در جیوش منصوره باستیصال مرزایان تعین گردید دران زمان سلطان محمد را برهان آبدار کشته و امرای واقعه طلب مثل سیّد مبارک و [illegible] و اعتماد خان یکی از بنایر سلطان احمد بانی احمد آباد را که هنوز [illegible] نرسیده بود اسم بی مسمی سلطنت بر او اطلاق نموده سلطان احمد نام و مدار حکومت و کامرانی از پیش خود گرفتند و چون [illegible]

سید کارش بانجام رسانیده خود سال دیگر را بفرزندی سلطان محمود ثانی شهرت داده بمظفر شاه عرف نتهو مخاطب ساختند اگرچه جمعی که بر حقیقت معامله وقوف داشتند به تیقن می دانستند که محض افترا و دروغ است معهذا بجهت قدرت و استقلال آنها روزی چند این لفظ بمعنی در گوش و دل مردم جای گرفت و امرای درمیان خود ها تقسیم ملک نمودند احمد آباد و بندر کهنبایت و بسیاری از ولایت با اعتماد خان متصرف شد و سرکار پتن بموسی خان فولادی و شیر خان مقرر گشت و سورت و بهروچ و برودره و چانپانیر به چنگیز خان پسر عماد الملک قرار یافت و دهندوقه و دهولقه و غیر آن به سید حامد نبیره سید مبارک متعین گردید و جونه گده و ولایت سورتهه به امین خان غوری رسید و این متغلبان با مستحق روزی چند بکام روائی گذرانیدند انواع ظلم و بیداد بنیاد نهادند و آخر با یکدیگر آویختند و منازعت بدست گرفتند در خلال این حال میرزایان تاب مقاومت عساکر پادشاهی نیاورده بودن در ولایت مالوه از حیز امکان خویش بیرون دانسته در گجرات بچنگیز خان پناه بردند از انجا که اعتماد خان بر سر احمد آباد با چنگیز خان محاربه داشت درین وقت چنگیز خان آمدن میرزایان را غنیمت دانسته بهروچ را بجاگیر ایشان مقرر نمود چنانچه مشروحا در مرآت سکندری مندرج است و شمهٔ ازان درین اوراق سمت گذارش یافت بعد ازانکه جهوجهار خان حبشی چنگیز خان را کشت خلل عظیم در ولایت گجرات رویداد و میرزایان غنیمت دانسته قلعه چانپانیر و سورت را بجنگ گرفته و قلعه بهروچ را نیز متصرف شدند و قوت و مکنت بهمرسانیدند چون اعتماد خان مدار کار حکومت بر خود نهاده بود سلطان مظفر بتحریک شیرخان فولادی از احمداباد گریخته نزد او به پتن شتافت و شیر خان بافوج آراسته رو باحمداباد نهاد اعتماد خان در حصار احمدآباد تحصن جسته بمیرزایان ملتجی گشت و نیز عرضداشت ببارگاه سلاطین پناه حضرت عرش آشیانی نموده کیفیت رویداد معروضداشته استدعای توجهه رایات عالیات به تسخیر گجرات نمود آنحضرت اختلال رعایا وزیردستان این ملک بخشوده اطفای نایرهٔ میرزایان را ملحوظ فرموده

بتاریخ بیستم شهر صفر المظفر روز شنبه سنه نه صد و هشتاد هجري رایات اقبال بتسخیر گجرات افراشتند خان کلان و سید محمود بارهه و قلیچ خان و صادق خان و شاه فخرالدین وغیره جمیع امرای عظام را با فوجی از دلاوران عرصه ظفر برسم منقلا تعین فرموده خود بسعادت و اقبال روز دو شنبه بیست و دوم شهر ربیع الثانی سنه مذکور پای درات در رکاب آورده از خطهٔ احمیر متوجه گجرات شدند چون موکب اقبال بحوالی ناگور رسید خان کلان و دیگر امرا که برسم منقلا تعین بودند بحوالی سیروهی پیوستند رای مان سنگه دیوره راجه سیروهی عذری بخاطر بد اندیش خود راه داده در لباس دوستی و ملایمت راجپوتی چند برسم رسالت پیش خان کلان فرستاد بعد گذارش رسالت در وقت رخصت خان کلان برسم هند یک یک را پان میداد دران میان راجپوتی خود را بخان کلان رسانیده جمدهر کسده پائین ترقوه خان مذکور زد که مقدار سه انگشت از زیر شانه سر بر آورده بهادر خان نامی از نوکران خان کلان آن راجپوت را گرفته بر زمین زد و صادق خان و محمد قلی خان بزخم شمشیر کار آن بی باک را ساختند و رفقای او نیز بقتل رسیدند مقارن این حال موکب اقبال نیز بفوج منقلا پیوستند چون از مردم سیروهی چنین بی اعتدالی بظهور رسیده بود حکم شد که بهادران عساکر منصوره سیروهی شتافته استیصال آن گروه شقاوت پژوه نمایند اکثری ازان مفسدان آواره دشت ادبار گردیده بشعاب جبال پناه بردند و جمعی از خون گرفتها که باصطلاح اهل گجرات مانحه توز گویند در گرد دتخانه بر خاک هلاک افتادند بالجمله چون بحدود پتن درود عساکر فیروزی اتفاق شد شاه فخر الدین با فرمان استمالت نزد اعتماد خان که پیوسته عرایض اخلاص فرستاده التماس آمدن موکب جهان کشائی می نمود رخصت فرمودند و بعد از ورود بحوالی دیسه خبر رسید که شیر خان فولادی که احمدآباد را محاصره داشت از طنطنهٔ نهضت رایات جلال ترک محاصره نموده بولایت سورتهه شتافت محمد خان و بدر خان پسران خود را به پتن فرستاد که اهل و عیال او را بر آورده بجای مستحکم رسانند الحال پسران او اهل و عیال او را پیش انداخته بجانب ایدر متوجه اند و ابراهیم

حسین میرزا که بکومک اعتماد خان آمده بود بمحال متعلق خویش مراجعت نمود اعتماد خان عازم ملازمت است خاقان گیتی ستان راجه مان سنگه را بافوجی تعیین فرمودند که خود را با فرزندان شیر خان رسانیده دستگیر سازد اگرچه راجه باسباب و احمال آنها رسیده دست بردی نمود اما پسران شیرخان خبر یافته خود را بشعاب جبال انداخته روز شنبه غرة شهر رجب سنه صدر بلده پتن مخیم بارگاه آسمان جاه شد ازینجا حکیم عین الملک را بجهت آوردن اعتماد خان و میر ابو تراب رخصت فرمودند چون بموضع چهوتانه رسیدند معروض بساط اقدال گردید که مظفر گجراتی از شیر خان فولادی جدا شده درین نواحی سراسیمه میگردد حکم شد که میر خان یساول و فرید خان قراول و میر ابو القاسم تمکین و کرم علی بتعاقب او شتافته دستگیر سازند میر خان چون قدری راه طی کرده بود که چتر و سائبان او بدست افتاد باندک ترددی او را در غله زاری یافته دستگیر ساخته بملازمت حضرت آوردند از فرط عاطفت جان بخشی فرموده او را بکرم علی سپردند بنابر قول صاحب مرآت سکندری مظفر از پیش شیر خان فولادی جدا شده پیش امرای گجراتی آمده ملازمت نمود دریفوقت سید حامد بخاری والغ خان حبشی با مردم خود آمده سجدهٔ عبودیت نمودند و متعاقب آنها شاه فخر الدین و حکیم عین الملک میر ابو تراب را بملازمت آورده معروض داشتند که اعتماد خان نطاق اطاعت بمیان جان بسته متوجه ملازمت است و پیش از رسیدن خود شاه فخرالدین و میر ابو تراب و وجیهه الملک و مجاهد خان را روانه درگاه نموده است که بوفور مراحم بادشاهی خاطرها مطمئن ساخته معاودت نمایند شاه فخر الدین در ابتدای راه باجماعه پیوسته نزد اعتماد خان شتافت متعاقب حکیم عین الملک نیز رسید بعد درازی سخن جمیع امرای گجرات و اعیان این ملک اختیار دولت خواهی نموده بجوه دراهم و رؤس منابر را بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت رونق بخشیدند و چون بقصبهٔ کری بیست کروهی احمدآباد رسیدند اعتماد خان شاه فخر الدین و عین الملک را بامیر ابو تراب پیشتر روانه ملازمت ساخت روز

دیگر حضرت خاقانی از چهونا نه کوچ فرمودند بخواجه جهان و میر ابو تراب حکم شد که بیشتر شتافته اعتماد خان را بسعادت ملازمت بیارند و دران روز خاقان گیتی ستان بر فیل آسمان شکوه سوار وانبوهی در سایه عظمت آنحضرت پیاده بودند که اعتماد خان بسعادت زمین بوسی فایز گشت و بعد ازان اختیار الملک و ملک شرق وجهو جار خان حبشی و وجیهه الملک و مجاهد خان آمده بسجده عبودیت سر بلند گردیدند هر کدام در خور حالت بنوازش خسروانه شرف اختصاص یافتند و اعتماد خان و چندی را حکم شد که سوار نزدیک بگردند چون قصبه کری نزول اجلال اتفاق افتاد صادق خان و چندی از ملازمان رکاب را بمحمود آباد فرستادند که سیف الملوک حبشی و جمعی دیگر که هنوز متوجه ملازمت نه شده بودند بشاهراه عبودیت رهبری نمایند و درین منزل بجهت مراعات حزم و احتیاط و ضابطه ملک ستانی و جهانداری آمرای گجرات را طلبداشته فرمودند که چون این ملک را باعتماد خان مرحمت می فرمایم و از امرای گجرات هر کدام را التماس کند بهمراهی او مقرر خواهد شد باید که همه ضامن معتبر بدهند تا سرشته نظامت استحکام پذیرد اول میر ابو تراب ضامن اعتماد خان شد بعد ازان اعتماد خان تعهد ضامینت جمیع اعیان گجرات نمود بغیر از طبقه حبشیه درباب حبشیان حکم شد که چنانچه غلام سلطان محمود بودند الحال در زمره بندهای بادشاهی اختصاص خواهند داشت و غلامان را احتیاج ضامن نیست لیکن بجهت بعضی امور که از لوازم قانون سلطنت و جهانگیری است هر کدام آنها را بیکی از امرای معتبره حواله فرمودند روز دیگر موضع حاجی پور مورد موکب بادشاهی گشت جمعی از او باشان آوازه انداختند که حکم بتاراج اردوی گجراتیان شده انبوه از ابطال رجال بر دائره آنها ریخته دست تطاول و تاراج در از ساخته فتنهٔ عظیم قایم شد چون حقیقت این بی اعتدالی معروض قدسی[*] گردید بخشیان عظام و سزاولان صاحب اهتمام تعین فرمودند که آن جماعت را بسیاست رسانیده نگذارند که متنفسی خود را بدر اندازد و تمام اموال و اشیای گجراتیان که بتاراج رفته ضبط نموده از روی

تحقیق و تشخیص بصاحبان مال رسانند و خود بدولت بر مسند عدالت نشسته
بار عام دادند و فیلان مست را حاضر ساخته آنجماعه را پایمال قهرمان جلال
فرمودند و در اندک فرصت از فروغ معدلت انوار امن و امان تا تاریخ چهاردهم
شهر رجب المرجب سنه مذکور که از الفاظ سنه نهصد و هشتاد تاریخ آن سال
مستفاد می گردد ظاهر احمدآباد مستقر رایات اقبال گردید و طوایف انام از
خواص و عوام فوق عبودیت بر سدهٔ سریر خلافت بر نهاده کامیاب امن و امان
گردیدند و بی جنگ و قتال ملک گجرات مفتوح گشت همچنانکه هندوستان
در اکثر صفات بهترین اقالیم روی زمین است ملک گجرات خلاصهٔ هندوستان وا
یافته است از جمله معموری احمدآباد بمثابه بود که سه صد و هشتاد پوره
آبادانی داشت و پوره عبارت از محله بزرگست مشتمل عمارات عالی و مزارهای
مملو از نفایس و نوادر که هرکدام در حکومت شهر بست عظیم و دران روز حضرت
خاقانی ظل اقبال دران خطه فردوس مثال افکندند خرمن خرمن زر و سیم
نثار فرق مبارک شد بعد از چند روز عرضداشت امین خان غوری و پیشکشهای
لایق بدرگاه کیوان بارگاه رسید و ابراهیم حسین مرزا نیز عرضداشتی از روی اضطرار
بانفایس پیشکش ارسال داشت چون از صدق اعتقاد نبود بعز قبول نرسید ازانجا
که بمیامن همت جهانکشا فتح گجرات که اعظم بلاد هندوستان بلکه خلاصهٔ روی
جهان است بروفق مراد اولیای دولت تیسر پذیرفت حکومت احمد آباد
و انتظام این بلاد بخان اعظم مرزا کوکه تفویض یافت و پرگناتی که درین طرف
آب مهندری است بجاگیرات عمدة الملک مقرر شد و دیگر پرگنات مثل بروده
و چاپانیر و سورت وغیره که مرزایان در تصرف داشتند بامرای گجرات که مجددا
نطاق بندگی بسته بودند تعهد استیصال مرزایان بذمت خویش گرفتند
مرحمت گشت بعد ازان جنود رای جهان آرای چنین اقتضا فرمود که سیر
دریای شور نموده کوس مراجعت بمستقر الخلافت بلند آوازه سازند لهذا روز
دوشنبه دویم شهر شعبان المعظم رایات عالیات بجانب بندر کهنبایت که
بر سی کروهی بلده است در حرکت آمد و امرای گجرات به بهانه سر انجام

بعد رخصت گرفته روزی چند در شهر ماندند و حکم عین الملک را که فی الجمله رابطه بآنها بود بدست ساخته نیز بجهت بعضی نظرات و مراعات جزم و احتیاط گذاشتند که بمراقبت آنها متوجه ملازمت گردد در اثنای راه خبر رسید که اختیار الملک بلونواره راه فرار پیش گرفت اعتماد خان و سایر گجراتیان نیز بدین خاطر کسانه ارادهٔ کفر نعمتی دارند لاجرم حکم شد که شاهباز خان بسرعت شتافته آن ناحق شناسان را فرصت بد اندیشی ندهد و سزا رأی نموده بنظر خود بملازمت آورد چون معموره بندر کهنبایت مورد رایات عالی گشت تجار و متوطنان آنجا سعادت استقبال شتافته نوید امن و امان یافتند ان سر چشمهٔ فیوضات الهی با مخصوصان بساط قرب بر جهاز سوار شده سیر دریای شور نمودند و متعاقب شاهباز خان و اعتماد خان و دیگر امرای گجرات را بدرگاه سپهر اشتباه رسانید و بجهت مصالح ملکی و قضایای سلطنت هر کدام مردم را بیکی از معتمدان درگاه سپردند بعد از فراغ این کار استیصال مرزایان خسران مآل پیش نهاد همت اقلیم کشا گردید حسن خان خزانچی را بحراست بندر کهنبایت گذاشته رایات عالیات بصوب بروده بر افراشتند و از نواحی بروده خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش را بایالت احمد آباد رخصت فرمودند شاهباز خان و قاسم خان و باز بهادر خان را با فوجی از دلاوران به تسخیر چانپانیر فرستادند در قصبهٔ بروده خبر رسید که مرزایان قلعه سورت را استحکام داده در حدود چانپانیر فراهم آمده اند لاجرم جمعی از امرا و فوجی از عساکر منصوره بتنبیه و تادیب آنها تعیین شدند درین وقت بعرض رسید که ابراهیم حسین مرزا تا حال در قلعه بهروچ بود از آنجا برآمده اندیشه آن دارد که در اطراف ممالک شورش اندازد و از راهی که خواهد گذشت تا اردوی کیهان شکوه هشت کروه مسافت است با آنکه اکثر امرای عظام و عساکر سپهر احتشام پیشتر باستیصال مرزایان بهمراهی خان اعظم تعین شده بودند اندک مایه مردم بسعادت همراهی اختصاص داشتند آنحضرت باعتقاد جنود غیبی توسن اقبال برسم ایلغار انگیخته متوجه تنبیه و تادیب او شدند و حکم شد که شاهباز خان میر بخشی بسرعت

شتافته امرای عظام را که پیشتری به دفع میرزایان تعین شده اند بر گردانیده بمواکب
اقبال ملحق سازد و میر محمد خان و خواجه جهان و شجاعت خان و صادق
خان را بحراست اردوی ظفر قرین گذاشته رایات نصرت آیات بقصد استیصال
آن شوریده حالان برافراشتند حکم شد که هیچکس از مردم اردو از عقب نه
شتابد که مبادا از کثرت مردم راه فراخ تنگی گیرد و بمکنی که ملت نمکهای دولت
را در نظر آورده پای شهامت قایم کند و بسوابق اعمال خود برسد چون از شب دو
سه ساعت ماند باعتماد حبل المتین توکل پای همت در رکاب توسن دولت
بهادر سبک عنان ساختند و ملک شرق گجراتی را که از آن ملک بلد بود همراه
گرفتند تا آخر روز هیچه تمام تر راندند اثار نشانی از عدم ظاهر نشد چون از روز
دو ساعت مانده بود دهمنی از دور نمودار شد . گفتند که ابراهیم حسین میرزا
از دریای مهندری از گذر بیکانیر گذشته در قصبه سرنال با جمعیت فرود آمده
است و مسافت چهار کروه خواهد بود آنحضرت از فدائیان رکاب اقبال و ظفر
انکاش پرسیدند جلال خان معروض داشت که عساکر فیروزی رسیده و غنیم را
بجمعیت نشان میدهد و با معدودی که در ظل رایت عالی سعادت پذیر اند جنگ
نماید صلاح دولت آن است چون شب شود شبخون باید آورد این انکاش
مستحسن خاطر اقدس نیفتاد و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که قصد شبخون
در ناموس سلطنت نمیگنجد همان بهتر که کار روز بشب نیانداخته خودرا زود
بر سر پله رسانید چون قصبه سرنال بر سر تل واقع است از دور نمود و قدری راه طی
کرده در کنار آب مهندری حکم جبّه پوشیدن شد درانوقت زیاده از چهل
کس همراه نبود از اتفاقات حسنه آنکه همان ساعت خبر آمدن عساکر اقبال
رسید و بجهت دیر آمدن امراء از روی غضب حکم فرمودند که این مردم را
نگذارند که در جنگ شریک شوند چون ظاهر شد که سبب دیر آمدن غلط
کردن راه بود تقصیر از ممر دیگر نیست لاجرم بسعادت کورنش اختصاص
بخشیدند بعد همراه شدن این امرا و سپاهی لشکر منصور قریب دویست
کس کشید و در هنگام عبور از آب مهندری کنور مان سنگهه با چندی

هر اول شد و ابراهیم حسین مرزا از سپاهیان لشکر منصوره که فی الحقیقت نمسهٔ انوار اقبال بود شکوه بادشاهی دریافته بمخصوصان خود گفت که همانا حضرت بادشاه اند که با کمی و سرعت می آیند و از بخت برگشتگی در ساعت باستعداد مبارزت پرداخته و با جمعی از خون گرفتها بر سر بلندی توقف کرده ایستاد چون موکب اقبال از آب عبور فرمود در کنار دریا جرهای عظیم و شکستهای غریب که باصطلاح اهل گجرات کوتر گویند بودند بهادران نصرت طلب منزوی پسندیدنی سررشته تدبیر از دست داده هر کدام براه شتافتند و ان شاهدار عرصهٔ همت با معدودی از مخصوصان رکاب دولت بجانب دروازهٔ سرنال که مقابل دریا بود بر آمده و چندی از مقهوران که در مقام مدافع شدند مقبل نامی غلام قلماق با بعضی از بهادران تاختند آن خون گرفتها را برخم تیغ صاعقه بار بر خاک هلاک انداخت و آنحضرت با جمعی که در رکاب سعادت حضور داشتند بدرون قصبه در آمدند و از کوچهای قصبه که بهجوم عام و ازدحام چار و او (۱)پرتال مملو بود بهزار جرّثقیل گذشته خود را بمخالفان رسانیدند و نائرهٔ قتال اشتعال یافت بابا خان قاقشال و جمعی از بهادران را مخالفان زور آورده بر داشتند اما دیگر دلاوران جان نثار پای همت افشرده بسیاری از مقهوران را بخاک مذلت انداختند درینوقت اکثری از اولیای دولت که بجهت شکستگی راه متفرق شده بودند از اطراف و جوانب رسیدند و هنگامهٔ دار و گیر گرمی پذیرفت و در زمانیکه آن حضرت متوجه دفع مخالفان بودند خاربست ز قوم پیش آمد و سه نفر از ان سیاه بختان بجانب آنحضرت تاختند و یکی از انها متوجه راجهٔ بهگونت داس شد راجه نیزه او را رد کرده برچه بجانب او انداخت و مقارن این حال دو سوار دیگر بجانب حضرت تاختند و خان عالم و شاه قلی خان محرم و چندی که سعادت قرب داشتند توقف تاختن نیافتند و آن شیر بیشهٔ شجاعت بزور بازوی قدرت الهی اسپ گلگون اقبال را از زقوم زار جهانیده بمدافعهٔ مقهوران برگشته روزگار توجه فرمودند و ان دو سیاه بخت تاب مقاومت

---

(۱) مراد از چار پایه *

نموده رو بگریز نهادند و ابراهیم حسین میرزا از مشاهدهٔ بیرنگی اقبال در کار ناهمواری بهادران سرشته تدبیر از دست داده سراسیمه راه فرار پیش گرفت و بقیة السیف بهزار جان کندن ازین ورطهٔ هلاک خود را بساحل نجات رسانیدند و بهادران جنود اقبال تعاقب نموده بسیاری را علف تیغ آتش بار ساختند و بمیامن اقبال بیزوال پادشاهی چنین فتحی بزرگ که روزگار مجسمه آن شهره در اقالیم گشا گردید چون شب در میان حایل مخالفان در آمد موکب همایون در قصبهٔ سرنال نزول فرمود شرح این فتح را با فتح نامه روانه اردوی معلی ساختند روز دیگر همعنان فتح و نصرت متوجه اردوی ظفر قرین شدند و شاه قلی خان محرم و صادق با فوجی از بهادران بطریق منقلا پیشتر بقلعه سورت تعین فرمودند چون خبر وصول افواج قاهره بمتحصنان قلعه سورت رسید بنابر حکم عمده میرزا کامران کوچ ابراهیم حسین میرزا مظفر حسین میرزا پسر خود را همراه گرفته چندی از معتمدان بصوب دکهن شتافت و امرا هرچند سعی در تعاقب نمودند نتوانستند رسید و آن شیر زن مردانه بدر رفت چون بعرض رسید که میرزایان قلعه سورت را استحکام داده بهمزبان نام قورچی بادشاه که در میرزا پایان شده سپرده اند لاجرم همت جهانکشا به تسخیر آن قلعه توجه فرمود و حکم شد که راجه تودرمل اهتمام نموده مورچالها تقسیم نماید و شاهم خان جلائر بحر است قلعه چانپانیر رخصت یافت که قاسم خان میر بحر را روانه درگاه سازد که در سباط ساختن و نقب زدن بغایت صاحب تجربه است و فرمان قضا نشان بخان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش ارسال فرمودند که در محافظت احمد آباد و سایر بلاد همت گماشته اگر میرزایان روی ادبار بدانطرف نهند تادیب بر اصل نماید و شیر بیگ بسزاولی صوبه مالوه تعین شد که قطب الدین محمد خان و سایر جاگیرداران آن ناحیه را بکومک خان اعظم رساند فتح قلعه بندر سورت روز دوشنبه هفتم ماه مبارک رمضان سنه صدر ظاهر قلعه آهنی اساس بندر سورت مضرب خیام سرا پرده دولت شد متحصنان بفراوانی آذوقه و بسیاری توپ و اعتماد کومک میرزایان غرّه شده در لوازم قلعه داری پرداختند و از سوانح این ایام بدست

آمدن فیلان و اسباب مرزایان است آن بیدولتان درین یورش و تفرقه چند زنجیر فیل باموال و اشیای خود نزد راما رام دیو زمیندار فرستاده بودند که در پناه او باشند اتفاقاً جمعی عوام الناس اردو که بتاخت و تاراج میرفتند در اثنای راه آن فیلان باسباب بدست آن مردم افتاده بدرگاه معلی آورده مشمول انواع نوازش گشتند دیگر فرستادن امر بمستقر الخلافت آگره شرح این مقال برسم اجمال آنکه ابراهیم حسین میرزا شکست یافته در حدود پتن بمحمد حسین میرزا و شاه میرزا پیوست روزی درمیان برادران سخنی درمیان آمد ابراهیم حسین میرزا از برادران آزرده خاطر گشته بعزیمت باطل روی شقاوت بمستقر الخلافت نهاد و چون این معنی بمسامع اقدس رسید سیّد محمود خان بارهه و شاه قلیخان محرم و راجه بهگونت داس بتعاقب ابراهیم حسین میرزا تعیین شدند که هرجا که باشد بدست آرند و انجام کار میرزا مذکور در سرحد ملتان بپایان رسید بالجمله چون بمیامن اقبال روز افزون سنگ تفرقه درمیان میرزایان افتاد محمد حسین میرزا و شاه میرزا با فولادیان پیمان شقاوت استحکام داده بجانب پتن شتافتند و سیّد احمد خان که در پتن بود به پشت گرمی اقبال بادشاهی در استحکام قلعه کمر اهتمام بست و چون اجتماع ارباب عصیان خاطر نشان اعظم خان شد به ترتیب فوج و جمع سپاه توجه نمود از اتفاقات حسنه قطب الدّین محمد خان صوبدار مالوه و جمعی جاگیرداران آن نواح بموجب حکم در پتن وقتی رسیدند و شیخ حامد بخاری که حسب الحکم از دهولقه عزیمت ... داشت درین خدمت خود را شریک خان اعظم ساخت و خان با فوج ... آثار متوجه پتن و عرصه نبرد شد بعد تلاقی فریقین جرانغار مخالفت تند حمله نموده بر افواج برانغار سپاه نصرت لوا تاخته اکثر مردم قطب الدین محمد خان را برداشته راند و او با معدودی قدم همت افشرده کمال شجاعت ظاهر ساخت القصه بعد از جنگ صعب مرزایان جلو گردانیده راه ادبار پیش گرفته بسمت دکهن شتافتند و شیر خان فولادی رو بجانب جونه گده نهاد اعظم خان کمر همت بتعاقب آن سیاه بختان بست چون نوید این فتح تازه بمسامع ...

رسید بلوازم شکر و سپاس پرداخته فرمان قضا نشان قاسم خان اعظم شرف صدور
یافت که قطب الدین محمد خان و شاهداغ خان و مراد خان و عمدهٔ امرا را که
اصلاح دانند بتعاقب متخلفان تعین نموده خود را بجناح استعجال سعادت
زمین بوس دریابد خان اعظم بموجب حکم بیستم شهر شوال المکرم بدولت
آستان بوس اختصاص یافت و مشمول عواطف بادشاهی گردید درین وقت که
متحصنان قلعه صورت بحرب استخلاص خود و ملتها می انگیختند عرضکیان
بدین گونه نوشته بودند که اگر مردمی خود را بدانند ما قلعه را بشما می سپاریم
آنها از کمال تدبیر و دانائی خود را بلباس ایلچیان ساخته بمجلس و نوادر دیوان
خود متوجه بدین صورت شدند که اگر حصول مطلب امکان باشد قلعه را متصرف
شوند و الا خود را آشنای این کار ساخته مرسم ایلچیان سعادت زمین بوس در
یابند چون تکرار سطوت خاقانی گیتی ستانی در نظر در آوردند از قلعه مقطوع
الطمع شده خود را ایلچی وا نمودند و سجود آستان فلک اساس فائز شده
بدسکسها گمراه دیده مشمول عواطف بیکران گردیده رخصت انعطاف یافتند
چون مدت یک ماه و هفده روز محاصرهٔ قلعه کشید نقبها بدیوار قلعه رسید
و هم دمدمه‌ها مشرف شد متحصنان را از همه طرف قطع امید گشت همریان که
حل و عقد قلعه بعهدهٔ اهتمام او بود ملا نظام الدین لاری بدر زنش را بدرگاه
سلیمانی حال فرستاده معروض داشت که اگر بجان امان یابم و یکی از بندهای درگاه
آمده این روسیاه را بسجدهٔ آستان رساند قلعه را بهر کسی که حکم شود حواله
نمایم قاسم علیخان و خواجه دولت را حکم شد که همریان و سایر گرفتاران را
... اطلاق امیدوار ساخته بسعادت زمین بوس سرفراز سازند روز پنجشنبه
... و شهر شوال المکرم سال مذکور اهل قلعه سر خجالت در پیش
کرده سجدات شکر بجا آوردند از مال و جان و ناموس امان یافتند
... همریان را که پیوسته بزبان درازی و هرزه گوئی اسباب وبال خود را
سرانجام میداد حکم زبان بریدن شد روز دیگر موکب اقبال بسیر قلعه تشریف
برد توپهای کلان سلیمانی را که هر کدام کارنامهٔ آسمانی بود حکم انتقال بمستقر

الخلافت فرمودند و همانا آن توپها از سلطان سلیم خوند گار روم بوده و او باراده تسخیر بنادر فرنگ که در حدود هندوستان است توپهای بزرگ را با لشکر فراوان فرستاده بود از بی مددی حکام گجرات وغیره لشکر روم منهزم گشته مراجعت نموده آن توپهارا با خود نتوانستند همراه برد و در قلعه سورت ماند و از بدایع وقایع این ایام رسیدن زخم بدست دریا نوال شیر بیشه اقبال است مفصل این مجمل آنکه شبی در محفل بهشت آئین که خاقان روشن جبین سر خوش بودند سخن شجاعت راجپوتان مذکور شد که جان درپیش آن گروه قدر و قیمتی ندارد چنانچه بعضی راجپوتان هر چه که هر دو طرف سنین دارد بدست یکی میدهند که مضبوط گرفته می ایستد و در میدان که هم‌چشم یکدیگر اند سرهای برچهه را محاذی سینه خود داشته رو برو میدوند که سنانهای برچه از پشت هردو میگذرد و بیکدیگر رسیده تلاش میکنند آن شیر دل هزبر صولت شمشیر خاصه را دسته بدیوار نهادند نوک تیغ را بر شکم مبارک خود داشته فرمودند که ما خود هم سر وهم چشم نداریم که بروش راجپوتان بعمل آریم بهتر آنکه بهمین شمشیر حمله کنیم از ظهور این مقدمه حاضران بساط عزت را غریب حالتی دست داد نه کسی را طاقت حرف گفتن و نه یارای دم زدن درینوقت راجه مان سنگه بپا مردی اخلاص و دست برد همت دویده چنان دستی بر شمشیر خاصه زد که شمشیر از چنگ آنحضرت برآمده دور افتاد و قدری مابین انگشت سرسبّابه خاقان ممالک ستان بریده شد و آنحضرت بخشم تمام مان سنگه را بر زمین انداختند و سیّد مظفر سلطان برادر سید عبد الله خان گستاخانه خواست که مان سنگه را از چنگ آن شیر بیشهٔ شجاعت مستخلص سازد دست مجروح آنحضرت را تاب داده اورا خلاص گردانیده درین تلاشها زخم بیشتر شد لیکن بصیانت حکیم علي الاطلاق در اندک فرصتی صحت کامل اتفاق افتاد چون خاطر قدسی مظاهر از تسخیر قلعه سورت فراغ یافت حکومت آن قلعه را بقلیج خان تفویض فرمودند اشرف خان میر منشي سرکار والا تاریخ فتح قلعه را در سلک نظم کشیده بنظر انور گذرانید *

کشور کشای اکبر غازي که بی سخن * جز تیغ او قلاع جهان را کلید نیست

تسخیر کرد قلعهٔ سورت بحمد الله * این فتح جز بیاری بخت سعید نیست
تا سهم فتح شد که عجب قلعهٔ گرفت * این را ز دولت شه عالم بعید نیست

روز دوشنبه چهارم شهر ذیقعده رایات مراجعت بصوب احمد آباد معطوف داشتند چون بحدود بهروچ رسیدند والدهٔ چنگیز خان دادخواهانه پیش آمد که چهوجهار خان حبشی در لباس دوستی پسر مرا کشته است بعد تحقیق و تشخیص متیقن گشت که چهوجهار خان مقصر جانی چون ثابت شد او را بزیر پای فیل انداخته بقصاص رسانیده نشست و دهم شهر مذکور ظاهراً احمد آباد بمخیم سرادقات اجلال گردید مجدداً بانتظام ممالک مفتوحه توجه فرمودند *

نهضت رایات عالیات حضرت شاهنشاهی بعد تسخیر ملک گجرات بصوب مستقر الخلافت آگره و مقرر فرمودن خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش را بصوبداری احمد آباد گجرات و دیوانی وجیهه الملک گجراتی

چون موکب گیهان شکوه بعد از فراغ انتظام ممالک مفتوحه گجرات رایات عالیات بصوب مستقر الخلافت برافراشت حکومت و حراست این ملک را بخان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش که بمنصب پنجهزاری ذات و پنج هزار سوار سرفرازی داشت تفویض فرمودند و او نخستین صوبداریست که از پیشگاه خلافت و جهانبانی دودمان حضرت صاحبقران مقرر گشته بلدهٔ احمد آباد پرگنه حویلی و پرگنه پتلاد با چند پرگنه دیگر بجاگیر او مرحمت گشت و بروده به ترنگ خان و سرکار پتن بمیر محمد خان که عم خان اعظم بود مکرمت شد سرکار بهروچ و آن حدود به قطب الدین محمد خان و دهولقه و دهندوقه بسید محمد بخاری و همچنین سایر محال گجرات بامرای عظام تقسیم فرموده روز دوشنبه دهم شهر

ذیحجه الحرام از راه پٹن و جالور بصوب مستقر الخلافت آگره توجه فرمودند
خان اعظم وسایر امرای عظام گجرات را که بحکومت و حراست این ملک مقرر
فرموده بجزایل تشریفات نوازش سرفراز ساخته از حدود سید پور رخصت انعطاف
ارزانی داشتند در حین معاودت بخان اعظم خبر رسید که اختیار الملک که
سابق فرار نموده بود در حدود ایدر باتفاق رای درایی زمیندار آنجا سورش برداشته
و پسران شیر خان فولادی با او یکجهت شده اند لاجرم صلاح در رفتن احمد آباد
ندانسته بدفع مخالفان عطف عنان نموده مرزا مقیم که جاگیرداران حدود بود
از کثرت مقهوران جای را گذاشته بخان اعظم پیوسته باحمد نگر که بر ده کروهی
ایدر است رسید که درین اثنا محمد حسین مرزا در حوالی دولت آباد خبر
نهضت موکب اقبال بدار الخلافت آگره شنید قابو دانسته بحدود سورت آمد
و قلیج خان در قلعه متحصّن شده لوازم قلعه داری تقدیم رسانید مرزای شور افزا
دید که فتح قلعهٔ سورت صورت پذیر نیست دست از محاصره آنجا برداشته به بهروچ
آمد و آنجا را از ملازمان بیحقیقت قطب الدین محمد خان گرفت در آنوقت
خان مذکور در بروده بود و از آنجا کهنبایت را از بیخردی حسین خان ببجنگ
متصرف شده حسین خان باحمد آباد رفت خان اعظم سید حامد بخاری و سید
بهاء الدین و شیخ محمد مودودی و جمعی را بکومک قطب الدین محمد خان
فرستاده که با او ملحق شده دفع محمد حسین مرزا که با سه صد سوار در کهنبایت
است نمایند چنانچه نامبرده ها بمقام اساملی که بر پنج کروهی دهولقه واقع
است بقطب الدین محمد خان ملحق شدند دریندولا اختیار الملک و این جماعه
که در تنگنای کوهستان بودند پیش آمدند خان اعظم جای مستحکمی را پناه
ساخته نشست که این گروه فتنه سرشت دست نتوانستند دراز کرد نا گریز باهم
قرار دادند که خود را دریندوقت باحمد آباد رسانند اگر خان اعظم ازان محکمه
برآید جنگ کنیم و الا نه احمد آباد را متصرف شویم باین عزیمت روانه شدند
آخر های همان روز چون به تحقیق پیوست خان اعظم نیز دستی نموده
باحمد آباد روانه شد چون روز تنگ شده بود مخالفان در مبارزت و مبادرت

نتوانستند کرد خان اعظم شب توقف نکرده هنگام صبح به شهر در آمد و در همین
شب محمد حسین میرزا از کهنبایت شکست خورده نزدیک گذشت و بعضی
از پرگنات او بدست در آمد چون تباه حال بود از فوج خان اعظم در نه گذشته
باختیار الملک و پسران شیر خان فولادی پیوست و شاه [illegible] مغل اتکه قطب
الدین محمد خان و سید حامد بخاری و نورنگ خان و جمعی از ملازمان
خان اعظم بکهنبایت رسیدند آن مدبر با آنکه با مردم کم داشت [illegible] از مقدور
خود تلاش نموده بحال تباه شکست یافت پسر سید [illegible] الدین کار نامهٔ شجاعت
بظهور آورده جای [illegible] شد و امرا شکست دادن میرزا فوز عظیم دانسته همت در
تعاقب او نه بستند اگر اندک سعی مبذول می شد آن مخذول گرفتار میگشت
القصه چون بآن جمعی بی سعادت ملحق شد اهتمام عظیم در شتابی باحمد
آباد نمود گجراتیان سخن دراز ساخته تا سه روز گفتگوی میکردند خان اعظم
درین فرصت باستحکام مداخل و مخارج کوشش نمود و فوجی کهنبایت نیز
رسیدند بعد از چند روز این شورشخان در حدود آمدند و هر روز [illegible] عرصهٔ نبرد
بر آمده جنگهای مردانه میکردند اگرچه لشکریان قدرت بود که اگر عرصه آرا شده
عرصهٔ نبرد می آراستند اولیای دولت کامیاب نصرت میگشتند اما چون خان
اعظم اعتماد بر ملازمان خود و قطب الدین خان نداشت درین کار مبادرت
نمی کرد و در هنگام رخصت خدیو دوربین وصیت فرموده بوده بود که اگر
بقضای آسمانی هنگامهٔ شورش گرم شود در جنگ احتیاط بکار برده معروض پایهٔ
سریر اعلی دارد بنابران بصلاح امرا خان اعظم عرضداشتی مشتمل بر سوانح حال
مصحوب سلطان خواجه بعتبه والا فرستاده استمداد ظاهر و باطن نمود •

توجهه رایات حضرت شاهنشاهی بصوب احمد آباد و رسیدن در عرصهٔ نه روز از دار الخلافت فتح پور

چون خبر شورش گجرات بدرگاه والا رسید همت جهانگشائی بران قرار

دوست که خود بطریق ایلغار متوجهه آن حدود شوند چون از تنگی وقت فرصت سامان و سرانجام نبود در گنجینه کشوده بطرز انعام و مساعدت زرهای وافر داد ان ملازمان عتبه دولت ریختند و احکام جهان مطاع بنام امرای مالوه و آن حدود صادر شد که خود را زود بگجرات رسانند روز یکشنبه بیست و چهارم شهر ربیع الاول سنه ۹۸۱ نهصد و هشتاد و یک هجری زمام تصرف بصوب گجرات جولان دادند امرای عقیدت کیش و خاصان بساط قرب وسایر خدمت گاران [illegible] بر ناقهای باد سیر و برخی اسپان آتشین نعل الدوام همراهی نمودند صبح روز دوشنبه بمنزل هنس رسیده زمانه توقف کرده باقی از شب گذشته [illegible] معز آباد رسیدند و همچنان گرم رفتار بودند که روز سه شنبه دارالخیر اجمیر مورد موکب اقبال شد بعد از تقدیم شرایط زیارت خواجه [illegible] اتمام [illegible] صبح روز چهار شنبه در حدود میرته زمانی توقف نمود [illegible] شب پنجشنبه نیم شبی به سوجت رسیده [illegible] ظهور [illegible] [illegible] پیش شدند اخرهای شب نزدیک بقریه که از مضافات [illegible] روز جمعه سمند اقبال بجولان در آمد و باسی [illegible] گذشته [illegible] تا نیم شبی استراحت [illegible] [illegible] [illegible] شده [illegible] روئی گوئی سبقت از شهسوار نظر می ربودند [illegible] عدم استراحت دیده شام دوشنبه رایات جهان کشا [illegible] که [illegible] از بلدهٔ پتن است ورود یافت و شاه علی [illegible] از جانب [illegible] آنجا داشت بزمین بوس رسید ولی امرایان رکاب [illegible] پتن شوند و دیگر روز در شهر پتن توقف فرمایند [illegible] که خواجه غیاث الدین علی لشکر پتن را ملحق گرداند [illegible] پیش شدند و چاشت روز دوشنبه در قصبه بالیساند [illegible] معسکر فیروزی شد خان کلان با لسکر خود و [illegible] خان و دیگر امرای که بیشتر از سنوح قصه شورش [illegible] بودند چون راه مخوف بود در پتن توقف داشتند [illegible]

[illegible] درین منزل افواج قاهره بآئین شایسته ترتیب یافته خود بدولت و [illegible] سوار
فوج طرح شده آخر روز دوشنبه از پالنپور بقصبه [illegible] فرود آمدند و یکی از [illegible]
خدمه [illegible] شد که مسارعت نموده باحمدآباد نوید مقدم اشرف قرین را بمتحصنان
رسانیده [illegible] گرداند که چون این جماعت نزدیک شد [illegible] احمد آباد [illegible]
آمده ملحق گردند [illegible] سه شنبه [illegible] سوار بودند [illegible] از
[illegible] بموضع چوتانه که از مضافات قصبه کری است رسیدند [illegible] فوج
[illegible] که جمعی از [illegible] و [illegible] اولیا [illegible] خان فولادی [illegible] کری
[illegible] همانا [illegible] حسن کلان [illegible]
[illegible] است [illegible] جمعی از بهادران
حکم شد که پیشتر شتافته ادب نمایند [illegible] دیگر را بقتل
[illegible] قلعه در آمدند [illegible] قلعه بودند
[illegible] نزدیک رسیده [illegible] توقف فرمودند بهادران که
[illegible] و [illegible] بودند طلب داشته حکم شد که اکنون گرفتن این حصار مختصر
[illegible] همگی همت [illegible] در تقدیم این تعب [illegible] که شور امرایان
[illegible] بدست در آید این قلعه [illegible] کشوده خواهد شد ازانجا قطع
[illegible] حرام [illegible] دو کروهی کری را گذاشته برای آسود [illegible]
[illegible] کردیدند شب دیگر که میرزا یوسف خان و قسم خان و
[illegible] می آمدند مشعلهای آنهارا دیده فوج خاصه دانسته
[illegible] قلعه کری بی جنگ برآمده گریختند سحر روز چهار شنبه بآئینی که
[illegible] بود متوجه پیش شدند و چون سه کروهی احمد آباد نزول موکب
[illegible] آصف خان را بسرعت روانه شهر ساختند که خان اعظم وغیره امرا را
[illegible] قدوم اشرف رسانیده بصدور نویدات گرداند چون رایات اقبال نزدیک
[illegible] خود بدولت متوجه زره پوشیدن شدند و از انجا بآئین شایسته
[illegible] اسپ خاصه نور بیضا در عین سواری [illegible]
[illegible] آمده [illegible] گجرات را تهنیت گفته بعرض رسانید که سه نشانه

فیروز مندی بظهور آمده که نزد تجربه کاران هندوستان هر کدام دلیل مستقل
نصرت مددی است اول آنکه در امثال این اوقات اسپ سواری صاحب اقبال
نشیهد دوم وزیدن بادمراد عقب لشکر منصوره که رو بروی مقهوران است سیوم
همراه شدن زاغ و غلیواز بسیار که همراه ما میرود عرض او پسندیده آمد و باعث
انبساط خاطر گشت با آنکه لشکر مخالف قریب بیست هزار کس افزون بودند
آنحضرت با معدودی قطع راه دور دراز در عرصه نه روز کرده باستقلال تمام روز
چهار شنبه پنجم شهر جمادی الاول عرصه پیکار آراستند چون رایات عالیات نزدیک
مخالفان رسید و اثری از خان اعظم و لشکر گجرات ظاهر نشد دل در تائید ایزدی
بسته متوجه نبرد شدند و حکم نواختن نقاره شد مخالفان تیره رای مغرور کثرت
خود گسته محاصره را تنگ ساخته بودند و آمدن شیر خان فولادی را منتظر
چون موکب معلی نزدیک دریای سابرمتی رسید حکم مقدس شرف نفاذ یافت
که فوجها بآئینی که ترتیب یافته از آب بگذرند امرا از انتظار لشکر گجرات درپیش
شتافتن ملاحظه داشتند درین اثناء قریب سه صد کس سوار گجراتی که از سرکهیچ
سر گسته بودند نمایان شدند آنحضرت به بندوقچیان خاصه مثل سالباهن و قدر
قلی و رنجیت و چندی دیگر را حکم کرده که بجانب این تبه کاران بندوق
اندازی نمایند آن طایفه تاب نیاورده گریختند و بمور چالهای خود شتافتند و آواز
کرنا و صدای نقاره دران سرزمین پیچیده بود بعضی از مخالفان را گمان آنکه
شیر خان فولادی است که می آید و برخی را گمان آنکه خان کلان از پتن
بکومک خان اعظم آمده است محمد حسین مرزا این غلغله را شنیده سراسیمه
و از خود مرسم فراولی برآمده سبحان قلی ترک و چندی از بهادران پیشترک از
موکب مقدس بکنار دریا رسیده تفحص حال مخالف میکردند مرزا آواز بلند
ساخته استفسار حال این فوج نمود سبحان قلی باندیشه آنکه رعب در مخالفان
پدید آید و سنگ تفرقه در جمعیت آن گروه افتد جواب داد که ای بیخبر اینک
حضرت شاهنشاهی خود بدولت بالشکر گران میرسند چه ایستاده؟ و چه می پرسی
آن سیاه بخت گفت که ای بهادر مرا می ترسانی که حضرت بادشاه اند از

فیلان پادشاهی و افزونی لشکر آگاهی بخشی و اینچه سخن است که میگوئی مسرعان سریع السیر ما چهارده روز است که پادشاه را در فتح پور گذاشته آمده اند پاسخ داد که شاهباز جهان در عرصهٔ نه روز این راه طی فرموده بادویان رسیده آن تیره بخت صورت صدق این ماجرا دیده بجانب اردوی خود شتافته بتسویه صفوف متوجه گشت و معلوم رای جهان آرای شد که مخالفان از آمدن مواکب اقبال تا حال در خواب غفلت بوده اند اکنون در مقام زره پوشی و صف آرائی اند حکم شد که فوجها از آب بگذرند هرچند در آوردن خان کلان اهتمام نمودند سودمند نیامد و آن مرد از اندیشهای دور رسی عرض نمود که مخالف بسیار است تا رسیدن لشکر احمد آباد این طرف آب بودن بهتر است دوربان حقیقت ترجمان گذشت اکنون مخالفان را آگاهی شده چه جائی توقف است انتظار کشیدن چه لایق اگر نظر باهتمام ظاهری بودی چندین جریده نبایستی قدم درین راه گذاشت چون ظاهر بینی و اسباب شناسی در مزاج بهادران استیلا داشت در گذشتن از آب توقف گزیده شهریار گیتی ستان را متحرف نگاه میداشتند آن شهسوار میدان مرد آزمائی بدریافت حقیقت حال دریای جلالت جوش زد همعنان تائید ایزدی سمند جهان نورد را با مخصوصان سعادت پیوند که در طرح همرکابی مقرر شده بودند دران دریا زده اسپ انداختن همان بود و پایاب شدن همان درین هنگام که خود مبارک فرود آورده به راجه دیپ چند سپرده بودند که بدست داشته همراه باشد طلب فرمودند او در تیز آمدنها در راه انداخته بود بر زبان مقدس گذشت که شگون مرغوب شد و پیشگاه ما گشادگی پذیرفت مقارن این حال یکی از بهادران سریکی از مخالفان را بنظر اقدس در آورد آن نیز موئید این مقال شد و شاهنشاه جهان با این گروه عقیدت مند پیشتر نهضت فرموده امرای عظام از مشاهده این حال ناگزیر گذشتن دریا شروع کردند محمد حسین مرزا از بخت برگشتگی بجنگ ولینعمت و بادشاه وقت برآمده ولی خان پسر جهوجار خان حبشی را که در اول یورش گجرات بپابوس رسیده بود سردار فوج دست راست خویش گردانیده و جمعی فراوان از حبشی

و گجراتي را همراه آن سپاه بخت تعین نموده و محمد خان پسر شیر خان فولادی را با طائفه انبوه از افغانان بدست چپ مقرر کرد شاه مرزا و بسیاری از بدخشی و ماوراء النهری را با خود همراه گرفته بعرصه گاه محاربه رو آورد خدیو اقبال بیک گروهی دریا بر بلندي برآمده نظاره علامات نصرت میفرمودند که آصف خان آمده بموقف عرض رسانید که مرزا کوکه از قرب وصول رایات اقبال خبری نداشت استقبال مستعد بر آمدن است و هنوز عساکر نصرت قرین بادشاهی نرسیده بود که فوجهای مخالف از میان درختان پیداشد آنحضرت نیز پیشتر روان شدند محمد قلي خان ترخان و چندی از بهادران تیز دست تیر اندازان تول که همراه هراول بودند پیشتر شتافتند بعد اندک مدتی عنان تاب گشتند آن کوه تمکین و وقار راجه بهگونت داس را مخاطب ساخته فرمودند اگرچه غنیم بسیار است اما عنایت ایزد با ماست طریق همراهان ما انست که تزلزل در خاطر راه نداده یک دل و یک رو شده باین فوج که بیرقهای سرخ دارد همرکاب نصرت نثار رسانند که چنان معلوم شده که محمد حسین مرزا با دعای سلطنت نشان خود را سرخ ساخته است و محمد حسین مرزا با طایفه از خون گرفتار از کمال نخوت از فوجهای خود جدا شده دیر تر مي آید شاه قلي خان محرم و حسین خان بموقف عرض رسانیدند که وقت اسپ تاختن است تا این مغرور سزا یابد آن کاردان دقایق رزم را بر زبان گذشت که هنوز پله دور است و از روی دانستگی و آهستگی و بردلی خرامان خرامان مي شتافتند تا آنکه موجها دیگر نزدیک پیوست اما آن نسق و نظام نمانده بود جمعي از بیدلان در انعار ناندک گرمي محار به عنان گردانیدند درین هنگام که مخالف نزدیک شد و آن پهلوان عزم تاختن داشت هاپا چارن را نیز بر زبان گذشت که وقت تاختن است گفتن همان بود و تاختن همان آن خدیوگیتي با آن فدائیان کار طلب تیغها آخته تاختند و غلغلهٔ الله اکبر در زمین و زمان افتاد از بانها که بطرف لشکر اقبال مي آمد یکی از انها در رقوم زاري پیچیده چنان شوري انداخت که فیلی از فیلان نامور فوج مخالف سراسیمه شده در جمعیت آن بد نهادان افتاد این دبر سد ـ

بر همزدگی و تفرقه مخالفان شد شهریار معرکه شیر شکار تنها دران میدان نبرد
ایستاده سوای تارا چند و بلاول خان از گروه خواص کسی دیگر در ملازمت
اقدس نماند درین هنگام تنهائی محمد حسین میرزا با طائفه ز ناحق شناسان
دران دشت مرد آزما رسید و از دست بسیاری از دلاوران کار نامها بظهور پیوست
در اثنای زد و خوردیکی ازان شور بختان متوجه آنحضرت شده شمشیر بر اسپ
انداخت چنانچه اسپی در چراغ پائی بود که آنحضرت بدست چپ گردن
اسپ را گرفته باز داشتند و از روی چابکدستی برچهه را حواله آن مدبر فرمودند
به ضرب دست قدرت از سلاح او گذشته بدیش رسید و آنحضرت در مقام کشیدن
بودند که سنین برچهه شکست و آن سیه رو سراسیمه رو بگریز نهاد که بدبختی دیگر
آمده شمشیر بران مقدس انداخت نگهبان حقیقی از آسیب آن حراست
فرمود از دور باش فر الهی راه ادبار پیش گرفته بریخت که تیره چشمی دیگر
آمده نیزه بجانب آنحضرت انداخت که گوجر برخم برچهه اورا مقهور ساخت
درین هنگام فوج بادشاهی نزدیک شد آنحضرت متوجه فوج گشته بآواز بلند
فرمودند که بهادران خود را زود رسانیده کار این بی سعادتان را بانجام رسانید
بمجرد شنیدن آواز بهادران متوجه دفع تیره بختان شدند و محمد حسین میرزا
را بیکبارگی برداشتند و نسایم فیروزی وزید آهسته آهسته بصوب احمد آباد عنان
اقبال تافتند و سبب دیر رسیدن میرزا کوکه و لشکر گجرات می پرسیدند که تنی
کلانتر بعرض رسانید که سیف خان کوکه جان نثار شد درین هنگام که خدیو عالم
از گذشتن اینچنین مخلص و دیر رسیدن میرزا کوکه و لشکر گجرات انقسام ضمیر
اقدس بود که بموقف عرض رسانیدند که محمد حسین میرزا دستگیر شد مقارن
اینحال آن مدبر را بحضور اقدس آوردند زخمی بر روی داشت به راجه مانسنگه
درباری حواله شد همدران اثنا شاه مدد را که کوکه میرزا بود و درینولتی همسر
بود بحضور آوردند آنحضرت برچهه که در دست داشتند باو حواله فرمودند
تن زمان بقعر نیستی فروشد و ظهور پیوست که محمد حسین میرزا از مان سنگه
... آب می طلبد و فرحت خان چیله آگهی یافته بد و دست خویش

بر سر اومیزند آن سرچشمه فیض و احسان بفرحت خان اعراض فرموده آب
خامه طلب داشته عنایتش ساختند چون به تائید الهی چنین کار نامه حیرت
افزا بظهور آمده و مرزا کوکه و لشکر گجرات نرسید و بیشتری از روز گذشت
آنحضرت ازانجا که توقف فرموده بودند روانه شدند و محمد حسین مرزا را برای
سنجه سپردند که بر فیل انداخته بشهر آورد درین هنگام که اکثری بهادران در مقام
استراحت شده بگوشه شتافتند و قریب بده کس ملازم رکاب فیروزی بخش بودند
که ناگاه فوجی سترگ از پیش پیدا شد زیاده از پنج هزار کس ازین خبرت در
مقام قیاس و گمان بودند که مرزا کوکه و لشکر گجرات باشد و برخی خیال کردند
که شاه مرزا است او خود در وادی پیکار راه گریز بجانب محمود آباد پیش
گرفته بود بعد از زمانی مشخص شد که اختیار الملک ادبارمند می آید
برناصیه احوال بیشتری از مردم رکاب که حاضر بودند چه از راه خیر خواهی و
چه از بیدلی غبار اضطراب نشست و شهر یار صف شکن چون شیر مست در
جولان آمد همت در دادهی و ثبات خاطر و دفع مخالف بست و حکم
معلی بر نواختن نقاره و کرنای شرف ارتفاع یافت و نقارچی را دهشت
چنان گرفته بود که نگوش او حکم مقدس می شنید و نه در مقام نقاره
نواختن می آمد تا بتهدید برچهه بجوش آمده بنیاد نواختن کوس اقبال
کرد شجاعت خان و راجه بهگونت داس و چندی از بهادران تیر انداز قدری
پیشترک شده شروع در تیر اندازی نمودند و بر زبان ترجمان گذشت که تم
جلوی مکنید که عنقریب سر اورا خواهند آورد درین شور و شغب بسعی
راجه بگونت داس را بفرمود تا محمد حسین مرزا را که سرمایه شورش بـ
ازهم گذراند آن فوج بی شکوه هرچند نزدیک شد پراگنده تر گست و اختیار
الملک جدا شده با معدودی در سرعت اهتمام داشت که خودرا از ورطه هلاکـت
بساحل نجات کشد از صدمه زقوم خار بست از خانه زین بر روی زمین ..
سهراب ترکمان که از ریکائی (۱) بادشاهی بود از دور قصد کرده از عقب او رسید ...

---

(۱) بمعنی منظور نظر و حاجب دربار ۱۲ *

دریں پالغز رسیده دوش اورا از بار سرسبک ساخت و تفصیل حال این بیدولت آنست که با بسیاری از بخت برگشتها در محاصره احمد اباد اهتمام داشت و سنگ راه مرزا کوکه و قطب الدین محمد خان بود برطرف شد ازانچه در معرکه داروگیر از مخالفان که راه عدم پیچیده بودند تا هزار و دو صد کس بشمار آمد و انچه زخمی در حواشی و حوالی معرکه افتاده بودند از پانصد کس متجاوز و از لشکر منصوره قریب صد کس شربت شهادت چشیدند چون خاطر اقدس از سانحه عبرت افزای اختیار الملک وا پرداخته توجه پیش داشت قدری از روز مانده بود که باز فوجی آراسته پدید امد اخرالامر معلوم شد که مرزا کوکه است حضرت شاهنشاهی از آمدن مرزا انبساط نموده انواع تفقدات بظهور آوردند مرزایی سعادت پیوند را در مدار عاطفت گرفته کامیاب مهربانی ساختند قطب الدین محمد خان و سایر امرای گجرات بزمین بوس سربلندی یافتند دریں اثنای سهراب مذکور سر اختیار الملک را آورده مورد تحسین و استحسان شد بجهت عوام و خبرت خواص حکم شد که مناری از سر باغیان مرتفع گردانند و آخر های روز فیروزی آنحضرت بدولت و اقبال در احمد اباد نزول اجلال فرمودند و منازل سلاطین گجرات از برکات قدوم میمنت لزوم شاهنشاهی رفعت پذیر گشت و فتحنامها باطراف ملک اصدار یافت . طوایف انام از خورد و بزرگ بنوازش بادشاهی کامیاب گشتند مرزا کوکه نسبت به بعضی عمایم و اصحاب انزوا شکوه کوته معروض داشت که با این فتنه اندوزان همراز بودند چون در تدبیر گاه حسروانی تصرفی آنها معلوم شد مشمول عواطف بادشاهی گشتند ازانجمله در باره شاه وجیهه الدین که از معقول و منقول متصف بود چنان ظاهر ساخت که اموال حرام خواران از خانه این مرد بر آمد حضرت از ایشان پرسیدند که شما را باین امور چه مناسبت مولوی بعرض رسانید اند مالیها و شرم رو و همچنین فرزندان میر غیاث الدین قادری را آوردند که اموال اختیار الملک در خانه ایشان بود ایشان نیز بدور بینی و غریب پروری خدیو عالم نجات یافتند و هم دریں ایام شیخ مظفر حسین خویش عبد النبی را

که در گجرات بود حاضر ساخت پیشتر ازین بواسطه آنکه او رشوتها از مردم گرفتی میرزا او را کف پای زده بود چون بنظر اقدس در آوردند سالم ماند آورده اند که در محفل جاه و جلال مذکور شد که شخصی از متوطنان گجرات که فی الجمله طبع موزون دارد تاریخ ورود موکب همایون را قهر بگجرات آمده یافته حکم اقدس باحضار و شرف نقاذ یافت چون در معرض باز پرس این بی ادبی در آمد بدیهه بعرض رسانید که معاندان نسبت این کلمات را بمن داده اند و لا من تاریخ ورود آنحضرت را شه بگجرات آمده گفته ام از حسن تقریر این معنی بانعام مفتخر گسته بسلامت بر آمد بعد ازان بخانهای اعتماد خان گجراتی شرف ورود ارزانی داشته در انتظام رابطه این ملک ائین های جهان آرا قرار دادند در همان هنگام قطب الدین خان و نورنگ خان و جمعی را بصوب بهروچ که شاه مرزا بآنجانب گریخته بود فرستادند و راجه بهگونت داس و شاه قلی محرم و اسکر خان و جمعی کثیر از ملازمان عتبه دولت را رخصت کردند که از راه ایدر بولایت رانا در آمده تنبیه نمایند و حکومت پٹن بدستور بخان کلان مفوض شد و دهولقه و دهندوقه و بعضی محالات دیگر در وجه جاگیر وزیر خان داده او را دران حدود گذاشتند و حکم شد که ولایت سورتهه که در دست امین خان غوری است مستخلص سازد وزیر خان بعد از نهضت موکب همایون بدانصوب شتافته باوجود جنگهای مکرر اکثر مردم نامی را بکشتن داده کاری نساخته معاودت نموده روانه حضور شد ثانی الحال همراه مرزا خان خلف بیرام خان به نیابت این صوبه آمد چنانچه سمت گذارش خواهد یافت همدران هنگام روزی در محفل خلد مشاکل تقرب لوه لکر پتهر که از اثر زبان حضرت قطب العالم قدس سره بهر سه جوهر وجود (۱) یافته بر آمد بعد ملاحظه نیمه آنرا بریده بمستقر الخلافت نقل فرمودند و نیمه دیگر تا حال در موضع پتوه نزد سجاده نشین آنجا موجود است *

---

(۱) این قصه در خاتمه مراءت احمدی مفصلا مذکور است ۱۲ *

نهضت نمودن رایات عالیات بعد از تنبیه و تادیب شورش افزایان گجرات بصوب دار الخلافت و مرحمت صوبه داری بدستور سابق بخان اعظم مرزا کوکلتاش

چون خاطر انتظام بخش قدسی در عرصهٔ یازده روز از مهمات کلیه گجرات فارغ شد روز یک شنبه شهر جمادی الاول بعزیمت مستقر الخلافت لوای ظفر بر افراختند و درین مرتبه سید حامد را دو کوچ و بعد در رکاب ظفر انتساب همراه بردند و دران روز محمود آباد مستقر اعلام ظفر شده روز دیگر قصبه دهولکه مخیم سرادقات عزت گردید و درین منزل یک روز مقام نموده مرزا کوکه را بعواطف خسروانی سرافراز فرموده رخصت ارزانی داشتند و خواجه غیاث الدین علی قزوینی بخشی را که درین یورش خدمات مستحسنه بجا آورده بود بخطاب آصف خانی مخاطب ساخته به تمشیت مهمات بخشی گری صوبه گذاشتند که باستصواب مرزا کوکه رونق این کار دهد و صورت اتمام مهمات گجرات درین منزل بمعنی اختتام پیراسته شد روز دیگر کوچ فرموده بدو منزل قصبه کری نزول اقبال شد و ازانجا بدو مرحله سیدند پور محل ورود موکب حضرت شاهنشاهی گشت و ازانجا بمسامع جلال رسید که لشکریکه بسرکردگی راجه بهگونت داس براه ایدر رخصت یافته بود گذر شان بقصبه بدنگر افتاده اولیا نام غلام شیر خان فولادی که در هنگام رفتن رایات عالیات کری را استحکام داده بود بآئین پیش تحصن نموده است روز دیگر بجهت احتیاط انکه اگر احتیاج بکومک باشد مدد کرده آید مقام فرمودند و چون ظاهر شد که قلعهٔ بزنگر مفتوح گشت و اولیا که بلباس جوگیان بدر میرفت بدست افتاد در روز دیگر رایات جلال گرم رفتار پیش گردید و از اثنای راه راجه تودرمل را بجهت تحقیق جمع گجرات و تنقیح بعضی مهمات رخصت فرمودند که بمقتضای وفور کاردانی بدانچه لایق عدالت باشد بی

ملاحظهٔ اغراض نفسانی و دواعی طمع جمع منفع قرار داده نسخه آنرا بدرگاه معلی آورد تا متصدیان کار آگاه سلطنت موافق آن به سپاهی و رعیت آنجا عمل نمایند راجه مذکور بدانصوب شتافته در اندک فرصتی جمع منفع این ملک را درست نموده بحضور رفته بدفتر خانه خاصه معلی سپرد و بعد دو ماه که حضرت شاهنشاهی براه نارنول به قصد زیارت گاه خطهٔ اجمیر متوجه بودند خان اعظم میرزا عزیز کوکه که از گجرات بپال شوق راه طی کرده زمین بوس نموده رخصت یافت و در سال دیگر نذر میرزا کوکه در حوالی نارنول بملازمت رسیده بعواطف بادشاهانه سر بلند گردید و همدران روز بجلایل مراحم اختصاص یافته برای انتظام مهمات گجرات مرخص گشت و در سه ۹۸۳ نهصد و هشتاد و سه خدیو گیتی ستان نظر تفقدات بر امرای گجراتي که از گجرات در رکاب عالی بودند انداخته اعتماد خان را که به عقل معاش و وفور تمکین امتیاز داشت بمنصب هزاری ذات سرفراز فرموده بمرتبه عاطفت اختصاص بخشیده ریاست و سربراهي دربار اقدس بار تفویض فرمودند خصوصاً معامله جواهر و مرصع الات بدیده وری او قرار یافت و شیر خان پسرش بمنصب چهار صدی مفتخر گشت و الغ خان حبشي را بمنصب چهار صدي نواخته به تیول سرفراز گردانیدند و ملک شرق بحکومت تهانیسر اختصاص یافت *

مقرر شدن وجیهه الملک گجراتي بدیوانی این صوبه

همدران سال ازانجا که از ابتدای تسخیر ملک گجرات اکثر محالات در جاگیر امرای متعینه این صوبه مرحمت شده بود بعضی مکانات را بخالصه والا مقرر فرمودند و وجیهه الملک را بسربراهي آن دیوان قرار داده فرستادند و او نخستین دیواني است که از پیشگاه خلافت و جهانباني سرفرازي یافته و جمعی از پردگیان بارگاه خلافت باراده حج بیت الله از راه گجرات بر جهاز روانه شدند و خان اعظم حسب الحکم اقدس روانه حضور گشت *

صوبداری مرزا خان خلف بیرام خان و نیابت وزیر خان و دیوانی بیاک داس

چون پیش از رسیدن خان اعظم بحضور ضابطهٔ داغ اسپان قرار یافته بود نخست بخان مذکور که سرگروه اعظم بود حکم شد که مبادرت نماید تا دیگران را مجال چون و چرا نماند و سررشتهٔ داغ انتظام پذیرد او بسبب هائی خویش اعتماد نموده سر از فرمان پیچیده در گوشهٔ باغ واقعهٔ مستقر الخلافت آگره انزوا اختیار کرده حضرت خدیو گیهان بنابر مراعات خاطر زاده اش و پاس حقوق خدمت منوز بر سر التفات آمده خواستند که چون از ابتدای تسخیر گجرات آن ملک را که همواره جای سلاطین والا شکوه بود باو مرحمت شده اگر از سلوک نا ملایم خود ندامت گزیده باشد باز بجاگیر او عنایت شود باوجود این خان اعظم استعفاء ظاهر ساخته معروض داشت که خود را از سپاه گری کنارایده میخواهم که بعد ازین در سلک دعا گویان منسلک باشم چون حراست بر ذمت بادشاهان لازم و واجب است مرزا خان خلف بیرام خان که بمنصب چهار هزاری سر بلندی داشت و آینده بخطاب ارجمند خان خانان بلند مرتبه خواهد شد چنانچه در محل خویش بنگارش می آید بحکومت و ایالت گجرات شرف اختصاص بخشیده وزیر خان و علاء الدین قزوینی و سید مظفر و بیاکداس را بموافقت او رخصت فرمودند و حکم شد که چون عنفوان شباب و اول خدمت اوست در جمیع امور بصلاح و صوابدید وزیر خان که از بندهای قدیم این دودمان است مبادرت نماید و امینی آن صوبه بمیر علاء الدین تفویض یافت *

دیوانی بیاک داس از تغیر وجیهه الملک

از پیشگاه خلافت و جهانبانی منصب جلیل القدر دیوانی از تغیر وجیهه

الملک به بیاک داس که نویسنده کاردان بود مقرر شد و سیّد مظفر بخدمت بخشی گری خلعت امتیاز پوشید و در شهر ربیع الثانی سنه ۹۸۳ مذکور که رایات عالیات بصوب دارالخیر اجمیر ارتفاع یافته بود در منزل اول در همان سال مرزا خان از گجرات بحکم اشرف بحضور آمده سعادت زمین بوس یافت وزیر خان به نیابت او بحراست و حکومت صوبه می پرداخت و ترسون خان بحکومت پتّن سرافراز و سید هاشم و رای سنگه را حکم شد که در قصبه نادوت توقف نموده متمردان آنحدود را به قید ضبط در آورند و همدران ایام جمعی از اُمرایان با افواج شایسته بصوب ایدر تعیین شدند که زمیندار انجا را تدبیه بر اصلیٰ نموده آن ولایت را مستخلص سازند و همدران ایام فتح قلعه سیروهي به سعي ترسونخان وجدار پتّن روی نمود و در او اخر سال نهصد و هشتاد و چهار قلیج خان متصدی بندر سورت که بحضور آمده بود بنابر بدرقه قافله حجاز رخصت شد رای ایدر که از سطوت افواج ماهره رو بشعاب جبال کشیده بود جمعی از راجپوتان خون گرفته پیش آمده بعد جنگ ایدر نیز مسخر اولیای دولت قاهره گردید چون بمسامع جلال رسیده بود که ملک گجرات از بی تدبیری وزیر خان غبار آلود نا ایمني شده است بنابر آن موتمن الدوله راجه تودرمل رخصت یافت که بر جناح استعجال شتافته در ضبط و نسق آن ملک جوهر کارداني بظهور رساند چون بنواحی جالور رسید زمیندار سیروهي بذریعه پهار خان جالوری آمده راجه را دید و مبلغ پنجاه هزار روپیه و یکصد اشرفي پیشکش نمود راجه خلعت و جیغه مرصع و یک زنجیر فیل از قبل درگاه و الا بزمیندار داده مقرر فرموده که با جمعیت دو هزار سوار همراه صوبدار گجرات نوکري مي نموده باشد چون راجه تودرمل بصوبه رسیده بسمت سورت متوجه شد در مقام بهروچ بمعرفت ناهیر خان زمیندار رام نگر آمده مبلغ دوازده هزار روپیه و چهار راس اسپ و دو قبضه شمشیر پیشکش داده او را با اسپ و خلعت نواخته و منصب هزار و پانصدی تجویز نموده مقرر کرد که با جمعیت یک هزار سوار با ناظم بتقدیم کار بادشاهي حاضر بوده باشد •

ذکر هنگامه آرائي مظفر حسین مرزا
ولد ابراهیم حسین مرزا

چون سابق هنگام تسخیر گجرات و توجه رایات عالیات بفتح قلعه سورت گل رخ بیگم صبیه مرزا کامران کوچ ابراهیم حسین مرزا مظفر حسین مرزا پسرش را گرفته بولایت دکهن شتافته بود و چندی دران ناحیت سر گردانی کشیده و سنگ تفرقه در جمعیت مرزایان افتاد چنانچه سمت ذکر یافته درینولا بیگم با پسر خود برهنمونی جمعی از اوباش واقعه طلب که سر حلقهٔ آنها مهر علی نام داشت روی بغی و ادبار بدیار گجرات نهاده اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانید و از تائیدات آسمانی آنکه خاقان گیتی ستان پیش از ظهور این سانحه راجه تودرمل را بجهت تفتیش جمع گجرات و نظم و نسق بدان صوب فرستاده بودند القصه وزیر خان چون جمعیت خوب نداشت و معهذا درمیان نوکران از مردم واقعه طلب و ارباب فساد بسیار بودند ناگزیر مراعات حزم و احتیاط نموده صلاح در تحصن دید و دروازه‌های حصار احمد آباد را استحکام داده مسرعی نزد راجه تودرمل که همدران زودی از احمد اباد روانه پتن شده بود که جمع آنجا را مشخص ساخته متوجه درگاه شود فرستاده از حقیقت حال اطلاع بخشید و مفسدان چون بنواحی سلطان پور و ندربار رسیدند بعضی از ملازمان عارف و زاهد پسران شریف خان بموافقت نموده بمخالفان پیوستند و بعد از رسیدن بروده فوجدار آنجا بی جنگ فرار نمود مقارن این حال وزیر خان باز بهادر را با بیاکداس دیوان گجرات و جمعی از سپاهیان بتقابل و بدافع مخالفان فرستاد در پرگنه سرنال تلاقی اتفاق افتاده باز بهادر شکست خورده ظهور این قضایا باعث مزید جرات ارباب بغی گردید چون نوشته وزیر خان به راجه تودرمل رسید عطف عنان نموده بسرعت هرچه تمام ترخودرا به احمد آباد رسانیده . وزیر خان را از حصار برآورده به نیروی اقبال بادشاهی آماده مبارزت گردانید چون لشکر فیروزی اثر بچهار کروهی بروده رسید مفسدان را پای همت

از جائی رفت و روی ادبار بجانب کهنبایت نهادند و اولیای دولت قاهره بتعاقب همت گماشتند و در حوالی کهنبایت سید هاشم عامل خالصات نبردهای نمایان نموده زخمهای کاری برداشت لاچار بکهنبایت آمده متحصن شد و مخالفان بمحاصره پرداختند و چون افواج قاهره نزدیک رسید ترک محاصره نموده بصوب جوناگده شتافتند و دولت خواهان تیز جلوی بکار برده در حدود دهواله باهل فساد رسیدند و آنها نیز عنان بار کشیده بمبارزت پیش آمدند و آن شیر زن اکثر عورات را بلباس مردان ملبس ساخته به تیر اندازی مقرر فرموده بود * بیت *

زن و مرد را کرده یک سر حسر درنده است چه شیر ماده چه نر

و اولیای دولت افواج را ترتیب داده رزمی بغایت عظیم روئی داد از جانبین تردداتِ شایسته نمایان بظهور پیوست آخر ارباب بغی و بطلان تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهادند بسیار اهل فساد برخاک هلاک افتادند و جمعی دستگیر گردیدند و اکثر ازان عورات که کمانداری میکردند در سلک اسیران منتظم گشتند راجه تودرمل مجموعه گرفتاران را باغنایم این فتح از فیلان و غیره مصحوب پسر خود پیشتر روانه درگاه ساخت و خود نیز متعاقب عازم حضور گشت در اثنای راه رانا سهس مل زمیندار دونگرپور آمده راجه را دید منصب دو هزار پانصدی تجویز نموده از میر ته خلعت و اسپ داده رخصت کرد که در صوبه احمد آباد نوکری مینموده باشد *

هنگامه نمودن مظفر حسین مرزا بار دیگر و محاصره نمودن احمد آباد و رفع شورش به نیروی اقبال بادشاهی

چون راجه تودرمل متوجه آستان بوس شد بار دیگر جمعي ازاو باشان واقعه طلب برگرد مظفر حسین مرزا فراهم آمده نخست دست یغمابر بلده کهنبایت که اکثر تجار صاحب ثروت در انجا متوطن بودند کشادند و مال واسباب

فراوانی بتصرف آوردند وزیر خان از احمد آباد بر آمده عزیمت آنصوب نمود در راه خبر کثرت مخالفان شنیده و از صفحهٔ پیشانی ملا زمان خود نقوش بیوفائی خوانده عنان منازعت باز کشید و ناگزیر باحمد آباد در آمده متحصن شد و بسیاری از مردم او راه بی حقیقی سپرده بمخالفان پیوستند و مقهوران بشوکت هرچه تمامتر آمده بمحاصره پرداختند وزیر خان جمعی از ملازمان خود را که از انها نا ایمن بود مسلسل و مقید گردانیده معتمدان قدیمی خود را بانواع دلجوئی مستمال ساخته در لوازم قلعه داری همت گماشت و چون از کومک ظاهری مقطوع الطمع بود دل در تائیدات توجهات باطنی حضرت بادشاهی بست و معهذا از مردم درون قلعه که هراس عظیم داشت هر روز مورچالها را تغیر میداد و بپیوسته خود بر دور قلعه می گشت و در ششدر حیرت گرفتار بود دریئوقت مخالفان با جمعی از اهل قلعه همداستان شده نرد بانها گذاشتند و یکبار از اطراف رو آورده در صدد بر آمدن بالای قلعه شدند که ناگاه از شست قضا تیر بندوقی بمهرعلی که سرگروه مقهوران بود و مصدر فتنه رسید در ساعت جان داد با آنکه بعضی از مخالفان بر فراز قلعه بر آمده بودند بهزار سراسیمگی رو بوادی فرار نهادند و از سدهٔ اهل قلعه متوهم بودند بگمان فریب قدم بیرون نه نهادند و چون بتحقیق پیوست که این کارنامه فتح غیبی بوده است وزیر خان و سایر فدائیان شکر الهی بجا آوردند و مظفرحسین مرزا که فرار نموده بخاندیس رفته بود در آنجا راجی علی خان فاروقی گرفته مقید ساخته بدرگاه والا فرستاد و فتنه مرزایان فرو نشست *

صوبداری شهاب الدین احمد خان و دیوانی بیاکداس و فرار نمودن مظفر گجراتی از درگاه والا و آمدن بدین دیار

چون ضبط ولایت گجرات از وزیر خان چنانچه بایست تمشیت پذیر نشد اواخر سال نهصد و هشتاد و پنج حکم جهان مطاع ارتفاع یافت که شهاب الدین احمد

خان که بمنصب پنجهزاری ذات سرفرازی داشت از ولایت مالوه متوجه گجرات شود و قاسم خان و طاهر خان و سیف الملک و میر غیاث الدین و علی نقی و قمر خان و غازی خان و فیروزه کامل و شیخ معظم و شیخ جنید و دیگر امراء از درگاه معلی بکومک او رخصت یافتند و مقرر شد که وزیر خان نیز ایدر آمده ضبط آن حدود نماید و در موسم سال نهصد و هشتاد و شش پردگیان سرادق بادشاهی که سابق بحج بیت الله روانه شده بودند بخیر رسیدن آنها معروض پایهٔ سریر خلافت گردید بشهاب الدین احمد خان فرمان شد که بزودی سرانجام نموده روانه درگاه معلی سازد *

مقرر شدن سلالهٔ خاندان نبوت سید ابو تراب بمیر حاج و آوردن سیّد مزبور نقش قدم جناب مقدس نبوي صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم

چون دران اوقات همگی همت والا نهمت مصروف بامور خیرات و مبرّات و از چند سال قرار یافته بود که هر سال یکی از اکابر را میر حاج ساخته با نقود و امتعه که مجاوران و مسافران آن امکنه شریف را بهره مند سازد مي فرستادند ازانجا که خلاصهٔ دودمان صفوت و صفا میر ابو تراب را خواهش سفر حجاز پدید آمد بجهت حصول رخصت بعرض اقدس رسانیدند آنحضرت از فرط تفضلات تقدیم امور آن سال امیر حاج را بر میر مشاراً الیه مفوض داشته مرخص ساختند و اعتماد خان گجراتي که در رکاب ظفر انتساب بود همیشه استدعای دریافت حج بیت الله الحرام و زیارت حضرت نبي الکرام داشت رخصت یافت و در عین مراجعت میر موصوف نقش مبارک قدم جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله را که در خانه کعبه بود آورده وارد بقدر سورت گشت و استعداد روانگي پایهٔ سریر خلافت مصیر نموده هفتصد و هشتاد نفر حاج

و قدم آنحضرت را در عماری عزت و احترام محفوظ ساخته و غلاف مقام ابراهیم
را پوشانیده بدار السرور فتح پور که دران وقت پایه تخت بود داشت راهی
گشت و عرایض مشتملبر بشارت حصول این سعادت عظمی و نعمت کبری
بدرگاه معلی فرستاد از استماع این معنی خدیو کیهان شادمانیها فرموده و فرمان
والا شان بمیر حاج در کمال تحسین و آفرین صدور یافت و یرلیغ شد که حسن
ادب آن است که چون بیک منزلی پایه تخت رسد اعلام نمایند که مراسم
استقبال بتقدیم رسانیم چون میر مذکور بیک منزلی پیوست و بعرض اقدس رسید
سراپرده های خاص را ایستاده باتمامی ارکان دولت استقبال اشرف فرموده محترم
سوار شده بزیارت فایض گشتند و بار عام داده از اعلی و ادنی بقدمبوس رسیدند
روز دیگر بذات اقدس در ردای خاص قدم مبارک را بپیچیده اول بر دوش
خویش نهاده مقدار صد قدم پیاده بجانب شهر بردند بعده شرافت پناه میر ابو
تراب میر حاج عنایت شد و هریکی از امراء و وزراء و صدر قاضی و امرایان
عظام نوبت بنوبت آن تمثال قدم مبارک را بپایه تخت رسانیدند و تا یک
سال متصل محل خاص خویش تبرکا نگاه داشت خلایق بطوف آن اشتغال
می نمودند چون در سال نهصد و هشتاد و هشت شاه ابو تراب رخصت
مراجعت گجرات یافت درخواست نمود که چون گجرات دروازه مکه است
اگر اجازت یابد این قدم را در گجرات برده مزار گاهی سازد و بقعهٔ و گنبدی
تعمیر نموده و تولیت آن باین خادم مقرر شود بعد ابراز التماس از عنایت
خسروانه بدرجهٔ اجابت رسید و میر مذکور قدم شریف را به احمد آباد
و اساول که مسکن ایشان بود آورد بموجب حکم مهندسان و بنایان محکم
کار به بنیاد تعمیر بقعهٔ و گنبد عالی اشتغال نمودند و در مدت شش سال
صورت اتمام یافت مفصل احوال قدم موصوف در رساله جدا گانه که بموجب
حکم مرتب شده و به رساله قدمیه اشتهار دارد مندرج است مخفی نماند که از
آن روز تا مدتهای مدید آن بقعه مطاف عالم بوده بعد از برپا شدن هنگامه هرج
مرج این دیار که آبادی اساول وغیره ویران شد ورثه میر مذکور قدم مبارک را

ازانجا بر داشته به شهر در آوردند اکنون نزد آنها سمت راقم بزیارت مشرف گشته
القصه حکم شد که شاه فخر الدین از رجبین بحکومت پتن شتابد و ترسون خان
را بدرگاه معلی برسانند و حاجی ابراهیم سرهندی بمنصب صدارت گجرات
اختصاص یافت و به آصف خان بخشی گری گجرات مرحمت گشت و حکم
شد که اول سپاه مالوه را موافق ضابطه بادشاهی داغ نموده از آن راه بگجرات
رود باتفاق شهاب الدین احمد خان . قلیچ خان لشکر گجرات را نیز بداغ
رسدد و بعد از چندی سلطان مظفر گجراتی که در رکاب بادشاهی معین
بود فرار نموده بگجرات آمده چندگاه در ولایت تروادی که جا نشین زمیندار
راج پیپله است ماند از ملاحظه قطب الدین محمد خان که در بهروچ
بود انتقال نمود پیش لونیا کاتهی در موضع گدّیی من اعمال پرگنه سور
دهارکه از مضافات او لکهه سورتهه است آمده قرار گرفت و بگوشهٔ اختفا بسر
می برد الحاصل چندی در ایام حکومت بحسن تدبیر شهاب الدین احمد
خان مفسدهٔ تسکین یافت . خلق را آسایش پدید آمد فتح خان سروانی
عمدهٔ لشکر امین خان غوری که ولایت سورتهه را در تصرف داشت از
امین خان رنجیده پیش شهاب الدین احمد خان آمد و باعث شد که اگر
لشکری همراه کنند جونه گذه و ولایت سورتهه را از امین خان انتزاع
نموده بحیطه تصرف اولیای دولت قاهره در آرم شهاب الدین احمد خان
مرزا جان برادر زاده خود را با چهار هزار سوار جرار تعین این امر نمود فتح خان
لشکر را گرفته متوجه سورتهه شد چون بسرحد آن ملک رسید امین خان غوری
و کلای خود را فرستاده التماس نمود که پیشکش میدهم و اسپان را موافق ضابطه
بادشاهی بداغ میرسانیم موافق بربست جاگیر بمن تنخواه بدهد و باقی ولایت
بشما تعلق دارد اما قلعه جونا گذه که مسکن من است برای داشتن ناموس
بمن وا گذراند مرزا در جواب گفت که بی گرفتن قلعه جونا گذه این معنی
قبول نیست و به کوچهای متواتر رفته روز اول بسر کردگی فتح خان شهر جونا
گذه که مسمی بمصطفی آباد است فتح گردید امین خان قلعه بالا را مضبوط

ساخته متحصن گشت قضارا فتح خان که باعث لشکرکشی بود بیمار شد و بهمان بیماری در ایام معدود در گذشت میرزا جان محاصره را گذاشته بقصبه منگلور که بر بیست کروهی جونه گڈه واقع است رفت و قصبه مذکور را قبل کرد امین خان از جام کومک طلبید زرین جام تا چهار هزار سوار بکومک آمد امین خان از قلعه فرود آمده بمنگلور شتافت میرزا جان بکوربندر رفت امین خان تعاقب تا آنجا رسید میرزا جان مصاف داده هزیمت یافت مردم بسیار بقتل رسیدند بنگاه تمام بدست آنها افتاد میرزا جان با معدودی زخمی سراسیمه به احمد آباد رسید شهاب الدین احمد خان در موازنه امر مواضعات مستثنی متمردان این صوبه قلعجات بنا نهاده و تهانجات مقرر نموده بندوبست بواقع بعمل آورده بود و بنابر تلاش رعایا پرگنه حویلی احمد آباد و بعضی پرگنات مرتبه ثانی پیمایش اراضی قابل زراعت نموده ابتدا ساخت *

صوبداری اعتماد خان گجراتی و دیوانی خواجه ابوالقاسم و برآمدن سلطان مظفر از کنج خمول گمنامی و بتصرف آوردن احمد آباد و شکست یافتن اعتماد خان و شهاب الدین احمد خان

سابقا درین اوراق سمت گذارش یافته که اعتماد خان رخصت سفر حجاز گرفته روانه شد چون ازان سفر مراجعت نموده بملازمت بارگاه سپهر ظفر اشتباه رسید یک چندی در رکاب ظفر انتساب بود چون خاقان ستوده خصایل در هنگام تسخیر گجرات او را بنوید حکومت این دیار امیدوار ساخته بودند درینولا که شهاب الدین احمد خان بحکومت گجرات عز امتیاز داشت اعتماد خان بعضی مقدمات کفایت آمیز بعرض رسانیده اظهار دولتخواهی و تعهد فزونی و جمع و تکثیر معموری نمود آنحضرت از کمال عاطفت و مرحمت در اواخر سال

نهصد و نود و یک او را بحکومت و حراست آن صوبه بلند مرتبه گردانید هرچند دولتخواهان بعرض رسانیده که ضبط ولایت گجرات از اندازهٔ حوصله او بیرون است اما چون بزبان الهام بیان گذشته و نیز امریکه رقمزدهٔ کلک تقدیر شده بود التفات بحرف آنها نفرموده تا یالت گجرات شرف رخصت یافت و میر ابو تراب را میغنی غر امتیاز پذیرفت و خواجه نظام الدین احمد بخشی مقرر گشت و خواجه ابو القاسم را که در صدمی ذات منصب داشت دیوان ساختند و محمد حسین شیخ و میر ابو المظفر و بیگ محمد بو قبائی و میر محبت الله و میر شرف الدین و صالح شاه بیگ و میر هاشم و میر معصوم بهکری و زین الدین کهتو و سید جلال بهکری و سید اسحق و قنبر ایشک آقا و پهلوان علي سیستانی همراهی او مقرر و نامبردهها را بخلعت و اسپ سرفراز فرموده بدان صوب رخصت نمودند و کرم علي پسر مهتر رمضان داروغه خوشبوئي خانه که از خانه زادان معتبر بود بآوردن شهاب الدین احمد خان تعین شد که چون اعتماد خان باحمد آباد برسد او را بدرگاه معلی آورد و همدران ایام نالش حاجي ابراهیم سرهندی صدر صوبه بعرض رسید و گروه گروه ازو بفریاد آمدند بادشاه عدالت بارگاه رقم عزل بصفحه حال او کشیده بدرگاه طلب فرمودند بعد از ثبوت جرایم در قلعهٔ رنتهور محبوس شد بالجمله اعتماد خان بحکومت و حراست صوبه گجرات از درگاه معلی رخصت یافت و کرم علي بطلب شهاب الدین احمد خان تعین شد جمعی از قلقچیان واقعه طلب که قبل ازین در سلک ملازمان مرزایان انتظام داشتند بعد از استیصال آنها در شهر احمد آباد مسکن گرفته هر کس که بحکومت این ملک میرسید نوکر او شده روزگار بسر می بردند و پیوسته در انتهاز فرصت بودند چنانچه یک دفعه در ایام حکومت وزیر خان ابواب فتنه مفتوح گردانیده هنگامه شورش گرم ساختند و شهاب الدین احمد خان بوقت رسیده آتش فتنه انها فرو نشانیده اکثریرا ملازم خود گردانیده بود و حقیقت آن جماعه بمسامع جلال رسید حکم شد که زنهار امثال این مردم را در ملک نگذارند که بیخ و ریشه مفسد

سازند و از نوکری سر طرف نموده عوض آنها مردم ویکیش نگاه دارند و در خلال این حال موکب جلال بسمت کابل نهضت فرمود شهاب الدین احمد خان صلاح وقت در اخراج آنها ندیده بلکه در منصب و جاگیر آن جماعه افزوده اقسام دلاسا فرمود درینوقت که اعتماد خان بحکومت این ملک اختصاص یافت مجدداً در اخراج آنها بتاکید حکم شده بود و این نغمه بگوش ارباب فساد رسیده در اندیشه کار خود بودند میر عابد که سر جمله اهل غلامان بود با یوسف بلخی و خلیل بیگ بدخشی و بیرام بیگ بر میرک قرار دادند که پیش از رسیدن اعتماد خان بگجرات کار شهاب الدین احمد خان را با تمام باید رسانید و مظفر را سرداری گزیده احمد آباد را متصرف باید شد قضا را جهانگیر نام مفسدی که داخل آن جماعه بود شهاب الدین احمد خان را از عزیمت باطل آنها آگاه ساخت چون او دل از حکومت بر کنده بود چنانچه باید در مقام باز پرس و تحقیق این معامله نشد اما بخلیل بیگ و محمد یوسف پیغام داد که شما از شهر بر آئید و درینجا نباشید و آنها این معنی را بتقویت کار خود دانسته به یکباره ترک شهرها در جاگیر آنها بود رفته بترتیب اسباب پرداختند و مکاتبات بمظفر گجراتی نوشته اظهار متابعت و ترغیب آمدن نمودند و میر عابد که سر حلقهٔ بیدولتان بود بظاهر در خدمت شهاب الدین احمد خان جدائی می نمود که اول کسی که همراه شما بدرگاه خواهد رفت منم و در باطن بانحراف قلوب و بد راه ساختن مردم سعی داشت چنانچه مغل بیگ وفادار و تیمور حسین را که از عمده های شهاب الدین احمد خان بودند با خود متفق ساخت درین وقت اعتماد خان و خواجه ابو القاسم دیوان صوبه و خواجه نظام الدین بخشی به پتن رسیدند و کرم علی که بسزاولی شهاب الدین احمد خان آمده بود با قابل نام وکیل اعتماد خان به احمد آباد پیوست و شهاب الدین احمد خان باستقبال فرمان عالیشان و اسپ و خلعت شتافته باتفاق کرم علی باز به شهر آمده بر مضمون حکم اقدس اطلاع یافت در همان مجلس کلید دروازهای حصار را بوکلای اعتماد خان سپرده مردم خود را از تهانجات طلب فرمود ازانجا که شهاب الدین احمد خان قریب

هشتاد قلعه از کهنه و نو تعمیر نموده تهانجات نشانیده بود همین که مردم او بر آمدند کولی و گراسیه اکثر قلعه را ویران ساخته سر بشورش بر داشتند و شهاب الدین احمد خان از احمد آباد بر آمده در عثمان پور آنطرف دریای سابر نشست و مفارن این اعتماد خان وغیره به شهر در آمدند و عابد با دیگر مفسدان که نامبرده شد قریب پانصد کس فراهم آورده بر سر نال بتوه منزل گزیده به اعتماد خان پیغام فرستاد که از پریشانی همراه شهاب الدین احمد خان بدرگاه نمي توانم رفت اگر بدستور سابق جاگیرهای که مشار الیه بما داده بود مسلم دارند بخدمت آمده لوازم نوکری بجا می آریم و الا سر بصحرای آوارگی نهیم اعتماد خان در جواب گفت بی حکم اقدس آن جاگیرها بشما تنخواه نمي توانم کرد اما از جانب خود بدانچه مقدور باشد رعایت خواهم نمود آن بخت برگشتگان از جواب اعتماد خان مایوس شده در بورگانه ماتر نزد خلیل بیگ و محمد یوسف شتافتند و هنگامه فساد گرمی پذیرفت چون جمعی که بکومک اعتماد خان از درگاه تعین شده بودند هنوز نرسیده اعتماد خان صلاح دران دید که شهاب الدین احمد خان را برگردانیده روزی چند نگاه دارد و بامداد و اعانت او در استیصال معاندان همت گمارد و بآئین قرار داد شاه ابو تراب و خواجه نظام الدین احمد بخشی را همراه گرفته نزد او رفت استشاره نمود شهاب الدین احمد خان در جواب گفت که حراست ملک بی جمعیت نیک صورت پذیر نیست و این مفسدان را همان جاگیرهای سابق بحال دارید تا آتش فتنه فرو نشیند و اگر بی حکم جاگیر نمي توانید داد دریغ نیست که هنوز سردار معتبر درمیان آنها بهم نرسیده خود را جمع نساخته اند و کثرت عام نشده فوجی از مردم ما و خود را بسر آنها فرستاده سنگ تفرقه در جمعیت ارباب فساد اندازید اعتماد خان گفت بالفعل به شهر معاودت نمایند بعد ازان بهرچه صلاح باشد عین صواب خواهد بود و شهاب الدین احمد خان عذرها پیش آورد که مبلغهائي قرض کرده سامان سفر نموده ام و مردم من از نهایت پریشاني با اهل و عیال از شهر بر آمده اند چگونه توان ماند و اعتماد خان تعهد نمود که از خزانه عامره خالصجات امداد

خواهم کرد چون زر نقدی درمیان نبود روزی چند بصرف و صورت تشخیص سهم و تعیین مبلغ و مقدار گذشت آخر شهاب الدین احمد خان از صفحهٔ احوال چنان خواند که اعتماد خان میخواهد که بصرف و حکایت او را چند روز نگاه دارد تا مردم کومکی او از درگاه برسند بعد ازان سر بصحرا خواهد داد القصه از ظاهر احمد آباد کوچ کرده بقصبهٔ کری رفت . جمعی از اوباش که در پرگنه ماتر فراهم آمده بودند فرصت مغتنم شمرده کاتهیاوار شتافتند که مظفر را همراه آورده کامی پیش برند چون بمظفر ملحق شدند عروس ملک را بخوبتر صورتی در نظر او جلوه داده سخن در راه گفتند و لونه کاتهی سردار کاتهیانرا به تطمیع و تحریص تاخت و تاراج همراه گرفته روی ادبار به احمد آباد نهاده قریب یک هزار و پانصد سوار کاتهیاوار فراهم آورده تا پرگنه دهولقه عنان مسارعت باز کشیدند و در قصبهٔ دهولقه لاشه تدبیر اهل تسویر بخلاف اندیشه و تدبدب فرو نشست بعضی مصلحت دران دیدند که بر اردوی شهاب الدین احمد خان شبخون باید برد و مظفر برین بود که بطرف بندر کهنبایت رفته آن بلده معموره را یغما سازد و اعتماد خان که خبر رسیدن مخالفان بدهولقه شنید ول از دست داده و دست از پا نشناخته خود بقصبهٔ کری رفت که شهاب الدین احمد خان را بر گردانیده به احمد آباد آورد و از غایت اضطراب و سراسیمگی چنین خطائی عظیم کرد و فی الواقع مخالف را در دوازده کروهی گذاشتن و هژده کروه راه بطلب کومک رفتن کدام عقل بوده معهذا سردارکه شهر را باعتماد اوتوان گذاشت نباشد هرچه صلاح اندیشان راست تدبیر پوست کنده گفتند که این رای خطا است نشنید و شیر خان پسر خود را بمحافظت احمد آباد گذاشته میر معصوم بهکری را و فیض الله بیگ آقا و زین الدین کهتو را بحراست دروازهها تعین نموده مجاهد خان گجراتی را بر دروازه رای گهر گذاشت و نظام الدین بخشی از شهر برآمده راه کری گرفت و بمجرد بر آمدن او جمعی از واقعه طلبان گجرات که بارباب فساد زبان یکی داشتند مسرعان فرستاده بر آمدن اعتماد خان را بعنوان گریختن وا نمودند و در وقتی که اهل ادبار حیرت زده کار خود بودند

هشتاد قلعه از کهنه و نو تعمیر نموده تهانجات نشانیده بود همین که مردم او بر
آمده کولی و کراسیه اکثر قلعه را ویران ساخته سر بشورش بر داشتند و شهاب
الدین احمد خان از احمد آباد بر آمده در عثمان پور آنطرف دریای سابر نشست
و مقارن این اعتماد خان وغیره به شهر در آمدند و عابد با دیگر مفسدان که نامبرده
شد قریب پانصد کس فراهم آورده بر سر نال نتوه منزل گزیده به اعتماد خان
پیغام فرستادند که از پریشانی همراه شهاب الدین احمد خان بدرگا نمی توانم رفت
اگر بدستور سابق جاگیرهای که مشار الیه بما داده بود مسلم دارید بخدمت آمده
لوازم نوکری بجا می آریم و الا سر بصحرای آوارگی نهیم اعتماد خان در جواب
گفت بی حکم اقدس آن جاگیرها بشما تنخواه نمی توانم کرد اما از جانب
خود بدانچه مقدور باشد رعایت خواهم نمود آن بخت برگشتگان از جواب اعتماد
خان مایوس شده در پرگنه ماتر نزد خلیل بیگ و محمد یوسف شتافتند
هنگامه فساد گرمی پذیرفت چون جمعی که بکومک اعتماد خان از درگاه
عین شده بودند هنوز نرسیده اعتماد خان صلاح دران دید که شهاب الدین احمد
خان را بر گردانیده روزی چند نگاه دارد و بامداد و اعانت او در استیصال
معاندان همت گمارد و بآئین فراد داد شاه ابو تراب و خواجه نظام الدین احمد
بخشی را همراه گرفته نزد او رفت استشاره نمود شهاب الدین احمد خان در
جواب گفت که حراست ملک بی جمیعت نیک صورت پذیر نیست و این
مفسدان را همان جاگیرهای سابق بحال دارید تا آتش فتنه فرو نشنید و اگر بی
حکم جاگیر نمی توانید داد درینوقت که هنوز سردار معتبر درمیان آنها بهم
رسیده خود را جمع نساخته اند و کثرت عام نشده فوجی از مردم ما و خود را
سر آنها فرستاده سنگ تفرقه در جمعیت ارباب فساد اندازید اعتماد خان گفت
الفعل به شهر معاودت نمایند بعد ازان بهرچه صلاح باشد عین صواب خواهد بود
شهاب الدین احمد خان عذرها پیش آورد که مبلغهائی قرض کرده سامان سفر
موده ام و مردم من از نهایت پریشانی با اهل و عیال از شهر بر آمده اند
چگونه توان ماند و اعتماد خان تعهد نمود که از خزانه عامره خالصجات امداد

خواهم کرد چون زر نقدی درمیان نبود روزی چند بحرف و صورت تشخیص
مهم و تعیین مبلغ و مقدار گذشت آخر شهاب الدین احمد خان از صفحهٔ احوال
چنان خواند که اعتماد خان میخواهد که بحرف و حکایت او را چند روز نگاه
دارد تا مردم کومکی او از درگاه برسند بعد ازان سر بصحرا خواهد داد القصه از
ظاهر احمد آباد کوچ کرده بقصبهٔ کری رفت و جمعی از اوباش که در پرگنه
مانر فراهم آمده بودند فرصت مغتنم شمرده بکاتهیاوار شتافتند که مظفر را همراه
آورده کامی پیش برند چون بمظفر ملحق شدند عروس ملک را بخوبتر صورتی
در نظر او جلوه داده سخن در راه گفتند و لونها کاتهی سردار کاتهیاوار را به تطمیع
و تحریص ناخت و تاراج همراه گرفته روی ادبار به احمد آباد نهاده قریب یک
هزار و پانصد سوار کاتهیاوار فراهم آورده تا پرگنه دهولقه عنان مسارعت باز نکشیدند
و در قصبهٔ دهولقه لاشه تدبیر اهل تشویر بخلاف اندیشه و تدبیر فرو بست
بعضی مصلحت دران دیدند که بر اردوی شهاب الدین احمد خان شبخون
باید برد و مظفر برین بود که بطرف بندر کهنبایت رفته آن بلدهٔ معموره را یغما
سازد و اعتماد خان که خبر رسیدن مخالفان بدهولقه شنید دل از دست داده
و دست از پا نشناخته خود بقصبهٔ کری رفت که شهاب الدین احمد خان را بر
گردانیده به احمد آباد آرد و از غایت اضطراب و سراسیمگی چنین خطائی
عظیم کرد و فی الواقع مخالف را در دوازده کروهی گذاشتن و هژده کروه راه
بطلب کومک رفتن کدام عقل بوده معهذا سردارانیکه شهر را باعتماد اوتوان گذاشت
نباشد هرچه صلاح اندیشان راست تدبیر پوست کنده گفتند که این رای خطا
است نشنید و شیر خان پسر خود را بمحافظت احمد آباد گذاشته میر معصوم
بهکری را و فیض الله بیگ آقا و زین الدین کنبو را بحراست دروازه‌ها تعیین
نموده مجاهد خان گجراتی را بر دروازهٔ رای گمر گذاشت و نظام الدین بخشی
از شهر برآمده راه کری گرفت و بمجرد برآمدن او جمعی از واقعه طلبان
گجرات که بارباب فساد زبان یکی داشتند مسرعان فرستاده بر آمدن اعتماد خان
را بعنوان گریختن وا نمودند و در وقتی که اهل ادبار حیرت زده کار خود بودند

نمیدانستند که بکجا باید رفت و چه باید کرد این قسم مژده رسیده در ساعت بسرعت هرچه تمامتر روی ضلالت بگجرات نهاده و تا رسیدن به شهر آناً فاناً جمیعت مخالفان می افزود چون بظاهر احمد آباد رسیدند از دروازهٔ رای گهر که بعهده مجاهد خان گجراتی بود هجوم آورده بزد و خورد ده شهر در آمدند و پهلوان علی کوتوال شهر بقتل رسید و آتش فتنه و آشوب زبانه کشید شیر خان پسر اعتماد خان و میر معصوم بهکری و زین الدین کنبهو بهزاران جان کندن خود را ازان مهلکه بدر انداختند و ارباب فساد دست یغما کشوده بغارت و تاراج پرداختند نهو که عبارت از سلطان مظفر است چنین روزی را که شبها بدعا میخواست بدولتخواهای سلاطین گجرات در آمده کامیاب بر مسند مراد نشست و در لمحه البصر چنان مصر معمور که مملو از زر و جواهر و امتعهٔ نفیس بوده همه بتاراج رفت و چون اعتماد خان بکری رسید بعد از گفت و شنید و عهد و پیمان شهاب الدین احمد خان را برگردانید و خان مذکور که اعتماد بر بعضی ملازمان خود نداشت آنها را بحضور طلبداشته سوگند بمصحف مجید داد بر حلقه جماعه سمک حرام نمک بود بیشتر از همه سوگند خورد اوّل کسی که بمخالفان در آمده او بود بالجمله چون بهشت کروهی احمد آباد رسیدند شیر خان و میر معصوم علی بهکری و زین الدین کنبهو و غیره که از شهر می آمدند دو چار شده خبر وحشت اثر احمد آباد را ظاهر ساختند شهاب الدین احمد خان از استماع این سانحه به بحر اندیشه فرو رفت و از دیگر دولتخواهان کنکایش خواست هر کسی در خور دانش خویش سخن کرد آخر رائیها برین قرار گرفت که یک جلو تا احمد آباد باید شتافت اگر مخالفان از حصار بر آمده جنگ صف کنند هر آنچه نصیب باشد به ظهور خواهد پیوست و اگر قلعه را مضبوط سازند محاصره باید نمود که درین زودی کومکیان اعتماد خان نیز از درگاه خواهند رسید و کارها بمراد اولیای دولت خواهد شد اما غلطی که واقع شد این بود که اهل و عیال مردم را بنا بایستی همراه برد و در جای مضبوط ساخته و خاطر ازان وا پرداخته قدم پیش نهاد الحاصل وقت صبح بود که

زیبایی دولت عثمان پور که در ظاهر بلده واقع است رسیدند و اهل اردو بخیمه زدن و منزل گزیدن پرداختند مفسدان برگشته روزگار از رسیدن فوج آگاهی یافته بموجب آلات قتال و لوازم سواری پرداخته مسلح و مکمل از شهر برآمدند و اگر آن مردم یکراست بشهر میرفتند ظن غالب بود که مخالفان سرا سیمه وار از راه دیگر میگریختند القصه درین فرصت که مردم شهاب الدین احمد خان بخیمه زدن و فرود آمدن مشغول بودند مفسدان بخاطر جمع زره پوشیده و آنها در راه محافظت اهل و عیال و کشیدن احمال و اثقال گرفتاری داشتند و جمعی که با شهاب الدین احمد خان رسیده بودند وقتی خبردار شدند که قریب دو هزار سوار از شهر در آمده کنار دریا صف آراستند مظفر حسین در قول و یمین و یسار او بونیا کاری ایستاده و محمد یوسف بدخشی و خلیل بیگ و تمنا حسین و وفادار بیگ و مغل بیگ و دیگر جهانخوران بطریق هراول قدم ادبار پیش نهادند شهاب الدین احمد خان از ظهور این سانحه غیبی سوار شده بترتیب صفوف و توزک افواج پرداخت اعتماد خان به بهانه آنکه گذر عثمان پور را مضبوط سازم تا مخالفان از آب نتوانند گذشت با میر ابو تراب و جمعی از گجراتیان سوار شده خود را بگوشه کشیده راه گریز میدید شهاب الدین احمد خان با هفت صد هشت صد سوار که همراه داشت در برابر مخالفان برگشته بخت زمین مرتفعی اختیار کرده پای همت افشرده ازینجمله دویست کس در قول خود داشته همه مردم را مثل سمک حرام نمک و پاینده سگ کش و دیگر حرام نمکان از آب گذرانیده در برابر غنیم فرستاد و اگر سران آنفوج با مخالفان یکی داشتند اما دیگران خوب تاختند و دو دفعه پیش قدمان فوج مخالف را رو گردان ساختند به مغل بیگ و وفادار بیگ زخم تیر رسید اما سمک حرام نمک که سردار فوج بود مردم را از جنگ و ستیز باز میداشت و لحظه بلحظه کسان خود را نزد میر عابد و دیگر مفسدان فرستاده تحریص جنگ می نمود بدر بیگ ترکمان از نوکران شهاب الدین احمد خان در کنار آب ترددات شایسته ظاهر ساخته جان نثار شد درینوقت سمک و پاینده سگ کس وغیره

پانصد سوار راه بی حقیقتی سپرده بمخالف پیوستند و آنها از دل دهی سمک پای جرات و جسارت پیش نهاده از آب گذشتند تا آنکه همراه شهاب الدین احمد خان دویست سوار بیش نبود قدم همت برداشته رفقا را بمدافعه و مقابله ترغیب و تحریص میکرد تا آنکه زخم تیری با اسپ او رسید و بر گرد و پیش او معدودی از خویشان و برادران ماندند و مخالفان هجوم آوردند تا گریه چندی از خیر اندیشان او جلو گرفته از معرکه بر آوردند درین حال عبد الرحمن مجهولی از ملازمان شهاب الدین احمد خان که در زمرهٔ داغیان در آمده بود از عقب رسیده زخم شمشیر بخان رسانید لیکن زخم کاری نیفتاد خان جان بسلامت برد او کاتهیان و رجاله شهر که بقصد تاراج همراه شده بودند در خیمه و منازل مسلمانان ریخته دست یغما کشودند و زن و دختر ارباب صلاح را معه ناموس اسیر و دستگیر ساخته انواع تشویش رسانیدند و نقد و جنس و اسپ و فیل و یراق بسیار بتاراج رفت و بهمین دست برد هنگامه مخالفان رونق تازه یافت و مظفر با خواسته بسیار و غنیمت بیشمار عنان معاودت معطوف باحمد آباد داشته بغایت غرور و پندار به ارک شهر نزول نموده تکیه بر جائی بزرگان زده بحکومت گجرات گوشه کلاه شقاوت کج نهاده نشست و در همین روز سمک حرام نمک و اکثر ملازمان رو شناس شهاب الدین احمد خان بخدمت او رفته ملازم شدند و آن کم فرصت کوته اندیش بتعین منصب و خطاب و تقسیم جاگیرات پرداخت و روز دیگر جمعی از ارباب ضلالت بمسجد جامع رفته خطبهٔ بنام خود خوانده در همین روز مسرعان بطلب شیر خان فولادی که در ولایت جونا گده روزگار بعسرت و فلاکت میگذرانید فرستاد او با دویست تتو سوار مفلوک آمده ملحق شد و چون خاطر او از جانب قطب الدین خان که در نواحی سلطان پور و نذر بار بود جمع نمی شد میر عابد را بحراست شهر گذاشته خود بدان صوب شتافت و شیر خان را با جمعی از اوباشان بمقابل شهاب الدین احمد خان بجانب پتن فرستاد و از مفالیک گجرات و سپاهیان آن ملک وغیره هرچه بهم رسید نوکر نمود و در عرض دو هفته چهارده پانزده هزار سوار بدکردار از اهل ادبار فراهم آورد

درین حال لشکریکه از درگاه گیتی پناه بکومک اعتماد خان مقرر شده بود مثل خواجه ابو القاسم دیوان و محمد حسین شیخ وعده قریب دو هزار سوار در پتن به شهاب الدین احمد خان پیوستند و اولیای دولت قاهره قلعهٔ پتن را استحکام داده عرضداشتی مشتمل بر شرح این سوانح بپایهٔ سریر سعادت ارسال داشتند بالجمله قطب الدین محمد خان بعد از استماع این واقعه بکوچهای متواتر به بروده رسید درین شورش سید دولت نامی که نوکران کلیان راو کهنبایتی بود جمعی را فراهم آورده کهنبایت را متصرف شد و بسیار بدستش افتاد قریب چهار هزار سوار جمع نموده بمظفر نوشت مظفر خطاب رستم خانی با اسب و خلعت فرستاده نوشت که بحال خود باشد هرگاه طلبیده شود بیاید و اولیا نام ملا شیر خان فولادی در قصبهٔ چهونانه غبار شورش و انگیخت بیگ محمد توقبائی که دران نزدیکی بود بجنگ مردانه او را شکست داد شیر خان از شنیدن این خبر حسین داماد خود را با فوجی به سر او فرستاد اولیای دولت محمد حسین شیخ و خواجه نظام الدین بخشی را با جمعی از بهادران اخلاص نهاد بکومک او تعیین فرمودند مخالفان تاب مقاومت نیاورده باز گردیدند و بیگ محمد نیز دستی نموده خود را بمخالفان رساند و بین الفریقین جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده راه هزیمت پیش گرفتند از سنوح این سانحه شیر خان فولادی بانواج آراسته خود متوجه نهرواله شد اعتماد خان و شهاب الدین احمد خان در پتن توقف گزیده شیر خان پسر اعتماد خان و دیگر بنده های جان نثار را بمدافعهٔ آنها مامور فرمودند فرستادها در هژده کروهی پتن بمخالفان رسیده عرصهٔ کارزار آراستند و کوششهای مردانه از جانبین ظهور پیوست و حسین داماد شیر خان فولادی کشته شد و شکست بر مخالفان افتاد اما چون مظفر بنابر مقابله قطب الدین محمد خان از احمدآباد کوچ نمود و سید دولت از کهنبایت با جمعیت چهار هزار سوار در ناحیه قصبه دریاد آمده بدو پیوست قطب الدین خان از استماع این خبر محمد افضل و میرک محمد را با هزار سوار تعیین فرمود که رفته گذر خانپور و بیکانیر را نگیرند تا لشکر مخالف عبور نتواند

کرد آنها آمده بر گذرها فرود آمدند اما نهاني مراسلات موافقت با مظفر داشتند روزیکه مظفر بر گذر خانپور رسید اندک جنگ نموده رو بفرار نهادند قطب الدین محمد خان با جمعی از خاص خیل خود را بدیوار بند قصبهٔ بروده کشیده مفسدان قدم جراءت پیش نهاده بمحاصره پرداختند قریب بیست هزار سوار و پیاده و کولی و راجپوت پیش مظفر درین محاصره فراهم آمده بودند با وجود کثرت مخالفان تا بیست و دو روز قلعه را نگهداشت چون بر مردوم خود اعتماد نداشت خان بجراءت خود خارج از طاقت بشري ترددات مي نمود تا آنکه روز دیگر محمد میرک و چرکس خان رومي از مورچال خود بمظفر پیغام فرستادند که تا ما در مورچال خود قیام داریم مردم چشم بجانب ما داشته نگهباني مورچلهای خود مي کنند شما به بهانه صلح ما را و زین الدین کنبهو را که از خویشان شهباز خان کنبهو بود که او را همراه اعتماد خان از درگاه والا فرستاده بودند بعد شکست شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان پیش قطب الدین خان رفته بود که او را بسرعت بیارد و او در حراست مورچالها پیِ نفاق بود سیادت پناه سیّد جلال بهکری و خواجه یحیی وکیل نورنگ خان را پیش خود طلبیده بعد ازان ما را و یحیی را قید کنید و زین الدین کنبهو و سید جلال را بکشید روز دیگر قلعهٔ را بچسپید هیچکدام از لشکر قطب الدین خان دست بکار نخواهد برد مظفر بنابر اشارهٔ اهل نفاق چنان کرد قطب الدین خان هر پنج را برسالت فرستاد بمجرد آمدن آنها ایشان را قید نمود و صبح آن زین الدین کنبو را بپای فیل انداخت و سید جلال را سید احمد بخاري شفاعت نموده خلاص کرد و بمنزل خود برد و مظفر سوار شده امر کرد تا هر چهار طرف قلعه بچسپند و توپها که از احمدآباد آورده بود بر قلعهٔ بستند قطب الدین خان چون حقیقت لشکر خود بدین منوال دید و از تن تنها چه تواند کرد در ارک متحصن شد روز دیگر مظفر سوگند بکلام مجید خورد که ضرر جان بخان نرساند و قول فرستاده طلبید قطب الدین خان لاچار آمده مظفر را دید همان ساعت با غوای بعضی غرض گویان قطب الدین خان را با جلال الدین محمد خواهر زاده او قید نمود

بعد ساعت چند هردو را شهید ساخت و دو روز در بروده مقام نموده رفته در نواح بهروچ فرود آمد والد نورنگ خان با غلام چند در قلعهٔ بهروچ بودند روز سیوم غلامان حرام نمکی کرده بر آمده مظفر را دیدند و کلید قلعه را سپردند تمام خزانه قطب الدین خان بدست مظفر افتاد پانزده روز درانجا اقامت ورزید که درین اثنا خبر رسید که مرزا خان خلف الصدق بیرام خان حسب الحکم معلی بکوچهای متواتر متوجه احمدآباد است مظفر نیز بسرعت معاودت نموده باحمدآباد آمد ٭

صوبه داري مرزا خان خلف الصدق بیرام خان و رزم آراستن مظفر و هزیمت یافتن او و بتصرّف در آمدن احمدآباد بدست اولیای دولت قاهره و سرفراز شدن خان مشارالیه بوالا رتبه پنجهزاري ذات و خطاب خان خانان و بنای فتح باغ در موضع جنگاه و دیوانی خواجه ابوالقاسم دیوان سابق و ورود فرمان والا شان در باب وضع تاریخ ومنشور الاداب الهي بممالک محروسه هندوستان

در هنگامیکه رایات عالیات بسمت ممالک شرقیه متوجه بودند خبر شورش گجرات بعرض اقدس رسید مرزا خان خلف الصدق بیرام خان را که از صغر سن در ظل رافت و عاطفت آنحضرت تربیت یافته بود در آواخر سنه ۹۹۱ نهصد و نود و یک بحکومت و ایالت گجرات بلند مرتبه گردانیدند و سید قاسم بارهه و سید

هاشم بارهه و شیرویه خان و رای درگا و میدنی راو و درویش خان و محمد رفیع
و شیخ کبیر مخاطب بشجاعت خان و نصیب خان ترکمان و بسیاری از مبارزان
جان نثار و مجاهدان عرصهٔ کار زار بهمراهي مرزا خان تعین شدند که از راه راست
متوجه گجرات شوند و قلیج خان و نورنگ خان را حکم شد که از راه مالوه شتافته
امرای آن صوبه را همراه گرفته خود را رسانند چون مظفر خبر عزیمت مرزا
خان شنید باحمدآباد برگشته آمده از بسیاری بدست آمدن اموال دماغ او تباه
گشته چندی در احمدآباد بخود کامي نشست و شهاب الدین احمد خان وغیره
امرا که در پتن بودند خبر نزدیک رسیدن مرزا خان را بانوجی از دلیران عرصهٔ
کارزار استماع نموده خواجگي طاهر پسر خواجه عمادالدین حسین را پیشتر فرستاده
بر حقیقت کار اطلاع بخشیدند و او در میرته بخدمت مرزا خان پیوسته آنچه
گذشته بود معروض داشت مرزا خان از فرط دانائي حادثهٔ قطب الدین خان
را برهمگنان ظاهر نساخت و سران سپاه را حاضر آورده دنکایش طلبید هرکس در
خور همت خویش سخنی گفت آخر رایها برین قرار گرفت که باعتقاد اقبال
بادشاهي گرم و چسپان شتافته بجنگ مبادرت نمایند باین عزیمت ترتیب
افواج نموده قدم همت پیش نهادند و مظفر بالشکر بسیاري صفوف ادبار ترتیب
داده و توپها را با دیگر آلات آتشبازی پیش در چیده در محمد نگر متصل عثمان
پور آنطرف رود سابرمتي بفاصله یک کروه بلده بتاریخ نهم شهر محرم الحرام
سال نهصد و نود و دو رزم طلب نشست مرزا خان از روی تدبیر فرماني ظاهر
ساخت که در فلان تاریخ بذات اقدس متوجه استیصال اعدای دولت شده ایم
زینهار در مبارزت تعجیل ننماید ازین نوید دولت خواهان را قوت دیگر افزود
و در ارکان همت مخالفان تزلزل تمام را یافت و چون سزاولان از درگاه والا تعین
شده بودند که لشکر مالوه را بکومک رسانند مرزا خان روزی چند در عقده
توقف انداخت و بجانب سرکهیج عزیمت نموده یک طرف آبادي موضع
مذکور و طرف دیگر بشاخ بنداستوار گردانیده فرود آمد نخست جمعی که به ارادهٔ
شبیخون آمده نا کام باز گردیدند چون صیت رسیدن موکب اقبال و آمدن لشکر

مالوه گرم بود مظفر فرصت را غنیمت شمرده از محمد نگر بر خاسته از آب گذشته متصل بمزار شاه بهیکن قدس سره آمده بجنگ پیش دستی نمود تا گریز دلاوران دولت و اقبال موجها آراسته بمقابل شتافتند درمیان جوی واقع شده بود در وقت گذشتن فوج هراول و التمس ترتیب ساقط گشت بهادران لشکر منصور با مخالفان در آویخته داد دلیری و جانفشانی دادند چون ترتیب نماند هرکس بطرفی افتاده با مخالفان در آویختند و بغایت جنگ سخت در پیوست مرزا خان با سیصد سوار و صد زنجیر فیل قدم همت برجا داشته نظاره به نیرنگی اقبال شاهنشاهی می نمود و مظفر با پنج و شش هزار سوار در عرصهٔ غرور و پندار ایستاده بود و چون از افواج مخالف آثار غلبه و تسلط ظاهر شدن گرفت بعضی از هوا خواهان خواستند که بر جلو مرزا خان دست زده از عرصهٔ نبرد بر آرند او این معنی را از ناصیه حال کوتاه همتان دریافته باعتضاد اقبال بیزوال خاقان گیتی ستان عنان مدار از دست داده توسن همت بر انگیخت و فیلان مست صف شکن که در پیش فوج داشته بود افواج را در هم شکسته هر کدام چون کرد باد بعرصهٔ کارزار در آمدند مظفر عنان ثبات و اختیار از دست داده راه هزیمت پیش گرفت جمعی از موافقت از راه معمور آباد بصوب دریای مهندری شتافتند و هر گروهی بطرفی آواره دشت ادبار شدند و بسیاری به تیغ بدریغ بخاک هلاک افتادند چون روز بآخر رسیده بود تعاقب گریختگان نپارستند کرد و این واقعه در روز پنجشنبه سیزدهم محرم الحرام سنه مذکور روئیداد درین اثنا روزیکه مظفر شکست یافت قلیج خان و شریف خان و نورنگ خان و دیگر سپاه مالوه با عساکر فیروزی بقصبه بروده رسیدند چون همدران مقام خبر فتح بایشان رسیده بود در بروده مقام نمودند و نورنگ خان و مرزا زاهد پسر شریف خان بر سر بروچ ایلغار کردند تا قلعه را بدست آرند حاجی سمک و چرکس و نصیر که خزانه و قلعه بایشان تعلق داشت در بر روی آنها بسته بجنگ پیوستند مظفر فرار نموده به کهنبایت آمد و از سوداگران و متوطنین آنجا زرها گرفت و بزر پاشی واقعه طلبان فتنه دوست قریب ده

مظفر ویران شده بجانب جونه گده شتافت و اولیای دولت قاهره خاطر از مهم پرداخته باحمد آباد مراجعت نمودند اکثری امرای کمکی به تیول خودها باز گردیدند فضا را در آن سال از شورش ارباب فساد و تفرقهٔ مردم قلیلی حاصل جاگیر به تصرف سرداران در آمد و ازین ره گذر احوال سپاه رو به خرابی نهاد آن واقعه طلب که در کمین فرصت بود بار دیگر جمعی از او باشان بی سر و پا فراهم آورده مجدداً اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانید خانخانان خبر یافته قلیج خان را بحراست احمد آباد گذاشته و سید قاسم بارهه را با سادات بارهه در پتن باز داشته و درمیان ولایت هر جا مناسب دانست تهانه جات مقرر فرموده خود با نورنگ خان و خواجه ابو القاسم و نظام الدین احمد فوجی از مبارزان عرصهٔ کار زار باستیصال آن برگشته روزگار روی همت نهاد و مظفر بمور بی آمده را دهن پور را تاخت و از هر جا هرچه بدست می افتاد بغصب میگرفت و انتظار کومک زمینداران داشت چون عساکر اقبال نزدیک رسید سراسیمه بجانب کاتهیاواز شتافت خانخانان اردو را گذاشته متعاقب او گام سرعت بر گرفت و او خود را دران حدود نیز جمع نتوانست کرد رخصت ادبار بکوهستان بدره کشید زمینداران و کلا فرستاده در دولتخواهي زدند و ازانکه بیشتر با مظفر هم پای کرده بودند وسیلهٔ نجات منحصر در دولتخواهي یافته از راه عجز و انکسار وزاری در آمدند امین خان غوری حاکم جونه گده پسر خود را قرار داد که بخدمت میفرستم خانخانان میر ابو تراب را فرستاده او را آورد و راجه جام باظهار دولتخواهي نشان داد که مظفر در فلان جا است اگر جمعی از خوش اسپهای تیز جلو بر جناح استعجال خود را رسانند یمکن که بدست افتد خانخانان خود بسرعت شتافت و چون او بکوهستان در آمده بود اثری ظاهر نشد مجملاً خانخانان چهار فوج ترتیب دادیکی بسرداري نورنگ خان و دیگر بکار فرمائي خواجه نظام الدین احمد بخشي و دیگری بسرکردگي دولت خان لودهي و هر فوجی بصوبه تعین فرمود که دران ملک معمور در آمده تاخت و تاراج نمایند و با آنکه مذکور میشد که مظفر پسر خود را نزد جام گذاشته خود بجانب احمد آباد رفته

است خانخانان خاطر را غبار آلود تفرقه نساخته مالش جام پیش نهاد همت ساخته بسیاری از راجپوتان را علف تیغ انتقام ساخت و غنیمت بسیار بتصرف اولیای دولت در آمد و چون چهار کروهي نوانگر که مسکن جام است معسکر اقبال گردید از راه عجز و نیاز وزاري پیش آمده رای درگا و کنهان رای را درمیان انداخت و پسر خود را با فیل شرزه و دیگر نفایس روانه ساخت خانخانان رعایت وقت منظور داشته ازانجا عطف عنان نموده مظفر که روی تهور و جسارت باحمد آباد نهاده بود چون به تهانه پرانتي نزدیک شد فوج تهانه پرانتی و سد اوله یک جا شده بمدافع او همت مي گمارند و بهادران لشکر داد شجاعت و جانفشاني داده بسیاری از مخالفان سیاه بخت را بقتل میرسانند خواجه یزدي با جوانان قوي دل بوقت تاخته مخالفان را بر داشت و مظفر منهزم شده راه ادبار پیش میگیرد اگرچه دریں جنگ بجوانان خوب زخمهای نمایان رسیده اما اکثری از اعیان لشکر مخالف بخاک بیستی غلطیدند و بشارت این فتح در اثنای راه بخانخانان رسید شکر این موهبت تازه بجا آورد و در سال نهصد و نود شهاب الدین احمد خان که در ضلع بهروچ بود بصوبداری مالوه سرفراز شده شتافت و همدران سال خانخانان از ضبط گجرات وا پرداخته به سجود کریاس فلک آساس فرق عزت برافراخت و خاقان گیتي ستان بانواع نوازش مخصوص گردانید بعد ایام معدود از نواحي دارالبرکت دهلي رخصت حکومت گجرات یافته معاودت نمود و درسنه نهصد و نود و چهار خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش بخطاب فرزندي امتیاز بسرداری مهم دکهن رفته بود به سبب مخالفت امرایان متعینهٔ لشکر را گذاشته جریده باحمد آباد آمد که خان خانان را بکومک خود برد خانخانان باستقبال شتافته مقدم او را گرامي داشته در مقام تهیهٔ کومک بود امّا باز بحرف و حکایات اهل نفاق ازان عزیمت دل بر گرفت و خان اعظم بی حصول مقصود مراجعت نموده بولایت مالوه شتافت و در سال نهصد و نود و پنج بنابر شادي جشن کدخدائي شاهزاده سلطان مراد خانخانان حسب الطلب بحضور رفت و قلیچ خان به نیابت خانخانان در احمد آباد مي پرداخت

دوازده هزار کس از او باش بر گرد او جمع شدند و رعایا نیز صاحب زاده موروثي دانسته راه وفاداري پيش گرفتند و مجدداً هجوم عام شد چون اينخبر در احمد آباد بمرزا خان رسيد سيد قاسم را که زخمي بود با چندي از منصبداران بحراست شهر احمد آباد گذاشته عزيمت دفع فساد ارباب بغي پيش نهاد همت ساخت و بسرداران لشکر مالوه که در بروده و محاصره بهروچ بودند نوشت که شمايان بيايند که مخالف باز در کهنبايت جمعيت نموده است و بتاريخ دهم شهر صفر المظفر بر سر مظفر بر آمد مخالف نيز سيد دولت را با جمعي بدهولقه فرستاد و پسران اختيار الملک و مصطفی خان سرواني را بجانب معمور آباد روان ساخت، چون مرزا خان بموضع باريچه رسيد سرداران مالوه بلشکر ملحق شدند مظفر از استماع پيوستن عساکر مالوه از کهنبايت بر آمده بطرف بروده روانه شد مرزا خان نيز تعاقب کنان به بروده رسيد ازانجا تولک خان را جدا ساخته بر سر سيد دولت فرستاد و خود با ديگر امرا بر سر مظفر رفت و مخالفان در برابر آمده رزم طلب گرديدند و از جانبين کشش و کوشش بسيار شد آخر الامر نسيم فتح و ظفر بر پرچم اولياي دولت قاهره وزيده مفسدان برگشته بخت رو بوادي فرار نهاده و تولک خان نيز فتح کرده با لشکر منصوره پيوست و مظفر از آب نربده گذشته به دره کوه جهانپه که از احمد آباد شصت کروه واقع است پناه برد و امراي عظام در قصبهٔ نادوت معرکه قتال آراسته عزيمت استيصال او پيش نهاد خاطر ساختند و از منزل مذکور ترتيب فوج نموده بادل قوي بدفع اعداي دولت قاهره پرداختند و آن برگشتها بخت درين عرصه مردي نيز خجالت زده ادبار شده لشکرش متفرق گشته اکثري بر آمده مرزا خان را ديدند و بعضي به دکن رفتند و دستگاهش بتاراج رفت درين جنگ قريب دو هزار کس علف تيغ انتقام گشتند و پانصد کس اسير پنجهٔ تقدير شده مسافر راه عدم گرديدند چون اين نويد بمسامع جلال رسيد مرزا خان را بخطاب والای خانخانان و منصب پنجهزاري ذات پايهٔ عزت افزودند و ديگر بندهها در خور شايستگي خدمت به مناصب سرفرازي يافتند چون خانخانان از نادوت به احمد اباد آمد ...

ملک و دلاسای زیردستان گماشت و در مکانی که بر مظفر ظفر یافته بود بر کنار رودبار سابرمتی واقعه موضع کهتو پور سیر کهیج از بلده بفاصله سه کروه احداث باغ فرمود و بفتح باغ موسوم گشت که تا حال بعضی از عمارات و آثار چار دیواری برجاست و از باغیت افتاده زمینش را مزروع می نمایند و حاصل آن در جمع موضع مذکور محسوب می شود القصه مظفر شکسته دل و پر از تنگنای کوه راج پیلپه بر آمده بصوب پتن روانه شد و همچنین میر عابد و میرک و یوسف و میرک افضل و عبد الله و میر حسین نزد قصبه موندده غبار شورش برانگیختند خانخانان فوجی بسرکردگی شادمان بیگ و مقصود آقا بر سر مظفر فرستاد او تاب مقاومت نیاورده بجانب ایدر شتافت و ازانجا به کانیباراز و ازانجا با چند کس بموضع کهرری پیش اونیا کانهی رفت و فوجی دیگر بسرداری نظام الدین احمد و میر ابو المظفر و دیگر امرا بدفع مفسدان که اسامی آنها مرقوم شد نامزد فرمود چون فوج بدهولقه رسید هنگامهٔ مخالفان پراکنده شد هر کدام بحال تباه بطرفی آواره گردیدند و شیر خان فولادی به زمیندار کالانه پناه برد چون قلیج خان و نورنگ خان و تولک خان و شریف خان را با سائر لشکر مالوه به تسخیر قلعهٔ بهروچ تعیین کرده بود محاصره داشتند و از هیچ راه فتح البابی نمی شد نصیر خان که در قلعه بود نگران آنکه حاجی سمک با مردم بادشاهی سازد دغا گشت خانخانان و شهاب الدین احمد خان با فوجی از مردم تازه زور بدان صوب فرستاد و سرکار بهروچ بجاگیر او مقرر فرمود یکی از بندوقچیان از قلعه بر آمده به شهاب الدین احمد خان گفت که مردم قلعه از محاصره بجان آمده اند اگر مجاهدان اقبال بطرف دروازه روی همت نهند برادران و یکجهتان من دروازه‌ها را می گشایند و این عقده به سهولت گشاده می شود چون از سخن او بوی صدق و راستی می آمد فی الفور جمعی بطرف دروازه شتافتند بهمان دستور فتح قلعه بسهولت میسر شد نصیر خان و چرکس خان بهزار جان کندن خودها را بیرون انداختند اسپ چرکس خان در خلاب نربدا افتاد و بند شد و بدست مردم بادشاهی افتاده روانه ملک عدم گردید و در اواخر سنه ۹۹۱ مذکور چون سلطان

خانخانان که مرزا عبد الرحیم از ابوین نام داشت در سن چهار سالگی بعد از شهادت بیرام خان والدش حسب الطلب اقدس از گجرات بحضور آمده چنانچه در صدر اوراق سمت گذارش یافته و در ظل رافت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته اولاً بوالا رتبه خطاب مرزا خان سرفراز گشت و در سنه ۹۸۳ نهصد و هشتاد و سه بصوبداری گجرات مفتخر گشته در اندک مدت حضور طلب شد وزیر خان به نیابت او بامر نظامت میپرداخت دفعه دویم که بصوبداری صوبه ممتاز شده آمد بعد ظفر یابی بر مظفر بعالي رتبه خانخانان که خطاب پدرش بود برتری یافت مرد صاحب کمال که همیشه افاضل کرام در صحبتش میبودند و مدام فصحای عالي مقام در خدمتش بسر میبردند در امور لشکر داری و اعدا شکنی نوعي عالم و باهر شده بود که واضع آن شیوه او را توان گفت و در همت و فتوت از حاتم طائي گوی سبقت ربود تمامي حالات غریبه و حکایات عجیبه که بین الخواص و العوام مشهور و بر السنه جمهور خلایق مذکور است پرداخته شود دفتری علحده باید گاهی به گفتن نظم چون آب زلال و شعری چون سحر حلال اوراق لیل و نهار را بدان زیب و زینت مي بخشید این ابیات که صورت تحریر پذیرفت ازوست *

* غزل *

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است
جز این قدر که دلم سخت آرزومند است

نه زلف دانم و نه دام این قدر دانم
که پای تا سر من هرچه هست در بند است

خیال آفت جان گشت و خواب دشمن چشم
بلای نیم شب است این نه مهر و پیوند است

ادای حق محبت عنایتیست ز دوست
و گرنه خاطر عاشق بهیچ خورسند است

بدوستي که بجز دوستي نمیدانم
خدای داند و آنکو مرا خداوند است

ازان خوشم بسخنهای آشنای رحیم
که اندکی به اداهای عشق مانند است

همدران سال فرمان وضع تاریخ و منشور الاداب الهی که در حضور احداث یافته بجمیع ممالک هندوستان بشرف صدور پیوست که مطابق یرلیغ و منشور و الا به عمل آرند چنانچه نقل هر دو بعینه داخل اوراق نموده شد *

نقل فرمان عالیشان درباب وضع تاریخ الهی

دربن زمان دولت آرای و هنگام سعادت پیرائی که یک قرن از جلوس نصرت قرین بر سریر سلطنت گذشته و آغاز انتساء حدیقهٔ اقبال است فرمان گیتی مطاع پرتو ارتفاع یافت که حکام محروسه و سایر متصدیان مهمات مالی و ملکي بتفاوت درجات و تناسب طبقات بتواتر و تکاثر مکارم شاهنشاهی مفتخر و مستظهر بوده بدانند که چون تمامی همت والا مصروف آن است که کافهٔ انام از خواص و عوام که بدایع و دایع غیبي اند در ظلال امانی و آمال منشرح البال و مرفه الحال بوده اوقات گرامی را که مفقود البدل و معدوم العوض است در مرضیات الهی مصروف دارند و ربقه عقیدت خود را از قلادهٔ تقلید که ارباب ملل کلهم و اصحاب نحل اجمعهم دست رو بر آن زده اند و در جمیع ادیان مائر قباحت و وقاحت آن بابلغ وجوه ادا می نمایند باز داشته در تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردانند و در مسالک مطالب کلیه و جزویه بی بدرقهٔ دلیل قدم نه نهند و در مشاع مقاصد خود نقیرا و قطمیرا بی اضاءت حجت شروع نه نمایند و ضمیر اصابت پذیر ما استکمالاً و تکمیلاً همواره در حقایق علمي و دقایق حکمي نظر مي اندازند و بعنایات و هدایات غیبي از مبادي عالیه وسیله الهامات و واردات مستفید و مستفیض است و از آثار سلف و خلف نیز بمقتضای حسن سریرت و صفائی عقیدت محظوظ و بهره مند دریغولا چون عبور بر تقاویم متفارقه اهل هند که بزبان این طایفهٔ پتره گویند بفتح بای موحد فارسی و سکون فوقانی و فتح را غیر منقوط و های خفي و دربن اوراق کلپترهٔ مشاهده

نمود که مبداء شهور قمري را بعد از استقبال که زمان افزایش ظلمت است
و آنرا بزبان هندي کش پیچه گویند و این سیاه باطنان بمحض تقلید و جهالت
و غایت غوایت و ضلالت ابتدای ماه را بر ظلمت نهاده اند باوجودیکه بطلان
این عمل بی ما حصل و عدم استناد آن بدلیل روشن تر ازان است که
باستدلال احتیاج افتد و از مهره متدین این طایفه چنان بمسامع عزو جلال رسید
و مطابق آن کتب معتبر قدیمه خود ،، بنظر صواب بین در آوردند که مبداء شهور
قمري پیش قدما از ابتداء روشن شدن اینجانب ماه که بجانب ما است بوده
که آنرا بزبان ایشان شکل پیچه نامند از زمان بکرماجیت بواسطه شیوع
نامتدنیان و وقوع هرج و مرج این روش روشن متروک و مهجور شده است
و معقولیت آنکه اول ماه از ابتدای ظهور نور کنند از اجل بدیهات است بنابر
آن حکم مقدس سعادت نفاذ یافت که ارباب تنجیم و اصحاب تقویم و مستخرجان ممالک محروسه تقویم هاي خود را بطریق شکل پیچه نهند و بواسطه احتیاط
و اهتمام تسهیل و تیسیریک تقویم را بمهر اشرف اقدس مزین فرمود فرستادیم که
برین نمط جاري گردانند درین اثنا اکابر و اعاظم قدس بموقف عرض رسانیدند که
بر خاطر الهام ماثر پوشیده نیست که مقصود از وضع تاریخ آن است که اوقات
مهمات و معاملات بآساني معلوم شود بنوعیکه احدی را مجال منازعت نباشد
مثل آن که شخصی مبایعت نموده یا اجاره کرد یا قرض گرفت و در اداي آن
مدت چهار سال و چهار ماه قرار داد تا مبدء معین نباشد تعین این مدت متعسر
بل متعذر خواهد بود و پیدا ست که هرگاه که از ابتدای تاریخي عهد بعید
گذشته باشد وضع تاریخ تازه نمودن ابواب یسر و سهولت بر جمهور عالم کشودن
است و بر واقفان مواقف اخبار ظاهر است که از مبادی احوال تا غایت حال
داب سلاطین عظام و اساطین حکمت آن بوده است که همواره بوسیلۀ اهتمام
خود اساس این بنای سعادت اقتباس را مجدّد مي ساخته اند و معامله گذاران
روزگار از مضایق حیرت نجات مي بخشیده اند و الحال چون تاریخ هجري که
آغاز آن از روز شماتت اعدا و کلفت احبّا است نزدیک بهزار رسیده و تاریخ هند

از هزار و پانصد متجاوز گشته و همچنین تاریخ سکندری و یزد جردی که از
الوف و مآت تجاوز نموده جداگانه در تقاویم مسطور و مرقوم است و نوشتن
و گفتن آن در مطارحات معاملات بر اهل عالم خصوصاً بر عوام الناس که
مدار معامله در ایشان است بسیار مشکل شده و ایضاً در ممالک محروسه
ارباب هند تواریخ مختلفه دارند مثل آنکه در ولایت بنگاله تاریخ از ابتدای
حکومت لچهمن سین است و ازان باز تا حال چهار صد و شصت و پنج
سال شده است و در ملک گجرات و دکهن تاریخ سالباهن است که الحال
یک هزار و پانصد و شش سال است و در ملوه و دهلی و غیر آن تاریخ
بکرماجیت متعارف است که الحال یک هزار و شش صد و چهل و یک سال شده
و در نگرکوت هر که حکومت آن قلعه داشته باشد از سر ابتدا می کنند و حالت
و رتبت هر کدام معلوم دانایان وقایع و دانشوران آثار است و مشخص است که
هیچکدام از تواریخ هندیه از امور عظیمه حق اساس نیست اگر بمقتضای عوام
رافت و شمول عطوفت خود وضع تاریخ مجدد شود که هم آسایش خلایق دران
باشد و هم اختلاف تواریخ هندیه مرتفع گردد و هر آئینه مُدرات و حسنات این
راجع حال و مآل ان رفیع الدرجات خواهد بود و در کتب معتبره و زیجات متداوله
مثل زیج ایلخانی جدید گورگانی مصرح است که مبداء تاریخ ظهور امر عظیم
گردانند مثل ظهور ملتی قویم یا حصول سلطنتی عظیم و المنة لله تبارک
و تعالی که درین سلطنت کبری از عظایم امور و جلایل وقایع از تسخیر بلاد عظیمه
و تفتیح قلاع حصینه و دیگر فتوحات و تائیدات آن قدر در عالم ظهور آمده که هر کدام
لیاقت این امر جلیل ایشان دارد اما اگر آنحضرت مبداء تاریخ جدید را از روز
جلوس بر سریر سلطنت خود که اکبر نعم الهی و اعظم آلای نامتناهی است که
از آن هنگام سعادت انجام امروز بیست و نهم سال شمسی و سی ام قمری می شود
فرمایند هر آئینه بوسیله این امر خیر مراسم شکر گذاری تقدیم رسانیده باشند و هم
انجاح مقاصد طوایف عالمیان بحصول انجامیده باشند ایضاً در ضمن این عمل خیر
کسری بشان رفیع المکان تاریخ هجری که از روز هجرت حضرت خیر الانام است

نمود که مبداء شهور قمري را بعد از استقبال که زمان افزایش ظلمت است
و آنرا بزبان هندي کش پیچه گویند و این سیاه باطنان بمحض تقلید و جهالت
و غایت غوایت و ضلالت ابتدای ماه را بر ظلمت نهاده اند باوجودیکه بطلان
این عمل بی ما حصل و عدم استفاد آن بدلیل روشن نیز ازان است که
باستدلال احتیاج افتد و از مهرة متدین این طایفه چنان بمسامع عز جلال رسید
و مطابق آن کتب معتبر قدیمه خود را بلفظ صواب بین در آورند که مبداء شهور
قمري پیش قدما از ابتداء روشن شدن اینجانب ماه که بجانب ما است بوده
که آنرا بزبان ایشان شکل پیچه نامند از زمان بکرماجیت بواسطه شیوع
نامتدینیان و وقوع هرج و مرج این روش روشن متروک و مهجور شده است
و معقولیت آنکه اول ماه از ابتدای ظهور نور کنند از اجل بدیهات است بنابر
ان حکم مقدس سعادت نفاذ یافت که ارباب تنجیم و اصحاب تقویم و مستخ
جان ممالک محروسه تقویم های خود را بطریق شکل پیچه نهند و بواسطه احتیاط
و اهتمام تسهیل و تیسیربک تقویم را بشهور اشرف اقدس قمرین قمود قمسدن ...
برین نمط جاري گردانند درین اثنا اکابر و اعاظم قدس بموقف عرض رسانیدند
بر خاطر الهام ماثر پوشیده نیست که مقصود از وضع تاریخ آن است که اوا
مهمات و معاملات بآساني معلوم شود بنوعیکه احدی را مجال منازعت نه
مثل آن که شخصی مبایعت نموده یا اجاره کرد یا قرض گرفت و ... د
مدت چهار سال و چهار ماه قرار داد تا مبدء معین نباشد تعین این مدت
بل متعذر خواهد بود و پیدا ست که هرگاه که از ابتدای تاریخی ..
گذشته باشد وضع تاریخ تازه نمودن ابواب یسر و سهولت برجمهور عالم
است و بر واقفان مواقف اخبار ظاهر است که از مبادی احوال تا حال
داب سلاطین عظام و اساطین حکمت آن بوده است که همواره بوسیلهٔ
خود اساس این بنای سعادت اقتباس را مجدّد مي ساخته اند و معا ...
روگار از مضایق حیرت نجات می بخشیده اند و الحال چون تاریخ هجری
آغاز آن از روز شماتت اعدا و کلفت احبّا است نزدیک بهزار رسیده و این

از هزار و پانصد متجاوز گشته و همچنین تاریخ سکندری و یزدجردی که از الوف و مآت تجاوز نموده چنانچه در تقاویم مسطور و مرقوم است و نوشتن و گفتن آن در مطارحات معاملات مر اهل عالم خصوصاً مر عوام الناس که مدار معامله در ایشان است بسیار مشکل شده و ایضاً در ممالک محروسه ایالت هند تواریخ مختلفه در هر محل آمده در ولایت بنگاله تاریخ از ابتدای حکومت لچهمن سین است که از آن تا حال چهار صد و شصت و پنج سال شده است و در ملک گجرات و دکهن تاریخ شالباهن است که الحال یک هزار و پانصد و شش سال است و در مالوه و دهلی و غیر آن تاریخ بکرماجیت متعارف است که الحال یک هزار و شش صد و چهل و یک سال شده و در نگرکوت هر گاه حکومت از طبقه انتقال یافته شد ابتدا می کنند و حالت و رتبت هر کدام معلوم دانایان وقایع و دانشوران آثار است و مشخص است که هیچکدام از تواریخ هندیه از امور عظیمه حق اساس نیست اگر بمقتضای عوام اوست و شمول عطوفت خود جمیع تاریخ مجدد شود تا هم آسانی خلایق ازان شود و هم اختلاف تواریخ هندیه مرتفع گردد و هم آینده تجدید و حسنات این دو حال و مآل ان رفیع الدرجات خواهد بود و در کتب معتبره و زیجات متداوله مثل زیج ایلخانی جدید گورگانی مصرح است که مبدأ تاریخ طبق امر عظیم میدادند مثل ظهور ملتی قویم یا حصول سلطنتی عظیم و الحمد لله تبارک و تعالی که درین سلطنت کبری از عظایم امور و جلایل وقایع از تسخیر بلاد عظیمه و ... بلاد حصینه و دیگر فتوحات و تأییدات آن قدر در عالم ظهور آمده که هر کدام در ... این امر جلیل ایشان دارد اما اگر آنحضرت مبدأ تاریخ جدید را از روز جلوس بر سریر سلطنت خود که اکبر نعم الهی و اعظم آلای نامتناهی است که از آن هنگام سعادت آثار امروز بیست و نهم سال شمسی و سی ام قمری می شود نمایند هر آینه بوسیله این امر خیر مراسم شکر گذاری بتقدیم رسانیده باشند و هم انجاح مقاصد طوایف عالمیان بحصول انجامیده باشند ایضاً در ضمن این عمل خیر دیگر نشان رفیع المکان تاریخ هجری که از روز هجرت حضرت خیر الانام است

از مکهٔ معظمه بمدینهٔ منوره بواسطه استیلای اهل عدوان که محل شایبه تو هم ناقصان علیل الفطرت قلیل الکیاست است لازم نمي آید چنانچه در زمان ملک شاه بن الب ارسلان تاریخ هجري آن مقدار امتداد نیافته بود و کار باین مرتبه مشکل نشده بجهت آساني تاریخ جلالی وضع نمودند تا طایفهٔ که در معاملات کار بر ایشان مشکل باشد دایم وسیله ازان صعوبت بر آیند و در تقاویم ممالک اسلام از عرب و رُوم و ماوراء النهر و خراسان و عراق وغیرها ساري و جاری است و نمیک نمک پرورده‌گان روزگار و منتظران هر زمان تاریخ تقاویم رایج نمایند بنابر تکرار التماس این جماعت و مراعات خاطر ملتمس ایشان را بموقف قبول رسانیده شد و حکم مقدس نفاذ یافت تو روزی که فردین سال جلوس بود آنرا مبداء تاریخ الهی اعتبار نموده ابواب آسادي و شادماني کشایند و از معدن دانش فرمان واجب الاتباع صادر شد که ارباب استخراج در تقاویم متعارفهٔ دیار اسلام چنانچه تواریخ عربي و رومی و فارسي و جلالي مرقوم مي سازند این تاریخ جدید را ضمیمه آنها ساخته ابواب یسر کشایند و در تقویم های هند بجای تواریخ مختلفه آنها خصوصا بکرماجیت که اساس آن بر تلبیس بود این تاریخ مجدد قلمی نمایند و تواریخ متنوعه انها بر طرف سازند و چون در تقاویم متعارفه سالها شمسي بود ماه های قمری بود حکم فرمودند که ماه های این تاریخ مجدد نیز شمسی باشد چون دانشوران ملل و نحل بجهت شکر گذاری و سپاسداری از شهور سنین روزی چند را بمناسبات ملکی و مرابطات روحاني بجهت جمهور خلایق و خوشحالي طوایف ادم باعث چندین خیرات و مبرات است اختیار فرموده اعیاد نام نهاده اند و در آن ایام مسرت پیرای اساس سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم خضوع و خشوع بجناب کبریای الهی که خلاصهٔ عبادات و زبدهٔ طاعات است مراسم جمیله بتقدیم رسانیده غنی و فقیر و صغیر و کبیر بقدر قدرت مائده نعمت کشاده ابواب عسرت و کامرادي بر خواطر مکروبه و بواطن محزونه خویشان و ابنای روزگار کشوده انواع بر و احسان نموده اند بنابرین بعضی جشن های که تفصیل از ذیل این منشور فایض النور بوضوح خواهد پیوست و از چندین

هزار سال در بلاد معموره مشهور و معروف است سیما درین هزار سال سلاطین عدالت گستر و حکمای حقایق آئین بوده است درین دیار بواسطه بعضی امور از شیوع افتاده بود بجهت اتقاء مرضات و اقتدار آثار عهدها آن ایام مسرت فرجام را رایج ساختیم باید که در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد و قری در وجهه اتم و طریق احسن رایج گردانند درین معنی کمال اهتمام و مبذول داشته دقیقه نامرعی نگذارند تفصیل اعیاد ازّم نوروز نوزدهم فروردین ماه الهی سیوم اردی بهشت ماه الهی ششم خورداد ماه الهی سیزدهم تیر ماه الهی هفتم امرداد ماه الهی چهار شهریور ماه الهی شانزدهم مهر ماه الهی دهم آبان ماه الهی هشتم و پانزدهم و بیست و سیوم دی ماه الهی دویم بهمن ماه الهی پنجم اسفندارمذ ماه الهی بتحریر بالامر المطاع *

فرمان والا شان مشتمل بر احکام او امر و نواهي ضروری بنام ناظمان ممالک محروسه

آنکه منتظمان کارگاه سلطنت و کار پردازان درگاه خلافت از فرزندان امجد و مؤیدان اخلاص منش و امرای عالی قدر و سائر منصبداران و عاملان و کوتوالان باین روش عمل نموده در انتظام امصار و قریات و قصبات . سایه گذرات فرمان پذیر باشند اول بطریق اجمال آنکه در جمیع کارها از عبادات و عادات رضای الهی را خوبان باشد و نیازمند درگاه ایزدی بوده خود را و غیر را منظور نداشته شروع دران کار کنند دیگر آنکه خلوت دوست نباشند که آن طرز درویشی صحرا گزین است و پیوسته با عامه نشستن و در کثرت بودن عادت نبود که طریق اهل بازار است بالجمله در ماند و بود توسط و میانه روی بکار برند و سررشته اعتدال از دست ندهند یعنی نه کثرت کثرت و نه وحدت وحدت دیگر بزرگ کردهای ایزد بیچون را عزیز دارند دیگر به بیداری شب و روز علی الخصوص صبح و نیمروز و شام و نصف شب عادت کنند دیگر در هنگامیکه کار خلق خدا نباشد بمطالعه کتب ارباب صفوت و صفا مثل کتب اخلاق که طب روحانی و خلاصه جمیع علوم است

چون اخلاق ناصری و منجیات و مهلکات احیاء و کیمیاء و مثنوی مولوی روم
مشغول کنند تا از غایت مراتب دینداری آگاه شده در تسویلات ارباب تدویر
و خداع از جای نروند که بهترین عادات الهی در نشاء تعلق و سرانجام مهام
خلایق است که دوستی و دشمنی و خویشی و بیگانگی را منظور نداشته بکشاده
پیشانی بتقدیم رسانند دیگر بفقیران و مسکینان و محتاجان بتخصیص گوشه
نشینان و مجردان که در خروج و دخول بسته زبان بخواهش نمی کشایند بقدر
طاقت خیر کنند دیگر متمردان را به نصیحت و ملایمت و درشتی و نرمی
علی تفاوت مراتبهم رهنمونی کنند و چون کار از نصیحت نگذرد و به بستن
و زدن و بریدن عضوی و کشتن علی تباین المدارج عمل نمایند و در کشتن
دلیری نکنند و تامل فراوان بجا آرند * مصرع *

که نتوان سر کشته پیوند کرد

تا نوانند آن قابل کشتن را بدرگاه فرستند و حقیقت آنرا معروض دارند و هرچه
حکم مقدس شود بتقدیم رسانند و اگر جواب نگاه داشتن آن متمرد و یا فرستادن
موجب فسادی باشد در آن صورت او را از هم گذرانند و از پوست کندن و در ته
پای فیل انداختن و امثال آن که سلاطین کبار کنند احتراز نمایند دیگر هرکس
را که بر عقل و دیانت او اعتماد داشته باشند او را رخصت دهند که انچه
ناشایسته بزعم خود بینند در خلوت بگوید و اگر احیاناً گوینده غلط کرده باشد او را
سرزنش نه نمایند که سرزنش سد راه گفتن او میشود و کسی را که ایرد بیچون
توفیق این گفتن داده باشد عزیز دارند که مردم در گفتن حق بغایت عاجز اند
جمعی که بدذات و شریر اند میل حق گفتن ندارند که بگویند بلکه خاطر شان
میخواهد که همان طور در بلا باشند و آنکه نیک ذات است ملاحظه مند می
باشد که مبادا در گفتن من صاحب مستمع رنجد و من در بلیه افتم و نیک
اندیش که زیان خود را بر نفع دیگران گزیند حکم کبریت احمر دارد دیگر خوش
آمد دوست نباشد که بسیار کار از خوشامد گویان نا ساخته می ماند و یکبارگی
با خوشامد گویان بد نباشد که ملازم را خوش آمد گفتن هم ضروریست دیگر در

پرسیدن داد خواه به نفس خود فی وسع اهتمام نمایند و اسامی داد طلبان را باوریتی که می آیند نوشته می پرسیده باشند تا پیش آمده مصدعت انتظار نکشد و پیش دستان خدمت را آزار تقدیم و تاخیر ننمایند • • بیت •

بدیوان مبدداز مبیاد او   که شاید بدیوان بود داد او

دیگر هر که بدی از کسی نقل کند در سزای آن استعجال ننمایند و تفحص به کنند که سخن ساز معتری سیاه و راست گوی نیک اندیش کمیاب در هنگام غضب سر رشته عقل از دست ندهند و بپیوسته دانشمندی و بردباری کار کنند و چندین از آشنایان و ملازمان خود را که بفروتنی عمل و اخلاص ممتاز باشند مختار گردانند که هنگام غم و غصه که عقلا دست از سخن باز میدارند از کلمهٔ الحق صمت نور زند دیگر بسیار سوگند خور نباشند که هر بار سوگند خوردن خود را بدروغ گویی متهم داشتن است • مخاطب خود را به بدگمانی نسبت دادن است دیگر بدشنام عادت نکنند که آن شیوه جلاف است دیگر در فزودی زراعت استمالت رعایا و تقاوی دادن اهتمام نمایند که سال به سال قریات و دیهات و قصبات و امصار افزون می شده باشد و بطوری آسان گیرد که زمین زراعت همه آبادان شود بعد آبادانی در افزایش جنس کامل کوشش کنند و دستور العمل علحده نوشته شده است پیش نهاد خاطر جد گزین خود سازند بالجمله بجمیع رعایا فرداً فرداً بپرسند و از فوائی که قرار دهند بهیچ اسم و رسم بر نگردند دیگر سعی نمایند که مرد سپاهی و غیر آن در خانه مردم بی رضای ایشان ورود بیایند دیگر در هر کار بر عقل خود اعتماد نکنند مشورتی با دانا تری از خود نمایند و اگر دانا تری از خود نیابند هم مشورت را از دست ندهند که نادانی راه حق یافته چنانچه گفته اند • • قطعه •

گاه باشد ز پیر دانشمند   بر نیاید درست تدبیری
گاه باشد که کودک نادان   بغلط بر هدف زند تیری

و نیز با هر کس مشورت نه نمایند که عقل درست معامله دان داد خدائی است نه بخواندن دست افتد و نه بروزگار دراز گذراندن میسر شود مبادا جمعی

نادان در امری مخالفت نمایند و برا دران خدوک شود از عقل خود و درست
کاری که همیشه کمتر باشند باز دارند دیگر هرکاریکه از ملازمان او شود بفرزندان
نفرمایند هر چیز از فرزندان شود خود متکفل ان نشوند که انچه از آنو موت شود
تلافی آن مشکل باشد دیگر عذر مردم گوش نمودن و اغماض نظر از تقصیرات مردم
کردن عادت او باشد که آدمی بیگناه و تقصیر نباشد آدمی گاه از تنبیه دلیر تر
می شود گاه بعبرت افتاده وارگی اختیار می کند آدمی باشد که بیک گناه
تنبیه او باید کرد و آدمی باشد که هزار گناه ازو باید گذرانید عرض کار سیاست
اهم ترین مهمات سلطنت است دانسته بآهستگی و فهمیدگی بتقدیم رسانند
دیگر راههای ان دیار را بمردم جدا جدا در سپارند و نیک و بد آن راه از و
پرسند و همواره خبر گیران باشند که پادشاهی ، سرداری عبارت از پاسبانیست از
بیخبرداری صورت نه پذیرد دیگر سزای هر یکی از طبقات مردم فراخور حالت او
باشد که عالی فطرت را نگاه تند برابر کشتن است و پست فطرت را است سودمند
نیاید دیگر بکیش و مذهب و دین خلق خدا متعرض نشوند که خردمند در کار
دنیا که فنا پذیر است زیان خود نگزیند و در معاملهٔ دین که پاینده است چگونه
دانسته زیان مندی اختیار خواهد کرد اگر حق با اوست خود با حق سر مخالفت
و تعرضداری نکند و اگر حق با تست او نادانسته خلاف آن بر گزیده خود
بیچاره بیمار نادانی است محل ترحم و اعانت است نه جای تعرض و انکار
و نیکو کاران و خیر اندیشان هر گروه را دوستدار باشند دیگر خواب و خور از اندازه
نگدارند از مقدار ضرورت تجاوز نکنند تا از پایهٔ حیوانات فرا ترک شده برتبه
انسانیت عز و اختصاص یابند و تا توانند شب بیدار باشند که کار روز بشب
نیندازند دیگر تقصیر و ضلالت و جرایم مردم را بمیزان عدالت سنجیده پایه هر
یکی را بجای خود دارند و باین میزان دانش اساس پا داش هریکی نه
نمایند و بدل دقیقه شناس در یابند که درین گروه کدام تقصیر بخشیدنی و کدام
گذاشتنی است و کدام پرسیدنی است و بر زبان آوردنی و سزا دادنی است چه
بسا تقصیر اندک سزاوار جزای بسیار و بسیار تقصیر بسیار اغماض کردنی است چه

جای اندک سزا دادنی دیگر با مردم شدید العداوت نباید بود سینه را زود از کینه نباید ساخت اگر بموجب بشریت از کسی گرانی هم رسد زود برطرف سازند که نفس الامر فاعل حقیقی همه ایزد بیچون است این چند کس را برای نظر ظاهر تجویز نموده اند - دیگر از جاسوسان خبردار باشند و به سخن یک جاسوس اعتماد نکنند که راستی و بی طمعی بس کمیاب است پس در هر کاری چند جاسوس خبردار تعین کنند که از یک دیگر خبردار نباشند و تقریرات هر کدام را جدا جدا نویسانند و ازین بی مقصود شوند . جاسوسان شهرت گزینی را معمول العمل ساخته از نظر اندازند دیگر بد ذاتان و شریران را نزد خود راه ندهند اگرچه در کار بزرگان بی این مردم نیست که این جماعه برای بدکاران خوب اند اما سررشته حساب از دست ندهند و این گروه را در دل خود متهم دارند که مبادا در لباس دوستی قصد بدکاری کنند که بزرگان را از افزونی مشغله فرصت تشخیص کمتر بدست افتد - دیگر از چرب زبانان نادرست که خود را در لباس دوستی در آورده کار دشمنی میکنند خبردار باشند که فسادها ازین رهگذر پدید می آید بزرگان را بواسطهٔ فزونی مشغله فرصت کم و این گروه بدکار فراوان دیگر به صحبت گوشه نشینان خدا جوی رسیده التماس همت نمایند - دیگر از اطراف و جوانب خود خبرگیران باشند دراز نفسی را کوتاه ساخته لایق عرض را معروض دارند - دیگر در ترویج حکمت و کسب فضیلت اهتمام نمایند که صاحبان استعداد از طبقات مردم ضایع نشوند دیگر در سامان سپاهی و یراق اهتمام نمایند و خرچ را کمتر از دخل کنند که سرانجام هرکس در کرد این است چه گفته اند هرکه خرچ او زیاده از دخل باشد احمق است و هرکه خرچ را با دخل برابر سازد چنانچه عاقل نیست احمق نیست دیگر طرح اقامت نیندازند و همواره مستعد ملازمت و منتظر طلب باشند دیگر با هرکه وعده نمایند تخلف نکنند و درست قول باشند خصوصاً با آنچه متصدیان اشغال سلطنت نمایند دیگر همواره در مشق تیر اندازی و بندوق اندازی باشند و سپاهیان را ورزش سپاه فرمایند - دیگر بشکار مشغوف نباشند بلکه گاه گاهی بجهت ورزش سپاه گری

و نشاط که تا گذیر نشاء تعلق است بآن می پرداخته باشند - دیگر در ترتیب خاندانهای قدیم همت گمارند - دیگر خنده و هزل کمتر کنند دیگر نقاره را وقت طلوع نیر اعظم و در نیم شب که در معنی آغاز طلوع ازانجا است نواخته باشند - دیگر در وقت تحویل نیر اعظم از برجی ببرجی از سوبچیان و تفنگچیان هر قدر که باشد آواز سر دهند تا جمهور انام سرمن عطیهٔ عظمی شکرانه بجا آرند - دیگر از زردیکان و خدمتگاران خبردار باشند که بوسیله نزدیکی خود ستمی برکس نکنند - دیگر یک کس ملازمت گذارند که عرایض او را بلفظ اشرف می آورده باشند - دیگر نگاهبانان قانون کوتوال باشند و اگر علحده در آن شهر کوتوال نباشد وصول قانون را که سمت ذکر می یابد نیک نگاه داشته در ترویج آن کوشند و محافظت این امور بر ذمت همت والای بادشاهی بحکم سلطان عقل لازم لیکن یک کس بداته خود بهمه امور نتواند رسید پس آن قدر که خود تواند رسید اهتمام نمایند و آن است که بعقل خداداد خدا پرست و خویش کار شناسان نیک ذات جدا در بهم رساند که توزیع و تقسیم خدمات نماید ازانجمله این امور که نوشته خواهد شد حواله به شخص کوتوال خوانده سپارد و روستایانه این اندیشه بخود راه ندهد که کوتوالی را چون پردازم بلکه عبادت عظمی دانسته اهتمام نماید و آن بدین تفصیل است آمده باید که کوتوال هر شهر و قصبه و ده باتفاق اهل قلم خانها و عمارات آنرا نویسد و ساکنان هر محله را خانه بخانه در قید کتابت در آرد که چه قسم مردم اند و مزارع چند و سایر محترفه چند و سپاهی چند و درویش چند خانه بخانه ضامن گرفته با یکدیگر اتصال بخشد و محلات قرار داده در هر محله میر محله مقرر سازد که نیک و بد آن محله بصواب دید او شود و جاسوس هر روز و شب وقایع آن محله آمده می نویسانیده باشد و مقرر سازند که هر گاه دزدی آید یا آتشی افتد یا امری ناخوش دیگر بروزند همسایه در ساعت معاونت او نماید و همچنین صاحب محله و خبرداران اعانت نمایند و اگر بضرورت حاضر نشوند مجرم و گنهگار باشند و هرگاه صاحب خانه جای میرفته باشد همسایه را خبردار کند و او نیز بیخبر همسایه و میر محله و خبردار مسافرت

بگزینند و هر که مهمان شود از خویش و بیگانه آمدن او را بر حسب خانه بمیر
محله بگویند و خبررسان در دفتر نویسانند الغرض یک دو خبردار از همان محله
تعیین نماید که روز بروز احوال آن محله آمده نویسانیده باشد از شادی و غم
و آمد و رفت آن محله و هرگاه شخص جدیدی در آن محله آید در ساعت خبر
کنند بی ضامنی در آن محله نگذارند که فرود آید و جمعی که ضامن نداشته
باشند آنها را در سرای علحده آبادان سازند و میر محله و خبرداران سرای تعیین
نماید و پیوسته احوال دخل و خرج هر کدام از خرد و بزرگ دریافته ملاحظه
نماید که چه هر کس دخل او کمتر [illegible] خرج [illegible]
بدست پیروی نماید و نیک ذاتی و خیر اندیشی [illegible] و [illegible] کوشش
[illegible] انتظام [illegible] کدام [illegible] یکی دلال [illegible]
چند دلال [illegible] معامله باشد ضامن [illegible] تعیین نماید که هر چه خرید
و فروخت شود اعلام می نموده باشد [illegible]
خرید و فروخت نماید جرمانه دهد [illegible] مستوفی و [illegible] روزنامچه می نوشته
باشد و هر چیزی که در بازار خرید و فروخت شود باتفاق میر محله و خبرداران محله
واقع شود دیگر چند کس محله بمحله کوچه و نواحی شهر [illegible]
چوکی شب تعیین نمایند دیگر سعی نماید که در محله و کوچه و بازار [illegible]
نباشد دیگر تفحص و بدنامی دزدان از گره بر و اوچکه [illegible]
از آنها نگذارد . هرچه اسباب دران حدود گم شود یا بتاراج رود آنرا [illegible]
پیدا سازد و الا از عهده برآید و خود جواب کوید دیگر اموال غایب . متوفی
تحقیق نماید که اگر خویش و وارثی داشته باشد بآنها گذارد و الا به امینی سپرد
و [illegible] آنرا در کارخانه نویسد تا هرگاه صاحب حق پیدا شود باو وصول یابد درین معامله
خیر اندیشی . نیک ذاتی بکار برد که مبادا جنانچه در بوم روم شایع است بظهور
[illegible] دیگر نهایت پیروی نماید که اثر شراب دران حدود نبوده باشد و خورنده
فروشنده و کشنده و کننده آنانرا باتفاق حاکم آن چنان سزا نماید که عبرت مردم
شود دیگر در ارزانی نرخها اهتمام نماید و نگذارد که مالداران بسیار خریده ذخیره

نمایند و اندک اندک فروشند دیگر در لوازم جشن نوروزی و عیدها اهتمام نمایند عید بزرگ نوروز است که ابتدای آن از وقت تحویل نیر اعظم عطیه بخش عالم در برج حمل است و آغاز ماه فروردین است عید دیگر نوزدهم ماه مذکور است که روز شرف باشد عید دیگر سیوم ماه اردی بهشت است عید دیگر ششم ماه خور داد است عید دیگر دهم آبان ماه است عید دیگر نهم آذر ماه است و در دی ماه سه عید است هشتم و پانزدهم و بیست سیوم و عید دیگر دویم بهمن ماه است عید دیگر پانزدهم اسفندار و عیدهای متعارف را بدستور میکرده باشند دیگر شب نوروز شب شرف بطریق شب برات چراغها افروزند و در اول شب که صباح عید باشد نقاره نوازند و روزهای عید برسر هر پهر نقاره نوازند دیگر زن بی ضرورت بر اسپ سوار نشود دیگر گذرهای آب دریا را برای غسل مردان و آب برداشتن جدا سازند و برای زنان گذرهای دیگر مقرر سازند انتهی *

صوبداری اسمعیل قلي خان و دیوانی خواجه ابو القاسم

اسمعیل قلي خان به سبب بعضی امور سر تقصیر در زیر پای خجالت داشت حضرت ظل سبحانی قدم خدمت و سبقت او را یاد فرموده بمنصب چهار هزاري ذات مفتخر از خجالت بر آوردند و در سنه ۹۹۶ نهصد و نود و شش بصوبداری گجرات سرفراز نموده رخصت فرمودند و حکم اقدس اشرف صدور یافت چون او بگجرات رسد قلیچ خان متوجهه درگاه معلی شود و بتدابیر مصالح ملکی در همان سال از تغیر خان مذکور صوبه بخان اعظم مقرر گشت *

صوبداري خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش دفعه ثاني و دیواني سید بایزید ورود فرمان عالیشان در منع زکوة

خان اعظم که در صوبه مالوه بود با یالت و صوبداري گجرات در او اخر

سنه نهصد و نود و هفت ۹۹۷ سرفراز شده رسیده بتمشیت امور مالی و ملکی پرداخت و در سال نهصد و نود و هشت ارتحال قدوهٔ ارباب کمال زبده اصحاب مقال جامع معقول و منقول شاه وجیهه الدین علوی رحمه الله روی نمود در صحن مکانیه بتدریس اشتغال داشتند مصرع مراد یافت چنانچه از شیع وجیهه دین تاریخ وصال مستفاد می گردد و غزنین خان جالوری چون هنگام گذشتن خان خانان از حدود جالور بعزم رفع هنگامه مظفر او را نوئیل همراهی نسد و از کم خردی بجهالت افتاده تا آنکه خانخانان نیست و نهم محرم حرام فوجی برسر او فرستاد چون دانست که از عهده نمی تواند بر آمد روی عجز و خجالت بآستان قدسی نهاد دریغولا خاقان گیتی ستان نظر مرحمت افگنده جالور را که وطن مالوف او بود بتیول او مقرر فرمودند و در سال نهصد و نود و نه هجری فرمان و الا شان در معافی زکوة در جمیع ممالک محروسه هندوستان صادر شد چنانچه نقل آن بعینه نگاشته کلک بدایع سلک گردید ٭

نقل فرمان حضرت شاهنشاهي در منع زکوة آنکه

متصدیان حال و استقبال و کار فرمایان کل وجز و مملکت محروسه بدانند که درین هنگام سعادت انتظام که ابتداء جلوس بر اورنگ جهانبانی سنه سابع است از قرن ثانی که آغاز ابتسام بهار دولت و اقبال و زمان انکشاف صبح جلال است فرمان عدالت عنوان و منشور افاضت نبیان بارقه سرور و شعشهٔ ظهور یافت که چون ناموس اکبر و قانون اعظم سلطنت اند پیوند الهی جل جلال قدسیه بمقتضای حکمت بالغهٔ ازلی که سلسله جنبان داروگیر عالم ایجاد و تعبیه پرداز کن یکن دایرهٔ کون و فساد است وچنان اقتضا کرده که ریاست ممالک و سیاست مداین که عبارت است از ارتباط احوال مقیم و مهاجر و انتساق مصالح کاسب و تاجر بدستیاری بادشاهان عادل و دیدبانی شهریاران دریا دل جلوه نما و صورت پذیر باشد و یکی از وجوه خراج که مدار علیه نظام عساکر نصرت و جنود اقبال که حارسان اعمار و اموال و حافظان عقاید احوال خلایق اند باج اشبنس که در بازار

ببع و شرا و چار سوی چون و چرا در آمده که اگر سنجیده میزان اعتدال ارباب
صیانت و دیانت که نقادان نقود و اجناس کونی و الهی و مقومان اعراض
و جواهر انفسی و آفاقی اند گردد هر آئینه جمیع مصالح بمقاصد انجامد
و تمامی مقاصد بر نظام کشد لله الحمد که از مبادی احوال نصفت اشتمال
همگی توجه خاطر عدالت مناظر و تدبیر باطن حقائق مواطن در لوازم رفاهیت
عموم تربیت رعیت که فی الحقیقت فرزندان معنوی و ودایع خداوندی اند
مصروف بوده الحمد لله باشارت لوامع عدالت از اعظم هندوستان و دیگر ممالک
محروسه منهی اضافه باژ و نعم و ما من مسافران هفت اقلیم است دریذو
بموجب توسعه مراحم ذاتی و تکمله مکارم فطری حکم ناهد و امر جازم شرف
اصدار و عز ایراد یافت که از اصناف حبوبات و غلات و نباتات از اغذیه و ادویه
و روغن و نمک و شکر و اقسام عطریات و انواع کرباس و پنبهٔ اسبب بسمینه
و ادوات چرمینه و آلات مسینه و زر و چوب و هیمه و نی و کاه و دیگر اسباب
و اشیا و امتعه و اجناس که مدار جمهور آنام و املاک معیشت خواص و عوام
است سوای اسپ و فیل و شتر و گوسفند و بز و اسلحه و قماش که در تمامی
ممالک محروسه تمغا و باج و زکوة و صدیک و انچه از قلیل و کثیر می گرفته اند
معاف و مرفوع القلم بوده باشد و تا این زمان که متصدیان کارخانه سلطنت
امثال این امور معمول میداشتند بملاحظه خبرداری بوده که دست تطاول افویا
بر ضعیفان دراز نه گردد و پای تعدی زیر دستان کوته اندیش سراوف زیر دستان
خاک نشین نگردد و اکنون که هیبت شوکت و ابهت بادشاهی در قلوب افراد
نشسته انوار عدالت و رافت در اقطار و اکناف عالم و ممالک تفنگ دسته بشکرانه
الطاف منعم حقیقی حاصلات انهمه اشیا که خزینه موفور گنجینه معمور است بغیر
ازان هفت چیز که بمصالح ملکی مستثنی شده بتمام و کمال بخشیدیم باید که
فرزندان کامگار و امرای نامدار و متصدیان مهمات صوبها و حکام بلاد و جاگیرداران
امصار و عمال خالصات و مقاطعان مواضع و قصبات و جمع راهداران و گذربانان
و محافظان طریق و ضابطان مسالک و زمینداران حدود و ماموران ممالک

مضمون فرمان را بگوش هوش جا داده در اجرای احکام مطاع کمال اهتمام لازم دارند و دقیقه امر لازم الاتباع فرو نگذارند انتهی *

و در حکومت خان اعظم دیسائیان و مقدمان و رعایای اکثر پرگنات بدرگاه آسمان جاه استغاثه نمودند که کماشتهای ناظمان و جاگیرداران بصیغهٔ ابواب حاصلات را بتمامی متصرف میشوند راجپوتان و کولیان و مسلمانان بعد از تصرف آنها سر بشورش برداشته حاصل و مزروعات رعایا را ضایع می نمایند درینصورت پایمالی رعایا و باعث کمی محصول سرکار است حکم جهان مطاع عز مطلع شرف صدور یافت که دیوان صوبه استعدادات دیسائیان و مقدمان عمل بالمناصفه سرپرستی بجز ویپه هر دو سرا از محال خالصه و سرکار والا و جاگیرداران بحضور و متعدده صوبه بصیغه مقدمی مقرر شده‌اند و پرده خامی بوجوه دیگر نکنند و زمین چهارم حصه کولیان و غیره را علیحده نمایند و محصول آنرا وا گذارند و فعل ضامن معتبر بگیرند و زمینداران دیهات در وقت و موکلات عمده اسپان الاغ رسانند که در خدمت صوبهدار بوقت کار حاضر بوده تقدیم کار سرکار والا بسازند و از زمینی که فروخته باشند و آنرا بیچان گویند نصف محصول از خریدار بگیرند چنانچه مطابق حکم اقدس شرح صدر بعمل آمده در آنوقت روز بروز صوبه آباد و معمور گشته بود *

مخفی نماند که چون باعث تحریر این اوراق که انجام کار این صوبه بخرابی انجامیده چنانچه مرة بعد اخری اشاره بدان شد بنابران برخی از مفسده متمردان این دیار که از قدیم الایام بسبب عدم بندوبست بظهور می آید آن است که مرقوم است در زمان سلف در تصرف راجپوتان و کولیان بوده چنانچه در صدر ملک گجرات ایام سلاطین گجراتیه که استیلاء و اقتدار کمال اهل اسلام پیدا شد بنا بر اخراج این جماعه پیوسته بتادیب و تنبیه آنها پیش نهاد همت ساخته می پرداختند لاچار جز انقیاد و اطاعت چاره ندیده التجا آورده قبول نوکری و مال گذاری نموده بچهارم حصه اوطان ودیهات خود که بدان معیشت نمایند باصطلاح گجرات آنرا بانته گفتند و سه حصه ازان بسرکار بادشاهی که تلپد گویند تعلق

داشته باشد قرار یافت و زمینداران عمده که اکثر پرگنات در تصرف آنها بوده تعلقه
بسط نوکری و لشکر کشی بطریق جاگیر که هر کدام بقدر وسع و طاقت خودها
با جمعی از فوج سوار و پیاده حاضر شوند قرار گرفت که تا مدتی کولیان
و راجپوتان که در دیهات متفرق بانته داشتند از چوکی و پهره آنمکان خبرداری
می نمودند و بانته خود را متصرف می گشتند و در ایام فصل چیزی بطریق
سلامی بجاگیردار میدادند بمرور ایام بعضی از راجپوتان و کولیان وغیره که اندک
زوری بیدا کردند بر مواضعات قرب و جوار و دور و نزدیک رعیتی بغارت بردن
مواشی یا کشتن مزارعان در هنگام کشت و کار هنگامه آرائی داشتند رعایای آنجا
ناچار در بعضی مکان بدادن مبلغ نقد معین هر ساله یا یک دو مزرعه قابل
زراعت آنها را راضی ساختند و این صیغه را کراس و وُدل نامند و این شیوه
درین ملک استمراری بیدا کرده که اکنون بنابر ضعف ناظمان بدرجه اتم بپیوسته
الحاصل در ملک گجرات به ندرت مکانی در پرگناتی بوده باشد که جمعی از
راجپوتان و کولیان و مسلمانان مسکن با کراس و وُول نداشته باشد ازانجا که شیوه
متمردی و قطاع الطریقی و سرقه و فساد در طینت خبیث آن فریق تخمیر یافته
پیوسته در اندک وهنی که در ضبط ناظم شود هنگامه آرائی دارند لهذا در اکثر
مکانات چه از زمان سلف و سابق ، لاحق اکثر ناظمان قلعچات مستحکم بنا نهاده
جمعی از سپاه فرقه فراخور هر مکان که آن را تهانه گویند مقرر نموده اند و جاگیر
مشروط هر تهانه از حضور تنخواه می شد که علی الدوام درانجا قایم بوده نگذارند
که مفسده برپا شود اکنون بسبب عدم بندوبست رفته رفته در اکثر مواضعات که
قلعچه تهانه نشین بود کنده با خاک برابر ساختند و در بعضی خودها ساکن
گشتند تلپد حصه سرکار را بتمامی بلکه اکثر مواضعات را بعلت کراس متصرف
می شوند و زمینداران عمده که بصیغه جاگیردار بودند تا عهد حضرت خلد مکان
بعضی از آنها بتقدیم خدمت حاضر می شدند الحال هرگاه ناظم صوبه فوج
کشی نماید بانته داران که تلپد را متصرف اند بطریق پیش کش فراخور آن
مکان و ضامن عملداری خودها می گیرند و از زمینداران عمده که تقاعد از

خدمت نموده اند بدستور پیش کش شده تا چه قسم روز ناظم و وقت که
متقاضی باشد و بطریق تا ایمن گشته که بدون بدرقه آن فرقه از دروازهٔ شهر بدرون
نمیتوان رفت تا خواسته الهی چه باشد القصّه در سال نهصد و نود و نه پیش
کش خان اعظم از فیلان نامی و نفایس امتعه گجرات به نظر همایون گذشت *

هنگامه آرا شدن سُلطان مظفر ننهو باغوای جام زمیندار نوانگر و شکست یافتن او

از جمله سوانحات این سال هنگامه آرایی سلطان مظفر ننهو تفصیل این
اجمال آنکه چون خان اعظم بگجرات رسید جام که زمیندار عمده سورتهه است
پیوسته در کمین فتنه و پرخاش فرصت داشت درینوقت بار مظفر را از کنج
خمول بر آورده در فراهم آوردن جمعی او را بشوق واقعه طلب و تیمار احوال او
همت بست و دولت خان پسر امین خان غوری حاکم ملک سورتهه و راجه
کهنگار زمیندار کچهه نیز باو موافقت نمودند و خان اعظم بدست امید تحویل
آمَین اقبال روز افزون زده بانطفای نایرهٔ این فتنه و استیصال اهل زوال نطاق
همت بست و با آنکه برادران قلیچ خان که در بندر سورت جاگیر داشتند و فرزندان
اسمعیل قلی خان از اعاظم یتول داران صوبه بودند همراهی نکردند بمدافعه فتنه
متوجه شد و چون به بیرمگام رسید فتح خان پسر امین خان غوری و چندر سین
زمیندار هلود و کرن پرمال زمیندار موربی خان اعظم را آمده دیدند و آن رکن
السّلطنت نورنگ خان و سید قاسم و خواجه سلیمان بخشی را با فوجی برسم
منقلا فرستاد و این فوج در موربی که بر بیست و پنج کروهی مخالف بود عنان
از کشیده حرف صلح درمیان آوردند این معنی موجب نخوت و استکبار ارباب
خلاف گردید و قرار بجنگ داده روی ادبار بعرصهٔ کارزار نهادند خان اعظم ازین
ادای ناپسندیده بر آشفت و با آنکه بیش از ده هزار سوار همراه نداشت
و مخالفان از سی هزار متجاوز بودند کثرت آنها را بنظر همت در نیاورده
بترتیب افواج پرداخت مظفر نیز تقسیم عساکر ادبار نموده با نوزه انبوه از

گجراتیان و راجپوتان قدم جرات و جسارت پیش نهاد دریغوت باران عظیم بر ریخت و دوشبانه روز متصل واحد بارید مخالفان در فضای مرتفع منزل و معسکر اقبال در زمین نشیب بود از شدت باران رسد غله باردوی غازیان کمتر میرسید سپاه از عسرت آذوقه و افراط باران تنگ آمده خان اعظم صلاح جنگ صف ندیده بجانب نوانگر که موطن جام بود کوچ کرد که هم توسعه در آذوقه و رسد رسد و هم سنگ تفرقه در هنگامهٔ مخالفان افتد در چهار کروهی موضعی بود معمور بران جا معسکر اقبال شد و غنیمت فراوان از حبوبات وغیره بدست سپاهی در آمد و لشکر مخالف را پای استقامت از جای رفت و سیاهی بر سر خود پا کوچ کردند مظفر بر لب رود خانه که میان دو لشکر واقع بود فرود آمد روز دیگر از جانبین صفها آراستند و مردانه بر روی یکدیگر تاختند و باهم دست و گریبان شده داد شجاعت و جانفشانی دادند راجپوتان از اسپ فرود آمده دامنهای همدگر بسته مانند سد سکندر ایستادند و کار از تیر و شمشیر گذشته بکارد و خنجر رسید دریغوفت بهادران التمش و چ بر یسار مخالف را بر داشته برهم نوردیدند و خان اعظم که با جمعی از جوانان چیده طرح شده انتظار فابو داشت جلوریز رسیده مخالفان را برداشت مهراول برادر و دو پسر جسا با پانصد راجپوت یکجا افتادند مظفر و جام در غایت سراسیمگی و نا امیدی راه گریز پیش گرفتند و دولت خان زخمی به جونه گده شتافت و خان اعظم را فتح عظیم نصیب شد و از جانب مخالف دو هزار کس بر خاک هلاک افتادند و از اولیای دولت دو صد کس آبروی شهادت یافتند و قریب پانصد نفر زخم برداشتند هفتصد اسپ بدست افتاد و غنیمت فراوان از نقد و جنس بتصرف اولیای دولت در آمد خان اعظم بعد از ارتفاع اعلام فتح و فیروزی بنوانگر شتافت و غنیمت بسیار بدست آمد و سلطان مظفر و جام شعاب جبال پناه بردند خان اعظم خود بآن حدود توقف نموده نورنگ خان و سیّد قاسم را با فوجی به تسخیر جونه گده فرستاد دریغوقت دولت خان پسر امین خان که زخمی از معرکه بر آمده بود تسلیم شد و اهل قلعه قول امان

عالمیدند که در اینقدر مدارا این حال مظفر خود را بانها رسانید و متحصنان بخیال
دیگر افتادند و خان اعظم ازانجا خاطر پرداخته خود به تسخیر قلعهٔ متوجه شد
مظفر بودن خود در قلعه صلاح ندیده برآمد و شهرت چنان داد که بجانب
احمد آباد شتافته خان اعظم پسر خود را بموجبی بتعاقب او تعیین فرمود و خود
بمحاصره قلعه پرداخت دریغجا خبر رسید که جمع از دولتی مظفر برگشته بوطن خود
میرود خان اعظم بقصد او ایلغار کرد اما آن وحشی دشت ادبار پیشتر بدر رفته بود
خان اعظم بجهت امتداد سفر و صعوبت لشکر دران سال به ولی جونه گذه
بدار الخلافه احمد آباد مراجعت نمود و بعزیمت چندی در اطراف حویلی در
آسودند *

فتح قلعهٔ جوناگذه

در سنه یک هزار خان اعظم مرتبه دیگر فوج ترتیب داده روی همت
به تسخیر قلعهٔ جونه گذه و تنبیه مخالفان بهره پیر جام و جلال خان و غازی
خان و ملک حسن آمده دیدند بندر کاریکه و منگلور و سومنات وغیره تا شادروه
بندر بی جنگ بدست افتاد و ازانجا به تسخیر قلعهٔ جونه گذه که بنابر امین خان
غوری داشتند شتافت و اطراف آنرا بمورچالها استحکام داده بلی عزیمت
افسرده نورنگ خان را بر سر راهی که آذوق قلعه و امداد میرسید تعیین فرمود
قضا را آتش در قلعه افتاد و بسیار از اسباب قلعه داری و آذوق سوخت معهذا
هر روز توپ گوله یک منی و پنج منی سر میدادند از جای دوات بر کوهچه که
نزدیک بقلعه واقعه است سرکوب ساخته توپی بر فراز آن قلعه بردند و درون
قلعه مجرا گرفته شورش عظیم در مخالفان انداختند و چون کار بر متحصنان
تنگ شد قول گرفته کلید قلعه را سپردند بنابر امین خان وغیره تا بنجاه کس
آمده نزد خان اعظم آمده ملازمت نمودند و آن رکن السلطنت هر کدام را در
خور شایستگی با اسپ و خلعت و جاگیر خوشوقت ساخت و مجددا ملکی
که جای یکی از سلاطین بود مفتوح شد و چون قلعهٔ جونه گذه بحیطه تسخیر
در آمد زمینداران آن ملک حاشیهٔ اطاعت بر دوش گرفتند از انجا که قلعهٔ مذکور

و النکهٔ سورتهه بتصرّف اولیای دولت قاهره در آمد نقدی از احوال آن سرزمین
و وجهه تسمیه قلعه مناسب مقام دانسته به تحریر آن می پردازد مخفی
نماند که سرحد اولکهٔ مذکور سمت غربی و جنوبی آن دریای شور پیوسته و
شرقی بضلع جهالاوار بیست کروهی از بلدهٔ احمد آباد اتصال دارد و جهت
شمالی محدود صوبه تهتهه سیاه بوم کوهستان و سنگ لاخ که بادک ترشح گل
نعره که بدشواری توان گذشت مینمود خالی از اشجار مثمر و غیر مثمر مگر
بعضی کوهها و امکنه که اشجار انبه و کهودی و املی و جنگل مغیلان دارد و
معدن اسپان کتهی بدستیاری مکاسب اقوام مختلفه راجپوت و کولی و براق بند
سواران دیره گدار که با مردمی اسپان برق رفتار فرافاده قابو یافته در آمده بدر میبرند
شیوه قطاع الطریق وطرتی دارند بدون موج کسی مال گذاری نمی نمایند و این
ولایت منقسم میشود بچند ضلع که هر یکی را بنامی خوانند هالار و کاتهیاوار
و کولوار و بابر یا وار مشتمل بقادر و رود خانهای خورد و کلان و قلاع کلان جدید
معدد هنوز مانند دوارکا و سومنات و شطرنجه وغیره متعدده که تفصیل آنها طولی
دارد و حبوبات ربیعی زیاده در خریفی در هنگام زرع بنابر فوت زمین محتاج نبود
کشتی نیستند گندم نخود که بعد انقضای ایام برسات می کارند چون زمین نمناک
می باشد بدون آبیاری بثمر میگردد و بمعاونت شبنم که درین طرف بسیار است
نمو کرده بمراد میرسد و آسیبی در حیوانات چرنده که بسیار کم اند ندارد گندم کاتهه
که بغایت لطیف می باشد از انجا است ملکی است سیر حاصل سرکار اسلام نگر
داخل آنملک است سلطان احمد بانی احمد آباد مکرر به تسخیر آن ولایت بر ــ
صورت ده بست تا در سنه هشتصد و هفتاد سلطان محمود بیکده از راو مندلیک
انتزاع نموده شهر پناهی بنا نهاده موسوم بمصطفی آباد ساخت بعضی
این مجمل را تاریخ مرآت سکندری ناطق است و در وجه تسمیه جونه گده ا
ثقات اهل سورتهه منقول است که در زمان سلطنت راجه سورتهه که اودمر مندلیک
نام داشت و از اجداد راجه مذکور یک معاصر سلطان محمود بیکده بوده عهدود
مدت یک هزار و نهصد سال نشان میدهند که بست ده پشت براجگی ...

می پرداختند دارالحکومت آنها قصبهٔ بن بهلی که بفاصله پنج کروهی مغرب
رویه از جونه گده واقع است بوده جایگاهی دلنشین معتدل هوا ناک حدایقه
شاعر گوید - * نظم *

ز بس بود است بسیاری اشجار   نمودی روز روشن چون شب تار
بلند و بود نزدیک آن بنایان   که کم کسی دران خورشید دیدن

تا آنکه روزی هدرم کسی بصد حیله و مشقت دران آمد و رفته رفته بجایی رسید که علامات قلعه و دروازه بنظرش آمد برگشته نمود حال را بر راجه ظاهر ساخت راجه ده قطع اشجار نموده هفتهٔ هدرم دنش پرداخته بدان پیوست بعد ملاحظه عجب قلعه متینی بدامنه مغربی کوه کرده کوهستانی که سر بفلک کشیده و حصارش را از اطراف تراشیده بر آورده اند و بر فرازان بعد کنگره ها ساخته اند مشتمل سه دروازه یکی شرقی و دیگری غربی و درون دروازه مذکور دری دیگر دارد شمال رویه که هنگام بر آمدن ازان باید گذشت و در وسط دو چاه عمیق واقع است یکی مسمّی به نوگهن و دومی ادکولیه و در زاویه که آری و چوبی دانه ده اند آنجه عمد یک از معدنین آموخت از نام و نسان عامر اینجا استنبا نمود همه بفادانی مقرّر آمدند ابتدا قلعه مذکور را جونه گده گفتند چه باصطلاح گجرات جونه کهنه را گویند و گده قلعه را ازان روز بعد از استحکام مقر حکام آن ولایت گشته *

گرفتار گشتن مظفر عرف ننهو آخرین سلاطین گجرات به سعی خان اعظم و هلاک کردن او خود را

ازانجا بعد از فتح جونه گده خان اعظم همگی همت بجستجوی مظفر و بدست آوردن او گماشت دریندوست خبر رسید که آن ستاره سوخته به زمیندار ولایت هالر که بتخانه دوارکان انجا است پناه برده "جام دونگر خان و گوجر

خان و نظام الدین احمد و محمد انور پسر خود را با فوجی شایسته بدانصوب فرستاد مجاهدان عرصهٔ فیروزی بدوارکان رسیده آن بتخانه را که یکی از معابد بزرگ کفار است پی سپر جنگ و ستیز دارالاسلام ساختند و جمعی را در انجا گذاشته بوسنه شتافتند زمیندار آنجا ازین یورش خبر یافته مظفر را با اهل و عیال او در کستی نشانیده بجزیرهٔ که نهایت استحکام داشت فرستاده بود چون جنگ سخت گردید از پی او شتافت بهادران تیز جلو کرم و چسپان باز رسیدند و این خرمن تیرهٔ سرگشته ایستاد چون زمین شکست و ریخت بسیار داشت و سواره تاختن متعذر بود پیاده شده با مخالفان در آویختند تا وقت شام آتش قتال زبانه کشید و بهادران جانفشان کار زار میکردند ناگاه تیری از شست قضا به مقتل آن کافر رسید جان بمالکان جهنم سپرد و بسیاری ازان سیاه بختان بر خاک هلاک افتادند و مظفر بحال تباه از راه متعارف خودرا بولایت بهاره زمیندار کچهه رسانیده در پناه خرید خان اعظم در جونه گده ازین خبر آگاهی یافته عبد الله پسر خودرا با فوجی بدان جانب تعین فرمود چام از نهایت احتیاط و خودرائی با فرزندان و افواج رهنمای راه بعبد الله خان پیوست و باظهار دولت خواهی ارکان دولت عهد و پیمان بست و زمیندار کچهه نیز و کالای خود فرستاده بعجز و ملایمت پیش آمد و قرار داد که پسر خودرا بخدمت فرستد خان اعظم بعرض او التفات نفرموده گفت اگر باظهار دولتخواهی ثابت قدم باشد مظفر را باولیای دولت سپارد و آن گونه اندیشه خواست که بحیلهای زمیندارانه روزی چند بگذراند خان اعظم برین آمد که محال متعلقه اورا بجام داده فوجی بکومک او مقرر دارد ازین تدبیر اساس ملک همت او انهدام پذیرفت و از روی اضطرار پیغام نمود که اگر پرگنهٔ موربی را که قدیم داخل من است بجلدوی این خدمت مقرر دارند مظفر را بسپارم خان اعظم بطیب خاطر راضی شد و جمعی را از فوج متعلق بجهت گرفتن و آوردن مظفر نزد او فرستاد و این مردم را بجائی که مظفر بود رهنمونی نمود و چنان وا نمود که بهاره بدیدن او می آید مظفر نیز باستقبال از مقر خود در آمد بهادران لشکر فیروزی از اطراف

هجوم آورده اورا مقید ساختند و شناخت عطف عنان نموده بر جناح استعجال
شتافتند وقت بامداد مظفر ببهانه رفع ساختن و قضای حاجت بیرون آمده در پناه
درختی رفت استره که درون شلوار پنهان داشت بر گلوی خود رانده از کشاکش
ایام رهائی یافت با واقف شدن تسلیم شد. خان اعظم سر اورا مصحوب نظام الدین
احمد بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشت و این واقعه در موضع دهرته باورده کوهی
این طرف کانچه که بجانب موروی است در سنه هزار هجری روی داد چون فتح
قلعه جونه گده و مظفر از ازالهٔ دشمن دشتی گردید کنار دریای شور به تیغ
همت خان اعظم صاف شد ٭

روانه شدن خان اعظم بحج بیت الله الحرام زاد الله شرفاً و تعظیما

چون خبر فتح جونه گده و هلاکی مظفر بمسامع جلال بار یافتن پایهٔ سریر
خلافت مصیر رسید فرمان عاطفت آمیز بطلب خان اعظم شرف صدور یافت
. از با وجود چنین فتح به سبب بعضی امور که ذکر آن مناسب مقام نیست
از فرط واهمه قرار رفتن بحضور بخود نتوانست داد و عزیمت فتح بندر دیو از
فرنگیان بهانه ساخت نخست نورنگ خان و گوجر خان و خواجه اشرف
و جمعی از امرای پادشاهی را که همراه بودند رخصت جاگیر فرمود آنگاه بحکام
بنادر نوشتها فرستاد که سوداگران را از آمد و شد بندر دیو مانع آیند مقصد آنکه
فرنگیان را به تنگ آورده قول بگیرند و بنجام و بهاره که دو زمیندار معتبر آن ملک
بودند چنان وا نمود که اراده دارم که از راه سند بدرگاه شتابم و چون به پتن
سومنات رسید میر عبد الرزاق بخشی و سید ابا یزید دیوان را محبوس ساخت
که مبادا از اینها فتنه سر بر زند و با سپاهیان عهد و قول نمود که او را
از رفتن باز ندارند در یکشب قولنامه فرنگیان رسید و از بندر بلاول جهاز الهی که
ساخته او بود باوجودیکه موسم نبود و تلاطم دریا که جرأت نمی شد در سنه
هزار و یک اهل و عیال و توابعان و خدم را به کشتی در آورده و از ملازمان صد

نفس مستجاور همراه گرفت و از نقد و جنس آنچه قابل برداشتن بود بچهار پاره
باراده حج بیت الله الحرام بست پا بر اسباب ریاست زده و ترک لوازم دولت
و امارت نموده مردانه قدم در شاهراه توفیق نهاد زوریکه یکسانی می نشست و
کذا آب دهان لشکر و حشم و فوج که همراه شده ایستاده بودند نقاره‌ها می نواختند
و آن شیر دل از همه وا پرداخته بچشم عبرت می نگریست و چنین فرصت را
که آلوده تفرقه نمی ساخت و همدران روز بخشی و دیوان را از حضور بر آورده
بر جا خواست چون این خبر بمسامع جلال رسید نهایت کدورت خاطر اقدس
شد شمس الدین حسین پسر کلان او در خدمت بود بمنصب هزاری سرفراز
ساخته و شادمان پسر دیگر را بمنصب پانصدی ممتاز فرمودند و صوبه گجرات
بپادشاهزاده سلطان مراد مقرر گشت *

صوبه داری سلطان مراد و نیابت بسورج سنگه و خروج بهادر ولد مظفر و دیوانی بایزید

چون پیشتر ازین سلطان مراد بمهم دکهن تعین شده بنابر جمع عساکر در
مالوه توقف داشتند بعد رسیدن خبر روانه شدن خان اعظم در سنه هزار و یک
صوبه گجرات به تیول شاهزاده مرحمت شد و دیوان رفت که از مالوه به احمد آباد
شتافته و ازانجا تدارک مهم دکهن نموده تا سپاه گجرات و سایر جاگیرداران مالوه
عازم گردند و در موسم سال هزار و دو خان اعظم از زیارت بیت الله معاودت نموده
از راه گجرات عازم حضور گردید و در سنه هزار و سه چون پادشاهزاده بصوب دکهن
متوجه شده بود سورج سنگه از حضور پرنور به نیابت و حراست احمد آباد بلده
مربوره شده رسید و در سال هزار و پنج بهادر نام پسر مظفر هنگامه آراسته شکست
خورد تفصیل این اجمال آنکه چون مظفر به تیغ همت اولیای دولت مسافر
ملک نیستی گردید و دو پسر و دو دختر ازو مانده و در پناه والی زمین نگاه
پرورش یافتند درینوقت جاگیرداران گجرات در خدمت فتح دکهن تعین بودند
بهادر پسر کلان او از کمین فرصت بر آمده اعلام شورش و فساد مرتفع گردانید

و جمعی از اوباش واقعه طلب بر گرد او فراهم آمده بدست و تاراج قصبات
و ولایات پرداختند و راجه سورج سنگه به قصد پیکار او از احمد آباد شتافت
و افواج طرفین در برابر یکدیگر صفوف آراسته دست بکار بردند و مظفر جنگ ناکرده
رسیده بود که بمیامن اقبال بی زوال منهزم گردیده هزیمت سپردند و بهادر
چون با برادرش دمدامی کشید و سنه هزار و شش بدست عامله سپرده و بحکم سلطان
در کمال ناچاری خود را ... سلطان ... حواله
نموده بود داخل ممالک محروسه گشت و چون ... کرنش
پادشاهزاده ... ارتحال ... دفعه ثانی بخان
اعظم مرحمت شد .

صوبه داري خان اعظم ميرزا عزيز كوكلتاش و نيابت شمس الدين حسين پسر او و ديواني سيد بايزيد از تغير شمس الدين حسين بموجب التماس خان مشار اليه و نيابت صوبه بنام شادمان پسرش و ارتحال حضرت عرش آشياني اكبر بادشاه ازين جهان فاني

خان اعظم در سال هزار و ده از انتقال پادشاهزاده سلطان مراد دفعه ثالث
به صوبه داری گجرات از پیشگاه خلافت و جهانبانی سرفرازی یافت بموجب
حکم اقدس شمس الدین حسین که بمنصب دو هزاری ذات مفتخر بود به
نیابت صوبه مقرر گشت و خورم پسر دوم او بفوجداری سورته سرافراز گردید و در
سنه هزار و یازده چون ملک گجرات به تیول خان اعظم و اولاد او از دیوان
اعلی تنخواه شده بود حسب التماس مشار الیه شادمان پسرش از تغیر شمس
الدین حسین به نیابت احمد آباد و عبد الله بخراست دوحه گده سرفرازی یافتند

و منصب شادمان را اصل و اضافه هزار و هفتصدی ذات و پانصد سوار و عبد الله بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار موافق عرض سرافراختند و همدرین سال مبلغ یک لک روپیه از جمله خزانه محصول بندر کهنبایت به وجه انعام بادشاهزاده سلیم سال بسال مقرر شد از قضای الهی روز چهار شنبه دوازدهم شهر جمادی الاخر سال هزار و چهارده حضرت عرش آشیانی عالم فانی را پدرود فرموده بملک جاودانی خرامیدند *

سلطنت حضرت جنت مکاني نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی و صوبه داران و دیوانیان عهد مذکور و صوبه داری قلیچ خان دیواني سید بایزید

در ابتدای عهد در سال اول جلوس جهانگیری مطابق سال هزار و چهارده هجری صوبداری گجرات بنام قلیچ خان که بمنصب دو هزاری ذات سرفرازی داشت نوشته شاید او بدین صوبه نیامده بود و بعد چندی به صوبداری لاهور مقرر شد و چون در عهد سلطنت آنحضرت دستور العمل جهانگیری که بصوبه جات ممالک محروسه از بارگاه فلک اشتباه شرف نفاذ یافته بود و آن مشتمل بر دوازده ضابطه است و بتوزیکه آنحضرت خود نوشته اند در طی واقعات و احوالات گرامی مرقوم فرموده اند نبشت افتاد اول زکوٰة میر بحری و تمغای راه داکل معاف فرمودم که هر سال در زمان حضرت عرش اشیانی پدرم بسبب همه هزار و شصصد من طلا می شد که شانزده هزار من عراق بوده باشد به خلق الله معاف نمودم *

* نظم *

بهمت توان این چنین نام یافت　　بد نیکو بود نام اندر ایام یافت
که هر کو به بخشش برآورد نام　　نکو نام گردد بر خاص و عام
شنیدم که یک سایلی بر گذر　　بمنای زر کرد از زال

[illegible] سنبل نداد ار [illegible] [illegible] سلم که [illegible]
[illegible] کو [illegible] در خور [illegible] [illegible] دل [illegible]
[illegible] آنچنان [illegible] [illegible]
[illegible] داری و خلق [illegible] [illegible] که [illegible]
[illegible] که نامی نبود [illegible] [illegible]
[illegible] نادگاریست [illegible] [illegible]

دویم آنکه دزدی و راهزنی [illegible] حکم [illegible]
از عهدهٔ آنچه از کسی گرفته باشند بیرون آیند و [illegible]
تا قصبه بسازند و [illegible] حکم [illegible] تاکید نموده
[illegible] ویران باشد در [illegible] مسجد [illegible] بسازند [illegible]
بودن و [illegible] [illegible] مردم [illegible]
بوده باشند هرکس کروری آنجا باشد از [illegible] عمارت کنند و کروری خالصه
سرکار خاصه را گویند سوم آنکه هیچکس در راه [illegible] سوداگران [illegible] بی رضای ایشان
نگشاید و اگر خود ببیند دل خود میرسد هرکه خواهد بخرد و [illegible]
ایشان ندانند هیچکس متعرض ایشان نشود چهارم آنکه شخصی فوت شود و
معامله بادشاهی باو نداشته و فرزندان داشته باشد هیچکس در اموال یک
سر موی دخل نه کند و فرزندان او مزاحمت نرسانند و هرکس که فرزند نداشته باشد
و وارث اصلی اورا نباشند [illegible] اورا [illegible] مساجد و [illegible]
[illegible] مثل شراب [illegible] آنکه شراب [illegible] میفروشند اگرچه
چندین حکم کردم واما خود بشراب میل بسیار دارم چنانچه از هژده سالگی شروع
در شراب خوردن نمودم و [illegible] هرگاه خواهان خاطر خود [illegible]
در پیش او حاضر باشند و جای خوش هوا و عمارات عالی و ربیع و تکلفات [illegible]
[illegible] و در و دیوار و سقف و عمارت شده باشد بی کیف بودن [illegible] قسم [illegible]
جمعی است و با دساز کیف در جاهای با تکلف و خوبان دلخواه حالتی و
عالمی دیگر و کدام کیف بهتر از کیف شراب است اگر عادت [illegible] شود [illegible]

الله آدمی را از مردمی و مردی دور می سازد و اگر بنگ است بهر اندازه دفع کند و گرفت سازد و اشتهای کاذب بهمرساند دیگر خاصیت ندارد و مولد سوادی زرده تریاک است باز اگر کسی کیف خورد شراب * * قطعه *

خسرو در کاسه آب طربناک انداز
بنشین از انکه که شود کاسهٔ سر خاک انداز
تا بر آن زاهد خود بین که بجز عیب ندید
دود آهیش در آیینهٔ ادراک انداز

فاما از بس شراب خوردن کارم بجائی رسیده که هر روز بیست پیاله گاه از بیست هم زیاده میخورم . هر پیاله نیم سیر که هست پیاله آن یک من عراق بوده باشد و بنحوی در مزاج من غالب آمده که اگر ساعتی نمیخوردم دستم می لرزید و قدرت بر نشستن نه نشستم داشتم که اگر بدین منوال ببیش رود کارم بدشواری خواهد کشید درپی کم کردن آن شدم در شش ماه از بیست پیاله به پنج پیاله رسانیدم هرگاه خواهش طبع خود میکردم یک پیاله یا دو پیاله در آن می افزودم در اکثر اوقات هنوز یک دو ساعت روز باقی بود که شروع در خوردن شراب می کردم اما الحال بواسطه امور ملک باید هوشیار بود بعد از نماز خفتن شروع در شراب خوردن می کنم از پنج پیاله بهیچ وجهه زیاده نمی خورم و تکلف طبع هم قبول زیاده ازین نمی کند و درین ایام محض از برای گوارش طعام خوردن من منحصر بر یک وقت شده و این هم نیز خوردن شراب انتهای یک وقت است و چون آدمی با کل و شرب زنده است بالکلیه موقوف نمی توانم کرد والا در خاطر هست و امیدوارم از درگاه الهی توبه نصوح موفق گردیده روسپید ابد گردم و پدر کلان من در سن چهل و پنج سالگی بتوبه نصوح موفق گردیده بود انشاالله تعالی مرا هم توفیق روزی دهد امریکه خدایتعالی ازان راضی نباشد هرچند که بنده دران امر کمتر کوشد موجب رستگاری عاقبت او میشود پوشیده نماید که آنحضرت در لباس تعریف شراب اگر بدیده بصیرت و تامل نگرند مذمت بلیغ فرموده اند که اجتناب ازان لازم می آید ششم آنکه

خانهٔ هیچ کس را بزوری [illegible] شهر [illegible] آید در
[illegible] خانهٔ بهمسایه [illegible]
[illegible] بیع [illegible] جامع [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible]
[illegible] هم [illegible] که [illegible]
گوش و بینی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکم [illegible]
هرکس که بیمار شود [illegible]
شود به مزاج خاطر خرچ [illegible] که
ربیع الاول است از هر [illegible] منع [illegible] یک
روز اعتبار نموده منع ذبح نمایند و در هفته روز پنجشنبه که روز جلوس من است
و دو روز یکشنبه نیز منع گوشت باشند و چون روز ابتدای آفرینش عالم است
جاندارانی را بیجان نه کنند و بعد من درین روز هیچ رحیمه [illegible] گوشت نمی
فرمود بقیاس یازده سال بلکه زیاده هم باشد که ایشان اصلا گوشت نمی خوردند
و درین روزها همه را منع گوشت نموده بودند دوازدهم آنکه حکم کردم که منصب
و جاگیر جمیع نوکران پدر من بدستور یکه در حین حیات ایشان بود بهمان طریق
مسلم باشد هرکس که قابل زیاده باشد بقدر حالت او جاگیر ده دوازده و ده پانزده
و ده بیست و ده سی و ده چهل زیاده کنند بدین دستور زیاده کردم *

صوبه داری سیّد مرتضی خان بخاری و دیوانی سیّد بایزید

در سنه یک هزار و یازده هجری صوبداری سید مرتضی خان بخاری بعوض فرستادن انگشتری لعل بدخشی که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پارچهٔ لعل تراشیده بودند بوزن یک مثقال و یازده سرخ بغایت خوش رنگ و خوش آب بیدم پیش کش از گجرات بحضور اقدس گذرانیده از اقبالنامه معلوم می شود و از اتفاقات در حین تقرر صوبداری او جلد اول تفسیر موسوم به تفسیر مرتضوی که در سال هزار و شانزده ملّا زین الدین شیرازی بنامش تألیف نموده نیز بنظر در آمد و عمارت مشهور بحویلی بخارا متصل سه دروازه از مستحدثات اوست که اکنون بعضی علامات او معلوم دارد و در سال هزار و هفده چون قلعه وجدار دستبرد قدیم قصبه کری که خراب شده بود سید مرتضی خان از سر نو احداث ساخته که تا حال باقیست ازانجا که از سلوک و بدمعاشی برادران سید مرتضی خان مردم گجرات متأذی بودند و نیز خلل کلی در بندوبست و ضبط و نسق روی نمود لهذا رای گوپی ناتهه پسر راجه تودرمل را حکم شد که بدان صوبه شتافته بتنبیه و تادیب متمردان پردازد راجه سور وغیره چندی تابینان حضور تعیناتی گشتند او از راه مالوه بسمت سورت آمده مبلغ از زمینداران پیش کش گرفته بندوبست قرار واقعی نموده بنواحی بروده کاهان پاربه زمین دار بیلپار که سر ممانعت در سر کشیده بود دستگیر ساخت و بجهت تادیب زمیندار ازانجا کولیان کرد و نواح فراهم آورده بجنگ مبادرت نمودند و قتال صعب روی داد و جمع کثیر از راجپوته همراهان راجه سور وغیره جان نثار گشتند و چشم زخم عظیم بلشکر فیروزی رسید چنانچه نقاره های راجه سور دران معرکه ماندند که تا حال نشان میدهند رای گوپی ناتهه صلاح وقت در معاودت دیده احمدآباد آمد و بعد چندی استعداد نموده لشکر آراسته برمانده کشید و تردّدات نمایان بظهور آورده زمیندار را دستگیر ساخت و به صوب پتن نهضت فرمود سر گروه کولیان کاکریج را بتنبیه بلیغ نموده اسیر کرد و همه را مسلسل و مغلول بدرگاه

والا بهمراهی خود برد بموجب حکم اقدس به قلعهٔ گوالیار مدتی به حبس بودند ثانی الحال بادای معذرت و دادن ضامنی عدم آمدن خلاصی یافتند ٭

صوبداري خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش و نیابت جهانگیر قلي خان پسر خان مذکور و دیواني غیاث الدین

از پیشگاه خلافت و جهانبانی صوبه گجرات از تغیر مرتضی خان بخاری به خان اعظم مرحمت شد و چون مومی الیه خود در ملازمت بود جهانگیر قلی خان پسر کلان او بنیابت پدر بحراست این ملک پرداخت و غیاث الدین از تغیر ناهید بدیوانی صوبه مفتخر شد در سال هزار و شانزده ملک عنبر مدارکار نظام شاه حاکم دولت آباد با پنجاه هزار سوار در تاخت سورت و بروده وغیره اراده شد و دست تطاول بتاخت و تاراج قصبات و مواضع دراز کرده بعد از آن فرمان قضا جریان بنام ناظم صوبه و راجهای عمده متعلقه صوبه شرف صدور یافت که ناظم و امرایان و زمینداران متعلقه صوبه با جمعیت بنده و هزار سوار به تفصیل که مرقوم می شود در مضافات سرکار سورت بطرف راه دکن مستعد بمانند چنانچه تا چهار سال بدین نسق افواج بادشاهی درانجا بوده ناظم صوبه بچهار هزار سوار امرایان متعلقه بده هزار سوار زمیندار ساحر و ملهیر با سه هزار سوار زمیندار رام نگر هزار سوار دونگر دو هزار سوار بانصد سوار زمیندار ایدر ... هزار سوار راج پیپله دو هزار سوار زمیندار دونگر دو هزار سوار زمیندار بانس بله دو هزار سوار بسر راجه کچهه با دو هزار سوار و پانصد سوار زمیندار آلی سه صد سوار زمیندار موهان سه صد و پنجاه سوار بعدا ازین هوس این صوبه کسی نکرد ٭

صوبه داري عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و دیواني غیاث الدین

چون مهم دکهن مرکوز خاطر اقدس بود لهذا صوبه گجرات از تغیر خان اعظم بعبد الله خان بهادر فیروز جنگ بمنصب شش هزاری ذات و شش هزار سوار سرفرازي داشت و در اواخر سال یک هزار و بیست مرحمت گشت و مبلغ چهار لکهه روپیه

بجهت سرانجام تهیهٔ سپاه و لشکریکه بکومک او از حضور تعیین شده بود عذابت گردد و مقرر گشت که به نسق شایسته و انتظام پسندیده از راه تا سک تومک بملک دکهن در آید و راه داس کچهواهه را که از خدمتگاران معتمد حضرت عرش آشیانی بود بخطاب راجگی و عنایت نقاره و اسپ و فیل و خلعت بلند پایگی بخشیده بکومک او دستوری یافت و مبلغ پنج لکهه روپیه دیگر برای خرچ لشکر همراهی عبد الله خان مصحوب روپ رای خواص و شیخ انبیا موسول شد و همدرین سال دستور العمل بجمیع ممالک محروسه صادر گشت چنانچه نقل آن اندراج یافت *

نقل فرمان دستور العمل آنکه

بعرض همایون رسید که بعضی از امرای سرحد امری چند که با ایشان مناسبت ندارد بعمل می آرند فرمان قضا جریان صادر شد که بعد ازین پیرامون امری که در ضمن فرمان تفصیل یافته و آن مخصوص سلاطین است نگردند اول آنکه در جهروکه نه نشینند و بندهای بادشاهی را بکشیک چوکی و بهره و تسلیم نکنند و فیل در جنگ نیارو نیر سیاستها آدمی را کور نکنند و گوش و بینی نبرند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بهنگام در آمدن نقاره نه نوازند و هرگاه اسپ و فیل بملازمان و نوکران خود بدهند جل و کجک بر دوش نهاده تسلیم نفرمایند و بندهای بادشاهی را در جلو خود نبرند و انچه بآنها بنویسند مهر بر روی کاغذ نه کنند انتهی بالجمله عبد الله خان فیروز جنگ در سنه ۱۰۲۱ یکهزار و بیست و یک به دکهن شتافته بناکامی برگشته باحمدآباد در سال هزار و بیست و پنج پادشاهزاده شاه جهان بمهم دکهن رخصت شدند عبد الله خان نیز بتعیناث گشت بعد از وقتی در رکاب بادشاه زاده منصور شتافت و در صوبداری خان مذکور رحلت میان خوب الله که از موحدان و عارف وقت بود روی داد عرفی در زبان هندی تاریخ رحلت گفته خوب تهی مزار ایشان در بلدهٔ پیتن روی دروازه جار واقع است *

صوبه داری مقرب خان پسر شیخ بهادر و دیوانی محمد صفی

مقرب خان که بمنصب پنج هزاری ذات سرفراز بود از تغیر عبد الله خان

بصوبه‌دار گجرات مفتخر گشته رسید چون از عهده که بداری ملک و سرداری سپاه نتوانست برآمد بعد تشریف آوردن حضرت جنت مکانی صوبه از تغیر او به پادشاهزاده شاه جهان مرحمت گشت * بود *

چه پدید است در جهان باری   که هر روز و روز هر کاری

و محمد صفی که بمنصب هفتصدی ذات سه صد سوار سرفرازی داشت بدیوانی صوبه معزز گشت *

توجه رایات حضرت جنت مکاني بنابر سیر ملک گجرات و شکار فیلان در نواحي دوحد و تکسر مزاج اقدس بنابر عفونت هوا که دران سال شایع شده بود مرحمت شدن صوبه به بادشاهزاده خرم مخاطب به شاهجهان در روز و رود موکب اقبال همایون در احمد آباد و تولد مولود مسعود در شبستان شاهي موسوم بسلطان محمد اورنگ زیب در حین مراجعت در صوبه مستقر الخلافت در مقام دوحد و نیابت رستم خان و دیواني محمد صفي

چون خاطر قدسي مظاهر به شکار فیل بسیار مایل و راغب بود و بدر تعریف ملک گجرات و احمدآباد بتواتر استماع افتاده و رای جهان آرای جهانگیری

چنین اقتضای نمود که سیر احمدآباد و تماشای دریای شور فرموده هنگام
مراجعت که هوا گرم شود و موسم شکار فیلان در رسد شکار کنان متوجه مستقر
الخلافت باید شد از آخر سال یک هزار و بیست و شش که حضرت جهانبانی
از مستقر الخلافت متوجه گجرات شدند و بموجب حکم اقدس پادشاه زاده
شاه جهان که در ماندو تشریف داشتند آمده ملحق گشتند اول بندر کهنبایت
در باغ سلطان احمد که بر کنار دریا است دولتخانه ترتیب یافت و در رکاب سوار
شده سیر و تفرج دریای شور فرموده تا دوازده روز درانجا توقف ورزیده
متوجه احمدآباد شدند کنار تالاب کانکریه محل نزول اجلال گردید روز دویم بروضهٔ
حضرت شاه عالم قدس سره فاتحه خوانده داخل شهر شدند همدران روز صوبه
بپادشاهزاده شاهجهان مرحمت شد و پادشاهزاده گیتی ستان سه فوج بسرداری
سه سردار عمده کاروان بجهت بر انداختن بیخ و بن زمینداران و متمردان ملک
تعیین فرمود و افواج شاهی مفسدان را تنبیه بلیغ کرده از کراس و مواس پیش
کش های لایق گرفته معاودت نمودند اما چنانچه باید شهر احمدآباد پسند طبع
اقدس نیامد روز دیگر بخانقاه شاه وجیه الدین العلوی تشریف برده لوازم زیارت
و نیاز مندی بتقدیم رسانیدند بعد چندی بمزار گنج بخش شیخ احمد کهتو قدس
سره بسر کهیج تشریف برده فاتحه خواندند در هنگام رسیدن گجرات خیر النسا
بیگم بنت خان خانان التماس کرده که باغ خان خانان که در موضع فتح پور مظفر
ساخته چنانچه در صوبداری خان مذکور اشاره بدان شده آرزودارم که دران باغ
ضیافت حضرت نموده سرفرازی حاصل کنم التماس او باجابت مقرون گشت
چون موسم خزان بود تمام برگ درختان ریخته و اشجار باغ از سر تا
پا برهنه بود * * نظم *

هر شجر باغ ز سر تا بته ماند ز بی برگی خود برهنه

ریختنی گرد درختان ز سر گشت زمین پر ز در مهای زر

آن عفت سرشت برای پیراستن باغ و آراستن گلشن و ترتیب درختان و زینت
خیابان اجرای آب کرد کاریگران نادرکار و صناعان بدایع نگار فن صنعت گریرا کار

فرموده هر نوعی درختی که دران باغ بود برگ و گل آنرا از کاغذ رنگارنگ و میوه آن از موم بهمان شکل و اندام و رنگ و طرز آراستند و اقسام میوه و نارنج و لیمو و سیب و انار و شفتالو وغیره ذلک بر اشجار درست ساختند . همچنین انواع شقایق و ریاحین و گلهای گوناگون رنگین و بوتهها با برگ و ساخ کاغذی ترتیب دادند چنانچه از گونه گونه میوه و اثمار بر اشجار و رنگارنگ گلهای نهال در عین موسم خزان جلوه بهاری بر روی کار آمد و آن گلشن در وقت برگ ریزی مانند ایام نو روزی به شگفتگی تازه روی نمودار گشت • بیت •

درختان شگفتند بر طرف باغ · بر افروخته هر گلی چون چراغ

آنحضرت دران باغ فرحت افزا که در شگفته روی دم نشاط بباغ بهارین میبرد تشریف برده موسم خزان فراموش کرده بی اختیار برای چیدن میوه و گل دست مبارک دراز کردند آنجی العدال بر حقیقت حال واقف شده محظوظ گشتند و بر صنایع و بدایع کارگران و تجویز و تمیزان صنعت دستان آفرین فرموده بانعام جاگیر و انعام سرفراز ساختند و در ماه صفر سال هزار و بیست و هفت باراده مستقر الخلافت اکبر آباد تا بد و حد رایات عالیات رسید در کنار دریای مهندری جم زمیندار دو نگر بوسیلهٔ بادشاهزاده سعادت زمین بوس دریافت بدجاه راس اسب کچهی برسم پیش کش گذرانید و دوازدهم شهر ربیع الثانی موضع سمارا مضرب خیام فلک احتشام گردید بعرض رسید که ازین منزل تا چراگاه فیلان یک و نیم منزل مسافت است و از انبوه جنگل و تراکم اشجار و راه نسیت و فراز عبور پیک خیال متعذر می نماید روز دوشنبه سیردهم ماه مذکور با معدودی از بندهای بادشاهی مخصوص متوجهه به شکارگاه شدند پیش ازین جمع کثیر از پیادهای آن سرزمین جنگل برسم قمرغه احاطه و بیرون جنگ در اندک فضای تختی بر فراز درختی از چوب بجهت نشستن بادشاه فیل گیر شیر شکار ترتیب داده بر درختهای اطراف آن تالارها برای نشستن امرا ساخته بودند و دویست فیل نیر با کمندهای مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آماده و برسر هر فیلی دو فیلبان از قوم جهربه که شکار فیل مخصوص بران طائفه است نشستند مقرر شده بود که

فیلان صحرائی را ازان طرف جنگل رانده بحضور بیارند تا تماشای شکار این
بر وجهه دلخواه کرده شود قضارا در وقتیکه مردم اطراف از جنگل در آمدند
بنابرین انبوهی درخت و تراکم اشجار سلسله انتظام از هم گسیخت و ترتیب
قمرغه ساقط گشت فیلان صحرائی سراسیمه بهر طرف دریدند دوازده فیل از نر و
ماده در حضور اشرف شکار شد چون از شدت گرما و عفونت هوا مردم را تعب
زیاده از حد بود رای جهان آرای چنین تقاضا فرمود که ایام تابستان و موسم
برشکال را در احمد آباد گذرانیده بعد انقضای ایام بارش متوجهه مستقر الخلافت
باید شد باین عزیمت از مقام دوحد عنان عزیمت اقبال بصوب احمد آباد معطوف
گشت غرهٔ ربیع الثانی نزول سعادت شمول در شهر احمد آباد اتفاق از شدت
عفونت هوا بیماری در احمد آباد شایع شد و اهل شهر و اردو کسی نماند که در
سه روز بمحنت تب مبتلا نگشت و از اثر این دو سه روزه تب ضعف و
سستی بحدی مستولی می گشت که مدتها نقل و حرکت تعذر داشت
اما عاقبت بخیر بود ضرر جانی بکس نرسید قضا را مزاج حضرت اقدس هم در
سه روز این ضعف را کشید درین اثنا راجه بهاره زمیندار کچهه که از زمینداران
معتبر گجرات دولت آستانه بوس دریافته در صد مُهر بصیغهٔ نذر و دو هزار روپیه
بطریق نثار و یک صد اسپ برسم پیش کش گذرانید جام و بهاره از یک جد اند
بده پشت بالاتر بهم می رسند بحسب جمعیت و اعتبار بهاره از جام
پیشتر است و بدیدن هیچ یک از سلاطین گجرات نیامده گویند سلطان محمود
فوجی بر سر او فرستاده بود شکست بر فوج سلطان افتاد در آنوقت عمرش از
هفتاد متجاوز بود او می گفت که نود سال دارم در حواس و قوای
او فتوری نرفته بود بعنایت اسپ خاصه و فیل نر باماده فیل و خنجر و
شمشیر مرصع و چهار انگشتری از یاقوت سرخ و زمرد و نیلم و یاقوت زرد
سرفرازی بخشیده رخصت انعطاف ارزانی داشتند درینولا بعرض رسید که
قراولان بادشاهی یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل از نر و ماده در حوالی
دوحد شکار کردند هفتاد و سه زنجیر فیل نر و یکصد و دوازده ماده قراولان

بادشاهزاده بلند اقبال شاهجهان بیست و شش زنجیر فیل نر و سی و هفت ماده بدین گرفته بیست و دویم ماه رمضان رایات عالیات بصوب مستقر الخلافت اکبر آباد ارتفاع یافت پانزدهم ماه دی معده بمقام دوحد از شبستان بادشاهزاده گیتی ستان شاه جهان مولود مسعود بعرصهٔ وجود پا نهاد نام خجسته فرجام سلطان محمد اورنگ زیب بر صفحهٔ روزگار ثبت افتاد صاحب سخنی تاریخ این مولود مسعود را یافته آفتاب عالمتاب و در معمورهٔ اوجین بادشاهزاده جشن این ولادت زیب فرموده پیش کش لایق بنظر فرخنده اثر والد ماجد گذرانیدند در هنگام ترتیب و احمد آباد رستم خان از نواخته های بادشاهزاده که بمنصب پنجهزاری شاهی سرامتیاز داشت داید صوبه مقرر شد محلهٔ شاه عطاء الله بنا نمودهٔ خان مذکور است که تاریخ احداث آنها ازین مصرع مستفاد میشود * مصرع *

بنا شد مرقد اقطاب طاهر

بعد ازان راجه بکرماجیت بدین خدمت نامزد شد و هنگام نهضت موکب حضرت شاهنشاهی از ماندو بصوب دارالخلافت بسبب بعضی امور نا خوشی از فتنه اندوزی نورجهان بیگم بر پا شده بود که ذکر آن مناسب نیست راجه مذکور حسب الاشاره شاهی از احمد آباد رفته بسعادت رکاب ظفر انتساب بوده کنهرداس برادر خودرا در احمد آباد بحراست گذاشته روانه شده بود در حوالی دار الملک دهلی در جنگی که با فوج بادشاهی و بادشاهزاده بمیان آمد جان نثار شد و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ از لشکر بادشاهی جدائی گزیده بموکب بادشاهزاده پیوست و این واقعه در سال هزار و سی و دو بظهور آمد همدرین سال میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ که در سرکار پتن بود جاگیر داشت از دست برادران خود به قتل رسید که شبی بیخبرانه برسر او ریخته مقتول ساختند و بمکافات این عمل شنیع و فعل قبیح که نسبت به برادر کلان که بجای پدر است بظهور آوردند در زندان بلا محبوس گردیدند و محلهای که در احمد اباد سمت جنوبی دروازهٔ خان پور مشرف بر دریای سابرمتی که بحویلی شاه جهان مشهور و معروف است و اکنون بجز علامات بعضی عمارات چیزی باقی نماند، ظاهرا

بموجب حكم شاهي دران وقت ها بنا يافته بود احداث باغ شاهي بجناب بادشاه زاده اشتهار داد •

صوبداري سلطان داور بخش پسر بادشاهزاده خسرو و ديواني محمد صفي و تعين فرمودن بادشاهزاده گيتي ستان شاه جهان از ماند وعبد الله خان بهادر فيروز جنگ را از جانب خود بصوبداری گجرات و روئيداد جنگ محمد صفي ديوان بعبد الله خان وشكست يافتن خان مذكور و احداث نمودن جنت باغ درموضع جتلپور عمله پرگنه حويلي احمد آباد و سرافرازی ديوان باضافه و خطاب سيف خان ومقر رشدن خان اعظم كوكه با تاليقى بادشاهزاده و آمدن در احمدآباد و رحلت خان اعظم از جهان فانى

چون مزاج اقدس شاهی بنابر هرزه درائی هاى نورجهان بيگم از بادشاهزاده شاه جهان انحراف داشت بعد رويداد جنگ درحوالی دهلی معاودت

بادشاهزاده شاهجهان منصوب ماند و در سنه یک هزار و سی و دو سلطان داور بخش پسر خسرو از تغیر بادشاهزاده شاهجهان بصاحب صوبگی ملک گجرات سرفراز ساخته منصب هشت هزاری ذات سه هزار سوار و دو لکهه روپیه نقد مدد خرج عنایت نمودند و خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش را که از عهد حضرت عرش آشیانی واقف کار این دیار بوده بمنصب اتالیقی سلطانی اختصاص بخشیده یک لکهه روپیه بدیعه مساعدت مرحمت فرمودند چون شهزاده گیتی ستان از حویلی دهلی بعد از جنگ عنان معاودت معطوف داشته متوجه صوبه دکن شدند صوبه گجرات را به عبد الله خان بهادر لطف نمود به نیابت داس برادر بکرماجیت که جانشان شد با محمد صفی دیوان صوبه و خزانه و تنخواه مرجع که مبلغ بیست لک روپیه صرف آن شده پرداله شمشیر که بدو لک روپیه بر آمده بود . انهارا بجهت پیش کش والد بزرگوار ترتیب داده بودند برد خود طلب نمودند عبد الله خان بهادر ویرا نام خواجه سرای خود را به نیابت صوبه فرستاد و با معدودی بی سروپا باحمد آباد در آمده شهر را متصرف گشت محمد صفی دیوان صوبه بدولتخواهی درگاه والا بخاطر مصمم ساخته در نگاه داشتن سپاه و فراهم آوردن جمعیت همت گماشت و روزی چند پیشتر از کنهرداس از شهر بر آمده بر کنار تال کانکریه منزل گزیده ازانجا بمحمود آباد شتافت و بظاهر چنین می نمود که بخدمت شاهی میروم و در باطن با ناهر خان و سید دلیر خان و ببو خان افغان و دیگر بندهای بادشاهی که در محال جاگیر خودها توقف داشتند بمراسلات ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده درانتهاز فرصت نشست صالح موجدار پرگنه پتلاد از محتوای کلام دریافت که محمد صفی را اندیشه کار دیگر پیش نهاد خاطر است بلکه کنهرداس هم این معنی را تفرس نموده بود لیکن چون محمد صفی جمعیت نیک فراهم آورده شرایط حزم و احتیاط مرعی داشت نتوانست دست و پا زد و محمد صالح که مرد سپاهی کار آگاه بود از توهم آنکه مبادا محمد صفی ترک مدارا نموده دست یغما بخزانه بادشاهی دراز ساخته دوربینی بکار برده با خزانه پیشتر شتافت و قریب ده لک روپیه در خدمت شاهزاده رسانید و کنهرداس

نیز پردله مرصع را گرفته از پی او روانه شد اما تخت مرصع را بجهت گرانی نتوانست همراه برد محمد صفی که عرصه را خالي یافت با جمعی که اتفاق داشت مراسلات فرستاده قرار داد که هر کدام از محال جاگیر خود با جمعی که دارند گرم و گیرا شتافته هنگام طلوع آفتاب از دروازه که بر سمت راه آنها است بشهر در آیند و خود بادبو خان افغان از پرگنه کبیر پدچ ایلغار کرده وقت سحر بسواد شهر رسید و در باغ ملک شعبان لحظه توقف نمود تا روز خوب روشن شود و دوست و دشمن تمیز توان کرد و بعد از جهان افروزی صبح صادق چون دروازه شهر را کشاده یافت سحر بسواد شهر انتظار رفقا نه کشیده از دروازه سارنگپور بحصار احمد آباد در آمد مقارن این حال ناهر خان نیز رسیده از دروازه ایدریه بشهر داخل شد خواجه سرای عبد الله خان از ظهور این سانحه که در مخیله او نگذشته بود سراسیمه بخانه شیخ احمد حیدر نبیره شاه وجیه الدین علوی پناه برد و نام برده‌ها باستحکام برج و باره پرداخته جمعی بر خانه محمد تقی دیوان بادشاهی و حسین بیگ بخشی فرستاده آنها را بدست آوردند و شیخ حیدر خود آمده ظاهر نمود که خواجه سرای عبد الله خان در خانه من است فی الفور او را دست و گردن بسته آوردند و خاطر از ضبط و نسق شهر مطمئن ساخته بدلاسای لشکر و فراهم آوردن جمعیت پرداخت و از نقد و جنس هرچه بدست آمد بعلوفه مردم قدیم و جدید قسمت نمود حتی تخت مرصع که مثل آن سالها صورت نه بندد در هم شکسته طلا را بعلوفه نوکران جدید تقسیم نموده جواهر را خود متصرف گشت در اندک مدت جمعیت نیک فراهم آورد - چون این خبر بماندو رسید عبد الله خان از خدمت شاهزادهٔ والا قدر رخصت حاصل نموده بکومک و مدد التفات نفرموده با چهار صد و پانصد سوار بر جناح استعجال شتافت و در عرض بیست روز از ماندو به برودہ پیوست محمد صفي و ناهر خان از شهر بر آمده در کنار تال کانکریه معسکر آراستند چون عبد الله خان از کثرت مقابل وقوف یافت روزی چند در برودہ توقف نگزید تا کومک برسد بعد از چند روز کوچ کرده بمحمود آباد لشکر آراست و مرد از کنارهٔ کانکریه برخاسته بموضع بتوه فرود آمدند

عبد الله خان از محمود آباد بموضع باریچه آمد محمد صفی و ناهیر خان در دیهه پالو منزل کردند و بین الفریقین سه کروه فاصله ماند روز دیگر از جانبین افواج ترتیب داده متوجه عرصهٔ کارزار شدند قضارا جائیکه عبد الله خان معسکر آراسته بود بر قوم زار انبوه و اوچههای تنگ داشت و زمین پست و بلند بود بنابرین سلسلهٔ افواج و انتظام شایسته نیافت و بعد زد و خورد بسیار از نیرنگی تقدیر عبد الله خان راه هزیمت سپرده به پرگنه بروده شتافت و این واقعه در سنه یکهزار سی و دو واقع شد عزیزی تاریخ یافته • مصرع •

دو فتح نمایان نیک، ماند شد

و ازانجا به بهروچ رفت و سه روز در بهروچ گذرانیده روز چهارم به بندر سورت شتافت و دو ماه در آنجا بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت و باز فوجی فراهم آورده در برهانپور خود را بخدمت شاه جهان رسانید چون این خبر بعرض پایه سریر خلافت مصیر رسید محمد صفی که چندین روزی بخواب ندیده بود از منصب هشت صدی ذات سه صد سوار بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار و خطاب سیف خانی و علم و نقاره فرق عزت برافراخت و ناهیر خان بمنصب سه هزاری ذات و دو صد سوار هم امتیاز یافت و موضع جتیلپور که مکان فتح بر عبد الله خان بود سیف باغی موسوم بفتح باغ بنا نهادند و همدران ایام مدرسه و مسجد دارالشفا در بلده واقعه پیش دروازه قلعه ارک مشهور بمدرسه سیف خان عمارت کرد تاریخ تعمیر انها ازین بیت مستفاد می گردد • • بیت •

سال اتمام ز معمار قضا جستم و گفت   مسجد و مدرسهٔ و دار شفای آباد

و نیز از بنی الله مدرسة للعلماء تاریخ است بالجمله سلطان داور بخش بصوب گجرات رسیده بصوابدید خان اعظم بندوبست نظام و نسق صوبه می پرداخت از قضای الهی در او آخر سال هزار سی و دو خان اعظم بجوار رحمت ایزدی پیوست و در موضع سرکهیج قریب مزار قدوة الاولیا حضرت گنج بخش شیخ احمد کهتو مدفون گشت مردی بود بکرایم اطوار موصوف ذات حمیده صفات او بعدل و انصاف مایل هرگاه از امور حکومت فراغت می یافت بمطالعه کتب

تواریخ و اخلاق و سیر رغبت مي نمود و احیاناً بنابر موزونی طبع دری از بحر فکر بساحل بیان مي افگند ازانجمله * * رباعي *

در کوی مراد خود بسفدان دگر اند　　در وادی عشق مستمندان دگر اند
آماده بعجز رضای جانان طلبند　　آنها دگر اند و دردمندان دگر اند

لیکن در عربیت ساده بود او خود مي گفت که من در عربی داه عربي ام و هم از سخنان اوست که شخصی حرفی گفت بصدق مقرون داشتم چون مبالغه کرد بشبهه افتادم بعد ازان سوگند خورد یافتم که دروغ مي گوید و هم از سخنان اوست که این کس را چهار زن باید اول خراسانی برای خانه داری دویم ماوراء النهری برای شلاق سیوم عراقی برای اختلاط چهارم هندی برای زنا شوهری و در سنه هزار و سي و ۰۰ ه سلطان داور بخش طلب حضور شد *

صوبداري خان جهان به نیابت و دیوانی سیف خان و رحلت جنت مکانی جهانگیر بادشاه غازي

چون سلطان داور بخش بموجب حکم اقدس عازم حضور شد خانجهان که بحراست مستقر الخلافت اکبر آباد مي پرداخت و در سنه یک هزار و سي و سه بحکم انور باحمد آباد رسید و بحکومت و حراست صوبه اشتغال ورزید و در سال یکهزار و سي و چهار بخدمت وکالت بادشاهزاده پرویز سرفرازي یافته روانه حضور گردید تا رسیدن ناظم حسب الحکم و الا سیف خان دیوان صوبه بحراست ملک مقرر گشت از اتفاقات در اوایل سال یکهزار و سي و پنج که مهابت خانی بی مرضی اقدس آنحضرت را بصوب کابل برد بنابر هرج و مرج صوبدار از حضور تعین نیافته و در سنه هزار و سی و شش بادشاهزاده شاهجهان از تهته راه گجرات بالا بالا بصوب جنیر تشریف بردند لهذا تاحین ارتحال آنحضرت که در بیست و هشتم ماه صفر سنه ۱۰۳۷ یک هزار و سي و هفت روی نمود سیف خان بحکومت این دیار مي پرداخت *

سلطنت حضرت فردوس آشیانی ابو المظفر شهاب الدین شاه جهان بادشاه غازی صاحب قران ثانی و متوجهه شدن آنحضرت بمستقر الخلافت اکبر آباد از جنیر براه احمد آباد و همرکاب بردن سیف خان و صوبداران و دیوانیان که درعهد آنحضرت بدینصوب تعین شده اند صوبداری شیر خان تور و دیوانی خواجهٔ حیات

چون بنارسی فرستاده یمین الدوله آصف خان با خبر شنقار شدن حضرت جنت مکانی که بدار عدم فرصت رفت بعلامات مهر خود از دار السلطنت لاهور نزد بندگان حضرت ظل سبحانی شاه جهان فرستاده بود بدل استعجال پرواز نموده و در عرض بیست روز مسافت بعید طی نموده روز یک شنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سال هزار و سی و هفت هجری به جنیر که آنحضرت در آنجا رونق افروز بودند رسید از راه نمرل مهابت خان به نادیک روزی پیش از و تقبیل بساط عزت یافته بود رسید و او ببارگاه عالم پناه شتافته حقیقت واقع را بموقف عرض رسانید و مهر یمین الدوله را بنظر انور در آوردند با تقدیم مراتب تعزیت و سوگواری که رسم متعارف است بمجمعانیکه شرف اندوز حضور بودند فرمان شد تا ساعتی جهت توجهه موکب جلال بصوب مستقر الخلافت اختیار کنند و قرار یافت که موکب اقبال و اجلال از راه احمد آباد گجرات نهضت فرماید روز شنبه بیست و سیوم شهر ربیع اول سنه مذکور که مختار دقیقه شناسان

فن نجوم بود از جنیر کوچ فرمودند منشور عنایت گنجور مشتملبر وصول بفارسی و رسانیدن اخبار و توجهه موکب همایون از راه احمد آباد بصوب مستقر الخلافت به یمین الدوله ارسال فرمودند چون ماهیچه رایات اقبال بسرحد گجرات پرتو افگند عرضداشت ناهیر خان نور مخاطب بشیر خان که از تعیناتیان عمده صوبه بود مبنی بر اظهار دولتخواهی خود و اراده باطل سیف خان بی اخلاص که در آنوقت بحراست صوبه می پرداخت چنانچه مذکور شد رسید لهذا صوبه داری احمد آباد بشیر خان مرحمت گشت و حکم شد که سیف خان را بطریق نظربند قید نماید و چون همشیره حضرت مهد علیا که آن حدر معظمه را جز او همشیره دیگر حقیقی نبود بدین سبب باو کمال محبت داشته و در حباله نکاح سیف خان بود خدمت پرست خان که از غلامان و مدویان معتمد بود تعین شد که باحمد آباد رفته او را بدرگاه آسمان جاه بیارد و نگذارد که باو اسیبی و گزندی رسد اگر این نسبت نبودی سیف خان در احمد آباد بسزای خویش رسیدی و فرمان صوبه داری مصحوب خدمت پرست خان بشیر خان کرامت ارسال یافت و موکب معلی کوچ بر کوچ بکنار نربدا آمده از گدر بابا پیاره عبور نموده در هر منزل بعضی از تعیناتیان صوبه گجرات بهدایت طالع دولت زمین بوس در می یافتند سلخ ماه مذکور ظاهر قصبه سینور که بر کنار دریای نربدا واقع است نزول اجلال شد و در همین روز عرضداشت شیر خان بدرگاه والا رسید معروض داشته بود که از نوشته هندوان گجراتی که در دار السلطنت لاهور می باشند ظاهر شد که یمین الدوله آصف خان و سایر دولتخواهان بعد فتح در دار السلطنت مزبور خطبه بنام نامی خوانده بدین مژده حسب الحکم اقدس نقاره شادیانه نواختند و چون خدمت پرست خان بحوالی احمد آباد رسید شیر خان استقبال فرمان والا شان نموده مراسم آداب بتقدیم رسانید سیف خان را که در آنوقت عارضۀ جسمانی طاری شده بود بوی حواله کرد و آن رنجور را نظربند بدرگاه معلی آورد بادشاه جرم بخش بشفاعت مهد علیها جرایم او را بعفو مقرون داشته آن زندانی خوف و دهشت را از بند غمها آزاد ساختند و در حوالی سورت میر

شمس الدین که به منصب دو هزار و پانصدی ذات دو هزار و پانصد سوار سربلند بود بالتزام رکاب سعادت کسب سعادات می نمود بخدمت قلعه داری سورت سرفراز گردید و شیر خان تا محمود آباد که دوازده کروهی احمد آباد است باستقبال شتافته باردوی کیهان پوی پیوست و بتقبیل عتبه سپهر مرتبه سرفرازی کوردن حاصل نمود و پیش کشی در خور از اقمشه احمد آباد نظر انور در آورده و مرزا عیسی ترخان و مرزا ولی و دیگر بندهای تعینات انجا نیز بسعادت اندوز ملازمت گشته مورد عنایات شدند هیژدهم شهر ربیع الثانی سال مذکور کنار تالاب کانکریه که در خارج شهر پناه است مخیم بارگاه آسمان جاه گردید شیر خان را که صوبداری گجرات سرفرازی یافته بود بخلعت و خنجر و شمشیر مرصع و باضافه دو هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و عنایت اسپ از طویله خاصه بازین مطلا و فیل بر نواختند و خواجه جان مخاطب به خواجه جهان را که از حسن خدمت بمنصب دو هزاری شش صد سوار مفتخر بود دیوان گجرات گردانیدند و مرزا عیسی ترخان را بخلعت تهنیه باضافه دو هزاری و هزار و هفتصد سوار بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار سرافراز ساخته رخصت فرمودند و معتقد خان را که بمنصب چهار هزاری و دو هزار سوار و جمال لوهانی را که بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و سید مبارک را که بمنصب هزار و سه صد سوار سرفراز بودند در احمد اباد گذاشته و سید دلیر خان با چندی سوار از بندهای دیگر تعینات احمد آباد فرموده بعد مقدمات یک هفته بیست و پنجم شهر مذکور روانه مستقر الخلافت گشتند و شیر خان دستوری معاودت یافت بعد وصول رایات عالیات بمستقر الخلافت روز پنجشنبه دوازدهم شهر جمادی الثانی سال هزار و سی هفت بعد انقضای سه و نیم گهری بر تخت سلطنت موروثی جلوس فرمودند و همدران ایام سلالة السادات الاکرم سید جلال بخاری نبیره پیشوای اولیا حضرت شاه عالم قدس سرّه به تهنیت جلوس اشرف از احمد آباد روانه شده بشرف ملازمت چهرهٔ سعادت بر افروخت بعنایت خلعت و انعام ده هزار روپیهٔ سرعزت بر افراخت •

تعین شهور و سنین جلوس معلی بر هلالی

چون در عهد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه وضع تاریخ الهی که
مبنی بر شهور و سنین شمسی شده بود چنانچه مشروحاً در عهد آنحضرت
سمت گذارش یافته بعد ازان حضرت جنت مکانی در سنین جلوس خود ..
همان آئین قرار فرموده بودند درینولا ازانجا که همگی همت بادشاهانه و عزیمت
ملکانه خدیو هفت کشور خاقان بحر و بر مصروف برواج دین حق آئین محمدی
و رونق طریقه انیقه احمدی است صلواة الله سلامه علیه و آله اجمعین و باوجود
کثرت اشتغال امور سلطنت لحظه از رعایت اوامر و نواهی ملت بیضا تعالی
نه گسسته بهدا بر خاطر ثواب ناظر پرتو افگند که سی و دو سال شمسی و شش
روز و هشت ساعت نجومی و ثلثی سی و سه سال هلالی است و پیداست
که از مدت ترویج سی و سه سال دین مبین را سی و دو سال انگاشتن خردمند
سعادت پیوند دین پژوه نه پذیرد بدانران مفتاح سوانح و مدار وقایع و وقایع جلوس
مقدس را قرار داده مدار حفظ اوقات احکام و ضبط حوادث بر سنین و شهور
قمری که بنای تاریخ هجری است نهادند اگرچه اورنگ جهانبانی دوازدهم شهر
جمادی الثانی بجلوس والا بلند پایگی یافته بود حکم شد که مبداء این سال
فرخنده جلوس غره شهر مذکور اعتبار نمایند و بدین مضمون مناشیر قضا تاثیر
بصوبجات ممالک محروسه صادر شد مخفی نماند که سنین فصلی بعد از
سنین جلوس آنحضرت بر هلالی بهمرسیده که مفصل در ضمن مواعد و ...
آن در ذیل نسخهٔ مرآت احمدی صوبه احمد آباد انچه بعمل ناظر مسوده ...
رسیده منسلک ساخته و الله اعلم بالجمله در سال هزار و سی و ...
کش شیر خان ناظم صوبه احمد آباد دو زنجیر فیل با نفایس امتعه ...
روانه بارگاه آسمان جاه نموده از نظر اقدس گذشت و درجهٔ پذیرائی یافت و ...
ابو الحسن با امرایان به تسخیر ولایت ناسک ترمک و سنگمنیر از حضور ...
رخصت یافته بود حکم شد که در نواحی آنجا هر جا که مناسب باشد اقامت
گزینند و تا شیرخان ناظم صوبه گجرات که با لشکر گجرات بجهت همراهی

فرمان رفته آمده ملحق شود اتفاقی افتاد چنانچه خان مذکور لشکر متعینه گجرات نزد خواجه روانه آنصوب شده بیست و ششم شهر شوال سنه مذکور شیر خان بخواجه معز الیه پیوست و از آنجا خواجه ابو الحسن تا حد قلعه سانوره و حوالی قلعه چاندور که در حوالی ناسک ترمبک واقع شده رسیدند و او دست نهب و غارت بدان ملک کشاده با غنیمت فراوان مراجعت نموده بخواجه پیوست در هنگامیکه شیر خان پیش خواجه می رفت نورالله نام پدر زنجیر فیل با پیش کش که او برعهده دار کلانه عقب مانده بود بتحصیل آن کمی نوکران خود را فرستاده بود در ماه ذی الحجه بعد ارسال نزد خواجه ابو الحسن آمده خواجه بدرگاه خلایق پناه رسانیدند و در شهر محرم الحرام سال هزار و سی و سه هجری به سلالة السادات به سید جلال بخاری که از احمد آباد بجهت تهنیت جلوس همایون بحضور رفته بودند چنانچه نگاشته شد خلعت و فیل و سه هزار روپیه نقد مرحمت شد و در همان سال سید مذکور به احمد آباد آمدند و در سال هزار و چهل جمال خان قراول که بموجب حکم اقدس برای شکار فیل بجانب سلطان پور و راج پیپله از توابع صوبه گجرات آمده بود یک صد و سی زنجیر فیل گرفته شانزدهم شهر جمادی الاول بشرف زمین بوس رسید و هفتاد زنجیر فیل دیر مانده که زنده بدرگاه رسیده بودند از نظر اقدس گذرانید قیمت یک لک روپیه قرار یافت *

وقوع قحط عظیم که در گجرات به ستاسّه مشهور و معروف است

از سوانح واقعات این سال وقوع امساک باران و قحطی که در گجرات دکهن بدرجه اتم پیوسته بود و در افواه جمهور خلایق گجرات این سال به ستاسیه مشهور و معروف است سکّان این دیار از انقطاع مایه اکل و فقدان وجه قوت بجان افتادند جانی با نانی می دادند و کسی نمی خرید و شتری بر غیفی می فروختند نمی ارزید دستی که بوسته بانعام دراز بودی جز بگدائی طعام نکشودی و پائیکه همیشه ساحت استغنا بسپردی جز راه در یوزه نه پیمودی

گوشت سگ بجای گوشت بر و استخوان آش کرده اموات با آرد امیخته بفروخت رفت چنانچه بعد از ظهور این معنی فروشندگان به سیاست رسیدند انجام کار از عموم اضطرار شروع در خوردن گوشت یکدیگر کردند و از بسیاری جان سپردگان طریق بر اهل تردد و تنگ شد و احدی تنها از بیم هلاکی که جمعی در چار شده گوشتش را بر بایند از ما من خود حرکت نمی کرد و هر که پس از جانکندن بسیار تا اجل موعود مهلت یافت و نیروی رہ نوردی در خود دید بقریات و قصبات ممالک دیگر انتقال نمود و درین ولایت که به آبادی مشهور و معروف است شهر معموری نماند و این بلای شدید وباهای گذشته و غلههای رفته که در سوانح سابقه برسم تعجب آمد در نظر بی اعتبار گردانید مظهر مراحم ایزدانی حضرت خاقانی حکم فرمودند که متصدیان برهان پور و احمد آباد و سورت آش پز خانها که به لنگر خانه زبان زد روزگار است برای فقرا و غربا و نیازمندان ترتیب دادند هر روز آن قدر آش و نان که به کفاف در ماندگان طعام کفایت کند مطبوخ مي گشت چون عشرات و ضیق اقوات سکان احمد آباد زیاده در دیار دیگر بمسامع قدسیه رسید حکم مقدس شرف صدور یافت که دیوان صوبه پنجاه هزار روپیه از خزانه عامره نقد نیر دمله آوردگان آن شهر رساند و چون امساک باران و گرانی غله باعث پریشانی احوال رعایا بود مبلغهای کلی درین سال و در سال آینده چه از خالصجات و چه از جاگیرات تخفیف مرحمت حکم شد از کهن سالان این دیار که از معمرین خودها که دانوقت ازین محنت رهائی یافته بودند مسموع گشت که بعد ازانکه سال آینده نزول رحمت شد چون مواشی نمانده بود جا موشی را از جانپانیر بمبلغ هشتاد روپیه خریده آورده بودند که در گاو میشان فحل نبود همدرین سال دیانت رای نام نویسنده از قوم ناگر گجراتی که در مراتب حساب و هندی نامهای پاستان آگهی داشت و در رکاب سعادت بود بخدمت دفتر داری خالصه شریفه نوازش یافت و همدرین سال شیر خان ناظم صوبه که تعینات خواجه ابو الحسن بمهم دسک ترمک قیام داشت روزگارش سپری شد •

صوبداری اسلام خان و دیوانی خواجه جهان ورخصت خواجه مذکور بحج بیت الله ومقرر شدن دیوانی به آقا افضل مخاطب به فاضل خان

چون خبر ارتحال شیر خان معروض درگاه آسمان جاه گشت اسلام خان حاکم مستقر الخلافت اکبرآباد را ناظم گجرات گردانیده بمنصب او را باصل و اضافه پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مقرر فرموده خلعت خاصه و اسپ از طویله خاصه با زین طلا و فیل از حلقه خاصه برای او فرستادند و بموجب حکم اقدس شتافته در اواخر سال هزار و چهل بصوبه رسیده بنظم و نسق مهمات پرداخت و همدران سال بعضی جواهر و مرصع آلات و ده راس اسپ کچهی و چند زربفت عراق و برخی اقمشه گجرات را که بطریق پیش کش بدرگاه والا فرستاده بود از نظر اقدس گذشت و بمضافه هزار سوار بمنصب پنجهزاری و پنج هزار دو اسپه و سه اسپه سربلندی یافت و سرفراز خان چغتائی از متعینان صوبه با پسران بشرف ملازمت رسیده بخلعت نوازش یافته بگجرات مرخص گشت و در سال هزار و چهل و یکم خواجه جهان دیوان صوبه التماس دستوری زیارت حرمین الشریفین بدرگاه معلی نمود و درجه پذیرائی یافت چون از نواختن پای اورنگ جهانداری نذر فرموده بودند که پنج لک روپیه به اهل احتیاج حرمین شریفین ارسال فرمایند بمتصدیان مهمات صوبه گجرات فرمان صادر شد که در احمدآباد و بندر سورت دو لکهه و چهل هزار روپیه را متاعی که دران مکان خرید و فروخت میشود ابتیاع نموده بخواجه جهان که به دیانت و قدم خدمت موصوف است حواله نمایند که بعد از فروخت ربح و سرمایه را باتفاق حکیم مسیح الزمان که نیز رخصت کعبه یافته بود به نیازمندان آن بقعه رفیعه رسانند.

ديواني آقا افضل مخاطب به فاضل خان از گذاشت خواجه جهان

ديوانی صوبه تغير از خواجه به آقا افضل مخاطب به فاضل خان مقرر شد و همدرين سال جواهر و اقمشه و اسپان عربي و عراقي با ديگر تحايف در غايت لطافت كه معز الملك متصدي مهمات بندر سورت و كهنبايت ازان دو بندر بهمرسانيده بحضور اقدس فرستاده بود و بوسيله اسلام خان ناظم صوبه لختی از جواهر و مرصع آلات و هشتاد اسپ كچهی و اقمشه احمد آبادي نيز از نظر انور گذشت و در سال هزار و چهل و دو سيّد دلير خان بارهه كه بمنصب چهار هزاری و سه هزار سوار و فوجدار بروده بود رخت هستی بر بست آقا افضل مخاطب به فاضل خان كه ديوان صوبه بود به فوجداری بروده مقرر شد و رعايت خان بديواني صوبه گجرات سرافراز گشت زياده برين احوال و رويداد صوبداری اسلام خان بنظر نيامده *

صوبداری باقر خان نجم ثانی و ديوانی رعايت خان

در شهر رجب سال هزار و چهل و دوم باقر خان نجم ثاني كه بمنصب چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار سرفرازي داشت با پسران خود از اوديسه آمده بتقبيل عتبه فلك رتبه رخ بر افروخت و هزار اشرفي بر سبيل نذر و جواهر و مرصع آلات و طلاء آلات كه قيمت مُجموع دو لك روپيه باشد بطريق پيش كش گذرانيد و از تغير اسلام خان بصوبداري گجرات بعنايت فيل و خلعت و اسپ با زين مطلا سرفراز گرديد رخصت يافته بصوبه رسيد و بمهمات نظم و نسق پرداخت همدران سال هيجده راس اسپ عراقي و اقمشه نفيس و چهل راس اسپ كچهی بطريق پيش كش بحضور فرستاده ديگر رويداد صوبه داری او واضح نه گشت *

صوبداري سپه دار خان و ديواني رعايت خان

در روز عالم افروز موافق بیست و یکم شهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و سه سپه دار خان که بمنصب پنجهزاری ذات و پنج هزار سوار دو اسپه و سه اسپه سرفراز بود بعنایت خلعت خاصه و اسپ بازین مطلا و فیل و صوبداری گجرات از تغیر میر خان نجم ثانی بلند پایگی و رخصت صوبه یافت در آخر سنه مذکور رسیده به بندوبست نظم و نسق صوبه پرداخت و در روز نوروز سال هزار و چهل و چهار اسپک مخمل زربفت که در کارخانه سرکار والا در احمد آباد که هنروران و صنعت گران گجرات انواع صنایع در آن بکار برده بودند و به یک لک روپیه مهیا گشته بود و سایبانهای مخمل زربفت ستونهای طلا و نقره بحضور ارسال داشته بودند در آن جشن نوروزی در پیش ایوان جمع البدان دولتخانه خاص و عام بر افراخته شد و همدران نوروز بر تخت طاؤسی که بمبلغ یک کرور روپیه که سیصد و سی هزار تومان عراقی به آمده بود جلوس فرمودند و همدران سال سپه دار خان ناظم صوبه اسپک مخمل زربفت با سیمین ستونهای طلا اندود که قریب یک لکهه روپیه مهیا ساخته بود بطریق پیش کش بدرگاه آسمان جاه فرستاده بنظر انور گذشت *

صوبداري سيف خان و ديواني رعايت خان

پانزدهم شهر صفر المظفر سنه یک هزار و چهل و پنج سیف خان که بمنصب چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار سرفرازی داشت بصوبداری گجرات از تغیر سپه دار خان در حضور اشرف مقرر شد و بعنایت اسپ بازین طلا و فیل و هریکی از سلطان نظر برادر سیف خان و یحیی پسرش بمنصب هزاری ذات و سه صد سوار از اصل اضافه بر نواخته بهمراهی او رخصت یافتند و در همین سال حکیم مسیح الزمان که بزیارت حرمین الشریفین رفته براه بصره مراجعت نموده بود و ازانجا به بندر لاهری رسیده روانه درگاه والا شد باستیلام عتبه جلال ناصیه بخت بر افراخت و چهل اسپ عربی که در بصره و نواحی آن برای پیش کش

خریده بود بنظر اقدس در آورد و بدرجه قبول رسید ازانجمله دو اسپ یکی بوز و دیگری طرق که در حسن منظر و نیکوئی لون و مناسبت اعضا با تیزگامی و باد خرامی فراهم داشتند در طویلهٔ خاصه داخل گشته نخستین به بادشاه پسند و دومی تمام عیار موسوم گردید و حکیم را بعنایت خلعت و منصب سه هزاری ذات و پانصد سوار بدستور سابق و فیل و بیست و پنج هزار روپیه نقد و حکومت سرکار بندر سورت از تغیر معز الملک بلند پایگی بخشیدند و سرکار سورتهه به تبدیل میرزا عیسی ترخان که دران وقت بنابر نا سازی حاکمان آن به دیوانی آورده مرحمت شد و باضافه هزاری هزار سوار دو اسپه که از اصل و اضافه پنجهزاری ذات چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد سر بر افراخت چون در شهر ذیحجه همان سال صوبه از تغیر سیف خان به اعظم خان مقرر شده است و در سنه یکهزار و پنجاه هجری واقعه سیف خان در احمد آباد روی داده چنانچه در حوالی مزار حضرت شاه عالم قدس سره که در آنجا معتقد بودند مدفون کنانیده بنا نهاده تغیری در احمد آباد تا هنگام رحلت توقف ورزیده باشند عمارت ایوانی و یک مسجد به جماعت خانه جانب بالای سر مزار مذکور و نه هیئت اندرون و یک گنبد از ان

سیف خان است صاحب سخنی سیف خان مرده تاریخ فوت او یافته *

صوبداری اعظم خان و دیوانی رعایت خان و میر صابر

چون در عمل سیف خان کاهنجی کولی چنوال مال بیوپاریان تاراج نموده و متمردان دیگر هم سر بشورش و فساد برداشته بودند و این معنی از وقایع احمد آباد به عرض مقدس رسید بتاریخ چهارم شهر ذی حجه سنه یک هزار و چهل و پنج اعظم خان را که بمنصب شش هزاری ذات و شش هزار دو اسپه سه اسپه سرفرازی داشت بعنایت خلعت خاصه و اسپ بازین طلا و فیل و صوبداری احمد آباد از تغیر سیف خان نوازش فرموده دستوری داد چون بمنزل سیده پور سرکار پتن چهل کروهی احمداباد رسید بیوپاریان مستغاث شدند لهذا اعظم خان پیش از داخل شدن احمداباد متوجه تنبیه و تادیب

کولی مذکور شده از مسکن او را اخراج ساخت کهانجی از سطوت افواج گریخته
بموضع جهاور عمله پرگنه کهرا تو معه قبایل رفته اقامت گزید اعظم خان بدانصوب
متوجه شد چون کهانجی خلاصی خود را بهیچ وجه ندید و مفری نداشت
بوقت شب از خود آمده رجوع شد و مال معروفه را بحضمه خاطرنشان نموده
وعل ضامن عدم تمرد داده مبلغ ده هزار روپیه بمثل کنس قبول نمود ازانجا که
صوبه گجرات کان شوریده سران دستان تراث و مکان فتنه گران شورش نهاد است
اعظم خان استیصال شقاوت پیشگان کاتهی و کولی که از ضلالت و بیخردی
ره زنی و دزدی همواره به رعایا اذیت میرسانیدند و در خرابی و ویرانی ولایت
می کوشیدند داخل بلده احمد آباد به شده ساخته آنها و دیگر مفسدان این
دیار پرداخت خصوصا در بکده بهیل نزدیک [illegible] که محال کولیان بدنام است
به قلعه محکم بنا نمود یکی را به اعظم آباد و دیگری را به خلیل آباد بمناسبت
نام پسرش موسوم گردانیدند و در کاتهیاوار در موضع چوتانا که درمیان اوطان
و محل فتور کاتهیان است قلعه [illegible] دیگر عمارت [illegible] گردانیدند آن مقام
را شاه پور نامید در سال هزار و چهل . ششم [illegible] مخاطب بفاضل خان
که سندمی بدوانی صوبه بود بعد از آن به فوجداری بروده می پرداخت بعنوان
طلب بحضور شتافته شرف اندوز ملازمت گشته خلعت و اسب از طویله
خاصه با زین طلا برسالة پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر سر بلندی یافت
در سال هزار و چهل و هشت منجمله مبلغ ده لکه روپیه که در [illegible] خدات
[illegible] مکه معظمه و مدینه طیبه بود شصت هزار روپیه بمصحوب حکیم [illegible]
[illegible] مخاطب بحکیم الممالک که اجازت زیارت [illegible] یافته بود مرحمت
گشت و بمتصدیان مهام صوبه گجرات یرلیغ شد که بصوابدید حکیم آن وجهه را
[illegible] باب عرب خریده بار بفرستادند چنانچه بعمل آمد و سید الهداد به قلعه
داری بندر سورت تعیین شد و همدرین سال بسلاله دودمان اصطفا سید جلال
خلف الصدق سید محمد گجراتی از نبایر حضرت شاه عالم قدس سره ده هزار
روپیه از حضور انور به سید و دو پسران ایشان فرجی و دستار و شال عنایت نموده

رخصت گجرات فرمودند و برای به شنیدن گجرات شش صد اشرفی مصحوب
سید مذکور مرحمت شد و در شهر رمضان سنه مذکور پیش کش مرزا عیسی تر
خان پانزده اسپ کچهی که از جونه گده فرستاده بود از نظر اقدس گذشت
و درین سال اعظم خان ناظم صوبه تا تمام عمارت سرای واقعه متصل دروازه
خانه قلعهٔ ارک که آن نیز از بنای اوست نمود چنانچه تاریخ عمارت سرای ازین
بیت مفهوم می شود * بیت *

ز هاتف سال تاریخش چو جستم   ندا آمد مکان خیر و احسان

دیوانی میر محمد صابر از تغیر رعایت خان

و در سال هزار و چهل و هشتم میر محمد صابر که بخشی و وقایع نویس
صوبه بود بخدمت دیوانی صوبه از تغیر رعایت خان و دوئی منصب مفتخر
گشت و بحکومت بندر سورت از تغیر حکیم مسیح الزمان معز الملک سرفراز شده
آمد و از نبایر حضرت شاه عالم قدس سره سیّد جلال بخاری حسب الطلب
حضرت ظل سبحانی که از احمد آباد روانه شده بود بپایه سریر عالی رسید اعزاز
سعادت ملازمت نموده بعطای پانصد اشرفی سرفراز شد و همدرین سال چون
صبیه ستوده سیر اعظم خان برای بادشاه زاده محمد شجاع بهادر خطبه شده بود
اعظم خان او را با والده و برادرانش میر خلیل و میر اسحق بدرگاه معلی فرستاده
بود بیستم شهر شوال سنه مذکور بحضور رسید و بموجب حکم اقدس در بنگاه
جشن از ازدواج بظهور آمد و دیگر حکم شد که بعد از ازدواج خجسته میر اسحق
با والده نزد پدر بگجرات رود و در جشن نوروزی آن سال به ثمر شجرهٔ نبوت سید
جلال بخاری که بحضور اشرف بوده هزار روپیه انعام مرحمت گشت و در شب
میلاد جناب مصطفوی سه هزار روپیه دیگر به سید معز الیه عنایت شد و از وقایع
گجرات چون خبر ارتحال سرفراز خان فوجدار پتن بعرض رسید پسران او باضافه
و مناصب و دیگر عواطف بادشاهی نوازش یافتند و در سال هزار و چهل و نه
سیّد جلال بخاری را پنج هزار روپیه راه خرچ عنایت شده رخصت گجرات یافتند
و مرزا عیسی ترخان فوجدار سورتهه باضافه هزار سوار بمنصب پنجهزاری ذات

. . . هزار سوار دو اسپه سه اسپه مفتخر گردید و حفاظت الله پسر ملا . . . او بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار اصل و اضافه سرفرازی یافت . . . اعظم خان ناظم صوبه دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا . . . مصحوب میر خلیل و میر اسحق دامادش که آنها را بعد . . . شدند از حضور مرحمت شد که . . . کش میرزا عیسی ترخان چهار راس اسپ . . . بود بنظر انور گذشت و در سنه یک هزار و پنجاه و هشت . . . اعظم خان ناظم صوبه بجواهر و اقمشه و . . . اسپ که . . . بود بنظر مقدس در آمد چون اعظم خان اکثر بجهت بندوبست و تنبیه متمردان در ایام نظامت در حدود بعیده بسر برده مفسدان آن نواحی را بسزا می رسانید و کولیان را بنهایت عاجز و زبون حال ساخته بود و در هرجا که . . . واقع . . . مستحکم بنا نموده تهانجات می گذاشت و از بسکه در مکانهای مسکن کولیان مقامت نموده مزروعات و اشجار آنها را پایمال می ساخت و جنگل بری می نمود که تا حال تحریر در افواه والسنه خواص و عوام . . . اعظم اودهو که دیمک در گویند یعنی ارضه که در هرجا . . . خرابی . . . می نماید او . . . نمود اشتهار دارد چنانچه از جالور . . . تا انتهای کاتهیاوار که سرحد جام نوانگر و ساحل دریای شور . . . مفسدی را مجال نماند که دست تطاول و تعدی بر ضعیفی دراز کند و مسافر و تجار به طمانیت خاطر راه نوردی را پیش گرفتند *

فوج کشی نمودن اعظم خان بر جام زمیندار نوانگر و گرفتن پیش کش و بر انداختن دار الضرب آنجا

ازان رو که در حکومت اعظم خان از مرزبان جام اطاعتی که زمینداران را باید نمود بفعل نیامده بود اعظم خان بعزیمت تادیب او بر آمد چون هفت کروهی

نوانگر که محل اقامت جام مسطور است رسید او فرصت گرد آوری مواد تمرد
نیافته برهنمائی عقل عافیت گزین سلک فرمان پذیری فرا پیش گرفته بر
زلات رفته و عصیان گذشته اعتراف نموده بقصد دیدن خان مشار الیه از نوانگر
روانه گردید پس ازان که دو کروهی معسکر منزل گزید اعظم خان بدو گفته فر
که تا پیشکش مقرره سازد و دارالضرب نوانگر را که دران محمودی سکه
میزدند برطرف بکند رستگاری او صورت نخواهد بست زمیندار مذکور از
اطاعت گزیر نداشت دادن صد اسپ کچهی و سه لک محمودی برسم پیشکش
نمی و برانداختن دار الضرب قبول نمود و نیز قرار داد که رعایای نواحی احمد
آباد را که بملک او در آمده اند از سرزمین خود بر آورده بمسکن و مقام خود
روانه سازد و هرگاه ناظم صوبه به تنبیه و تادیب گراسیه و مواس پردازد پسر خود
را با جمعیتی نزد صوبه دار بفرستد او بعد پذیرائی پیشکش نزد اعظم خان آمد
و خان از مهم او پرداخته بشتاب تمام مراجعت نمود مخفی نماند که چندی
دار الضرب آنجا موقوف مانده بود اما تا حال بنام سلطان مظفر سکه محمودی
می شود چون در سکه جدید یک طرف هندی نام جام نموده اند جامی نام
گویند و در ضلع برودره چنگیزی می گفتند که هنگام تعلق چنگیز خان حبشی
مسکوک شده بود دران ضلع رایج و نمود معاملات و تشخیص بستمس و جمع و
پرگنات بر آن است و در احمد آباد تا حال در معاملات روغن زرد بحساب
محمودی محسوب می سازند و محمودی بوزن چهار و نیم ماشه است گاهی
فی روپیه دو نیم محمودی و گاهی سه محسوب میشود و حکم مقدس معلی
در باب احداث دارالضرب در جونه گده بنادر گذار محمودی صادر گشته
خاطر خواه بعمل در نیامده و بیوپاریان نظر بر سهولت و کفایت خودها در
و طلا از بنادر دیو وغیره که به احمد آباد می آمد درانجا سکه رسانیدند لهذا
بموجب التماس میر صابر دیوان صوبه حکم در موقوفی آنجا شرف صدور یافت
و نیز در باب ضبطی وجه دلالی جواهر چون بعرض مقدس رسیده بود که د
ممالک محروسه جواهر بجوهریان وغیره میفروشند مقرر است که سه بیصد یک

روپیه از فروشنده و یک روپیه خریدار دلالان می گیرند زر کلی میشود بنابرین
حکم والا صادر شد که یک روپیه دیده و دانسته بدلالان معاف فرمودیم و یک روپیه
از قرار واقع بخالصه شریفه ضبط نمایند درین ماده حسب الحکم نقل دیوان صوبه
شرف صدور یافت که در صوبه گجرات احمد آباد و بندر سورت و بندر کهنبایت
تاریخ ورود حکم معلی از دفاتر جوهریان وغیره تحقیق نموده در یافت نمایند و
خواهش سرکار که بعد وضع کمیه مبلغ هشتاد و نه روپیه بدرستی میشود و یک
روپیه شاهجهانی و بدین موجب به محققان رایها و مرواریدها می بودند
باشند و همدرین سال پیشکش بندر امسال بود اسپان یک میل و ده اسپ اسپ
نظر اقدس در آمد و چون قلی از بعد عمر اسلاف ... سورت معتدی
گشته بودند چون معز الملک بنظر ... حکم اشرف اقدس جمعی
را که پیشکشهای اسپ موجوده بود ... و عسا و ...
ایا افغی که ... جبول ... ... بود و بعد ... بوت مدد که
در بندر سورت اقامت داشتند و گمشتهای ایشان بالاتفاق و اکثر آمد و شد می
نمایند مقرر نموده بود که کسان خودها ... بگذارند که در عربستان و هر جا اسپ
خوب بخ بدست نیاید بخرند آن جماعه درین سال هشتاد و یک اسپ عربی
از اهکنه مذکور بمبلغ یک لک روپیه ابتیاع نموده به بندر سورت آوردند ازان
میان سر هنگ اسپی بود از اسپان علی پاشا حاکم بصره از نسل عمده که
وصف آن بسمع اقدس رسیده بود که آنرا بده هزار روپیه خریداری می شد
و علی پاشا راضی نمی گشت دریدرالا علی اکبر سوداگر که او به اشاره معز الملک
متعهدی را فرستاده به دوازده هزار روپیه خریده بود و چون معز الملک اسپان
درگاه فرستاده هستم رجب آن سال از نظر اقدس گذشت و آن اسپ را به
بادشاه پسند موسوم نموده سر طویله اسپان خاصه گردانیدند و پنج هزار روپیه در
جه قیمت آن مرحمت شد و در سال هزار و پنجاه و یک هرچند که اعظم خان
ضبط متمردان و تادیب مفسدان کولدان از قرار واقع نموده بود و چندین قلعجات
مستحکم سرکوب آنها ساخته بتخصیص بر کنار دریای واترک که مسکن کولدان

مدمرد نواحی شهر اند اما بحال رعایا نمک نمی پرداخت چنانچه اکثری فراری شده در امکنه بعیده پناه زمینداران گرفته بودند و در شروع موج کشی اعظم خان به دوانگر اشاره بدان رفته اما بعاد تعرف او کسی ۱۰ یارای عرض و تظلم در بارگاه عدالت پناه نبود و روز بروز صوبه رو به ویرانی نهاد گویند که سلاله خاندان نبوت سید جلال بخاری که همدران ایام بارادت حضور شده بودند حسبة لله و چون وطن مالوف ایشان بود برخی از احوال گجرات بعرض اقدس رسانیدند لهذا میرزا عیسی ترخان حاکم او لکهنه سورتهه که با رعایای آنجا سلوک پسندیده نمود و آن ملک را ده بیر و بخرابی آورده بود معموره ساخته به صوبه داری گجرات مقرر شد *

صوبداري مرزا عیسی ترخان و دیوانی میر صابر و معز الملک

از کهن سالان ثقات که از نیاکان خود نقل نمودند استماع یافت که از ملاحظه منزلت و رتبت و نسبت با پادشاه زاده محمد شجاع بهادر کسی را حد نالش تعدی اعظم خان نبود این معنی بذریعه سیادت پناه سید جلال بخاری بعرض رسید لهذا چهارم شهر محرم الحرام سال هزار و پنجاه و دو از تغیر اعظم خان صوبه گجرات بمرزا عیسی ترخان که نظم و نسق سرکار سورتهه می پرداخت مرحمت شد و از جمله سواران منصب مرزا دو هزار و پانصد سوار دو اسپه مقرر گشت که از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات پنج هزار سوار دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه باشد سربلند گردید و ضبط سرکار سورتهه بعنایت الله ولد مومی الیه تفویض یافت و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و محمد صالح پسر دوم او بمنصب هزاری هزار سوار سرفرازی یافتند پادشاه روشن ضمیر آگاه دل که مبادا به سبب استماع خبر تغیری صوبه از اعظم خان بیش از پیش ستم و تعدی عاید حال رعایا وزیر دستان شود ملّقّهٔ خاص بنام مرزا عیسی ترخان با فرمان طلب حضور باعظم خان شرف صدور یافت چنانچه نقل فرمان اندراج یافته *

نقل فرمان قدسی بنام اعظم خان آنکه

سیادت و نقابت پناه نجابت و معرفت دستگاه رکن السلطنت القاهره عمدة الخلافة الباهرة فارس مضمار شجاعت و مردانگی ندیم میدان شهامت و فرزانگی مرید مرشد پرست تمام اخلاص قدوی دست اعتقاد با اختصاص مورد عنایت پادشاهی لایق توجهات شهنشاهی مورد عنایات جزیله مهبط عواطف جلیله خان سعادت نشان اعظم خان بملاطفت بادشاهانه سرافراز گشته بداند که چون پیوسته خرابی ملک گجرات و رعیت و سپاهیان آن عمدة الملک بعرض اقدس اشرف اعلی میرسید . ملک او رعیت نوی و آبادانی کامی ایشان موجود نظر برگونه ادعائی که درباره آن عمدة الملک رکن السلطنت به معالی این متوجه بودیم که این معنی ازان رکن السلطنت بظهور میرسد او خود توفیق نیافت و آن ملک را خراب برساخت . کار را بجائی رسانیده که گر تدارک نپردازیم دیگر اصلاح ممکن نباشد بنابرین بر آن ملک و اهل آن ملک ترحم نموده صاحب صوبگی آن ملک را به امارت پناه سزاوار لطف و احسان میرزا عیسی ترخان که ملک سورتهه خراب را بحسن سلوک و عدالت معمور آباد ساخته بود ابتدای خریف پوشت ئیل مرحمت نمودیم میرزا مذکور که داخل احمد آباد شود صوبه را تسلیم مشار الیه نموده خود عازم درگاه عرش اشتباه گردد و در عهده دانسته تخلف و انحراف نورزد تحریر دوازدهم شهر محرم الحرام سنه هژدهم جلوس مبارک موافق سنه یکهزار و پنجاه و در دفاتر اشاره قدسی که با جمعیت شایسته بیخبرانه باحمد آباد رسیده فرمان را باعظم خان رسانیده عازم ملازمت گرداند و خود به بندوبست صوبه پرداخته مرهم تسلی و مراهم بر جراحت ستمدیدگان گجرات نهد بموجب حکم اقدس میرزای مذکور با جمعیت شایان از جونه گدّه بکوچهای متواتر به احمداباد رسیده و از گرد راه نیاسوده در قلعهٔ ارک رفته باعظم خان ملاقی شد و فرمان معلی رسانید اعظم خان که بودن این صوبه موافق مزاج او نبود فی الفور انگشت قبول بر دیده نهاده سمعاً و اطعنا گویان صوبه را حواله نموده بعزم آستان بوسی بر آمد میرزا عیسی ترخان

باشتغال امور صوبه و استمالت رعایا پرداخته در پرگنات عمل عمله بخشی که باصطلاح این ملک تهاگ تهاین گویند قرار داد و در اندک فرصتی ملک بمعموری آورد و همدران ایام بمیرزا عیسی ترخان مصحوب پسرش محمد صالح که شرف اندوز حضور لامع النور بود فیل از حلقهٔ خاصه مرحمت شد که بوقت برساند و سید جلال بخاری پنج هزار روپیه انعام یافت و در همین سال سید مذکور که لمعهٔ نسب او بطرز حسب مسطور است در صحن صواب پذیر حضرت خاقانی چند نقطه باید پرتو ظهور افگند آن سید حسب را در سلک ملتمران سدهٔ جاه و جلال که مطرح انوار اقبال است منسلک گردانیدند و بکرامت قبول خاطر خورشید مآثر پادشاه قدردان از قرب بساط اقدس که مقصد مقبلان مقصود صاحب دلان است بهرهٔ تمام گرفت دولتی که در جریدهٔ تقدیر باسم او مرقوم بود و به ظهور نهاد و به التماس سید مذکور سجادهٔ نشینی روضهٔ اولیا حضرت شاه عالم قدس سره بمهین خلف او سید جعفر که بحلیهٔ فضیلت و صلاح آراسته بود عنایت شد و منصب جلیل القدر صدارت کل سواد اعظم هندوستان باو تفویض یافت و بعنایت خلعت خاصه و منصب چهار هزاری هفتصد سوار و اسپ بایراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه و انعام سی هزار روپیه نقد مفتخر و مباهی گردید * بیت *

وجود مردم دانا مثال زر طلا ست ۞ که هر کجا که رود قدر و قیمتش دانند

و در غرهٔ شهر ربیع الاول سال یک هزار و پنجاه و سه معز الملک که بمنصب هزاری صد سوار سرفرازی داشت بخلعت و خدمت دیوانی صوبه و عطای مادهٔ فیل از تغیر میر محمد صابر مفتخر گشته رخصت این صوبه یافت و میرزا دوستکام ولد معتمد خان بعنایت خلعت بخشیگری صوبه سرفراز شده آمد مصحوب او بمیرزا عیسی ترخان ناظم صوبه خلعت و اسپی از طویلهٔ خاصه بایراق طلا مرحمت گشت و همدرین سال جم علی متصدی بندر سورت بآستان معلی رسیده خیول عربی و عراقی با اجناس از جواهر و دیگر نوادر که به بندر مذکور بجهت سرکار والا خریده بود بنظر انور در آورد از آن میان یک اسپ کمیت عمده قبول طبع اشرف افتاد و بتمام عمل نامور گردید و در سال هزار

و پنجاه و چهار هزار دودمان ولایت سید جلال بخاری صدر الصدور بعرض اقدس
رسانید که موسویخان صدر الصدور معزول جمعی کثیر مستحق را بی آنکه حوال
آنها بعرض حجاب بارگاه خلافت برساند مدد معاش و وظیفه داده بعضی
بفرمان لباسی و اراضی مدد معاش و وظایف متصرف اند بنابران حکم معلی
صدور یافت که محصول یک فصل مدد معاش کل ممالک محروسه ...
شریعه باشد و حواله در تحویل امرا و متصدیان سوای ... و ثلث
جای ثالث نگاه داشته بعد ظهور اسناد و استحقاق ... خواهد رسید
و باین مضمون منشور قضا نافذ بنظام جمع صوبه ... صدور یافت
کومکیان صوبه گجرات بسبب ... راجه ...
سوار که ... و اضافه هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار ...
شد و سید جعفر خلف سید جلال صدر الصدور که بحضور ...
شرف اندوز ملازمت گشته بمرحمت خلعت و ... انعام سه هزار روپیه مفتخر
شده رخصت انصراف بگجرات یافت و همدرین سال میر شمس ...
بعطای نقاره سربلند گردید و عنایت الله و میرزا عیسی ترخان ناظم صوبه ...
جوناگده بعنایت علم رتبه بلندی یافت سرکار ... که سه کرور دام ...
و دوازده ماهه آن هفت لک و پنجاه هزار روپیه میشود ... یک کرور
دام است و دوازده ماهه آن دو لک و پنجاه هزار روپیه و حاصلش ...
بواسطه آمد کثرت تجار از اطراف و اکناف و ... تجار ... لک روپیه که
مجموعه چهار کرور دام باشد به انعام مهد علیا بادشاه بیگم مرحمت شد ٭

صوبداری محمد اورنگ زیب بادشاهزاده بهادر و دیوانی معز الملک

بیست و نهم شهر ذیحجه سال هزار و پنجاه و چهار در حین توجه حضرت
گیتی ستان بجهت سیر و شکار صوبه کشمیر جنت نظیر در مقام ... صوبه داری
نظم و نسق گجرات از تغیر میرزا عیسی ترخان با کلید سلطنت و جهانداری

بادشاهزاده اورنگ زیب بهادر تفویض یافت بمرحمت خلعت خاصه با نادری
و دو اسپ از طویله خاصه بازین طلائی میناکار و زین طلائی ساده و فیل از حلقه
خاصه بایراق نقره و محمد سلطان و محمد معظم پسران آن والا گهر را بعنایت
دو فیل خورد سرفراز ساخته مرخص گردانیدند. چنانچه بادشاهزاده متوجهه این
صوبه شده بتاریخ غره شهر ربیع الاول سال یک هزار و پنجاه و پنج روز جمعه بعد
ادای نماز ، استماع خطبه طیبه داخل شدند و محمد طاهر آصف خانی از تغیر
دوست کام بخدمت بخشی گری و واقعه نویسی صوبه سرفراز شده رسید و در
سال هزار و پنجاه و شش چون بادشاهزاده عالمیان بنابر بندوبست و تنبیه
متمردان صوبه جمعی کثیر نوکر فرموده به تنظیم و تنسیق صوبه متوجهه شدند
و خرچ زیاده بر دخل شده بود و این معنی بعرض اقدس رسید لهذا از جمله
سواران منصب آن والا گهر هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه فرمودند. که منصب
آن والا نژاد پانزده هزاری ذات ده هزار سوار هشت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه
مقرر شد و سید جلال بخاری صدر الصدور باضافه پانصد سوار بمنصب شش هزاری
هزار و پانصد سوار در حضور بلند پایگی یافت در همین سال بعرض اشرف اعلی
رسید که فیلدار خانی که بامر اقدس با ملازمان غرّه ناصیه خلافت بادشاهزاده
برای صید فیل به دو حدو چانپانیر رفته بود هفتاد و سه زنجیر فیل از نر و ماده
صید نمود و در ایام صوبداری آن والا گهر دیرین پرور بتخانه چنتامن واقعه پهلوی
سرس پور که ستیداس جوهری ساخته بود آثار بتکده را بموجب فرموده بادشاهزاده
بر طرف ساخته علامات مسجد مرتب شده و به مسجد قوت الاسلام موسوم
گردید از نقل کهن سالان و العهدة علی الراوی مسموع شد که قتل سیّد راجو که
اکنون به راجو شهید مشهور و معروف است در ایام صوبداری و بامر بادشاه زاده به
عمل آمده مفصل این مجمل آن که سید راجو با جمعی از رفقا وارد احمد آباد
شد و در سرکار بادشاه زاده نوکر گشت اگرچه در فروع و اصول حنفی المذهب
بود اما اعتقاد آنها آنکه حضرت امام مهدی موعود آمد و رفت و معتقدان این
مذهب را مهدویه گویند درین وقت نزد پالن پور مضاف سرکار پتن اکبری بود

همه باشندگان انجا بدان قایل اند و در دیار دکهن اکثر اعتقاد و عقیده این مذهب
را دارند چون این معنی بعرض بادشاه زاده رسید حکم با خراج بلد فرمودند
و انها در رستم باغ که در حد شاهی باغ بود بعزم جنگی پیش تر آمدند
بفتوی علمای آن وقت که این جماعه را که بر طریق ضلالت و جاده جهالت
و موجب گمراهی عوام الناس اند بشاهراه هدایت دلالت کردن و توبه و انابت
فرمودن لازم چون این معنی صورت نپذیرفت جمعی از فوج بادشاهی بتنبیه آنها
تعیین شد چنانچه آنها از باغ مذکور برآمده بمقابله و مقاتله پیش آمدند و کشته
شدن را فوز اعظم انگاشته کار بکار مردانها نموده بخاک هلاک افتادند و جمعی
بسیاری از فوج نیز درین معرکه کشته شدند و بعد شهادت محمد اعظم که در وقت
بادشاهی خلد المکان کامل معاملات داشتند بر جمیع خلایق گوهر سلطنت بدسته
داده به استان خلافت نسبت عقد پیوست .

صوبداری شایسته خان و دیوانی معز الملک و حافظ ناصر

چون یرلیغ طلب بنام بادشهزاده عالی نسب صادر شد به شایسته خان که
بضبط صوبه مالوه می پرداخت عوض بادشاهزاده اعظم سال یک هزار و هفتاد و شش
در حضور اقدس صوبداری گجرات تفویض یافت و هزار سوار از منصب او دو
اسپه سه اسپه که بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار داشت مقرر گردید شایسته
خان متوجه گجرات شده بعد طی مراحل و قطع منازل بتاریخ پنجم شهر شوال
المکرم سال مذکور داخل بلده گشته بتمشیت امور نظامت پرداخت همدران
اوان علی اکبر بازرگان بتقبیل آستان عرش مکان تارک افتخار برافراخته شش
اسپ عربی از نظر اکسیر اثر گذرانید و او پسر حاجی کمال اصفهانی است که
در سال بیست و یکم جلوس حضرت جنت مکان بعنوان تجارت بهندوستان آمده
در بندر کهنبایت اقامت نمود و جهازی چند ترتیب داده به تجارت می
پرداخت و جهازات او در بصره و دیگر بنادر آمد و شد داشتند به علی پاشا حاکم

بصوبه مالوه اخلاص گزیده چنانچه معز الملک اسپی از نسل عنبر که حقیقت آن سابق نگاشته آمد بوساطت او بدست آورده بود بعد از آن سابقاً حکم قضا نفاذ عز صدور گشته که در بهمرسانیدن اسپان عربی قابل سواری خاصه فراوان جد و جهد بتقدیم رساند که بعنایت بادشاهانه نوازش خواهد یافت او بامداد طالع و اسعاد بخت درین سال خیول عربی بهمرسانیده بدرگاه آسمان جاه آورد ازان میان اسپ کرند رنگ که علی اکبر بمساعی موفوره و ارسال تنسوقات از پاشای مذکور گرفته بود پسندیده طبع دشوار پسند خاقان جهانیان افتاد و به لعل بی بها موسوم شد و سر طویله همگی اسپان عربی خاصه گردید و بردان مقدس رفت که بعد از اورنگ آرائی چندین اسپ عربی داخل اصطبل معلی نشده بهای این شش اسپ بیست و پنجهزار روپیه مقرر شد وقیمت لعل بی بها دوازده هزار و پنج دیگر ده هزار و علی اکبر ازان رو که سوداگر است و در شناخت اسپ و جواهر وقوف دارد و بتحمل که خدمت بدین آئین شایسته بتقدیم رساند بخطاب و منصب پانصدی سه صد سوار سرفراز شده بضبط بندر داری سورت و کهنبایت رخصت یافت و از تعیناتیان صوبه سید شیخن بمنصب هزاری ذات و نهصد سوار از اصل و اضافه سرفراز شد و خدمت فوجداری برودهٔ بسلطان یار و اسفندیار بسران همت خان معوض گشت و منصب سلطان یار هزاری ذات هزار سوار از اصل و اضافه مقرر شد و اسفندیار نیز باضافه منصب مفتخر گردید و در سال هزار و پنجاه و هفتم سیادت پناه سید جلال بخاری صدر الصدور دار السلطنت لاهور برحمت ایزدی پیوست سید موسی و سید علی پسران آن مرحوم را که همراه بودند مراحم بادشاهی شامل حال گشته بوجهه معیشت معین مقرر ساخته بموجب رخصت روانه گجرات شدند که درانجا بالتماس برادر بزرگ که سجاده نشین است بدعای از دیاد عمر و دولت ابد مدت اشتغال دارند و میرزا دوست کام برادر معتمد خان بمرحمت خلعت بخشی گری و واقعه نویسی صوبه و اضافه منصب دو بستی یافت بدستور سابق بحال گشته آمد و از اصل و اضافه سید حسن برادر سید [illegible] خان از تعیناتیان صوبه بمنصب هزاری ذات و نهصد سوار معتمد [illegible] و پنج

زنجیر فیل بایراق نقره ماده فیل و رساله ناظم از نظر اقدس گذشت . بعد چندی
...حی جواهر مرصع آلات و دو فیل خورد کلان دمش که آنرا فیل دریائی گویند
و سه نقره بسم پیش کش شایسته خان بنظر کیمیا اثر در آمد همدرین سال
بعرض رسید که در بندر کهنبایت علی اکبر متصدی بندر مذکور و بندر
سورت را هندوی در اثنای گفتگو بزخم جمدهر کشت . ابدا عمر الملک ...
دیوانی عزل نموده بار دیگر متصدی آن دو بندر گردانیدند . حافظ محمد ...
در رتق و فتق مهمات سید جلال صدر الصدور مشغول بود بعروج طالع ...
... گان منسلک گشت و بعطای خلعت و منصب متصدی ... و ...
دیوانی صوبه احمد آباد مفتخر گردید و در ... سال هزار و ...
. قسمت قندیل از ... عنبر که وزن هفتاد ... بود . ... مرصع ...
بود ازانجمله یک دانه الماس بقیمت یک لک روپیه ... داشت ...
مبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه صرف این قندیل شده بود ... روضه
منوره جناب نبوی صلی الله علیه و آله وسلم ... سید احمد سعید ...
... آنجا حضور حواله شد و حکم معلی صدور یافت که بدستور ...
... لک روپیه و ... که ...
... متصدیان مهمات گجرات ... حواله نمایند که در مدینه منوره ...
... فسمت نماید و در همین سال برای ... کاری عمارات ...
... آباد آهک سنگ ... که مخصوص این دیار است ...
... دند .

صوبداری بادشاهزاده والا تبار محمد دارا شکوه و نیابت غیرت خان و دیوانی حافظ محمد ناصر و میر یحیی

چون شایسته خان باوجودیکه بمنصب پنج هزاری سوار دو اسپه سه اسپه
مباهی بود و سوای آن مبلغ پنج لک روپیه هر سال بجهت علوفه سه هزار سوار

سه بندی از خزانهٔ عامرهٔ احمد آباد بعد تنخواه می شد بتنبیه و تادیب متمردان
و کولیان صوبه چنانچه باید صورت نمی پذیرفت و مکرر این معنی از عرایض
خان مذکور بعرض اقدس رسید لهذا بتاریخ بیست و نهم شهر جمادی الثانی
سال هزار و پنجاه و هشت صوبهٔ مذکور بمهین احترام ملک خلافت محمد دارا
شکوه بحضور عنایت شد و ده هزار سوار آن والا قدر را دو اسپه سه اسپه گردانیده
منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار تمام دو اسپه سه اسپه ممتاز گشتند
و باقی بیگ را که هزاری ذات و چهار صد سوار منصب داخلی آن بخشی
بیدار داشت و از نقل آن بلند مقدار بنظم صوبه اله آباد می پرداخت حسب
الطلب از صوبهٔ مذکور آمده سعادت تقبیل آستان جهانداری اندوخته بود
بخلعت و نیابت صوبه گجرات از جانب آن عالی قدر بمنصب دو هزاری
ذات پانصد سوار از اصل و اضافه و خطاب غیرت خان و اسپ و فیل سرفراز ساخته
رخصت فرمودند و ضبط صوبه مالوه از تغیر شاه نواز خان به شایسته خان معوض
گشت و حکم شد که بعد از رسیدن غیرت خان بگجرات شایسته خان بدانصوب
شتابد غیرت خان بموجب حکم اقدس روانه گشته چون بسرحد صوبه رسید میندا
میروهی آمده ملاقی شده مبلغ یک صد مهر و پانزده هزار روپیه بعنوان پیش
کش قبول نموده بنابر بعضی مقدمات که موافقت او بکار برخاسته رفت و پس
بعد زمینداران آنجا ندیدن هیچکس از ناظمان تا بحال نداده بالجمله خان مذکور
بعد طی مراحل و منازل روز دوشنبه هفدهم شهر رمضان المبارک سنه مذکور
داخل احمد آباد شد و شایسته خان بتعلقه خود روانه گردید همدرین سال ...
سعید که در محرم گذشته بجهت رسانیدن قندیل مرصع بمرقد منوره
جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم روانه شده بود بنابر تباهی شدن جهاز
به بندر سورت معاودت نمود و در سال هزار و شصت سید علی و سید جلال ...
الصدور که بحضور رفته بود بداروغگی جواهر خانه و مرصع آلات و عنایت خلعت
مباهی گشت و همدران سال غیرت خان نایب بادشاه زاده که بمنصب ... ...
سوار داخلی بود درینولا در سلک بندهای بادشاهی منسلک گشته ...

هر یکی بمنصب سه هزاری هزار سوار و ارسال علم و نقاره پایهٔ افتخار افزود و مراسم
خان که سابقاً بخطاب مستکوی حلال سرفراز بود چون التماس رخصت حرمین
الشریفین زاد هما الله شرفاً و تعظیماً نمود خدیو ابد مقیاس لیکن بعضی
خلعت و انعام پانصد مهر نواخته بسامی داد و بمتصدیان مهمات احمد
آباد فرمان رسید که رسیدن او منع نکنند و بمتحدات تجار بندر مذکور نب
نویسند که تا داخل در حرمین شریفین که هست مقصود خود به آنجا رسانند و حکم
فرمودند که این جمله عنایت بمعجله نبات کنند و فوج نک یک بکنند بشیوه
که زاد بیش شرف مقصود رسانند و سعت پذیر ... و بعضی ...
و علما و فقرای مکه معظمه قسمت نمایند و حاصل متحدات میر باقی دوفرا
و علما و مساکین مدینه منوره بدهند و بقیه ... ...
حضور ... نظر اقدس گذشت و همین سال ... ...
سلطان محمد خان فرمانروای ... نامه ... ... شد و این ...
... متصدی ... اقدس ... و ... سید ...
الدین مصحوب گرز بردار مرحمت شد و بمتصدی بندر ... ...
هزار روپیه از خزانه عامره آنجا ... ... و ...
و ... و یکم ... خان ... پانصد سوار ... سه هزاری ... و پانصد
... گشت و به سید حسن ... ... سید حلال ... ...
مرحوم که از احمد آباد ... معلی رفته بود دو هزار روپیه ... شد •

دیوانی میر یحیی از تغیر حافظ محمد ناصر

در شانزدهم شهر شوال سنه مذکور میر یحیی بخدمت دیوانی و داروغگی
... افتخاده احمد آباد از تغیر حافظ محمد ناصر بمرحمت خلعت و افزونی
منصب در حضور مقرر شده بسبتوی ... محمد صالح ولد میرزا عیسی ترخان
بنظم سرکار سورته از تغیر پدر که فرمان طلب او بحضور صادر گشته بود سرفراز گردید

و عزت خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سربر افراخت
و سید محی الدین سفیر قیصر روم بعد ملازمت که از حضور رخصت معاودت
یافت همراه حاجی سعید احمد که بنابر تباهی شدن جهاز برگشته به بندر مورد
آمده بود بجهت رسانیدن قندیل مرصع عنبرین مذکور مامور گشت و بمتصدیان
بندر سورت دریغ رفت که متاع یک لک روپیه باب عرب خریده بدو حواله نمایند
تا بآئین سابق به مستحقین حرمین الشریفین قسمت نماید و در سال هزار و شصت
و دویم سید علی و سید جلال بخاری مرحوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری
چهار صد سوار و حافظ محمد ناصر بعنایت خلعت و تفویض متصدی گری بندر
سورت از تغیر میر عرب و اضافه منصبی گشتند و میر شمس بفوجداری و تیولداری
پتن سرفرازی یافت *

صوبه داری شایسته خان دفعه ثانی و دیوانی میر یحیی

چون بادشاه زاده والا گهر محمد دارا شکوه بمهم قندهار مامور شدند و
صوبه دار الملک کابل جمعیت نا دریه بود از پیشگاه خلافت بجهاندار ... عم
صوبه گجرات که دران جمعیتی داشتند صوبه ملتان عنایت شد و ... ...
گجرات جاگیر در صوبه ملتان تنخواه گردید و هفدهم شهر شعبان المعظم
هزار و ششصت صوبه داری احمد آباد به شایسته خان که ضبط و ...
می پرداخت تفویض یافت و اندرین باب مناشیر بصدور پیوست ... ...
بموجب حکم اقدس بکوچهای متواتر طی منازل و قطع مراحل نموده ...
سال مذکور در بلده آمده بتمشیت مهمات صوبه سرگرم گشت و همدر
روی عرضداشت وقایع نگار بندر سورت بمسامع حقایق مجامع رسید ...
نامی از بندر عباس رسیده و هفت راس اسپ عراقی همراه داشت و ...
والی ایران بنام مستحفظان طرق و شوارع بدین مضمون که علام ...
وردی خان اسپی چند برای او می برد کسی مزاحم نشود تا خود ...

نسخه را نیز با عرضداشت خود بدرگاه خلایق پناه ارسال داشت و مظنه آن شد که الله وردی خان بعضی از تصرفات نامناسب به الله وردی بود آقاسی ولایتی این منصب او فرستاده باشد که چنین امری حاصل نموده بدان نگشته مذکور از پیشگاه خلافت مخاطب شد که باو نموده بگوید که فرستادن هدیه و متاع بیگانه بدون اجازت اقدس بغایت ناپسندیده بود تاکید مخصوص حکم نوشت یافت و او انکار نمود که غلام رضا پیشتر بنده می بود اما بتصدیق مهمات به سورت پالیغ است که اسپان و همه ی جابجا غلام رضا که مشهور چنین مرادی گشته بسرکار ضبط نمایند و اورا مسمی و معزول ساخته تا مفرور داد داده شود سلطان یار بابت اسفندیار کوره مخاطب بهمت خان به توجه بی به سرفراز شد و امر سال هزار و سه از روی تجربه شایسته جزء ناظم صوبه گجرات رسید به حصار بلده احمد آباد ... طلب ... و مبلغ بیست هزار روپیه بر آورد خرج آن شده به دیوان ... سرانجام نماید و همچنین که مطابق سال بیست و هفدهم جلوس همایون بود از پیشگاه خلافت جهانبانی دستور العمل در بابت امراء و منصبداران که عوض جاگیر نقدی یافتند بجمیع ممالک محروسه شرف صدور یافت که شرح آن بجنسه ثبت میگردد *

دستور العمل

از روی یاد داشت واقعهٔ روز سه شنبه شهر شعبان المعظم سنه بیست و دوم جلوس مقدس همایون موافق سال هزار و شصت و سه هجری مطابق تیر ماه ... به رساله موتمن الدوله العالیه معتمد السلطنت البهیه لایق العنایات السنیه ... الامراء الجلیله صاحب الکمالات الصوریه جامع الفضایل المعنویه ناظم مناظم ملک و مال ناهج مناهج دولت و اقبال گنجور اسرار پادشاهی دانای ضمیر ... حضرت ظل الهی کامل مصالح الجمهور والاعیان مورد العواطف والاحسان عمدة الملکی مدار المهامی علامی فهامی سعد الله خان بهادر و نوبت واقعه نویسی کمترین بندگان محمد هاشم قلی می گردد که چون بعرض اقدس

معلی رسیده که امرا و منصبداران که عوض جاگیر نقدی می یابند سر [illegible]
[illegible] تا بیشان آنها بعد وضع تفاوت هفت سوار رسد جاگیر دار هشت ماهه
و هفت ماهه و شش ماهه سی روپیه در پنج ماهه بیست و شش روپیه [illegible]
شود حکم جهان مطاع مطیع شرف صدور پیوست که در هشت ماهه و هفت
ماهه و شش ماهه یک سال سر اسپی سی روپیه تنخواه نمودن و در پنج ماهه
و چهار ماهه بیست و شش روپیه [illegible] معمول نیست از آنجا که تنخواه
نقدی از هشت ماهه زیاده نیست و از چهار ماهه کم نه معمول [illegible] که [illegible]
[illegible] شمسی تا آخر اسفندارمذ این سال [illegible] موافق پانزدهم حصه
مقرر دانسته سر اسپی در هشت ماهه سی روپیه و هفت ماهه بیست و هشت
و نیم روپیه و در شش ماهه بیست و پنج روپیه و در پنج ماهه بیست [illegible]
روپیه و در چهار ماهه بیست [illegible] روپیه تنخواه دهند و طلب ایام [illegible] بضابطه [illegible]
کنند و از غرهٔ فروردین سال بیست و ششم جلوس اقدس [illegible] تنخواه
تعیناتیان صوبه کابل و قندهار که داغ آنها بدستور سابق پنجم حصه [illegible]
مطابق همین حکم عمل کنند و در غیر ایشان چه از ملازمان [illegible] نصاب
و چه تعیناتیان دیگر صوبجات که داغ آنها بضابطه چهارم حصه حکم شده [illegible]
بشرح مسطور [illegible] کنند و اگر کسی از نقدیان مذکور از ابتدای غره [illegible]
تا مدتی بضابطه چهارم حصه داغ نکرده است تا بدان موافق پنجم حصه [illegible]
داشته باشند تفاوت ما بین خمس و ربع را از ابتدای ماه مذکور [illegible]
بدان او وضع نمایند و زیادتی اسپان دو اسپه [illegible] منظور ندارند و [illegible]
رکن السلطنت علی مردان خان و امیر الامرا بدستور پیشین بضابطه [illegible]
بحال دارند چون سواران رسد جاگیر که در تنخواه طلب دیگر نقدی [illegible]
میگردد و در تنخواه امیر الامرا وضع می شود بخشیان عظام [illegible]
جاگیر را بقدر نقدی امیر الامرا بر جمعیت موجودیش [illegible]
بر طبق آن در دفتر ثبت کنند و ضابطه داغ نقدیان [illegible] امرا و [illegible]
سوای تعیناتیان قندهار از ابتدای غره فروردین سال بیست و ششم [illegible]

بعد ثبت منشور بموجب تعلیقهٔ ... مقرر ... و حکم شد که ... نقدی
... پنج سوار که چهارم حصه یک سوار ... یک ... باشد ...
... جمع ... و در ده سوار که چهارم حصه ... سوار ...
و سه سوار ... رساند طلب ... سوار ... تنخواه ... و ... سوار ...
... و ... دو سوار ... جمع ...
سوار که چهارم حصه ... سوار است ...
سوار ... سه ... تنخواه ... و ... سه سوار ... یک سوار ...
... چهار حصه ... یک سوار ...
... و از زیاده ... صریح ... یک ...
... قسم شوند و در تنخواه جاگیر ... موجود ...
و ... منصبداران ... قدیم ... و ... جمع ...
مطبع ... که ...
... ۲۶ ... و بعض ... و ...
... الدین ... جمع ...
... و ... و ...
... *

فضیل ... الدین چون ... مرحوم شد ...
... شهر ربیع الثانی ... سال حافظ محمد ناصر متصدی ... بخدمت
... از تغیر ... و ...
... سال هشتاد هزار روپیه ... از سرکار ... و نصف ... کار ...
... بیگم صاحبه ... و ... بخدمت ...
... سفرا کردید علی چلپی ... که شریف مکه مصحوب او ...
... ارادت و عقیدت خود با ... الله و دو اسب ... درگاه ...
فرستاده ... از ... او ... متصدیان ...
حسب الحکم اعلی دو هزار روپیه بطریق انعام ... و ... حضور گشت

و پیشکش شایسته خان ناظم صوبه و برخی جواهر ومرصع آلات و دو فیل بنظر مقدس معلی گذشت و سید شیخن داماد سید دلیر خان باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بفوجداری و تیولداری پرگنه تهراد وغیره از مضافات سرکار پتن از تغیر دلدار بیگ و شیخ عبد الصمد عمودی بخدمت بخشی گری و واقعه نویسی صوبه و میر محمد امین بخدمت امینی دانخ سوراز گشتند و از روی عاطفت از پیشگاه خلافت و جهانبانی همراه شیخ عبد الصمد دو اسپ از طویله خاصه یکی عراقی با ساز طلا و دیگری ترکی به شایسته خان ناظم صوبه مرحمت شد و علی چلپی سفیر شریف مکه بیر مرخص گشت و ده سر اسپ ده عربی و یکی عراقی که حافظ محمد ناصر متصدی بندر سُورت برای سرکار بادشاهی خریده بدرگاه والا ارسال داشته بود بنظر اقدس در آمد از انجمله سر خنگ عربی و کمیت عراقی نزاد پسندیده طبع دشوار پسند افتاد نخستین را سربلند و دویمی به شاه پسند موسوم فرمودند و همت خان فوجدار دهواقه باضافه پانصدی ذات بمنصب هزار و پانصدی سوراز گشت چون کولیان پرگنه چدوال سر بفساد بر داشته بدیهات پرگنه حویلی احمد آباد و پرگنه دهولقه و پرگنه کری و جهالا وار وغیر خرابی میرسانیدند بنابر ان شایسته خان بآن صوب متوجه شده اخراج کهانجی سرگروه متمردان کرده زمینداری آنجا را بنام جگمال کراسیه سادند عمله پرگنه دهولقه مقرر نمود از عرضداشت حافظ محمد ناصر متصدی بندر سُورت بدروه عرض سریر خلافت مصیر رسید که سلطان محمد خان فرمانروای روم ذو الفقدر آقاء را که برادرش صالح پاشا وزیر اعظم سلطان ابراهیم پدر او بود بعنوان سفارت روانه آستان خلافت نموده نامه مصحوب او فرستاده و او بیست و نهم ماه صفر سال هزار و شصت و چهار به بندر سورت رسیده است فرمان قدر توامان بحافظ محمد ناصر شرف صدور یافت که مبلغ دوازده هزار روپیه نقد از خزانه عامره آنجا باو رساند و نیز معروض اقدس گردید که سفیر مذکور بموجب امر قیصر قصد آن دارد که بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه خواقین سجده گاه برسد و سید جعفر ولد سید جلال بخاری مرحوم سجاده

دستین حضرت شاه عالم قدس سره که بعد از رحلت پدر دولت ملازمت اقدس بیندوخته بود از گجرات شتافته شرف حضور یافت مبلغ پنجهزار روپیه بدو مرحمت شد و همدرین سال شمس الدین که بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و قطب الدین که بمنصب هزار و پانصدی هزار و چارصد سوار پسران نظر بهادر خویشگی بخدمت موجداری جونه گده و تیولداری برخی محال آن از تغیر محمد صالح پسر میرزا عیسی ترخان مباهی گشتند ٭

صوبه داري بادشاهزاده والا گهر محمد مراد بخش و دیواني رحمت خان

چون بادشاه زادهٔ گرامی نسب محمد مراد بخش حسب الحکم اعلی از صوبه مالوه بحضور آمده در غرهٔ شهر ربیع الثاني سال هزار و شصت و چهار دولت ملازمت حضرت خاقان جهان اندوخته هزار مهر بنذر گذرانید و بعنایت خلعت خاصه و تفویض صاحب صوبگی گجرات از تغیر شایسته خان که بصوبداری مالوه سرفرازي یافت سرفراز شدند و سه هزاری ذات بر منصب آن عالی نژاد که بمنصب پانزده هزاری پانزده هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد بر نواختند و سوای پانزده کرور دام طلب منصب یک کرور دام بطریق انعام مرحمت نمودند که مجموعه شانزده کرور دام باشد و یک لک روپیه از خزانه عامره رکاب ظفر نصاب و رای یک لک روپیه که هنگام طلب از خزانه عامره مالوه عنایت شده بود عطا فرمودند و حکم شد که یک لک روپیه از خزانه روضه منوره حضرت مهد علیا و دو لک روپیه بعد از رسیدن احمد آباد از خزانه انجا بگیرند و مقرر شد که یازده کرور دام جاگیر تنخواه شود و پنج کرور دام باقی بقرار ده ماهه از خزانه عامره بطور سورت نقد می گرفته باشند و دیانت خان بدیوانی آن بادشاهزاده والا گوهر مباهي گردید ٭

دیوانی رحمت خان تغیر میر یحیی

رحمت خان که بمنصب هزار و پانصدی ذات و چهار صد سوار سرفرازی داشت بخدمت دیوانی صوبه و داروغگی کارخانه احمد آباد از تغیر میر یحیی مفوض شده درست گام بسر معتمد خان به بخشی گری و واقعه نویسی عمده و اضافه منصب مفتخر گردید و به سید جعفر بن سید جلال بخاری مرحوم سجاده نشین حضرت شاه عالم قدس سره بمبلغ چهار هزار روپیه و خلعت و فیل و بسید احمد برادر سید جلال هزار روپیه و خلعت و ماده فیل مرحمت فرموده به احمد آباد که وطن ایشان بود رخصت فرمودند و مجاهد خان جالوری بفوجداری و تیولداری پتن از تغیر میر شمس ولد سید دلیر خان بفوجداری و تیولداری سرکار گودهره از سالم و اضافه منصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار ناک سرافراخت و چون پادشاه زاده بحوالی ملک جهالاواره رسید زمیندار آنجا آمده ملازمت نموده مبلغ بیست هزار روپیه نقد و هفت اسب پیشکش نموده بر رکاب پادشاهزاده که بتاریخ هفدهم شهر شعبان المعظم آن سال داخل بلدهٔ شدند و تا هفت ماه در احمد آباد مانده بموجب التماس قطب الدین خان یک زنجیر فیل و ده شتر انعام یافته رخصت شد و کهانجی زمیندار چوال بمعیت سید شیخن رجوع شده ضامن معتبر عدم نمود و پیشکش مبلغ ده هزار روپیه معین نموده در مکان خود آباد ماند چون دران ایام بمسامع عظمت و جلال خاقان جهان رسید که بی نوایان مکه معظمه زاد الله شرفاً و تعظیماً از فرط غلا و گرانی غله بعسرت می گذرانند از انجا که همواره از رشحات غمام انعام پادشاه دریا نوال شاخسار امانی و آمال اهالی روزگار سرسبز و شاداب است در شانزدهم شهر جمادی الثانی سنه یک هزار و شصت و چهار خواجه ضابطه را بعطای خلعت سرفراز ساخته بحرمین الشریفین رخصت فرمودند بمتصدیان مهمات بندر سورت یرلیغ شد که تا رسیدن او یک لک روپیه متاع باب عرب خریده آماده نگاه دارند و بخواجه مذکور حکم شد که ثلث متاع مذکور بشریف مکه و ثلث

دیگر صلحا و فضلای آن بقعهٔ شریفه و ثواب دوستی بزاید باسیدان مدینه
منوره رساند چون باندازهٔ مسجد مدینه طیبه که طرح آن بدرگاه تعلی استعداد
مرتب آورده بودند کلیم محراب دار بسیار جای نماز بحکم اقدس در کارخانه
ملتان مهیا گشته بود ارسال داشتند و درین سال بیست و دو سوار خان
حسب الالتماس بادشاهزاده محمد بخش بخدمت قلعه داری ... پور مضاف
سرکار پتن بفزونی پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار ممتاز گشت
و در شهر صفر المظفر سال هزار و شصت ... سید شجاعت ... بیجاپور
و ساده ... عزت بر افراخت و بعد ورود ... اسب عربی و ... که
بادشاهزاده بعنوان پیشکش ارسال حضور نموده بودند از نظر انور گذشت
و هم درین سال ... خان ... فوجدار ... ملتان ... کارخانه ...
معروف کلابتون باف بطول چهار ... و عرض سی و دو که در کارخانه ...
آباد بمبلغ پنجاه هزار روپیه مهیا شده بود سرافراخته شد و سید محمود که حسب
الحکم بسورت رفته بود که از عربستان اسپان شایسته سواری معلی خاصه بخرید
دریغولا از بندر سورت ... دو اسب عربی یکی زان سر چنگ نام اسپ
و معروض داشت که حاکم بصره در ... دوازده هزار روپیه بعد که ...
ارسال داشته بود این دو اسپ فرستاده از آن رو که سر چنگ شایستگی سواری
اقدس داشت ... او را بخلعت و بافزایش منصب سرفراز ساخته ده هزار
روپیه عطا فرمودند و اسب را داخل طویله خاصه گردانیده ... هزاری موسوم
فرمودند و درین سال سید علی ولد سید جلال صدر الصدور مرحوم بعطای خلعت
خاصه و بفزونی پانصدی صد سوار بمنصب دو هزار پانصدی پانصد سوار
و خطاب رضوی خان و تعویض خدمت بخشی گری و واقعه نویسی صوبه
احمد آباد از تغیر دوست کام و امیدی ابن صوب و مرحمت اسپ عراقی و فیل
سرافراخته مرخص گردید و مصحوب او دو اسب عراقی از طویله خاصه با زین
طلائی مینا کار و طلای ساده بپادشاهزاده والا تبار عنایت نموده فرستادند و پانصد
مهر از خزانه ... مقدس باو حواله شد که تصدق به سید جعفر برادر کلان خود که

سجادة نشين است و تتمه به بيمروايان انجا رساند و دوست كام به ديواني سركار بادشاهزادة والا گهر از تغير ديانت خان سرفراز گشت خان مذكور در ايام ديواني چون اكثر بدعات در محال نخاس وغيرة درين صوبه بنا نهادة و اورنگ خان خلعت يافته تعيناتي صوبه شد و هيرجي جوهرة كه از متمولان معتبر بندر سورت بود چنانچه ستي داس بفزوني سامان در جوهريان گجرات امتياز داشت از بفزوني زر در بازرگان سورت به رد داري اشتهار يافته چهار اسپ عربي مخصوص بطريق پيش كش فرستاد از انميان اسپ بور پسند طبع مبارك افتاد و بنصر مبارك موسوم گشت و او از پيشگاه نوازش بعطاي فيل مورد عنايات سرافراخت و در همين سال مبلغ يک لک روپيه بپادشاهزادة عالي نژاد از خزانة احمد آباد بطريق انعام از پيشگاه خلافت و جهانداني عطا شد و دو اسپ از طويله خاص يكي عربي با زين طلاي ميناكار و ديگري عراقي با زين طلاي ساده مرحمت گشت و در سنه هزار و شصت و شش چون خدمت بندر سورت و بندر كهنبايت از حافظ ناصر خوب بتقديم نميرسيد خدمت بندر كهنبايت بعبد اللطيف برادر خورد معز الملک در حضور تفويض يافت بيست و نهم شهر ربيع الاول سال مذكور محمد امين بفزوني منصب سرفرازي يافته بديواني سورت و فوجداري و خدمت آن بندر از تغير حافظ محمد ناصر معزز گشت و رحمت خان ديوان صوبه احمد آباد بفزوني پانصدي ذات بمنصب هزار و پانصدي چهار صد سوار سرفراز شد و به بادشاهزادة يک لک روپيه از خزانه بندر مذكور انعام مرحمت گشت و چون تغلب و خيانت و ناراستي محمد ناصر متصدي بندر سورت بعرض اقدس رسيده بود به تغير منصب و جاگير براي تنبيه ديگر حكم حبس او بصدور پيوست و انچه او به تغلب و خيانت تصرف نموده بود باز يافت شد و بتاريخ يازدهم شهر شعبان المعظم اين سال محمد ... بخدمت فوجداري و روشن‌ضمير كه بتقديم خدمت بخشي گري و واقعه نويسي بندر مامور بودند بديواني و اميني آنجا و هر دو بفزوني منصب دولت يافتند و عبد العزيز از تغير روشن‌ضمير بخدمت بخشي گري و واقعه نويسي ...

صورت مقرر شد و سلطان یار تهانه دار بیلپاین بامعه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار فوق مباهات بر افراخت بیست و پنجم شهر ذیقعده سنه مسطور علی نقی بدیوانی سرکار بادشاهزاده از تغیر دوست کام سرفراز گشت و چون بادشاهزاده عالی گوهر را از دختر شاه نواز خان صفوی فرزندی نمی شد خاقان جهان دختر میرخان را که شایستگی ازدواج آن والا نسب داشت باحمد آباد فرستادند که آن والا گهر او را در عقد نکاح در آورد و جواهر مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات و دیگر اشیا که قیمت همه یک لک روپیه بود بطریق جهاز عنایت فرمودند و بادشاهزاده را باضافه دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پانزده هزاری دوازده هزار سوار هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفراز گردانیدند یک لک روپیه انعام میرزا منصب هزار روپیه از خزانه رکاب و هشتاد هزار روپیه از خزانه بقدر سوت بطریق انعام عنایت فرمودند و منشور عاطفت متضمن عنایات مذکور و خلعت خاصه و دو اسپ عربی از طویله خاص با زین طلا و مینا کار و طلای ساده مصحوب سید علی پسر ملک داد و صالح بیک گرز بردار مرحمت شد و سرکار جوده که در طلب این اضافه درخواه دیده چنانچه بادشاه زاده والا تبار بعد ورود عطیت شرایط استقبال و تقدیم آداب تسلیم پرداخته اوفت و چون شمس الدین و قطب الدین خویشگی تیولداران جوده گذه باهم منازعت داشتند قطب الدین بفوجداری و تیولداری ... گردید و به شمس الدین حکم رسید که به دکهن نزد بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بود و میر محمد صفاهانی بخدمت بخشی گری و واقعه نویسی صوبه از تغیر رشید خان و مرحمت خلعت و اسپ سرفراز شد و سید منصور پسر سید خان جهان بموجب التماس بادشاهزاده بمنصب هزاری چهار صد سوار داخل تعیناتیان صوبه گجرات گردید و در سال هزار و شصت و هفت جواهر و اقمشه نفیسه و بیست و هشت سر اسپ عربی و اعجمی و هیژده راس گاو گجراتی و دیگر اشیا که بادشاهزاده بطریق پیش کش بحضور ارسال داشته بود بنظر اشرف رسید ●

گذارش مجملي از رسيدن خبر تكسر مزاج اقدس حضرت صاحب قران ثاني و بر تخت نشستن بادشاهزاده محمد مراد بخش و ملقب ساختن بمروج الدين و سكه و خطبه بنام خود كردن و روانه گشتن بصوب مستقر الخلافت اكبر آباد و آغاز شورش

همدرين سال در شب هفتم ذيحجه الحرام ناگاه عارضه نا ملايم طارى وجود مقدس خاقان جهان گرديد و مزاج مبارك آنحضرت از حد اعتدال منحرف گشت و اين خبر وحشت اثر بطول مدت آن در ممالك محروسه شهرت يافت بسبب بعد مسافت و خلل انتشار و مسدود گشتن ابواب رسل و رسايل بتحرير بادشاهزاده مهين دارا شكوه و معزول شدن وكلا و نارسيدن خبر واقعى و حقيقت حالات بادشاه نزديك و دور معاملات مملكت هندوستان از نظم و نسق افتاده بعث خلل و موجب فساد عظيم گشت چنانچه بادشاهزاده محمد مراد بخش كه صوبه دار گجرات بودند بمجرد استماع خبر ناخوشي بى تحقيق حال و انديشه ننگ ظفري را كار فرموده رايات استقلال برافراخته بر تخت نشست و خود را بمروج الدين ملقب ساخته اسم سلطنت برخويش بست و سكه و خطبه را بنام خود كرد و فوجى به بندر سورت كه در آن وقت باقطاع پرده آراى هودج قدسى القاب بيگم صاحبه تعلق داشت فرستاده قلعه آنرا بقهر و استيلا به اموال و اسباب كه از سركار خالصه شريفه و دواب عليه در آنجا بود متصرف گشت و دست تعدى و تعرض باموال و امتعه مردم دراز ساخته كارهاى ناشايسته پيش گرفت چنانچه عبد اللطيف پسر اسلم خان را كه از خانه زادان شايسته درگاه حقايق پناه متصدى مهمات بندر مزبور بود و بموجب امر اشرف به شغل مهمات آنجا

اشتغال داشت تا دیگر متصدیان آنجا را گذاشتند محبوس ساخت و انواع اهانت و آزار رسانیده ، علی نقی دیوان خود را که بخدمتی و شناسائی بدرگاه خلافت بود ، بموجب حکم اقدس بکار دیوانی ، بعلت تعهد مهمات سرکار تمکنی تمام داشت بی تقصیر جزئی و واقعی بقتل رسانیده و مظفر پنجهزاری که بقدر خدمت ... از کاملات ... که ... خویش ... بستاند ، تلافه جهد سرکشی نواحت پادشاهزاده محمد دارا شکوه بعد آمدن این سورش بعرض اقدس حضرت خاقانی رسانیده صوبه ... که صوبه احمد آباد را بمراد بخش مقرر ساخته صوبه دار برار بسند ... اگر ... حکم بجا آورد آنطرف رفت از سر تقصیرات ... گذشته ... عدم طاعت ... بدستی گمشدگی دافع دادند ... ساخته ... چون پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر را نیز داعیهٔ ... حضرت خاقانی و بعضی ... که ذکر این مقدمات ... درست بود ... دکهن بدرگاه ... انتهاز ... آهسته خود متوجه حضور بودند محمد دارا شکوه از اطلاع ... پادشاهزادهها از حضور ... بی درپی ... معاودت هر دو پادشاهزاده عدول یافت ... بصوابدید محمد دارا شکوه بیست و دوم شهر ربیع الاول سال هزار و شصت و هشت مهاراجه جسونت سنگه را بصوبه داری صوبه ... ساخته رخصت کردند و همچنین قاسم خان را در سلخ جمادی الاول بصوبه داری احمد آباد ساخته مرخص نمودند و مقرر شد که هر دو صوبه داران ... اوجین اقامت ورزیده احتیاط نمایند که ... مراد بخش اطاعت نموده احمد آباد را خالی نماید بهتر والا به اتفاق مهاراجه باحمد آباد رفته بر آرند محمد مراد بخش که بداعیهٔ سلطنت مبلغهای خطیر که از رسانی بعضی مردم گجرات استیلام افتاده که پنجاه لک روپیه از باشندگان شهر احمد آباد گرفته تهیه خود نموده و رحمت خان دیوان صوبه و منصبداران و وجداران متعدده صوبه را همراه گرفته روانه شده بود و پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر که بعیادت والد ماجد عازم شده بودند بشهزاده محمد مراد بخش نگاشتند که بعد عبور

دریای نربدا آمده ملحق شوند در راه اتفاق ملاقات یکدیگر شد وقتیکه باوجین رسیدند مهاراجه جسونت سنگه و قاسم خان که خار راه بودند بعد جنگ راه فرار پیش گرفته رفتند و هر دو بادشاهزدهها متوجهه مستقر الخلافت اکبر آباد شددند دافی احوالات چون تعلق بصوبه احمد آباد نداشت حواله بعالمگیر نامه است و چون منجمله زری که محمد مراد بخش از سکنه احمد آباد گرفته بودند مبلغ پنج لک و پنجاه هزار از پسران و برادران ستی داس جوهری که مقرب درگاه و رو شناس و خدمت گذار پادشاه زادههای والا نژاد بود در آن هنگام در خدمت حضرت خدیو جهان استقامت داشت بعد شکست یافتن محمد دارا شکوه بچهار روز پیش از تقید در آمدن خود تنخواه مبلغ مذکور را بنام معتمد خان خواجه سرا که بعنوان نیابت با اهل و عیال خود در احمد آباد گذاشته رفته بود فرمان دستور بمهر اورک نام خود نوشته داد چنانچه نقل آن اتفاقاً از روی اصل که بدست آمد مندرج ساخت *

نقل منشور اوزك بادشاه زاده محمد مراد بخش درباب تنخواه مبلغ پنج لک و پنجاه هزار روپیه بنام معتمد خان آنکه

امارت و نظارت پناه رفعت و عزت دستگاه محرم محترم اخلاص نشان معتمد خان بعنایات بلا نهایت اقدس سرفراز و ممتاز بوده بداند که ستی داس ساهو از ادراک دولت ملازمت سراسر سعادت مستعد گردیده از روی عنایاتیکه شامل حال اوست حکم جهان مطاع آفتاب شعاع واجب الاطاعه بنفاذ می پیوندد که مبلغی که از مانک چند پسر مشارالیه و برادران او در دار الجلوس احمد آباد بطریق دستگردان بسرکار عالمیان مدار عاید گردیده چنانچه تفصیل آن در ضمن مسطور است از محصول فصل خریف یونت نیل پرگناتی در ضمن مرقوم گشته تنخواه دهد چون مانک چند خدمت را خوب بجا آورده و ستیداس از روی عقیدت و فدویت سعادت حضور اقدس را حاصل نموده بفابران حکم والا

مکرر بصدور می انجامد که درین ماده نوعی سعی بجا آرد که وجه دستگردان او و برادران او زود بوصول رسد درین باب تاکید تمام لازم دانسته مطابق حکم بعمل آرد تحریر فی التاریخ غره شوال سنه احد سنه جلوس میمنت مانوس ... ضمن که حسب الحکم عوض دستگردان مانک چند وغیره ا حاصل محال حویلی پونت تبدل از مفصله ذیل پنج لک و پنجاه هزار روپیه از سورت یک لک و پنجاه هزار از کهنبایت یک لک از پرگنه پتلاد یک لک از پرگنه دهولقه هشتاد و پنج هزار از پرگنه بهروچ پنجاه هزار روپیه از پرگنه ... گام چهل و پنج هزار از ... سی هزار روپیه حسب الحکم اقدس مقرر شد که مانک چند همیشه در خدمت بوده اول وجه دستگردان او داده بعد ازان دیگر بیوپاریان ساهدان مانک چند چهار لک و بیست و دو هزار ... ربیداس ... ستی داس چهل هزار ربیه باسی سان مل وغیره هشتاد و هزار روپیه •

سلطنت حضرت خلد مکان ابو المظفر محي الدين محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازي

چون حضرت خلد مکان بداعیه عبادت والد ماجد و دستگیری شاهزاده محمد مراد بخش بخیال سلطنت بعد انهزام مهاراجه جسونت سنگه و قاسم خان از دار الفتح اوجین بصوب مستقر الخلافت اکبر آباد که حضرت اعلی رونق افزا بودند متوجه پیش شدند بعد طی مراحل و قطع منازل نهم شهر شعبان سال هزار و شصت و هشت هجری ساحت مستقر الخلافت مخیم سرادقات عزت گشت و محمد دارا شکوه در میدان دهولپور مصاف داده هفتم شهر رمضان المبارک منهزم گردید و در چهارم شهر شوال المکرم محمد مراد بخش بعد در آمد و آنحضرت بنابر تعاقب دارا شکوه متوجه دار الخلافت شاهجهان آباد شدند و در اثناء طریق چون منزل مبارک باغ اعز آباد شد روز جمعه غره ذیقعده الحرام آنسال بعد گذشتن پانزده گهری و بیست و دو پل که ساعت سعد مختار اهل

بخیر بود بر تخت سلطنت جلوس فرموده لقب و خطبه و سکه و جمیع ا
مروف بر جلوس ثانی داشته بنوبت پرداختند آورده اند که تاریخ جلوس
همایون در زبان وحی ترجمان گذشت که آفتاب عالم تاب *

و رحمت خان دیوان صوبه احمد آباد وغیره متعینان صوبه را که مجرا بند بخشش بخوشی و دلخوشی همراه خویش آورده بود چون سعادت استلام عتبه دریافتند رحمت خان بعنایت خلعت و منصب دو هزار شش صد سوار هزار شده بدیوانی صوبه گجرات بدستور سابق معین گردید و قطب الدین خان خویشگی بمرحمت خلعت و منصب سه هزاری سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و فوجداری سرکار سورتهه و میان یوسف ولد سرفراز خان بعطای خلعت و خطاب سردار خانی و داداربیگ برادر خورد او بعنایت خلعت و خطاب دلدار خانی و فوجداری سرکار پتن و سید حسن ولد سید دلاور خان بخطاب خانی و هر کدام باضافه شایسته مورد عاطفت شدند و سبهداس ساهو جوهری که عمده و از معتمدین ساهوکاران گجرات بود بعطای خلعت سر اعتبار برافراخت و مصحوب او فرمان سعادت عنوان در مادهٔ استمالت و اطمینان خاطر رعایا و برایا و جمهور سکنه این بلاد چون مهر اوزک بنام نامی مزین است که در جلوس ثانی صادر شده مهر ایام پادشاهزادگی مرحمت گشت که بدان صوبه و دیوان وغیره شتافته نوید مسرت جاوید امن و امان بگوش متوطنان آنجا رساند چنانچه نقل فرمان مذکور از روی اصل ثبت می شود *

نقل فرمان عالیشان عاطفت بنیان در استمالت رعایا و کافهٔ برایای گجرات آنکه

چون همگی همت والا نهمت و تمامی نیت حق طویت بر رفاهیت عامه رعایا و کافه برایا که بدایع ودایع حضرت صمدیت اند مصروف است درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که زبدة الاقران ستی داس جوهری از پیشگاه سلطنت و جهانداری دستوری احمد آباد موطن خود یافته باو حکم شده که پس

از رسیدن آنجا جمیع بیوپاریان و مهاجرین و عموم ساکنین و جمهور متوطنین آن دیار از عدل گستری و رعیت پروری [illegible] نظام عالم و [illegible] انتظام احوال بنی آدم است آگاه گردانند [illegible] و ضمیمان باطن بجمع و مکان خویش آباد بوده [illegible] و بدستور اشتغال نمایند و [illegible] دوام [illegible] استقلال مهمات و معاملات آنجا [illegible] درگاه جهان پناه [illegible] آوازه حسن معاملت و الطاف [illegible] مجموعه [illegible] موجب مراحم و متعرض احوال [illegible] و از خلاف حکم احتراز و اجتناب [illegible] سنه ۱۰۶۹ هزار و شصت و [illegible] •

صوبه داری مرزا شاه نواز خان صفوی و دیوانی رحمت خان و آمدن محمد دارا شکوه باحمد آباد و روانه شدن بدار الخیر اجمیر بنابر مقابلهٔ حضرت خدیوگیهان و مقرر نمودن سید احمد بخاری را بصوبه داری از طرف خود

روز هشتم شهر محرم الحرام سال هزار و شصت و نه چون مرزا شاه نواز خان صفوی که بنابر بعضی امور و مصالح ملکی در هنگام توجه رایات عالیات از اورنگ آباد بصوب مستقر الخلافت اکبرآباد تا این هنگام در قلعهٔ برهانپور بموجب حکم اقدس محبوس بود مورد مراحم و الطاف گشته عاطفت شهنشاه

او را از قید تقصیر و حجاب تشویر بر آورده بعنایت و ارسال خلعت خاصه و منصب قدیم باضافه هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه که از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار از انجمله پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد بصدور فرمان والا شان نوازش نموده صوبه داری گجرات باو مفوض فرمودند و او بموجب حکم اقدس به صوبه متعلقه شتافته هفتدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور داخل احمد آباد شد و هنوز جاگرم نکرده بود که خبر رسیدن محمد دارا شکوه از ثهته بصوب احمد آباد رسید که بعد طی مراحل بکنار چول که عبارت از رن باشد و در راه ولایت کچهه واقع است آمده و چون درین سال از جهت کمی باران تالابهای آن راه بی آب بودند و در بعضی جایها که چاهی بود لشکری را کفایت نمی نمود درین دو سه منزل اکثر لشکر او بهلاکت نزدیک رسید و دواب بسیار تلف گردید بهر قسم داخل چول شد و حقیقت چول مذکور آنکه دشتی شور ستانی است بمسافت چهل کروه بر کنار دریای شور و در اتمام آن مسافت آب شیرین مطلقاً نایاب و از همه سو بجای آب جلوه امواج سراب است و بواسطه قرب دریا در بعضی مواضع آن سر زمین نوعی از گل است که در ته آب دارد و آب باران فرو میرود که بزبان هندی دَلدَل گویند و در جاده بیش از چند سوار پهلوی هم عبور نتوانند نمود طول آن بیابان منتهی میشود بموضع لونه که داخل ولایت کچهه است و از انجا یک راه بگجرات جدا میشود و راه دیگر بجونه گدّه القصه چون محمد دارا شکوه ولایت گجرات را از وجود لشکر و سروری که با او مقاومت و مدافعت تواند نمود خالی میدانست بعزیمت آن حدود قدم در راه چول و بیابان گذاشته برهنمائي و امداد بعضی زمیندارن از راه کنار دریای شور که طریقی است غیر مسلوک و راه صعب و دشوار چون بولایت کچهه رسید مرزبان آنجا از بیدانشي باستقبال او شتافت و با او ملاقی شد و محمد دارا شکوه از مردم فریبی که داشت ملایمت و بخشش بسیار باو کرد و دختر او را برای سپهر شکوه پسر خود خواستگاري نموده نامزد ساخت زمیندار مذکور بلطایف استمالت و چرب و نرمیهای او فریفته شده محمد دارا شکوه را

از میان ولایت خود راه داد و انجا قریب سه هزار کس از مردمی که نو مانده
بودند روی عزیمت بگجرات نهاد میرزا شاه نواز خان صوبه دار که درین بزرگی
بصوبه رسیده بود تاب مقاومت در خود ندیده و نیز از وقوع قضیه به هنگام توجه
رایات اقبال در برهانپور بسمت دار ظهور یافت چهرهٔ اخلاصش خدشه ناک گشته
مرآت عقیدتش غبار آلود بخمسهای نفسانی بود و درین وقت اسیر و سپاهی
چندان نداشت که مانع دخول احمد آباد تواند شد با رحمت خان دیوان
صوبه . جمیع کومکیان باستقبال از احمد آباد بر آمده در موضع سرکهیج با او ملاقی
شد و دارا شکوه بی ممانعت و مزاحمت بتاریخ بیست و سیوم شهر ربیع الاولی
سنه مذکور به شهر در آمده سر خود سری بر داشت و دست تصرف و تعرض
باموال و اشیای کارخانجات شاهزاده مراد بخش که مانده بود دراز کرده قریب
ده لک روپیه از مال او متصرف شده ابواب اسراف و تبذیر کشود و در صدد فراهم
آوردن لشکر و سپاه گردید و کومکیان صوبه وعمدهٔ منصبداران را بداد و دهش استمالت
و بخشش و بغته دادن مناصب و خطابها پرداخت و طمع در بندر حاصل خیز
سورت کرده امینای گجراتی را که در زمان اعلی حضرت یک چند حکومت آنجا
نموده آن وقت در احمد آباد بود از جانب خود حاکم تعیین کرده صادق محمد
خان ملازم سرکار والا که متصدی آنجا بود بی کوشش و مدافعت خود معزول شده
کناره گرفت امینا حاکم داراشکوه باموال خالصه شریفه دست تطاول کشود بالجمله
محمد دارا شکوه در احمداباد مدت یک ماه و هفت روز بسر برده فوجی آراسته
و لشکری شایسته که بیست و دو هزار سوار بودند فراهم آورده توپخانه خوبی
سر انجام کرده غرهٔ شهر جمادی الاخر از احمد آباد بر آمد و میرزا شاه نواز خان
صفوی را با جمع اتباع و لواحق از پسران و خویشان و کوچ محمد مراد بخش که
در اینجا بود و اکثر کومکیان عمدهٔ صوبه مثل رحمت خان دیوان صوبه و محمد
بیگ ترکمان که خطاب قزلباش خان داده بود وغیره همراه گرفته سید احمد برادر
سیّد بلال بخاری را صوبه دار گجرات کرده هیچکس از نوکران خود را نه گذاشته
بصوب دار الخیر اجمیر بعزم مقابله با حضرت خدیو جهان بر آمده راهی گشت *

صوبه داری مهاراجه جسونت سنگهه و دیوانی رحمت خان و مکرمت خان و جلوس دوم حضرت خاقان گیتی ستان بعد هزیمت محمد دارا شکوه و آمدن او به صوب احمد آباد و ممانعت سردار خان از داخل شدن احمد آباد و محبوس ساختن سید احمد بخاری را

چون بنابر بعضی امور که تفصیل در عالمگیر نامه مندرج و ذکر آن مناسب این مقام نیست مهاراجه جسونت سنگهه که خجالت زده بود بعد از وقوع جنگ با محمد دارا شکوه بوساطت میرزا راجه نوید مرحمت عنوان مبنی بر مژده بخشایش و عفو سوابق زلات و خطایا از درگاه عاطفت مباهی گشت و با خلعت خاصه جهت او مرسل شد و بمنصب سابق که هفت هزاری هفت هزار سوار از انجمله پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه بود سرفراز گردید و افضال بادشاهانه چنان اقتضا نمود که یک چند از بساط قرب حضور دور بوده از خجلت کردار و تشویر تقصیر بر آید لهذا غرهٔ شهر رجب سال هزار و شصت و نه صوبه داری گجرات باو تفویض یافته حکم معلی صادر شد که بآن صوبه شتافته بنظم مهمات امور آنجا پردازد و کنور پرتهی سنگهه پسر خود را روانه پیشگاه حضور سازد القصه چون محمد دارا شکوه در جنگ اجمیر شکست خورده راه هزیمت یافته بپامردی فرار در عرض هشت روز بنواحی گجرات رسید امرا و بعضی کومکیان صوبه بعد از استماع خبر شکست قطع علایق امید ازو کرده با خود قرار دادند که اگر محمد دارا شکوه قصد داخل شدن شهر کند او را راه ندهند بنابران سردار خان از بندهای بادشاهی که از قدیم الایام در سلک کومکیان این صوبه

انتظام داشت از سعادت مدنی با جمعی متفق و همداستان گشته سید احمد
داماد سید جلال بخاری را که دارا شکوه حاکم گجرات کرده بود دستگیر نموده
مقید ساخت و باستحکام شهر و بمحروست قلعه پرداخته اراده [illegible] نمودند
محمد دارا شکوه بعد از اطلاع این معنی از تصرف شهر طمع [illegible]
کاری که بیست کروهی شهر است رفت و از آنجا به [illegible]
آنجا بوده [illegible] و استمداد خواست [illegible] شده
او را بمحدود ولایت کچهه رسانیده از آنجا [illegible] احوال
کل محمد نامی یکی از [illegible] بود
[illegible] پنجاه سوار و دو صد پیاده [illegible]
سند راجه آنجا [illegible] هنگام آمدن [illegible] آمده
[illegible] انواع خدمت و همراهی بظهور رسانید [illegible] بود
این دولت در کمال بیگانگی پیش آمد [illegible]
توجه نموده بعزم حدود بکر راهی پیش [illegible]
حسن تردد خویش را بپایه سریر خلافت مصیر معروض داشت [illegible]
شدن در تحصین و امور که شرح آن از روی اصل بعد یافته [illegible] نمود .

نقل فرمان عالیشان بنام سردار خان بپاسخ عرضداشت

شجاعت و شهامت دستگاه خانه زاد لایق الاحسان سردار خان بعنایت
شاهانه معزز و مباهی گشته بداند عرضداشتی که درین ایام نصرت آثار
ظفر انجام ببارگاه سپهر احتشام ارسال داشته بود از نظر اشرف اقدس اعلی
گذشت معروض داشته که بی شکوه هزیمت پژوه که در اجمیر شکست
فاحش یافته آواره صحرای ناکامی گشته از استماع خبر نگهداشتن جمعیت
و مستحکم کردن قلعهٔ احمد آباد و قصد جنگ و جدل نمودن بنده بسمت
بدرم گام شتافته و کمترین لوازم خبرداری و مراسم هوشیاری بجا آورده در
حفظ و حراست قلعهٔ مذکور می پردازد این معنی معلوم رای عالم آرا

گشت و موجب مجرایی او در پیشگاه خلافت و جهانداری گردید که عمدة راجهای عالي تبار زبدة شهسواران شهامت آثار سزاوار الطاف بيغايت راجه جسونت سنگهه حکم فرموده ایم که با جمعیت خوبی باحمد آباد رسیده به بندوبست و ضبط و ربط آنجا پردازد و پیدا ست که تا حال بآنجا رسیده باشد می باید که بموافقت آن عمدة الا عیان خدمات سرکار والا بتقدیم رساند که پس ظهور نیکو خدمتی و دولتخواهي بعنایات رعایت سروراي خواهد یافت و محبوس ساختن امیندای واجب السزا با پسر خورد او که تا سیدپور بهمه طریق اوبار بینکوه بود و ازانجا معاودت نموده باحمد آباد رسیده بوده و اراده رفتن سورت داشت در حضرت کیوان مرتبت مستحسن افتاد و عسکری پسر کلان او را که در سورت بود نیز بهمرسانیده در قید کند و کیفیت آنها را براجه مذکور ظاهر ساخته ایشانرا مسلسل و معلول مصحوب متصدداران از تعینانیان صوبه احمد آباد ببارگاه عظمت و جاه بفرستد بعر عرض ارفع در آورده که سید حسن از نا مساعدی بخت باوجود طلب بواسطه انجام خدمت سرکار مقدس و موافقت و همراهی کمترین نه نموده این مقوله پیرایه معلومیت ارفع یافت بربن تقصیر منصب و جاگیر سید مذکور بر طرف فرموده برکنده بتروده را از تغیر او به شجاعت شعار لایق المرحمت فتاح خان مرحمت نمودیم چنانچه مشاراً الیه بعتقریب انجا میرسد حقیقت آمدن عابد و شیربا بی از محال جاگیر خود به احمد اباد بجهت تقدیم خدمت سرکار عالی زینت وضوح مقدس گرفت در باره سیف الله بخشی آنجا بعر عرض ارفع در آورده بود ازان رو که خدمت بخشی گری آن صوبه از تغیر او به سیادت و نجابت پناه رضوی خان معوض گردانیدهایم پس از وصول مومی الیه بآنجا او را روانه حضور سراسر نور نماید درین باب تاکید داند بتاریخ پنجم شهر شعبان سنه ۱۰۶۹ ایک هزار و شصت و نه هجري نوشته شده *

و مهاراجه جسونت سنگهه که به صوبه داری مقرر شده بود بتاریخ هفدهم ربیع الاول آنسال داخل احمد آباد شده بنظم و نسق صوبه پرداخت و رحمت خان دیوان صوبه و محمد بیگ ترکمان و جمعی از کومکیان صوبه گجرات که

دارا شکوه جدا همراه خود آورده بود بعد هزیمت او سعادت اندوز ملازمت شده بودند مرحمت پادشاهانه شامل حال آنها شده بنوازش خلعت و رخصت بدستور قدیم بصوبه شدند و به قطب الدین خان خویشکی فوجدار سورته که از راه عاقبت اندیشی از رفاقت دارا شکوه کناره گرفته مانده بود خلعت و اسپ مرحمت گشت چون تقرر امر خطیر وزارت در جلوس ثانی موقوف بود تا این زمان احکام بمهر راجه رگهناتهه داس که از متصدیان مهمات دیوانی بود صادر می شد درینولا حسب الحکم بمهر راجه مذکور بدیوان عمده در منع نشست و کار رنگ وغیره رسیده که نقل آن زبده کتب بدیع نگار می گردد ٭

شرح حسب الحکم اقدس بنام رحمت خان دیوان

وزارت و رفعت پناه رحمت خان محفوظ بشند مخفی نماند که چون حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف صدور پیوسته که در کل ممالک محروسه هیچکس در هیچ جا رنگ را که از مسکرات است بکارد و عوض آن اجناس دیگر کشت و کار نماید بنابران نوشته میشود که آن وزارت پناه بعد وصول این رقیمه بچودریان پرگنات خالصه شریفه و محال جاگیرداران متعلق دیوانی خود مقرر کنند که هر کدام از آنها نگاه رعایا و برایا پرگنه عمله خویش قدغن تمام نمایند که اصلاً و قطعاً رنگ نکارند و عوض آن دیگر اجناس بکشت و کار در آورند اگر احیاناً احدی از آنها باوجود منع بخلاف حکم اشرف بعمل آرد تنبیه بلیغ نمایند تا دیگران عبرت گرفته مرتکب این امور نشوند واجب آنکه اندرین باب از پیشگاه سلطنت قاهره قدغن تمام دانسته بموجب یرلیغ معلی بعمل آرند و نگذارند که احدی خلاف آن تواند کرد و هرکس که درین ماده کوتاهی خواهد نمود صاحب تقصیر خواهد شد و بمعرض بازپرس عتاب و خطاب خواهد در آمد درین باب زیاده چه نوشته شود تحریر غرة شهر رمضان سنه یکهزار و شصت و نه هجری مطابق سنه احد جلوس والا ٭

جلوس دویم و تعیین لقب حضرت خدیو گیهان و صُدور حکم اشرف در معافي باج غلات و دیواني مکرمت خان

روز مبارک یکشنبه بیست و چهارم شهر رمضان سال مذکور در قلعهٔ اکبرآباد دار الخلافت شاهجهان آباد جلوس مبارک ثاني مستلزم تقرر نقش سکه اقدس اتفاق افتاد و تاریخ جلوس مقدس بدستور عهد اعلی حضرت شهور و سنین بر هلالی حکم شد و فرمان رفت که آغاز سال فرخنده فال جلوس همایون از غرهٔ شهر رمضان المبارک اعتبار نمایند و بقاضي القضات حکم اقدس نفاذ یافت که خطبه بلیغ موشح باسم مبارک و القاب همایون انشا نموده بخواند قاضي القضات بعرض رسانید که حین حیات پدر عالی قدر خطبه بنام پسر در شرع شریف جائز نیست درین صورت خاطر قدسی مظاهر متفکر گردید مستغنی پناه عبد الوهاب گجراتي پتنی که بمنصب افتای اردوی معلی سرفرازی داشت ازین معنی آگهی یافته بعرض رسانید که اگر ارشاد فیض بنیاد شود قاضی القضات را بخواندن خطبه طیبه بنام نامی آنحضرت قایل سازد حکم شد که جای مجرای است بعد رد و بدل مسائل فقهی و دلایل عقلی و براهین نقلی شیخ معز الیه ظاهر ساخت که اعلی حضرت خاقانی را ایام ضعف بکمال رسیده و هیچ هوش برجا نماند و مدار کار سلطنت که عبارت از انتظام مهام و رفاهیت و آسایش خلایق که بدایع ودایع حضرت آفریدگار اند از دست رفته درین صورت خطبه بنام پسر که قابل سلطنت و خلافت باشد خواندن در شرع شریف جایز و نافذ است درین مادهٔ روایات معتبر بر آورده بقاضي القضات و دیگر علما و فضلات که حاضر بودند نموده و همه را قایل ساخت از پیشگاه خلافت و جهانبانی به شیخ عبد الوهاب حکم شد که خطبهٔ بنام مبارک معلی بخواند و بوالا رتبه اقضی القضات بلند مرتبه گشت، و بر اشرفی بدین مضمون سکه زدند * بیت *

سکه زد در جهان چو مهر منیر شاه اورنـــگ زیـب عالمگیـــر

و بمقاسمت روپیه بجای مهر بدرمقدر مقرر شد و سید جعفر مهین خلف سیّد جلال بخاری مرحوم که بجای پدر صاحب سجاده حضرت شاه عالم قدس سرّه شده بود بعنایت ارسال خلعت بهره ور گردید و درین سال مکرمت خان به دیوانی صوبه شرف اختصاص یافت مخفی نماند که حوالی رحمت خان دیوان معزول زیاده برین معلوم نشده که از تقدیم خدمت ... برحمت الهی پیوسته و در شهر ذیحجه الحرام آن سال حکم جهان مطاع عالمگیری بجمیع صوبجات ممالک محروسه هندوستان شرف نفاذ یافت که جمیع وجوه راهداری و باج غلات و حبوبات و سایر اجناس ماکولات و مشروبات که قبل ازین همیشه اوقات از آنها در محال خالصات سرکار پادشاهی مقرر و معمول بود و در حل ابواب جمع گشته به خزانه عامره می رسید و در مواضع محال و اقطاعات امرا و منصبداران و حدود زمینداریها در وجه ناخوره جاگیرداران محسوب بود و خزاین موفور از وجوه آن سرانجام ... چنانچه تنها جهت در سرکار خالصه شریفه هر ساله مبلغ بیست و پنج لک روپیه جمع می گشت بخشیده شد و آنچه از کل ممالک محروسه بضبط بیرونی معفو گردیده محاسب وهم و مستوفی اندیشه از عهده ضبط و تعداد آن بیرون نتواند آمد درین باب امثله جلیله و مناشیر مطاع موشح بتاکید شدید بنام کل عمال متصدیان هر صوبه و سرکارات و جاگیرداران و کروریان اطراف و اکناف صادر شد که من بعد دست از اخذ این وجوه که بخشیده همت والا نهمت است کشیده و کوتاه دارند و گرز برداران و یساولان و احدیان از حضور اقدس معلی برای رسانیدن این احکام بهمه صوبجات منسوب و معین شدند •

تعیّن یافتن محتسب در کل ممالک محروسه

ازانجا که شاهنشاه اسلام سرور دین پناه را همواره همت بلند نهمت بر رفع آثار مناهی و ملاهی مقصور و از سلطنت و پادشاهی و خلافت و گیتی پناهی پیوسته احکام الهی و ترویج شرع مطهر حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه

. آله مقصود و منظور است درین هنگام رای تمام آرای چنین اقتضا نمود که یکی از فضلای پایه سریر اعلی که بصفت تدین و مسلمانی و سمت فقاهت و مسئله دانی موسوم باشد بخدمت احتساب منسوب سازند تا خلایق را از ارتکاب منهیات و محرمات خصوصاً شرب خمر و خوردن بنگ و بوزه و سایر مسکرات و معاشرت فواحش و زانیات منع و زجر کرده حتی المقدور از قبایح اعمال و شایع اقوال باز دارند بنابر آن در حضور ملا عوض وجیهه را که سر آمد دانشوران بوران بود باین خدمت سربلند فرمودند و جمعی از منصبداران و احدیان برای معاونت و دستیاری برفاقت او معین ساختند که اگر بعضی بی باکان و خود سران از روی جهل و نادانی و شقاوت و خیرگی از منع و نهی سرکشند و بجنگ و پرخاش پیش آیند آن گروه خذلان پژوه را تنبیه و تادیب نمایند و نیاظمان و حکام جمیع صوبجات و اطراف اکناف ممالک محروسه یرلیغ گیتی مطاع صادر شد که بدین دستور سد ابواب جنایت و مسکرات و منع ارتکاب محرمات و منهیات نموده کماحقه بمراسم احتساب پردازند چنانچه در اندک زمانی معالم شرع نبوی و مآثر سنت مصطفوی که اختلال بذیرفته بود کمال رونق گرفت و فرمان والا شان در منع مسکرات وغیره شرف صدور یافت *

نقل فرمان والا شان آنکه

متصدیان مهمات حال و استقلال صوبه احمد اباد از امرای عظام و حکام کرام و فوجداران و جاگیرداران و تهانه داران و متصدیان مهمات دیوانی و مباشران و معاشران معاملات سلطانی و عمال محال خالصه شریفه و غیرهم از عموم سکنه بلاد و امصار و جمهور متوطن اطراف و اطار بعنایت بادشاهانه سرفراز گشته بدانند که چون همگی همت والا نهمت و جملگی نیت صافی طویت ما مصروف و معطوف بر آنست که در ایام سلطنت ابدی الاتصال و زمان خلافت عدیم الانتقال همیشه احکام شریعت غرا جاری و پیوسته قواعد ملت بیضا درمیان مردم ساری بوده باشد تا منافع انعیاد آن در دنیا و عقبی بآنها عاید

و واصل گردد و از مضار ارتکاب مناهی آن در بسته اولی و احری مصون و محفوظ باشند بنابران حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که در کل ممالک محروسه و قلمرو خالصه شریفه احدی مرتکب شرب مسکرات و اکل سایر محرمات از قسم شراب و بنگ و دنبهره که باعث ازالهٔ عقل و موجب فتور شعور می شود نگردد و اوقات عزیز خود را صرف امور که شعار زمرهٔ بی شعوران و شغل طایفه بطالین است نه نماید و اگر غلام یا دیگر شخصی گریخته باشد و یا کسی آنرا فریفته برده باشد متصدیان مهمات بادشاهی آن غلام و کنیزک را بوارثان مالک شرعی آنها بدهند و باین علت اصلا و مطلقا چیزی از مالک آنها نگیرند و همچنین اگر قرض شخصی را از مقدار او گرفته بآن شخص ندهند از آن شخص اصلاً طمعی نه نمایند و این احکام مطاعه را در هر شهر و قریه و در هر پرگنه و قصبه دایع و شایع سازند و ارتکاب خلاف آنکه در حقیقت خلاف حکم حضرت معتبر و مجتنب باشند و اگر احدی بخلاف این احکام مطاعه عمل نماید او را در حوز تقصیر تنبیه کنند تا دیگر مرتکب آن نشود درین باب مداهنه و مساهله جایز ندارند و الا در تقصیر با مرتکب خلاف حکم شریک خواهند بود و در معرض باز خواست عظیم خواهند در آمد انتهی *

و چون درین دو سال بنابر وقوع سوانح و حوادثی که درین اوراق سمت گذارش یافته بعضی فتورات در ممالک هندوستان روی نموده ازان رهگذر اختلالی بحال سکنه و رعایا راه یافته بود و درایام ظهور شورش و فترت بسبب سعی و طغیان متمردان هر ناحیه کشت و زرع ضبط و عمل نیز چنانچه باید بوقوع نیامد و در پایمالی تلف شد ازین جهت تسعیر غلات و حبوبات بالا رفته بود بتخصیص در گجرات لهذا درین ایام خجسته انجام رای عالم آرا بقصد تدارک این حادثات اقتضا کرد که در مسالک ممالک محروسه و قلمرو خالصه شریفه باج غله و دیگر اشیاء ماکوله و مشروبه که بیشتر گرفتن آن در جمیع امصار مقرر بود یا بسیاری از دیگر وجوه مال و سایر در ممالک بوجه استدامت و استمرار ببخشیدند درین باب امثله جلیله و مناشیر مطاعه موشح بتاکید شدید قدغن بلیغ بنام متصدیان

هر صوبه و سرکار و دوجداران و کرزیان اطراف و اقطار شرف نفاذ یافت که من بعد دست از اخذ این وجوه که بخشیده شد کوتاه دارند و گرز برداران و احدیان برای رسانیدن احکام بجمیع صوبه جات و ولایات تعین شدند و در اندک فرصت تفاوت نمایان در نرخ غلات بهمرسید و در سال هزار و هفتاد رضوی خان بخاری چون اراده گوشه نشینی داشت بسالیانه دوازده هزار روپیه کامیاب گشت و همدرین سال چون راجه جسونت سنگهه که بدافع موج بلات و سوانح تصدات خطاب مهاراجگی ازو مسلوب شده بود درین ایام مورد لطف و افضل گشته دیگر باره بآن خطاب والا نامور گردید سید جعفر ولد سید جلال بخاری و سید محمد خلف او و سید حسن برادر سید جلال مرحوم که بتهنیت جلوس اقدس آمده ملازمت نمودند بمرحمت خلاع فاخره خلعت امتیاز پوشیدند و چند ماه که سعادت یاب حضور بودند سید جعفر صاحب سجاده بمرحمت فیل و خلعت و انعام ده هزار روپیه و سید محمد خلف او بعنایت خلعت و ماده فیل و انعام یک هزار روپیه و سید حسن برادر سیّد جلال بعطای خلعت و ماده فیل مطرح انوار نوازش گشته به احمد آباد که وطن مالوف آنها است رخصت انصراف یافتند و سید محمد صالح بخاري که صاحب سجاده حضرت قطب عالم قدس سره بود بمرحمت خلعت و ماده فیل و انعام دو صد مهر اشرفی کامیاب عاطفت بادشاهانه گردیده مرخص شد و در سنه هزار و هفتاد و یک از وقایع بعد سورت بمسامع خلایق پناه رسید که حسین پاشا حاکم بصره باقتضای نیک اختری و سعادت یاوري عریضه مشتملبر بر صدق ارادت و رسوخ عقیدت و تهنیت جلوس اشرف بر سریر سلطنت و اورنگ خلافت با اسپان عربی برسم پیش کش مصحوب قاسم آقا به آستان سپهر بنیان فرستاده و او به بندر سورت رسیده است یرلیغ گیتی مطاع بمصطفی خان متصدی آنجا پیرایه نفاذ یافت که چهار هزار روپیه در وجهه مدد خرج از خزانه آنجا به قاسم آقا داده روانه درگاه معلی گرداند و در شوال المکرم آن خلعت فاخره و اسپي با ساز مطلا به قطب الدین خان خویشگی فوجدار سورتهه مرحمت شد و به تماچي زمیندار کچهه خلعت ارسال یافت

و سردار خان که از کومکیان صوبه بود بعد فوت بموجب طلب بسده سنیه سای
استان معلی گشت و یک زنجیر فیل و چند قلاده یوز نذر گذرانیده ...
مینمود تا دیگر انشاء پیش کش گذرانیده به صوبه‌داری سرکار بهروچ معین گردید
و در سال هزار و هشتاد و دو بموجب تبیین عطوفت نشان مهابت خان ... سلکیه
با امر نظامت صوبه احمد آباد می پرداخت ... که تا آمدن صوبه
خویش بکومک امیرالامرا که بدفع سیوا متعین بود ... مقام داشت
و قطب الدین خان فوجدار ... احمد آباد ... فوجدار
دیگر بنظم مهام آن صوبه اشتغال ورزد چنانچه او حسب حکم ... هفدهم
شهر محرم الحرام سنه ۱۰۷۲ ... هزار و هشتاد و دو به احمد آباد رسید و بنظم و نسق
صوبه پرداخت و همدرین سال ... قطب الدین خان ... فوت ...
سراسیمه ... و بعالم ... گذشت .

صوبه‌داری مهابت خان و دیوانی مکرمت خان و حاجی شفیع خان

شانزدهم شهر ذیحجه الحرام سال هزار و هشتاد و دو مهابت خان به صوبه
داری صوبه گجرات در حضور از تغیر مهاراجه جسونت سنگه مقرر شد و بعنایت
خلعت خاصه و اسپ عربی با ساز طلا و یک زنجیر فیل کلان با ماده و جیغه
زرنشان سربلند گشت و دو هزار سوار از تابینانش دو اسپه سه اسپه مقرر گردید
که منصبش از اصل و اضافه شش هزاری پنجهزار سوار از آنجمله سه هزار سوار دو
اسپه سه اسپه باشد مفتخر گشته رخصت یافت بعد طی مراحل و قطع منازل
بتاریخ هفدهم روز یک شنبه شهر ربیع الاول سنه یکهزار و هشتاد و سه باحمد آباد رسیده
به بندوبست و ضبط و ربط صوبه پرداخت و همدرین سال سردار خان که به فوجداری
بهروچ مقرر شده بود ازانجا تغیر شد و به فوجداری ادر از تغیر شیر سنگه که عملش
در پرگنه مذکور کما ینبغی نبود و سردار خان از دیر باز آرزو داشت که تعینات
صوبه احمد آباد باشد مقرر گشت و حکم شد که از متمردان پرگنه ایدر هرکس

بمقتضای عاقبت نیندیشیده مصدر بی اعتدالی و اداهای ناهنجار گردیده باشد او را بجزای کردار رساند و از مفسدان اثری دران سر زمین نگذارد •

مسخر گشتن نوانگر به سعي قطب الدين خان خويشگي فوجدار جونه گدّه و از پيشگاه خلافت و جهانباني موسوم گشتن نوا نگر به اسلام نگر

چون درین سال رن مل زمیندار سابق نوانگر که حلقهٔ اطاعت و بندگي آستان خدیو گیتی ستان زیور گوش جان ساخته برجادهٔ فرمان پذیری و دولتخواهی ثابت قدم بود و همواره بمقتضای صلاح اندیشی و کار آگهی امتثال او امر بادشاهي و ادای پیشکش مقرری مي نمود روزگار حیاتش سپری گشت از پیشگاه سلطنت و جهانبانی زمینداری آن ناحیه بستر سال بسرش تفویض یافت و او بموجب یرلیغ کرامت نشان و برسم معهود زمینداران برجای پدر نشست سر کردگي قوم خویش و راجگي آن سر زمین را کمر بست رای سنگهه مردود برادر رن مل که مقهوری نابکار و غداری مغرور بود عرق غیرت و حمیتش حرکت نموده برای دشمنی مخالفت برادر زادهٔ کمر بست و در صدد دفع و هلاک او در آمده چون با جوهر دلیری و جرأت مکر و جرپزت فراهم داشت مدده را ازو رهانیده بجانب خود دعوت نمود و به لطایف تدبیرات و جهل و فریب پنج شش هزار سوار و پیادهٔ جمع آورده رایات استیلا بر افراشت و کوبردهن راتهور را که جد مادر ستر سال و مدار المهام ریاست او بود به قتل رسانیده ستر سال را با خواص نوکران و پیشکاران و مادرش مقید ساخت و زمینداری ولایتش را متصرف شده بجای او نشست و تمامی زمیندار ولایت کچهه را نیز با خود متفق نموده بمعاونت و موافقت او مستظهر گشت ازانجا که قطب الدین خان فوجدار سورتهه برای بندوبست و ضبط و نسق آن سر زمین در آن حدود توقف گزیده

بود چون منهیان خبر رسانیدند که تماچی پسر نی سنگهه و جسا برادران و خدم و معاونت سه هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده در ضلع دالر سد انتیر شده اند قطب الدین خان محمد پسر خود را با دو هزار سوار بدفع و استیصال آن شوریده بختان تعیین نمود و آن هر دو مردود باستماع توجه این جیش مسعود با همراهان از ضلع مذکور فرار نموده بجانب کچهه آوردند و محمد بر حدنج استعجال را بدنبال بسمت آن کوته اندیشان بجنگ و قتال پیوست و در آن معرکه وی نمود که یک صد و هفت تن از فئة کفر و نفاق و طغیان در آن یورش بخاک هلاک افتادند و بقیه السیف بیک پا نیم جانی بدر بردند و چندی از مبارزان اسلام سعادت شهادت رسیدند چون قطب الدین عرصهٔ این ولایت را از خار فساد بیدینان بدنهاد پیراسته خاطر از بندوبست آن حدود پرداخت بجوند گذه معاودت نمود پس از وصول خبر این فتح نمایان به آستان دولت آشیان از مسعول مواطف بادشاهانه گشته شهر جام به فرمان شهنشاه اسلام موسوم به اسلام نگر گردید و در آخر همین سال میر برزگ بامر عدالت صوبه احمد آباد سرفرازی یافته رسید و در دویم شهر صفر المظفر سنه ۱۰۷۴ هزار و هفتاد و چهار تفویض خدمت جلیل وزارت اعظم در پیشگاه خلافت و جهانداری بنام جعفر خان شد •

پیدا شدن شوریدهٔ و قرار دادن خود را به دارا شکوه و به سزا رسیدن او

از وقایع صوبه احمد آباد بمسامع حقایق مجامع رسید که شوریده بخت بی سروپائی از قوم بلوچ در ناحیت بیرمگام و چوال بوسوسهٔ سودای باطل و اغوای دیو پندار خود را بی شکوه نام کرده بود و جمعی از واقعه طلبان فتنه جو او باش بی آبرو فراهم آمده غبار فساد می انگیختند و طائفهٔ کولیان که پیوسته هوای تمرد و سودای طغیان آن گروه عصیان پژوه را در سر است آن فرومایه را دست آویز فتنه ساخته شورش افزای میکردند مهابت خان ناظم صوبه بدفع او پرداخته سلک جمعیت مفسدان که بران مجهول فراهم آمده هنگامه آرای

فساد بودند از هم گسیخت و فوج کولیان را تادیب بلیغ نموده گرد ادبار از
روزگار شان بر انگیخت و آن تیره بخت بی نام و نشان از ان حدود آمده
تاخت و تاراج بندوبست تهانه کاچند معموله کپهدونج و ساپار عمله درکذر نالا
را بواجبی نمود سید محمود خان را مقرر نمود و همدران اوان فرمان عالیشان
بنام مهابت خان شرف صدور یافت که دزد کولی چنوال را تنبیه ساخته
شیرزایی را بجمعیت پانصد سوار مقرر کرد سپاه موقع ز مستحسن اوقات
احتیاط باید کرد و دو صد سوار دیگر نیز کومکی تعین نماید •

تاخت نمودن شیواجي مرهته بندر سورت را و بر آمدن ناظم صوبه بدان صوب

همدران ایام شیواجی مرهته که در دکهن سر شورش برداشته گرد فساد
بر انگیخته بود به بندر سورت رسید ازانجا که بندر مذکور در آن وقت شهر
پناهی نداشت خرابی بسیار به ساکنان و متوطنان آنجا راه یافته
و بتاخت و تاراج دور و نواح پرداخته برگشت ازین معنی تزلزل و تهلکه
عظیم در ملک راه یافت لهذا ناظم صوبه فوج کشی نموده بر آمد و بعضی
فوجداران با جمعیت زمینداران بتقدیم خدمت همراه بودند چگونگی اسامی مجمع
رسانند با فوجدار دهولقه با صد سوار شادی ملک زمیندار ادر با ... حسن فوجدار
با دو صد سوار و سید عابد با دو صد سوار و زمینداران پرگنه کری ...
با هزار سوار سبل سنگه وغیره زمینداران بدهوان وغیره معموره جهالاوار با پانصد
سوار و لال کلیان زمیندار ماند و با دو صد سوار زمیندار ایدر معموله پرگنه احمدنگر
پنجاه سوار پرتهی راج زمیندار هلدر درس با یک صد سوار و زمیندار اودا واره پانصد
سوار زمیندار بیلپار سه صد سوار الحاصل مهابت خان تا سه ماه در نواح بندر
اقامت نموده قریب سه لک روپیه پیش کش از زمینداران آنجا گرفته معاودت
نمود و عنایت خان متصدی بندر سورت حصاری بنا نهاد مخفی نماند که از روی
ده ساله احوالات آنحضرت آنچه تعلق بصوبهٔ گجرات داشت سوای آنچه از

خارج بدرجه یقین رسیده بود نگاشته کلک بدیع نگار گشته و چون کذبی بعد ازین
و خبر بر بقیه احوالات سلطنت انحصار نمط نیافته و آنچه که حکم [illegible]
بجهت بعضی ضوابط مستمرة نفاذ یافته ، احکام [illegible] این [illegible] گشته [illegible]
روی احکام دفتر دیوانی وغیره و [illegible] مسمی شده [illegible] می پردازد
چنانچه در صدر این نسخه اشاره بدان رفته بطب [illegible] موجود [illegible]
[illegible] موج مهاراجه جسونت سنگه که [illegible] شد
و موجداری [illegible] سردار خان [illegible] سرکار
مو[illegible] برای استعانه به حضور [illegible] بودند [illegible]
[illegible] سفت [illegible] و [illegible] شد
چنانچه نقل آن [illegible]

نقل فرمان عالیشان

شجاعت و شهامت [illegible]
پادشاهی امیدوار بوده بدانند که چون همگی توجه خاطر [illegible] و [illegible]
همت عدالت اساس مصروف [illegible] در [illegible] و آوان
سلطنت روز افزون عامه [illegible] و کافه [illegible]
دولت ابد مدت مشغول باشند و بجهت احیای مراسم عدل و [illegible] هدم
مبادی جور و اعتساف [illegible] بذات اقدس [illegible] مظلومان
و [illegible] مبذول می فرمائیم و ستم دیدگان جور [illegible] به پیشگاه
حضور لامع النور [illegible] معدلت و [illegible] پادشاهانه میکردند
لهذا حکم جهان مطاع عالم مطیع صادر میشود که آن [illegible] الاحسان [illegible]
[illegible] والا و آثار عدالت معلی در ترفیه حال رعایا و سکنه بلاد و قصبات و قریات
سرکار [illegible] و داد دهی مستغیثان آنجا دقیقه از دقایق [illegible] ندارد و نگذارد
که از قوی بر ضعیف جور و ستمی رود [illegible] و دعاوی هرچه امر شرعیه باشد
آنرا باتفاق قاضی و مفتی و میر عدل آنجا بروفق ملت شریف [illegible] قطع و فصل

رساند و آنچه که متعلقه بدفتر دیوان و قوانین ملکی باشد مطابق حق و حساب و قواعد و ضوابط مقرره و مستمره تمشیت دهد تا جمهور سکنه و عامه رعایا در همانجا بداد خود رسیده و بمقصد خود فایز گردیده برای رفع تظلم بحضرت سلطنت و جناب خلافت از اوطان مالوفه جلا اختیار نه نمایند و مسافت بعیده نه پیمایند درین باب قدغن دانند و انحراف نورزند تحریر چهارم شهر جمادی اول سنه ۷ هفتم جلوس مبارک نوشته شد و فرمان والا شان قدر تو امان در باب رفع ابواب بدعت عمل دیانت خان دیوان مراد بخش که در صوبه داری آن بادشاه زاده مستمر ساخته بود بنام مکرمت خان دیوان صوبه صادر شد چون حُکم مقدس معلی در جمیع صوبجات ممالک محروسه شرف نفاذ یافت که در هر صوبه مدرس تعین نمایند و طلبه علم از میزان خوان تا کشاف باستصواب صدر صوبه موافق تصدیق بمهر مدرسان وجه علوفه از تحویل خزانچی خزانه آن صوبه میداده باشند درینولا سه نفر مدرس در احمد آباد و پٹن و سورت و چهل و پنج نفر طلبه علم اضافه در صوبه احمد آباد مقرر شد *

تقرر یافتن نقد محصُول بحساب چهل یک و چهل دو

در چهارم شهر شوال المکرم سال هزار و هفتاد و پنج بموجب حکم اقدس در باب محصول سایر که در صوبجات و بلاد و پرگنات ممالک محروسه و قلمرو خالصه شریفه که بسرکار اقدس ضبط میشود و اختلاف دستور آن در هر مکان معروض بارگاه فلک جاه گردید ازانجا که همگی توجهه خاطر حق شناس و تمامی نیت عدالت آساس برفاهیت حال و جمعیت مال کافه برایا و عامه رعایا که بدایع ودایع آفریدگارند عموماً و بمقتضای رعایت دین متین و مرات احوال مسلمین خصوصاً مصروف است حکم جهان مطاع بشرف صدور پیوست که از غرهٔ شهر شوال هشتم سال جلوس اقبال مانوس ناظمان مهمات و متکفلان معاملات صوبجات در هر مکان از مسلمان بقرار چهل یک و از هنود بضابطه چهل دو از

موافق قیمت باز یافت نمایند و اجناسی که بهایش از پنجاه و دو نیم روپیه کمتر باشد از حاصل آن مزاحم نشوند و در وقت بر آمدن سوداگران با اسباب و امتعه از بلاد و قصبات بصیغه بر آمد که بمنزله راهدار بست چیزی طلب ننمایند حاصل برده فروشی و کاه و پهوس وغیره معاف دانند و پهل و دوانی و کجاوه و اسپ وغیره از بازبه و سوانی عیال و اطفال منصبدار و سپاه و متردّدین و مسافرین ملاحظه نکنند و شتر و اسپ و گاو وغیره بار بردار منصبدار و سپاه و دیگر مردم را ننمایند درین ماده پاس داشت درگاهی . احکام والا بنام مکرمت خان دیوان صوبه رسید و فرمان عدالت تبیان در باب ابواب منع ممنوعه بنام متصدیان حال . استقبال وارد نموده که نقل آن بعینه مرقوم میگردد *

نقل فرمان معدلت تبیان در باب منع ابواب ممنوعه

از قرار تاریخ بیست و دوم شهر جمادی الاول سنه ۸ هشت از جلوس والا آنکه متصدیان حال و استقبال مهمات و معاملات صوبه احمد آباد بعنایت بادشاهی امیدوار بوده بدانند که چون درینولا بعرض مقدس معلی رسید که گماشتهای حکام و قانون گویان و دیسپاندیان و پیاده های چبوتره در بلده احمد آباد و پرگنات متعلقه آن و قصبات و پرگنات توابع صوبه مذبور مبلغ برخلاف دستور و معمول از راه بدعت از سکنه آنجا و بیوپاریان بموجب تفصیل مسطور فی الضمن میگیرند و این معنی باعث تفرقه و پریشانی آن فریق میگردد و همچنین بعضی از ساکنان محال مرفوم بتخانه‌ها را که پیش از جلوس والا بموجب حکم معلی منهدم گردیده بود تعمیر نموده بتها دران گذاشته پرستش می نمایند و مرتکب امور نا مشروعه میگردند لهذا حکم جهان مطاع لازم الاتباع بکرامت صدور می پیوندد که بتحقیقت این مقدمات وا رسیده در صورت صدق معروض مقرر سازند که من بعد گماشتهای حکام و قانون گویان و دیسپاندیان و پیاده‌های مزبور به علت ابواب مبتدعه از بیوپاریان و دیگر سکنه محال مذکور چیزی نگیرند

و متوطنان آنجا جراءت بر ارتکاب امور نا مشروعه نه نمایند و بتخانه‌های منهدمه را که الحال مرمت نموده اند بیندازند و درین ابواب نهایت تاکید و قدغن دانند •

شرح ضمن فرمان والا شان

اول بابت فروعی بلده احمد آباد و پورجات و قصبات دوم شخصی سکنه بلدهٔ مذکور از خانه موروثی خود درختی داشته باشد و بواسطه نقصان عمارت وغیره آن اگر بخواهد که آن درخت را ببُرد عاملان انجا تا چیزی نگیرند نمیگذارند که آن درخت را یا شاخی ازان ببرند سوم ارباب دخل و حکام در خرید و فروخت جبر می نمایند و خوش خرید نمی کنند چهارم متصدیان بر محال صوبه احمد آباد محترفه می گیرند پنجم اگر کسی خواهد که کسب بافی یا کوزه بافی یا شانه دازی یا سوزن گری یا چکن دوزی بیاموزد متصدیان بعد آموختن هنر چیزی به صیغه هنر آموزی می گیرند ششم در بلده و نواحی آن و اکثر پرگنات صوبه احمد آباد قانون گویان و بلاهها از شخصی که خانه ابتیاع می کند فی صد دو نیم روپیه می گیرند هفتم متصدیان از قوم دداوت و عمار که از جای آمده خواهد که روزگار در محل دیگر کند متصدیان [illegible] یک و نیم روپیه نگیرند نمیگذارند که شروع در کسب خود نماید هشتم [illegible] در چبوتره هر چکله ستنهه و قانون گو و دیسائیان راه نمای فروعی می [illegible] فروعی خود نیز شریک می شوند نهم گاوان عرابها و بار بردار که از بیرون [illegible] آرند کاه و کربی خریده می چرانند از آنها یک مونده [illegible] تنکه [illegible] صیغهٔ کاه چرائی می گیرند دهم از عرابه کاه و کربی در [illegible] یک پوله و هیزم پنج آثار می گیرند و از سر باری چهار بادام می گیرند [illegible] در ایام پچوین و اماوس و ایکادسی هنود دکاکین می بندند [illegible] همیشه دکاکین وا نموده سودای خرید و فروخت می نموده باشند [illegible] بلده و پرگنات صوبه احمد آباد بعلت بیکار مزدور و اکثر اهل حرفه [illegible] می یابند سیزدهم متصدیان و سیتهها ودیسائیان اکثر پرگنات صوبه مذکور [illegible]

آمد غلّه دو مردم دیگر را خریدن نمیدهند اولا خود میخرند ازان غله چیزی که
پوسیده وضایع می شود بزور به بیوپاریان می دهند و نرخ غله جید مجبراً می
گیرند چهاردهم جمعی موسوم با دهوایه که روزگار کرایه عرابه دارند اگر گاوی در
برهانپور یا جای دیگر خریده حاصل آنجا داده به احمد آباد بیاید باز حاصل
خریدی آن در احمد آباد بدهد و اگر از خود حاصل ندهد مجرم ساخته جریمه
می گیرند پانزدهم حکام و اهل دولت در باغات خود و سرکار والا هر قسمی ترکاری
و میوه می کارند و ترکاری فروشان ده بیست نرخ افزوده می دهند و زر مجدداً
باز یافت مینمایند شانزدهم اولاً حاصل خرید گاؤ و گاو میش میگیرند و در وقت
ذبح آن یک و نیم روپیه سرکار و گاو میش علحده میگیرند و همچنین در پرگنات
صوبه مذکور نیز یک چیزی مقرر کرده میگیرند بنابرین درین صوبه گوشت گران
است هفدهم در سورت بور از حمالان کوپهای روغن زرد و تلخ وغیره در سالی سی
روپیه می گیرند هیجدهم موجداران و کروریان از مردم پرگنات ساحل دریای
سابرمتی و وا ترک از ده روپیه تا پنجاه از عمل عیوت خان کهچری کوبان
جبراً می گیرند نوزدهم در قصبهٔ احمد نگر مسجد جامع درون قصبه نزدیک
دروازه واقع شده بسبب نا بودن حاکم زر بکولیان داده در مدتی می باشد یک
سال است کولیان نمی گذارند که مسلمانان اقامت جمعه دران مسجد نمایند
مقرر سازند که هیچکس مزاحم احوال مسلمین نشود و بفراغ خاطر اقامت جمعه
مسجد جامع می کرده باشند بستم در احمد آباد و دیگر پرگنات پیش از
جلوس مبارک حسب الحکم بتخانها منهدم ساخته بودند باز درست نموده
بت پرستی می نمایند مطابق مضمون مسطور فی المتن بعمل آرند بیست
یکم هندوان در شهرها و پرگنات احمد آباد رسوم باطله رواج داده در شب دیوالی
چراغها و در ایام هولی زبان بفحش گوئی کشوده در هر چکله و بازار هولی
می سوزند و چوب هرکس که بدست می آید بزور آوری یا به دزدی در آتش
هولی می اندازند مقرر سازند که در بازار چراغهای دیوالی نفروزند و چوب
احدی را به دزدی یا به زور برده در آتش هولی نیندازند و زبان به گفتار فحش

نه کشایند بیست و دوم اهل تصویر تصویر ذی روح می کشند و در عید و شب برات و اعراس اسپان و فیلان از گل راست کرده در بازار می فروشند معزز نمایند که احدی تصویر ذی روح از گل راست نه سازد بیست و سیوم در احمد آباد و پورجات و پرگنات صوبه مذکور خرید و فروخت برنج را بعضی مردم اجاره کرده بی صلاح او دیگری خرید و فروخت نمی تواند کرد بنابران در گجرات برنج گران است بیست و چهارم دربانان دروازهای بلده احمد آباد و پورجات عرابه و گاو باری و سرباری مردم از در آمد و بر آمد مانع شده تا چیزی نمی گیرند نمی گذارند بیست و پنجم در باب گل گلاب بالتماس قطب الدین خان فرمان رسیده بود که خرید گل گلاب متصدیان مخصوص سرکار بادشاهی ندارند و وا گذارند که در هر جا خواهند بفروشند معهذا فروخت گل گلاب غیر از سرکار بادشاهی ممنوعست مطابق فرمان والا شان که بالتماس قطب الدین خان صادر شده عمل نمایند بیست و ششم ذکور و اناث در ایام اعراس و شب جمعه و شب ماه بر سر قبرهای بزرگان رفته هجوم می کنند و این معنی باعث فساد است مقرر سازند که هیچکس بر قبور هجوم نتواند کرد بیست و هفتم در قصبه دهولقه عاجزی بخواهد که خانه خود انداخته بفروشد کوتوال قصبه سر هزار خشت که بیک روپیه بفروخت میرود سه تنکه میگیرد بیست و هشتم گاوی یا گاو میش بجهت مولود یا ضیافت و غیر آن کسی ابتیاع می نماید محصول خرید در چبوتره کوتوالی می گیرند سابقاً حسب الحکم اشرف مقرر شده که بر قیمت حال چهل دو از هنود و چهل یک از مسلمین از فروشند باز یافت نمایند و بعلت دیگر مزاحم نشوند باید که مطابق حکم ارفع اعلی عمل آرند دیگر متاعی که قیمت آن از پنجاه کمتر باشد حاصلش معاف دارند انچه مقدور آن زیاده باشد محصول بضابطه شرح ایضاً مقرر شناسند بیست و نهم مردم غریب و رعایا از هر قسم دواب که در احمد آباد و پورجات آن برای فروختن بیارند دو مرتبه چیزی از آنها میگیرند اول بصیغه آمدنی دویم در وقت فروختن و اگر فروخته نشود خواهد که باز ببرد بصیغه رفتنی چیزی می گیرند سی ام در

بلدهٔ پتن سر عرابه موز و نیشکر چهار تا پنج روپیه می گیرند و هم چهار عدد ابیه
و موز و نیشکر می گیرند سی • بلکه در حین زمان عرابه بار خود از غله و خواه
از قسم دیگر سر عرابه چهار گویان دو روپیه در حدودهٔ می آمدند سی و دویم در
بلدهٔ پتن سر سر گوسفند در سالی چهار آنه مواشی و سر گاو نیم روپیه و سر کارهٔ مش
یک روپیه هرچند سابقه نیست و سر نصاب نرسیده فیرا می گیرند حسب
الحکم اشرف مقرر شده که نصاب سوائیم موافق حکم شرع شریف بعمل آرند
سی و سوم در باب بر طرف ساختن استانها و دیره‌های داول منک و عدم جلوس
عورات فاحشه در بازار بلدهٔ احمد آباد و پرجات آن و نصب کردن امامها
حکم شده مطابق حکم اشرف بعمل آورده آستانها و دیره های داول منک
و جلوس عورات فواحشی در بازار و پرجات بر طرف سازند و در مساجد پرگنه‌های
در مدینه که سابق امامان و موذنان تعین شده بودند الحال نیز مقرر سازند
که در آنجا بطریق اهل سنت در اوقات پنجگانه نماز ادا می نموده باشند سی
و چهارم در سمت کوادی غله جمع هرجا بکمال رسیده بعد ازان غله ازان شده
جاگیردار و متصدیان نظر بر همان جمع داشته جمعبندی جرا می دهند و اگر
مزار ده ناوی نصفی می نمایند از جای صد من غله دست و پنجاه من
کلتر کرده هر دو سر محصول می گیرند و در ادای بیست و پنج من غله
زیادتی تمام سال جان کندنی نموده از وجهه مزدوری واصل می کنانند و در
وقت زراعت تصرف و شلی زراعت می کنانند بمزار هست و بود از مزار واقعه
عمل نموده نصف گیرند و زیاده طلبی نه نمایند سی و پنجم بسمت کثرت قانون
گویان معامله بندر کهنبایت به آنجا رسیده که اکثر بیوپاریان بندر مذکور ترک
وطن نموده به بندر سورت رفتند و مردم اطراف و جوانب بندر مذکور اختیار
مسافت بعیده نموده برای خرید و فروخت به احمد آباد می آیند بنابرین
حسب الحکم اشرف اعلی مقرر شده در هر پرگنه دو چودهری و ده قانون گوی
که با رعایا نیک سلوک و آبادانی کار باشند مقرر نمایند که مطابق حکم اشرف
بعمل آرند سی و ششم مسلمانان قصبه پرانتیج و موزاسه و هرسول و بدنگر

و بیسل دیگر درختان انبه دارند متصدیان آنجا بار درختان مذکور ده سی
تخمین نموده زر مقرر می کنند یا آنکه زر هر دو سر از محصول آن درختان
می دهند و بواسطه تتمه باز در شکنجه می باشند و اگر آن درختان گاهی بار
کم آرند موافق گذشته ر پیوسته زر می گیرند و همدوان که دران شهر باغات دارند
بالکل بآنها معاف است حسب الحکم مقرر شده در صورتی که در باغ فقور بوده
باشد خواه حاصل باغ یا خرج مساوی کمتر باشد مزاحم نشوند و اگر از خرج
حاصل زیاده بوده باشد از قدر زاید پنجم حصه از هنود و ششم حصه از مسلمین
بازیافت نمایند که مطابق حکم اشرف ارفع اعلی بعمل آرند و زیاده طلبی
ننمایند ازانجا که بموجب حکم معلی محصول متاع کمتر از پنجاه و نیمروپیه
باشد معاف و مرفوع القلم گشته مردم بنابر حطام دنیوی بمقدار معافی بدفعات
و تفریق می برند لهذا متصدیان از دریافت این معنی قرار گرفتن محصول
آنها گذاشته و منجمله مداخل آن در وجه اخراجات ضروری محال کاهره
پارچه و خیرات مستحقان مقرر نمودند و انچه از اخراجات مذکور افزود می
گشت قیمت مال که محصول باید گرفت قرار داده داخل سیاهه و خزانه والا نمودند
و نیز حسب الحکم مقدس معلی بنام دیوان صوبه شرف ورود یافت که بجهت
محصول مرتکان و ولندیز در احمد آباد مزاحم نشوند و وا گذارند که محصول را
در بندر سورت وغیره ادا نمایند و همدرین سال در باب باز خواست برآمد عاملان
حکم معلی بدیوان صوبه رسید که انچه بضمیمه ذات عامل باشد تمام و زر ذمه
متعلقان بعد معافی چهارم حصه سه حصه بازیافت و معامله کوهی از عمال که
مدتی در قید و زندان باشند و مطالبه ذمه آنها بوصول نمی رسد نظر بر حالت
آن جماعه مشخص نمایند و همدرین ایام آوارگی مرهته دکهنی در نواحی بندر
سورت روی نمود بعد تاخت و غارت اکثر امکنه و خرابی معاودت کرده رفت
و در شب دوشنبه بیست و ششم شهر رجب المرجب سال هزار و هفتاد
و شش رحلت اعلی حضرت فردوس مکانی شاه جهان پادشاه رو نمود و مکرمت
خلق دیوان رخت هستی بربست و در اواخر سال مذکور دیوانی صوبه

گجرات بحاجي شفيع خان مقرر گشت و از روی سوانح بندر سورت بموقف عرض رسید که میر عزیز بدخشي که بجهت رسانیدن وجوه بندر بمکه معظمه و مدینه طیبه زادهما الله شرفاً و تعظیماً معین گشته بود در این مکان شریف ودیعت حیات سپرد •

مقرر شدن دام بوزن چهارده ماشه

چون دران ایام جنس مس رو به کمی آورده بود عرامان بلده احمد اباد پول سیاه آهني را رواج داده بنرخ گران مي فروختند ازینجهت مهابت خان از اطراف مس بسیار طلبداشته در وزن نسمت ده پول سیاه سابق جیری کم کرده بسکه مبارک رسانیده رواج داد و به داروغه دار الضرب سند داد که حاصل پول سیاه معاف باشد چون داروغه این معني را بدیوان صوبه اظهار نمود گفت بدون سند حضور حاصل پول سیاه نمي توانم گذاشت ناظم صوبه در جواب آن گفت که اگر این سند در درگاه عالم پناه منظور مي افتد بهتر والا نقده حاصل یک سال بخزانه عامره عاید خواهد کرد چون حقیقت صدر از روی وقایع بعرض اقدس رسید حکم جهان مطاع عالم مطیع بنام دیوان صوبه کرامت صدور یافت که دام بوزن چهارده ماشه مقرر شد و بسکه مبارک رسانیده رایج گردانند و حاصل یک ساله معاف دانند •

معاف شدن محصول چهل یک از مسلمین

ازانجا که همت ملت گزین و نهمت معدلت آئین حضرت خلد مکان مصروف برفاه حال و جمعیت مال مسلمین بود از پیشگاه فضل و احسان و کرم امتثال فرمان واجب الاذعان بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که محصول چهل یک را از مال تجارت مسلمانان که در سرکار والا مي گیرند از بیست و پنجم شهر ذیقعده سال هزار و هفتاد و هفت مطابق سال دهم جلوس همایون معاف و مرفوع شناسند و بعلت اخذ آن مزاحم ایشان نشوند و بدین جهت اصلاً و مطلقاً طمع و توقع ننمایند و از فرقه هنود بآئین سابق محصول بضابطهٔ چهل دو باز یافت مي نموده باشند و احتیاط تمام بکار برند که احدی ازین جماعه مال خود را بسازش و ساختگی برای ندادن حاصل داخل مال مسلمانان نسازد سودار

خان فوجدار جونه گذه چون فوجداري اسلام نگر علاوه خدمتش شده بود داخل بانصد سوار دو اسپه سه اسپه مبتلای گشت و از عرضداشت مهابت خان ناظم صوبه معروض پایه سریر خلافت مصیر گشت که جمعیت منصبداران تعیناتی صوبه احمد آباد که بیست هزار سوار موافق ضابطه می شود هنگام کار بهزار سوار نمی رسد چون در پیشگاه خلافت و جهانداری کمی جمعیت مذکور محمول بر غفلت و نا رسائي مخشب و داروغه داغ و تصحیحه صوبه گردید بخشی و سوانح نگار تغیر شد و بجای او میر جعفر معین گشت و بناظم صوبه تبلیغ رفت که به قاسم داروغه داغ و تصحیحه تاکید نماید که در ملاحظه تا بدقت موافق ضابطه جماعه مذکور جد تمام بکار برده بمتصدیان تعیناتی مقرر کند که هر یکی جمعیت خود را موافق ضابطه داشته باشد بمحاجی شجیع خان دیوان صوبه حکم والا صادر شد که داغ نامه و تصحیحه نامهای تا بیداران و منصبداران انجا را سال بسال ملاحظه نمایند و هرکس جمعیت کمتر از ضابطه داشته باشد جاگیرش تغیر کنند و حقیقت بر نگارند و نیز عرضداشت ناظم صوبه بعرض مقدس رسید که قلعه اعظم اباد بمرور ایام خراب گشته و ساختن آن ضرور است بدیوان صوبه حکم شد که بر آورد آنرا نموده بمهر خود ارسال دارد و بر نهجي که حکم شود بعمل آرد چون اکثر ضوابط مقرره حضرت خلد مکان تا حال مستمر است بعضی ضوابط را بنابر استفاع عام در هر وقت که معین شده بنگارش آن می پردازد

نقل یاد داشت وقایع درگاهي درباب ضبط مواد منصبداران

آنکه بتاریخ روز سه شنبه بست و یکم شهر صفر سنه دهم جلوس مطابق یک هزار و هفتاد و هفت هجری مطابق دوازدهم شهر ... رساله سیادت و نقابت پناه و زارات و معالی دستگاه سزاوار عواطف و احسان و مراحم بیکران افتخار خان و بمعرفت سیادت و وزارت پناه کفایت ... عماد الدین و نوبت واقعه نویسي کمترین بندگان درگاه خلایق پناه ...

قلمی می گردد که حکم جهان مطاع آفتاب شعاع صادر شده که هرگاه کسی از بندهای بادشاهی فوت شود و وارثی نداشته باشد مطالبه سرکار والا بر ذمه او نباشد اموال او را بتحویل تحویلدار بیت المال کنند و اگر مطالبه داشته باشد بقدر مطالبه در سرکار والا گرفته بقیه را در بیت المال حواله کنند و اگر وارثی داشته باشد و مطالبه دار نباشد بعد تحقیقاتی سه نوبت ثبوت فوت اموال او را ضبط کنند اگر اموال زیاده بر مقدار مطالبه بود باشد بقدر مطالبه در سرکار والا گرفته ما بقی را بعد اثبات وارث بوارث بدهند و اگر مطالبه زیاده بر اموال باشد تمام را در عوض مطالبه بگیرند و آنچه مطالبه باقی ماند بعد اثبات وارث متعلقه او را گذارند و مزاحم نه شوند بدین موجب حکم معلی بنام دیوانیان صوبه محروسه شرف صدور یافت که موجب یاد داشت مذکور در ضبط اموال عمل نمایند محصولیان عمارت و باغات و دیگر کارخانجات بنده احمد آباد بدرگاه عرش اشتباه التماس نمودند که قبل ازین در احمد آباد بوزن پانزده فلوس که وزن بیست و یک ماشه بود بدلخواه می شد و از ابتدای ... معمول شده مذکور رواج فلوس مذکور در ضرب کردند و فلوس سکه مبارک عالمگیری که وزن چهارده ماشه باشد معمول شده بود ... شد مردم از عوض فلوس سکه ... حل نمی کنند و میگویند که تفاوت ده پانزده دارد چون این معنی بعرض مقدس رسید بدیوان صوبه حکم شد که بقرار ده پانزده بوزن ... تنکه یک و نیم ... تنخواه میداده باشند از آن روز ... بتجار آمده سه فلوس مقرر شده بتاریخ روز پنجشنبه هشتم شهر شوال سال صد ... مهابت خان تغیر شده روانه دربار جهان مدار گشت *

صوبه داري بهادر خان عرف خانجهان کوکه و دیواني حاجي شفیع خان و خواجه محمد هاشم

بتاریخ پنجم شهر ربیع الثانی سال هزار و هشتاد و هشت بهادر خان عرف خان جهان بهادر که بصوبه داری احمد آباد می پرداخت از تغیر مهابت خان

بصوبه داري گجرات مقرر گشت و يرليغ جهان مطاع با و صادر شد كه بعد رسيدن اله وردي خان به آله آباد آزنجا عازم گجرات گردد چنانچه بتاريخ روز يک شنبه يازدهم شهر شوال آن سال به احمدآباد رسيده به بندوبست و نظم و نسق صوبه مي پرداخت و در سنه ۱۰۷۹ هزار هفتاد و نه خواجه محمد هاشم از تغير حاجي شفيع خان بديواني صوبه سرفرازي يافته آمد و همدران سال فرمان والا شان درباب گرفتن خراج از رعايا بر وفق شرع متين صادر شد چنانچه نقل آن نگاشته ميشود *

نقل فرمان عاليشان درباب گرفتن خراج

كفايت شعار محمد هاشم بعنايات بادشاهي اميدوار بوده بداند كه تميامي توفيقات و تائيدات رب الارض و السموات عظمت آلاؤه و عمت نعمائه همواره عنان عزيمت والا نهمت بموجب آية كريمه ان الله يامر بالعدل و الاحسان معطوف است و همت عالي نهمت بتمشيت امور و تمشيت مهام بر وفق شريعت خير الانام عليه و آله و اصحابه افضل الصلوة و السّلام مصروف و پيوسته مصدوقه بالعدل قامت السموات و الارض منظور نظر از عبادات و تعظيم امر پروردگار و شفقت و مرحمت بركبار و صغار پيش نهاد خاطر باهر الانوار است بنابرين درين ايام خجسته فرجام فرمان عاليشان عدالت عنوان شرف نفاذ يافت كه متصديان مهمات حال و استقبال ممالک محروسه هندوستان از كران تا كران خراج وغير محال آن باندازه طريقه كه در شرع انور و ملت حنفيه از هر مقرر گرديده و در ضمن اين منشور تفصيل آن از روايات صحيحه بكمال معتمده مستفاد مي گردد منظور است به تحصيل رسانند و هرسال يرليغ مجدد نه طلبند و تخلف و تجاوز را موجب نكال آخرت و دنيا شمارند اول بايد كه با رعايا مراتب رفق مرعي دارند و تفقد احوال آنها نمايند و بحسن تدبير و حكمت عملي سعي كنند كه بطيب نفس و خوشدلي در تكثير زراعت كوشش نمايند كه هرچه قابل زراعت شود مزروع سازند دويم از ابتداي سال به

احوال هریکی از ارباب زراعت بحسب مقدور اطلاع حاصل کنند که درپی
زراعت آن دیار دست ازان کشیده اند و قدرت بر زراعت دارند بترغیب و دلاسا
بدش آیند و اگر از بعضی امور رعایت خواهند رعایت نمایند اگر بعد تفحص
ظاهر شود که با وجود قدرت دست از زراعت باز داشته اند باید که آنها را تاکید
و تهدید نمایند و بحبس و ضرب پیش آیند و در خراج موظف ارباب زمین
معلوم نمایند که خراج ازانها گرفته خواهد شد زراعت کنند یا نه و اگر معلوم
کنند که ارباب زراعت در تهیه اسباب زراعت درمانده اند زری بطریق تقاوی
از سرکار دهند و ضامن بگیرند سیوم در خراج موظف اگر ارباب زمین از تهیه
اسباب زراعت عاجز و درمانده باشند یا زمین معطل گذاشته گریخته
بروند آن زمین را بقصد اجاره یا زراعت بدیگر دهند بعد خراج از اجاره در
صورت اجاره دار حصه مالک در صورت مزارعت ستانند و بقیه اگر بماند
بمالکش رسانند یا شخصی را قایم مقام مالک سازند و زراعت نموده خراج را
ادا نمایند و بقیه را خود متصرف شوند و هرگاه ارباب زمین قدرت زراعت
بهم رسانند زمین آنها پس بدهند و اگر زمین شخصی معطل گذاشته گریخته رفته
باشد باجاره بدهند بعد منقضی این سال در سال دیگر به اجاره بدهند چهارم
در قطعات زمین افتاده که در زراعت باز نمی آید مطلع شوند اگر از جمله شوارع
و طرق است داخل بنای شهر و قریه نمایند که کسی آنرا مزروع سازد و اگر غیر
آن زمین ملاحظه نمایند و اگر دران مانعی زراعت بود ممتنع العلاج باشد بعلت
خراج آن زمین مزاحم کسی نشود اگر دران مانعی ممکن العلاج بود یا در اصل
بایر بود بر هر دو تقدیر اگر آن زمین مملوک است مالکش حاضر و قادر بر زراعت
باشد مالک را تاکید کنند که مزروع سازد و اگر آن زمین مملوک نیست یا
مالکش مجهول است آنرا به کسی که قادر بر احیا باشد بدهند تا احیا نماید
پس اگر اجاره گیر مسلمان باشد و زمین مذکور قریب اراضی عشری بود بر او
عشر مقرر نمایند اگر قریب اراضی خراجی بود یا محیی کافر باشد مطلقاً بر او
خراج وضع نه نمایند و در صورتیکه خراج باید وضع نموده بنابر تقاضای وقت

چیزی بریدنکه بالمقطع که آنرا خراج مقطعت گویند وضع کنند یا حصّهٔ معین از محصول نصف که آنرا خراج مقاسمه دانند مقرر سازند اگر مالکش معلوم نبود یعنی بغایت عاجز از زراعت باشد اگر دران زمین قبل ازین خراج معطوف باشد موافق حکمی که می آید بعمل آورند و اگر غیر خراج مقاسمه باشد یا زراعت بسود بعلت غیر یا خراج مزاحم نشوند لیکن در صورت عجز تقاوی داده بزراعت مشغول سازند پنجم قطعهٔ زمین بادیه بایر اگر مالکش معلوم باشد باو وا گذارند دیگر درادران دخل نه دهند اگر مالک آن معلوم نباشد و احتمال عودات دران زمین نبود بمقتضای مصلحت هرکرا لایق پرداخت آن زمین دانند باد بدهند و هرکه آنرا صالح زراعت کند او را مالک رقبه آن زمین دانند و از و پس نه ستانند و اگر اجناس عودات دران زمین باشد از امر بی مانع عودات دران زمین بود مانع آیند در انتفاع آن زمین مزارعت وغیرها منع ننمایند هیچکس را دست تصرف دران مالک ندانند اگر قطعهٔ زمین بادیه در دست از سبب انتقال است و خلاف مرور آن از سببی دیگر افتد تا زمانیکه پیش ازین تعلق اوست متعلق دانند دیگریرا دخل ندهند ششم در جائیکه بر مزروعات غیرها خراج مقرر نباشد انچه که موافق شرع مقرر باید نمود نمایند و در صورت خراج آن قدر وضع کنند که از زمین آن رعایا از پا نیفتند و بهیچوجه از نصف نه گذرند هر چند توانائی زیاده آن باشد و در جائیکه مقرر باشد همان مقرری بگیرند بشرطی که در صورت خراج زیاده از نصف نباشد از گرفتن آن رعایا از پانیفتند والا خراج سابق را کم کرده هرچه موافق طاقت دانند مقرر نمایند اگر دران گنجایش زیاده از مقرری باشد زیاده نگیرند هفتم تبدیل خراج موظف مقاسمه موظف اگر رعایا به آن رضامند باشد به کنند والا نکنند هشتم وقت طلب خراج موظف رسیدن هر جنس غله بحدّ درو است پس هر جنسی که بحدّ درو برسد حصه خراج که در برابر آن جنس بود بگیرند نهم اگر در موظف بعض زراعت آفت غیر یمکنه الاضرار برسد باید که نیک و ارسید از قرار حق و نفس الامر بر مقدار از آفت مجرا دهند و در اخذ محصول ما بقی نوعی سلوک

نمایند که نصف سالم برعایا برسد دهم در خراج موظف هرکه زمین خود را
باوجود قدرت بر زراعت و عدم مانع معطل دارد خراج بعضی و دیگر بگیرند در
معنی که بآب در آید یا آب بالای منقطع شود یا زراعت پیش از رسیدن آفت
غیر ممکن الاحتراز بحدی رسد که جنس غله را تلف نماید دران سال آن قدر مدت
نمانده که پیش از آمدن سال دیگر مرتبه ثانیه زراعت کند خراج ساقط دانند
و اگر بعد از رسیدن آفت برسد خواه ممکن الاحتراز مثل خوردن دواب وغیره یا
ازان سال مدت مذکوره مانده است خراج ستانند یازدهم اگر مالک زمین خراج
موظف از زمین خود زراعت نموده پیش از ادای خراج آن سال فوت شود
محصول زراعت بدست ورثه متوفی آید خراج آن از ورثه بگیرند اگر متوفی
مذکور تواند زراعت کند فوت شده دران سال آنچه بدست نمانده باشد و او بوده
است همه را ستانند دوازدهم در موظف اگر مالک زمین خود را به اجاره یا عاریه
دهد مستاجر و مستعیر دران زراعت کند وظیفه آن از مالک زمین بگیرند و اگر
آنها باغ نمایند خراج از مستاجر و مستعیر بگیرند و اگر زمین خراجی را کسی
قبض نموده منکر باشد مالک گواهان نداشته باشد اگر غاصب زراعت کرده باشد
خراج از غاصب بگیرند و اگر زراعت نکرده باشد از هیچ یکی نه ستانند اگر
غاصب مقر باشد و مالک گواهان داشته باشد خراج از مالک ستانند و در صورت
رهن موافق حکم غصب بعمل آرند اگر مرتهن بی اذن راهن در رهن زراعت کرده
باشد سیزدهم در خراج موظف اگر شخصی زمین خراجی خود را که دران
زراعت میشود در میان سال بفروشد اگر آن یک فصله است و مشتری آنرا
قبض نموده از بقیه سال مدتی دریافته است اگر تواند دران سال زراعت کند
کسی مانع زراعت نیست خراج آن از مشتری والا بایع ستانند و اگر دو فصله
است یک فصله را بایع دریافته و یکی را مشتری خراج موزعی بر هردو قسمت
نمایند اگر دران زمین زراعت باشد که بحد درو رسیده خراج آن از بایع ستانند
یک فصله یا دو فصله بود وقت تحقیق غله چهاردهم در موظف اگر کسی زمین
خود را خانه کند خراج آن بدستور سابق بدهد و همچنین اگر دران زمین اشجار

غیر مثمر نشانیده و زمین زراعی را که دران وظیفه زراعت بود باغ کرده و اشجار مثمر در تمام وظیفه بلا فرجه نشاند دو روپیه سه پاؤ بالا که وظیفه ارتفاع باغ است بگیرند هر چند آن اشجار ثمر نداشته باشد مگر درخت انگور و بادام که تا ثمر ندهد بدستور سابق بگیرند و بعد از دادن ثمر دو روپیه سه پاو بالا بگیرند بشرطی که محصول یک بیگهه شرعی که عبارت از چهل و پنج گز شاهجهانی در چهل پنج گز مذکور است که بگز شرعی شصت در شصت میشود به پنج و نیم روپیه ماربه ازان برسد والا موافق نصف محصول بگیرند اگر قیمت محصول کم از پا و روپیه یک سیر و پنج سیر شاهجهانی غله باشد ازان دم بگیرند اگر کافری زمین خود را بدست مسلمان فروخت باوجود مسلمان باشد خراج بگیرند پانزدهم اگر کسی زمین خود را مقبره یا سرای وقفی نموده خراج آن ساقط دانند شانزدهم از خراج مقاسمه هر که زمین خراجی را مالک نبود کافر باشد یا مسلم خرید باشد یا گرو باشد کفایت در او باشد باذن از هر چه دران زمین پیدا شود حصه تعلق که مقرر باشد بگیرند بشرطیکه زیاده از نصف باشد کم نمایند و اگر کم از جنس باشد زیاده نمایند هر چه مناسب دانند هفتدهم اگر مالک زمین مقاسمه متردد زراعت نگذارد دران زمین بدادن آن باجاره یا بمزارعت وغیره آن چنانچه در موظف گذشت بعمل آرند هیجدهم در مقاسمه اگر زراعت را آفت رسد هر قدر که ضایع شود خراج آن نگیرند بعد از بریدن غله آفت برسد یا پیش از بریدن هر قدر که بماند خراج بگیرند مخفی نماند که اصل فرمان والاشان در دفتر خانه صوبه نمانده از روی نقل که بمرور ایام و نوشتن نقل در نقل نویسنده های نافهم تحریف و تصحیف و سقم بسیار داشت انچه بتقرب معلوم شد باصلاح آورد و انچه ممکن نبود مانده تا نقل صحیح بدست آید باوجودیکه مصحوب فرامین عالیشان احکام مطاعه بنام دیوانیان پیشین ورود یافته بود که هر گاه خدمت دیوانی صوبه بدیگری تفویض یابد فرامین که دستور العمل مملکت است تحویل منصوب نموده قبض الوصول می گرفته باشد بنابر امور چند و افراط و تفریط که درین صوبه روی داده بالفعل فرامین مذکوره در دفتر نیست *

آمدن یاقوت خان حبشي قلعه دار دندا راجپوری در بندگي والا

چون سیواجی مرهته اکثر شهرهای عظیم را تاخته غارت نموده اقتدار کلی بهم رسانید که احدی از زمینداران دکهن را تاب و یارای مقاومت او نمانده خیال تسخیر قلعه دندا راجپوری که متعلق بولایت بیجاپور داشت در کمانست و دندا راجپوری قلعه ایست بر فراز کوه بلند و مرتفع در غایت متانت و استحکام در میان دریای شور واقع شده و مذکویند که ساخته پرس رام است که هنود آن را اوتار می نامند خلاصه مطالب سیواجی اینکه چون جهازات بندر سورت وغیره که از هندوستان بولایت عرب و فرنگ و بنادر دیگر میروند به پای این قلعه شده باطراف راهی می گردند متعرض شده جهازات را بتصرف خود آرد و به این ارادهٔ باطل بر قلعهٔ مذکور شتافت یاقوت خان حبشی که از قدیم والی بیجاپور بحراست قلعهٔ معین بود به انداختن توپ و تفنگ پرداخته مفسدان را نزدیک رسیدن و پیرامون گردیدن آن قلعه نمی داد دکهنیان چون دست از کنگرهٔ تسخیر آن کوتاه یافتند مقابل قلعه که یک کوهی دیگر در آب شور نمودار بود راکب جهازات شده بران کوه بر آمده و از سنگهای کلان دمدمه بغایت استحکام بنا نهادهٔ بر فراز آن توپها برده بانداختن مقید گشتند تا دو سال این معامله بطول انجامید آخر کار بر متحصنان تنگ شد و کارد بجان رسید در ظهور این صورت یاقوت خان پیام مصالحت بمرزا راجه که به مهم دکهن از پیشگاه خلافت و جهانبانی مامور بود داده امداد و معاونت خواست و عهد و پیمان را موکد بشرایط چند نمود که من از امروز بندگی درگاه والا قبول نموده در سلک ملازمان آستان ملایک پاسبان منتظم گشتم اما جهت دیدن صاحب صوبه دکهن تکلیف نشود و مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه در وجه خرج سه بندی توپخانه متعینه قلعهٔ هر سال از خزانه بندر سورت عطا کرده و جهازات غنیم را باین راه عبور کردن ندهم و جهازات بادشاهي و تجار را صحیح و سالم بگذرانم مرزا راجه عرضداشت

مشتملبر حقیقت مرقومه صدر بپایه سریر خلافت مصیر ارسالداشته بعد عرض اقدس درجهٔ پذیرائی و استحسان یافته ازان وقت تا حال هر که جا نشین اوست در دندا راجپوری می باشد او را یاقوت خان می نامند و آن مبلغ را از متصدی سورت می گرفت اکنون خود نوعی گماشته او تسلط بهمرسانیده و قلعه را بتصرف در آورده که متصدیان را مجال دم زدن نیست شمهٔ ازین معنی در محل خویش نگارش خواهد آمد انشاء الله تعالی الحاصل میرزا راجه بعد از پذیرائی ملتمسات یاقوت خان بمدد و اعانت او بنواحی دندا راجپوری رسید و بتلاش شایان و حکمت عملی سنگ تفرقه در جمعیت دکهنیان انداخت و از آسیب آنها قلعه را خلاص گردانید •

آمدن دلیر خان به گجرات و تقرر فوجداری سورتهه به او

همدران اوان دلیر خان که اصل روهیله واو یزئی و در شجاعت و تهور سر آمد روزگار و تعینات مهم دکهن در رکاب بادشاهزاده والا تبار محمد معظم بهادر شاه بهمراهی مهاراجه جسونت سنگهه بود بنابر امور چند که ذکر مناسب نیست بملازمت و رخصت بادشاهزاده بر آمده بدار الفتح اوجین رسید و یک چند درانجا تعب و رنج راه را بآسایش بدل ساخته نشسته بود اتفاقاً دران ضمن بهادر خان ناظم صوبه احمد آباد که باین صوبه منصوب شده می آمد باستماع خبر آمدن دلیر خان به اوجین رفته همراه خود باحمد آباد آورد و حقیقت فدویت و راستی عقیدت دلیر خان و اعتراضی بادشاه زاده باغوای بعضی اهل غرض بموجب عرضداشت بپایه سریر خلافت مصیر نمود و هم تجویز خدمت فوجداری و تیولداری سرکار سورتهه از تغیر سردار خان بحضور انور فرستاده او را روانه سورتهه نمود و در پیشگاه شاهنشاهی معروضه بهادر خان ناظم صوبه و تجویز فوجداری درجهٔ پذیرائی و استحسان یافت و سردار خان بفوجداری و تیولداری پرگنه ایدر از تغیر شیر سنگهه سرفراز گردید چون دران سال سیّد حیدر تهانه دار حیدر اباد بعوض رسانیده

بود که سر حلقهٔ متمردان آنجا را بقتل آورده امیدوار است که قلچه درانجا بنا شود حکم والا بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که به آورد آنرا نوشته بعرض رساند ازانجا که رعایای موضع کوته عمله پرگنه تیسه بذریعه متصدیان دار العدالت العالیه بعرض مقدس رسانیدند که کمال جا بجی فوجدار پالن پور بذریعهٔ گاؤ چرائی و خوراک اسپان هر سال مبلغی بتعدی می گیرد بنابر تحقیق این معنی بدیوان صوبه یرلیغ شد که چون گاؤ شماری وغیره ابواب ممنوعه و موقوفهٔ درگاه والا است بعد تحقیق و ثبوت او را منع نماید و بموجب عرض اقصی القضات عبد الوهاب بجهت تعمیر و ترمیم باولی موضع اوالی معموله پرگنه حویلی احمد آباد که بنظر انتفاع مسافرین و مترددین و مواشی آن سر زمین است و دو هزار روپیه بر آورد شده بود بخزانه صوبه تنخواه و بدیوان صوبه درین باب حکم رسید چون از روی وقائع بعرض اقدس رسیده که ارباب عدالت صوبه احمد آباد در هفته دو روز بمحکمه عدالت انجا می نشینند و دو روز که سه شنبه و چهار شنبه باشد پیش صوبه دار حاضر میشوند و سه روز به تعطیل می گذرانند بنابر آن حکم والا صادر شد که هرگاه که در حضور پرنور و جمیع صوبجات این ضابطه نمی باشد در آنجا چنین چرا بعمل می آید باید که خواجه محمد هاشم دیوان صوبه قدغن نماید که ارباب عدالت روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه و پنجشنبه بمحکمه بیایند و روز چهار شنبه نزد ناظم صوبه حاضر شوند و روز جمعه تعطیل قرار دهند و از دو گهری روز بر آمده تا زوال آفتاب در محکمه بوده قطع و فصل قضایا مطابق احکام شریعت نموده وقت ظهر بمنازل خودها میرفته باشند و در سال هزار و هشتادم در باب محصول تپه نخاس یادداشت واقعه درگاهی رسید که در دواب بشرط نصاب و عقل و بلوغ و عدم تملک بقدر معتبر شرعی از مسلم چهل یک و از هنود چهل و دو از حربی چهل و چهار در تمام سال قمری یک مرتبه از یک مکان می گرفته باشند و نیز مقرر شد که هرگاه سوار و پیاده را عمال بجهت تحصیل زر بالواجب و محافظت غلات یا برای فرمایش بدیگر تقریبات بدیهات بفرستند جماعه مزبور که برای سر انجام امور مسطوره بمواضع بروند سوای یک و نیم سیر

ارد و یک پاؤ دال و دو دام روغن زرد و سه سیر دانه اسپ و یک پشتارة کاه و پیادة سه پاؤ آرد و نیم پاؤ دال و دو دام روغن زرد روزی بگیرند زیادة بر آن چیزی برداشت نه کنند و کروزیان در آخر فصل هنگام بیبافي هرچه ازین وجه از رعایا برداشت شده باشد در مال مجرا دهند و اجناس خوراک بوزن شاهجهانی اعتبار نمایند و چون معروض بارگاه والا شد که گلکار و بیلدار و نجار وغیره اجورة داران عمارت احمد آباد از قلت روزانه که از سرکار والا می یابند نالش دارند دفابر آن حسب الحکم اشرف اقدس اعلی بمهر اوتخار خان سامان بنام دیوان آن صوبه شرف صدور یافت که اجورة آنها خوشخرید و بدستوریکه در سایر عمارات شهر معمول است میداده باشند دلیر خان که بموجب التماس بهادر خان بفوجداری جونه گڈه سرفراز شده بود فرمان طلب مرحمت عنوان بنام او شرف صدور یافت و او روانه بارگاه معلی گردید و سردار خان بدستور سابق بفوجداری و تیولداری سورتهه ممتاز و معین گشت و در سال هزار و هشتاد و یک بهادر خان بسرداری دکهن مامور گشت پناه پور واقعه بیرون دروازة دریا پور را که اکنون ویران و اثری ازان نمانده بهادر خان که محمد پناه نام داشت در صوبداری خود آباد کرده بود و عمارت ایوان رو بسمال واقعه قلعهٔ بهدر که تا حال ناظم صوبه می نشیند از ساخته اوست و به قطب الدین خان که فوجدار و تیولدار پرده بود یرلیغ شد که تا مقرر شدن و رسیدن ناظم صوبه بحفظ و حراست و نظم و نسق صوبه پردازد و محال سایر بلدة احمدآباد که در جاگیر ناظمان تنخواه می شد بخالصه والا معین گشت و حکم ضبط نمودن محال مذکور بنام دیوان صوبه رسید *

صوبه داري مهاراجه جسونت سنگهه به دفعه ثاني و دیوانی خواجه محمد هاشم و شیخ نظام الدین

همدرین سال مهاراجه جسونت سنکه که بموجب حکم اقدس ازیساق دکهن بدار السرور برهان پور اقامت داشت بر صاحب صوبگي گجرات از تغیر بهادر

خان بدفعه ثاني سرفرازي يافت مهاراجه حسب الفرمان واجب الاذعان متوجه گجرات شده در شهر ربيع الثاني مطابق سال هزار و هشتاد و يک باحمدآباد رسيده به بندوبست و نظم و نسق صوبه پرداخت ، در عوض جاگير پرگنات چکله حصار و پرگنه بتلاد و دهندهوکه مضاف صوبه مزبور مرحمت گشت چون مبلغ کلي مطالبه سرکار بر ذمه مهاراجه بود مقرر شد که هر سال دو لک روپيه را قسط در خزانه عامره صوبه داخل سازد برين معني وکيل مهاراجه در حضور انور التماس نمود که حاصل پرگناتي که در عوض پرگنات چکله حصار در جاگير مرحمت شده بمحال چکله مذکور کمتر است و نگاه داشتن جمعيت سوار براي بندوبست صوبه ضرور از عهده اداي قسط سالي دولک روپيه نمي تواند بر آمد لهذا مقرر شد که در سال خريف تنکوزئيل و ربيع سچقان‌ئيل پنجاه هزار روپيه ادا سازد و آينده به قسمي که مقرر شود بعمل آرد درين ماده حسب الحکم اقدس عمدة وزير الممالک اسد خان بنام محمد هاشم ديوان صوبه زيور يافت و چون گروهي از روزينه‌داران طلبه علم وغيره بموجب اسناد درگاهي مبلغ يومية از خزانه عامره و محصول سائر مي يافتند در پيشگاه عظمت و اجلال التماس نمودند که پيش ازين در طلب روزيانه آنها سکه فلوس سابق که بوزن بيست و يک ماشه بود موافق نرخ روز نقدخواه مي شده است الحال که دام سکه مذکور بوزن چهارده ماشه مقرر شده متصديان مهمات سند ميخواهند حکم اشرف شرف صدور يافت که موافق ضابطه بحساب ده پانزده يعني بجاي دو دام سکه سابق سه دام سکه حال مي داده باشند و در سنه ۱۰۸۲ هزار و هشتاد و دو فرمان عدالت عنوان درباب قطع و فصل معاملات جمعي که بتقريبات در قيد مي آيند شرف صدور يافت و حسب الحکم بنام محمد هاشم ديوان صوبه رسيده چنانچه نقل آنها زمرده کلک بيان مي گردد *

نقل فرمان عدالت عنوان مشتمل بر سي و سه فصل

از قرار بتاريخ بيست و نهم شهر صفر ختم الله بالخير و الظفر سنه پانزده جلوس اقبال مانوس سمت تحرير يافت آنکه متصديان مهمات صوبه احمدآباد

عنایت پادشاهی امیدوار بوده اند که درینولا معروض بار یافتگان محفل فیض
منزل گردید که در صوبه مذکور جمعی که بتقریبات بقید در می آیند آنها در
تحقیق معاملات آنجماعه تأخیر می نمایند و آنرا به قطع و فصل نمیرسانند تا بمرتبه
از قید نجات یابد و مجرم بسزا نرسد ازآنجا که همگی همت حق شناس و همگی
نیت عدالت اساس مصروف بر آنست که جمهور خلایق که ودایع و دایع ملک
العلام اند بر احدی میل و حیفی نرود و هیچ کس بیحساب در قید نماند حکم
جهان مطاع عالم مطیع بشرف صدور می پیوندد که در باره جماعه مسطوره بموجب
تعلیماتیکه در ضمن این فرمان عالیشان رقم پذیرفته بعمل می آورده باشند تا هیچ
یکی بی موجب در قید نباشد و بر احدی ستم و تعدی واقع نشود درین باب تأکید
دانند و در عهده شناسند و خلاف آنرا باز خواست و باز پرس عظیم تصور کنند
اول شخصی که بر او سرقه نزد قاضی به ثبوت شرعی برسد به اقرار یا به بینه بشرایط
اقامت حد نموده محبوس سازند تا اثر توبه دزدی ظاهر شود دوم اگر دزدی در
شهر انتشار یابد و در آنوقت دزدی بدست آید بعد از ثبوت او را بکشند و دزدا
ندانند شاید که یک مرتبه دزدی کرده باشد سوم اگر شخصی یک مرتبه کم از
نصاب یا بقدر نصاب بوجهی که حد لازم نیاید دزدی کند و به ثبوت شرعی
برسد او را تعزیر نمایند و اگر مکرر این فعل ازوی بوقوع آید بعد از تعزیر
در حبس نگاه دارند تا اثر توبه ظاهر شود و اگر به تعزیر و حبس منزجر
نگردد و باز مرتکب این فعل شود حبس موبد نمایند یا بسیاست بقتل رسانند
و مال را بعد از ثبوت شرعی بمالکش بدهانند اگر حاضر باشد والا به در بیت
المال نگاه دارند چهارم اگر شخصی دو مرتبه دزدی کرده و اجرای حد درین هر
دو مرتبه شده باشد و باز دزدی بکند و به ثبوت شرعی برسد و اوچکه بوده
باشد و مکرر آن فعل ازوی بوقوع آید بعد تعزیر در حبس نگاه دارند تا اثر توبه
ازوی ظاهر شود و اگر ازین هم منزجر نگردد و مرتکب این امر شود حبس
موبد نمایند پنجم نباشی که قبر کسی را نبش کرده باشد و گرفتار آید بعد
از ثبوت تعزیر نموده خلاص سازند و اگر این را پیشه گرفته باشد اخراج ب

قطع ید سیاست نمایند هرچه غالب رای ناظم نوبه تقاضا کند باتفاق متصدیان عدالت بعمل آید و اگر مرتبه ثانی بدین فعل اقدام نموده ثابت آید اشدّ تعزیر نمایند و اگر بار سوم مرتکب آن فعل شود بعد ثبوت حبس مؤبد کنند و مال پیش قاضی بفرستند که مطابق حکم شرع شریف بود بعمل آید نهم شخصی که قطع طریق پیش قاضی ثبوت شرعی رسد به فرار نموده شرایط اقامت حد قاضی در حضور خود اجرای حد نماید دهم هم مدعیرا که گناه او اقتضا کند و اگر گناه او موجب قتل یا حد شرعی نباشد برای ناظم نوبه و متصدیین عدالت نیز بمحض فعل او نکنند او را سیاست نکنند هشتم اگر دزدی گرفته آید مال دزدی نزد کسی نشان دهد و آن مال پیش او ضبط شود بعد تحقیق ثبوت رسد که او دزد امسار است اگر دزد همین فعل را یک مرتبه کرده باشد تعزیر نمایند و اگر فعل اوست تعزیر نموده در حبس کنند تا در توبه ظاهر شود اگر بعد تعزیر و حبس متوجه نگردد و باز مرتکب آن فعل شود ورا حبس مؤبد نمایند و مال را بعد از ثبوت شرعی بمالکش بدهند اگر حاضر باشد والا در بیت المال نگاه دارند و در صورتیکه دانند آن مال نداشته از دزد خریده باشد او را خلاص نمایند و اگر مدعی آن مال را شناسد کند بوی بدهند والا آن مال [illegible] گذارند هشتم مفسدان مغروری که بطریق ناگاه بر خانهای مردم ریزند و غارت نمایند و صدمه بمردم میرسانند بعد ثبوت آنها را سیاست رسانند نهم [illegible] زمیندار که مفسد و متمرد و مغروری باشند و در کشتن جمعی مفسدان دفع تمام باشند بر بعد ثبوت آنها را سیاست کنند دهم خناقی که جرم او ثبوت برسد او را تعزیر نموده در حبس دارند تا اثر توبه ظاهر گردد و اگر معتاد باین فعل باشند و این معنی به ثبوت شرعی نرسد و یا مشهور میان مردم و معلوم ناظم نوبه باشد و یا آثار خناقی و متاع مردم نزد او ظاهر گردد ناظم نوبه و متصدیان عدالت را ظن غالب بصدور این فعل از وی حاصل شود ورا سیاست نکنند یازدهم شخصی که متهم بسرقه یا قطع طریق یا خنق یا قتل یا ضرر مردم باشد و گرفتار آید و با آثار و علامات ظن غالب ناظم نوبه و متصدیان عدالت نبود که او اکثر

اوقات مرتکب این فعل می شود حبس نمایند تا اثر توبه ظاهر گردد و اگر شخصی با او دعوی سرقه و مانند آن داشته بقاضي رجوع نمایند دوازدهم مفسدانیکه بخانهای مردم آتش زده در از دحام عوام فرصت یافته مال می گیرند یا دهتوره یا بنگ یا جوز بوا یا مانند آن بخورد مردم داده بیهوش ساخته مال آنها می برند بعد از ثبوت آنها را اشد تعزیر نموده محبوس سازند تا اثر توبه ظاهر گردد و اگر دو سه مرتبه به سبب این فعل گرفتار آمده و بعد ظهور علامت توبه خلاص یافته باز مرتکب این افعال شوند آنها را سیاست کنند و درین باب اموال اگر کسی مدعی باشد بقاضي راجع سازند و بعد از ثبوت شرعی تاوان مال محرق و مال ماخوذ را بارباب حقوق بدهانند سیزدهم اگر گروهي باغي شده در تهیّه اسباب جنگ و استعداد آن باشند و هنوز جای گرفته مستعد جنگ نشده باشند آنها را گرفته تا ظهور اثر توبه محبوس سازند و اگر جای گرفته مستعد جنگ شده باشد بآنها مقابله نموده مستاصل سازند و مجروح و منهزم آنها را به کشند ما دام که در آنها تفرق راه نیافته و بعد از تفرق دست از ضرب و منهزم آنها باز دارند و کسی که از آنها بقید آید اگر جماعه آنها متفرق نشده باشد بکشند یا محبوس سازند و هرچه از اموال و امتعة آنها بدست اید بعد از ندامت انها ازین فعل و جمعیت خاطر بآنها پس دهند - چهاردهم کسی که زر قلب سازد و بعد ثبوت در مرتبهٔ نخستین تعزیر و تهدید نموده خلاص نمایند و اگر قلب سازی پیشه او باشد بعد ثبوت شرعی او را تعزیر نموده حبس کنند تا اثر توبه ظاهر شود و اگر باز مرتکب این کار گردد و باز نیاید حبس موبد نمایند پانزدهم شخصی که زر قلب از قلب سازان خریده بجای زر سره می فروخته باشد بر تقدیر ثبوت تعزیر نمایند و اگر به تعزیر باز نیاید حبس کنند تا اثر توبه ظاهر گردد شانزدهم شخصی که زر قلب پیش او ظاهر شود بعد از تفتیش احوال بظهور پیوندد که نه قلب ساز است و نه قلب فروش زر قلب شکسته او را رها کنند و اگر بعد از تحقیق ظن غالب شود که مرتکب قلب سازی یا قلب فروشي میکرد او را تعزیر نموده خلاص نمایند

هفدهم شخصی که بتلبیس کیمیاگری مال مردم می گرفته باشد بعد ثبوت او را تعزیر نموده تا زمانی در قید دارند که اثر توبه ظاهر شود و مال کسی را که به تلبیس مذبور گرفته باشد بعد ثبوت شرعی بمالکش بدهانند اگر حاضر باشد و اگر حاضر نباشد در بیت المال نگاه دارند هجدهم اگر شخصی کسی را بفریب زهر بخوراند و او بمیرد بعد ثبوت او را تعزیر نموده محبوس سازند تا اثر توبه ظاهر شود نوزدهم شخصی که زن یا صبی یا صبیه کسی را بخداع و فریب برد بعد ثبوت او را محبوس سازند تا مدتی که زن بشوهر او و طفل بولی تسلیم نماید یا در حبس بمیرد و اگر معلوم شود که آن زن یا صبی یا صبیه مُرده است او را شدید تعزیر نموده خلاص نمایند یا تشهیر و اخراج کنند و نیز دلاله که زن و دختر کسی را بد راه ساخته برای فعل قبیح بخانه مردم می برد بر تقدیر ثبوت او را تعزیر نمایند و محبوس سازند تا اثر توبه ظاهر شود بیستم قمار باز را بعد از تفتیش و ثبوت تعزیر نمایند و اگر این فعل را پیشه گرفته باشد تعزیر نموده محبوس سازند تا اثر توبه ظاهر گردد و اگر باز مرتکب آن فعل شود حبس موبد نمایند و مالی را که به قماربازی گرفته باشد بعد ثبوت شرعی بمالکش بدهانند اگر حاضر باشد والا در بیت المال نگاه دارند بیست و یکم کسی که در شهر اسلام یا در قریهٔ یک مرتبه مرتکب خمرفروشی شود بر تقدیر ثبوت بضرب شدید تعزیر نمایند و اگر مکرر مرتکب این فعل شود و ازان ممتنع نگردد تعزیر نموده در حبس نگهدارند تا اثر توبه ظاهر گردد بیست و دوم کسی که خمرکش را نوکر گرفته خمر کشیده می فروخته باشد بر تقدیر ثبوت تعزیر بضرب و حبس نموده تادیب سازند و اگر رو شناس نباشد والا حقیقت آنرا بدرگاه والا بنویسند و خمرکش را تنبیه و تادیب بلیغ نمایند بیست و سوم بایع بنگ و بوزه و امثال آنرا بر تقدیر ثبوت تعزیر نمایند و اگر آن فعل پیشه ساخته باشد تعزیر نموده محبوس سازند تا اثر توبه ظاهر شود بیست و چهارم اگر شخصی کسی را در آب غرق کرده یا در چاه افگنده یا از بالای بام انداخته کشته باشد و ثبوت شرعی برسد او را تعزیر نموده محبوس سازند و دیت معمول که شرعاً لازم آید بدهانند و اگر این فعل زیاده بر یکبار

از وبوقوع آمده باشد سیاست کنند بست و پنجم فاسقی که در خانهٔ مردم بجهت فساد در آید بر تقدیر ثبوت تعزیر بلیغ نموده محبوس سازند تا خاطر جمع شود که باز مرتکب این امر نخواهد شد بست و ششم شخصی که پیش حاکم سعایت مردم بناحق نموده اتلاف اموال نماید بر تقدیر ثبوت اگر آن فعل پیشه او باشد او را سیاست کنند والا تعزیر نموده در حبس دارند تا اثر توبه ظاهر شود و مال کسی که تلف نموده باشد بر تقدیر ثبوت شرعی تاوان آنرا باو بدهانند بست و هفتم ذمی یا ذمیه اگر مسلم یا مسلمه را بندگی بگیرد یا ذمی مسلمه را یا مسلم ذمیه غیر کتابیه را بزوجیت نگاه دارد پیش قاضی راجع سازند که موافق شریعت غرا به عمل آرند بست و هشتم اغلامیان و زانیان و لوطیان و شاربان خمر و سایر مسکرات و مرتدان و سر نادان از حکم داده و غلام که از خانه خاوند بر آمده باشد و مدیونان و مهاجنان بشریعت غرا راجع نموده مطابق حکم قاضی بعمل آرند بست و نهم قاتلانی که قتل آنها به ثبوت شرعی برسد و عرفاً نزدیک به یقین باشد محبوس ساخته حقیقت را بدرگاه معلی معروض دارند سی ام اگر شخصی طفل کسی را خواجه سرا بکند بعد ثبوت او را تعزیر نموده محبوس سازند تا حصول توبه و انابت او ظاهر گردد اگر درینصورت ولی طفل دعوی داشته باشد بقاضی راجع سازند سی و یکم رئیس مبتدعان که داعی مردم بسوی بدعت باشد و از دعوت او ظن انتشار بدعت شود بعد از ثبوت سیاست بکنند سی و دوم محبوسانی که فوجداران وغیرهم نزد صوبدار بفرستند صوبه دار بمجرد وصول آنها بنفس تمام بر احوال هریکی مطلع شده اگر معاملت مالی خالصه شریفه باشد آنها را بمتصدیان ابواب المال سپرده تاکید بلیغ نماید که معامله را بزودی منقطع نمایند والا هر دفع از دفعات مرقومه که داخل باشد مطابق آن بعمل آرد و در هر ماه یک مرتبه بتحقیقت محبوسان کچهریها و چبوتره کوتوال وغیرهم را رسیده هرکرا بی تقصیر داند سر دهد والا متصدیان را تاکید و قدغن نماید معامله را بسرعت قطع نمایند سی و سوم شخصی را که متصدیان بچبوتره کوتوال بفرستند یا مدعی بیارد و یا مردم کوتوال گرفته بیارند کوتوال بالمواجهه از گناه آن تفتیش

نماند اگر بی تقصیر است در چبوتره نگاه دارند و سر دهد و اگر کسی را داوی مرافعهٔ شرعی باشد بگویند که بعدالت رجوع نماید و اگر با او معامله مالی خالصه شریفه باشد یا داخل دفعات سابقه باشد بصوبه دار ظاهر ساخته موافق تجویز موصی الیه سند گرفته بعمل آرد و اگر قاضی کسی را بدستور دستخط قاضی برای دستاویز خود گرفته محبوس سازد ، اگر قاضی مدتی معین نموده باشد بعد انقضای آن پیش متصدیان عدالت بفرستد که نگدارند والا به هر روز آنجا بفرستند که معامله را باستعجال فیصل نمایند . انهی پوشیده نماند که در نقل فرمان بدابر کهنگی و کرم زدگی اکثر عبارت نابود گشته و در کتابت تصحیف واقعه شده بقدر مقدور تصحیح کرده مندرج ساخت *

نقل حسب الحکم بنام دیوان صوبه

وزارت پناه کفایت دستگاه خواجه محمد هاشم محفوظ باشد چون معروض اقدس گشت که در صوبه احمد آباد جمعی که به تقریبات بقدر درمیآیند متصدیان آنجا در تحقیق معاملات آن جماعه تاخیر می نمایند به قطع و فصل نمی رسانند تا بیگناه از قید نجات یابد و مجرم بسزا رسد بنابر آن فرمان عالیشان قضا جریان قدر توامان بنام متصدیان مهمات صوبه مربور شرف صدور یافت که درباره جماعهٔ مذکور بموجب دفعاتیکه در تمثال ترقیم یافته عمل نمایند تا هیچ کس بیموجب در قید نباشد و بر احدی ستم و تعدی نرود می باید که آن وزارت پناه باستصواب ناظم صوبه هر باب مطابق نقل فرمان والا شان بعمل آرند و پیوسته حقایق را می نوشته باشند درین باب تاکید دانند . و چون میر خان که از امرای عظیم الشان بود بنابر بعضی امور در پایه اعتراضی آمده از منصب بر طرف و جمیع اسباب امارت و سروری از فیلان و اسپان و احشام و علم و نقاره در سرکار والا ضبط شده حکم رفتن حرمین الشریفین صدور یافته بود هنگامیکه در نواح جالور رسید بموجب عرض عمدة الملک اسد خان حکم معلی بشرف صدور پیوست که در احمد آباد اقامت بگیرد و احدی از منصبداران متعینه صوبه برای

دیدن او برود و همدرین سال تماجی خویش جام زمیندار هالار که سابق قطب الدین خان او را اخراج نموده نوانگر را بتصرف اولیای دولت قاهره در آورده و از پیشگاه خلافت به اسلام نگر موسوم گشته و دیوان و فوجدار و داروغه منصوبی ضبط محصول صد بندر آنجا از حضور عاطفه مقرر بودند دریفولا نزد مهاراجه بظاهر چشم داشت قوم راجپوت آنجا آورده از افعال نکوهیده نادم و پشیمان گشته و تعهد نامه میدهد که همواره بر جاده دولت خواهی و بندگی درگاه آسمان جاه راسخ و ثابت باشد و استدعا نمود که از پیشگاه والا خدمت بندوبست ولایت اسلام نگر و محافظت و محارست طرق و شوارع آنجا باو مقرر گردد و منصبی که سابق دلیر خان در هنگام فوجداری خودش بدو و برادرانش تجویز نموده بود عنایت شود و پسر خوردش نیز بمنصب سرفرازی یابد و داغ و تصحیحه تا بیغان معاف گردد و بیست و پنج موضع مطلق ولایت مسطور موطن بعضی راجپوتان قوم جاریجه که همراه او باشند بطریق انعام مرحمت گردد ولایت مذکور را نظم و نسق بسندیده می نمایم چون تماجی از فرقه راجپوت جاریچه که درین فریق عمده میگویند بوده مهاراجه التماس او را بذریعه عمدة الملک اسد خان بموقف عرض رسانید درجهٔ بپذیرائی یافته قلم عفو بر جریدهٔ اعمال نکوهیده کشیده شد و خدمت ضبط و ربط اسلام نگر باو مقرر گردید و او بمنصب هزاری هفتصد سوار و پهول به منصب سه صدی یکصد و پنجاه سوار وجسا دو صد و پنجاهی یکصد و پنجاه سوار و مهرامن دو صدی یکصد سوار سرفرازی یافتند والها پسر کلان او که در رکاب سعادت بود بمنصب دو صدی شصت سوار بلندی یافته نزد پدرش رخصت شد ورن مل پسر خوردش بمنصب یکصد و پنجاهی پنجاه سوار نوازش یافت و تصحیحه تا بیغان او و پسران و برادرانش معاف و بیست و پنج موضع بانعام مقرر گردید و حکم شد که در امور دینیه و مراسم شرعیه که دران ناحیه ترویج یافته بهیچ وجهه فتور راه ندهد و از خلاف آئین بندگی درگاه والا محترز و بر کنار بوده در صوبه احمد آباد و بجمعیت یک هزار سوار و همان قدر پیاده بهمراهی ناظم صوبه بتقدیم خدمات بادشاهی سر گرم باشد درین باب فرمان عالیشان تحریر نهم

شهر ربیع الثانی سال یازدهم جلوس معلی نام شمس الدین دیوان سرکار سورتهه و اسلام نگر شرف صدور یافت که مواضع را بجا گیر او مقرر نمایند مخفی نماند که زمیندار نوانگر در عهد حضرت عرش آشیانی در هنگامیکه راجه تودرمل بنابر بندوبست درین صوبه آمد زمیندار مذکور بذریعه شیر خان گجراتی راجه تودرمل را دید خان مذکور ظاهر ساخت که در وقت سلطان مظفر گجراتی چهار صد دیهات در دست و در چهار هزار قریات چهارم حصه زمینداری تعلق داشت و با جمعیت پنج هزار سوار و چهار هزار پیاده در صوبه بحضور سلطان مذکور حاضر می ماند لهذا راجه منصب چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار تجویز نموده زمینداری نوانگر را بالکل بر و مسلم داشته مبلغ ده لک محمودی و یک صد راس اسپ پیشکش گرفت اغلب صوبداری پادشاه زاده محمد مراد بخش بهمان نمط در بعض ناظمان رجوع و نوکری بجامی آورد و تا در صوبداری معابت خان و صوبداری قطب الدین خان چنانچه در ... صوبداری مذکور سمت گذارش یافته زمیندار کشته شد و ملک بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد بنابر آن بموجب التماس مهاراجه چندیکه مرقوم شد مقرر گردید و تاحین ارتحال حضرت خلد مکان سرکار اسلام نگر بجاگیر امرایان متعینه صوبه احمدآباد تنخواه می شد و جام زمیندار در موضع کهنبالیه اقامت داشته بتقدیم مهام پادشاهی خدمت می نمود و فوجدار و بنولدار و داروغه بندری و تحویلدار در اسلام نگر قایم بوده موافق ضابطه باخذ محصول می پرداختند بعد ارتحال آنحضرت جام اسلام نگر را متصرف شده و حصار محکم بنا نهاده و مروارید که در ساحل دریای شور که قریب بدانجا است سابق بنابر خوف که مبادا طمع در ملکش نمایند بر نمی اورد اکنون انچه میخواهد غواصان را فرستاده بجهت مصارف خود بر می آرد لیکن مروارید نوانگری اگرچه یک گونه در آب و رنگ ترجیح دارد اما پایدار نیست همینکه چندی گذشت بهار لونش متغیر میگردد و بنابر آن کم بها است و بندرهای پادشاهی را دخلی نیست مگر ناظم صوبه که فوجکشی نماید بعنوان پیش کش تا چه قسم زور داشته باشد میگیرد از ضابطه سابق بالفعل انچه مانده

اینست که رونه مال بیوپاریان که باسلام نگر میرود در مندوی آنجا منظور داشته بعلت محصول مزاحم نمی شوند همدران ایام سردار خان به فوجداری و تیولداری سرکار سورتهه سرفرازي یافت و در شهر جمادی الاول سال مذکور شیخ نظام الدین احمد بدیوانی صوبه مقرر گشت و در سنه ۱۰۸۳ هزار و هشتاد و سه فرمان رافت عنوان درباب معافی ابواب ممنوعه بنام دیوان صوبه شرف ورود یافت چنانچه نقل آن مرقوم می گردد *

نقل فرمان عالیشان درباب معافي ابواب ممنوعه

از قرار بتاریخ بیست و دوم شهر محرم الحرام سنه ۱۶ شانزدهم جلوس میمنت مانوس تحریر یافت آنکه کفایت شعار نظام الدین احمد بمرحمت بادشاهی امیدوار بوده بداند که حکم جهان مطاع لازم الانقیاد و الاتباع صادر می شود که ...د از ورود این فرمان عالیشان سعادت عنوان مقرر سازند که جاگیر داران محال مضاف صوبه گجرات محصول اجناس را از هنود بدستوریکه در سنه بیستم بادشاه غفران پناه خلد آرام گاه علیین مکان شاه جهان بادشاه جعل الجنة مثواه میگرفتند بگیرند و بمسلمین بهمه جهت معاف شناسند و بعلت ابواب ممنوعه درگاه والا که تفصیل آن در ضمن رقم یافته مزاحم احدی نشوند اول راهداری که سابق جاگیرداران از بیوپاریان و بنجارها که متاع خود را برای سودا بجائی می بردند مبلغی سر عرابه و شتر و گاو در اثنای راه می گرفتند نگیرند دیگر حاصل وغیره که ابواب ممنوعه بارگاه جاه و جلال است مطلقاً نگیرند بابت ماهی که ماهي گیران شکار نموده اورده بفروشند و بابت ترکاری که مزارعان از زراعت خود آورده بفروشند از کاه و خس و همیه که از جنگل آورده بفروشند و برگ دهاکه و پالیه و بوسیت ببول وغیره که از جنگل اورده بفروشند - از شیر و جغرات و حاصل قصابی و هنگام نسلیخ گاو و بز وغیره می گرفتند - و از سازندها که روز شادی بخانه مردم می روند مبلغ باریافت می شد در گذرهای دریا که

که خشک شده بعضی جا محصول میگرفتند - حاصل عبور گذرها که از بیوپاریان
و متردّدین بصیغه ملاحی وغیره در سرکار میگرفتند - زیاده از اجرهٔ ملاحان داده
حاصل سرکار والا می گرفتند - سالیانه و فصلانه و ماهانه و جمعگی و روزینه
و زمستانی و عیدی و دستار شماری و سر شماری و خانه شماری که بمحتاجه
مسلمین معاف از هنود می گرفتند - کاه چرائی از بنجارها و دیگر مردم
میگرفتند - حاصل ده بازاری - حاصلیکه هنگام چهاپه نمودن بر پارچه و دست
کلالان میگرفتند - مبلغی که کراه آهنی دران شکر می بردند اما حاصل شکر تری
موافق ضابطه مقرر بگیرند و حاصل سنگ وزن هنگام مهر نمودن بر سنگ وزن
یا آهنی وغیره می گرفتند - حاصل خرید و فروخت زمین معمولی بیع حویلی
ها که در سرکار می گرفتند - حاصل خوالیگر و روغنگران دیگر بعلت ملاحظه دهان
و قولی مردم و دیگر ابواب مزاحم نشوند - ملاحظه دولی و بهل و کجاوه وغیره
بابت سواری عیال و اطفال مردم و سبیطه و صندوق و کهره که بواسطه احد حمل
تنباکو وغیره را می نمودند - دادن غله وابقه باغات قلیل و کثیر و دیگر اجناس
بطرح بیوپاریان و اهل حرفه و رعایا - خرید غلات وغیره از نرخ زیاده و فروختن آن
از نرخ کمتر - از نداف و عصار وغیره که از جای آمده دوکان نوکنند بعضی حکام
و چودهریان می گرفتند - پیشکشی که عمال نو از غله فروشان وغیره از بعضی مکان
در بعضی جا از بنجاره ها وغیره می گرفتند - جرمانه - شکرانه - فوعیات دهریچه
تولدانه نکاحانه چوتهائی قرض و مال مسروق وغیره حکام بعد دهانیدن مال
بارباب حقوق می گرفتند - بهینت بنجارها - رسوم دندیه ها از جونگی وغیره
داروغانه ترازو کشی بعضی جا دهرن و دندی داری می گویند دستور مهترانی
منڈوی سبزی وغیره و نقصان فرمایش میوه وغیره رسوم کوتوالی - جونگی
گوشت در چبوتره کوتوالی می گرفتند - مقرری که از ارباب مدد معاش می
گرفتند انتهی چون بعرض اقدس رسیده بود که میورهای ڈاک چوکی از صادر
و وارد مردم مواضع سر راه و نواحی آن اخذ و جر می نمایند و بر متردّدین
تعدی میکنند حکم اقدس بنام دیوانیان ممالک محروسه شرف صدور یافت که

میوره‌های که بجهت ابلاغ احکام قدسی می باشند تاکید آکید نمایند که آینده مرتکب چنین امر نشوند و چون در آن ایام پرگنه موربی در خالصه شریفه والا مقرر بود در باب افزونی و آبادی و معموری آنجا بنام دیوان صوبه حکم شد و سابق برین در عوض روزینه وغیره بنابر رواج گشتن پل سیاه عالمگیری ده پانزده حکم رسیده بود درینولا حکم شد که پل سیاه عالمگیری موافق نرخ روز تنخواه می داده باشند و محال بور بندر تابع سرکار سورته که متعلق بخالصه شریفه بود و زمیندار آنجا بشرط نوکری و محافظت بندر چهار حصه می یافت برای سند مجدد از دیوان صوبه استدعا نمود و دیوان بعد معروض قدسی سند کرده داد چون محال سایر صوبه که در تنخواه تیولداران صوبه گجرات تنخواه بود بعد آن بخالصه والا متعلق گردیده و در باب نه گرفتن ابواب ممنوعه فرمان عالیشان صادر گشته چنانچه نقل آن مرقوم شده و در بعضی محال که در تیول ناظم وغیره مقرر بود بجهت نقصان ابواب ممنوعه التماس تنخواه نمودند درینولا وکیل عمدة راجهای مهاراجه در حضور انور مچلکا نوشته داد که در محال جاگیر مهاراجه ابواب ممنوعه نگیرند و محصول اجناس را سوای مسلمین از هنود موافق ضابطه می گرفته باشد و عوض نقصان ابواب ممنوعه التماس تنخواه نکند لهذا حکم معلی بنام دیوان صوبه رسید که مزاحمت بمحال جاگیر مهاراجه نکند ازانجا که حکم علی العموم اشرف اقدس بنام دیوانیان ممالک محروسه صادر گشته بود که اراضی و وظیفه و مدد معاش و روزینه فرقه هنود بسرکار والا ضبط شود چون موضع را مولری من اعمال پرگنه پتلاد در وجهه انعام برسا وجتن چارنان بموجب فرمان عالیشان بادشاه غفران پناه خلد آرامگاه علیین مکانی بشرط محافظت و خبرداری راه و رفع فساد متمردان آن نواحی مقرر است ضبط شده بود قریب دو صد کس ازان جماعه نزد مهاراجه آمده اظهار احوال خودها نمودند و چون از عرضداشت مهاراجه بعرض اقدس رسید بدستور سابق در وجهه انعام آنها بشرط مذکور [illegible] گشت و همدرین سال فرمان طلب بمهاراجه صادر گشت و صوبه بعهده [illegible] محمد امین خان مقرر شد *

صوبه داري عمدة الملك محمد امين خان و ديواني شيخ نظام الدّين احمد و محمد شريف و عبد اللطيف

بعد رويداد واقعهٔ راه كابل كه محمد امين خان از اعادي شكست خورده به پيشاور و معاودت نموده آمد و بعوض آمدن سيد حسن علي شرف صدور يافت كه بصوبداري صوبه احمد آباد از تغير مهاراجه جسونت سنگه شدند به مهاراجه يرليغ رفت كه بعد از رسيدن او باِدراك تعمّل تتمه ملك زمه عنان حضور شود چنانچه عمدة الملك كه بمنصب شش هزاري ذات و پنج هزار سوار دو اسپه و سه اسپه سرفرازي داشت متوجه صوبه گجرات شد و بعد طي مراحل و قطع منازل بتاريخ دوازدهم شهر جمادى الثاني سال هزار و هشتاد و سه بموضع كالي سه كوهي بلده رسيد و با مهاراجه كه بعزم روانگي بيرون آمده در آنجا فرود آمده بود ملاقات نموده داخل احمدآباد شد شيخ نظام الدين احمد بديوان صوبه و مير بهاء الدين خان بخشي واقعه نگار رفته ملاقات نمودند و در سركار پتن و بيرمگام كه در مشروط صوبه جاگير بود فوجداران و عمال تعيين نموده فرستادند و آنوقت بعضي فوجداران و تيولداران در صوبه از سابق مثل سيد حسن خان ولد دلير خان كه بمنصب هزار و پانصدي ذات و هزار و پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه سرفرازي داشت بفوجداري و تيولداري ايدر و ابتدا به معموله بركنه بهيل و سيد هاشم ولد سيد حسن خان به تهانه داري بالجهادير معموله بيجاپور و سيد محمود خان ولد سيد حسن خان بمنصب نه صدي ذات هشتصد سوار دو اسپه بلا شرط و مشروط بفوجداري كروده و كهوي و مادوب و بلپار معموله پتلاد كه در صوبداري بهادر خان احداث يافته بود و تهانه كاچده معموله بندر كنبايت كه در عمل مهابت خان مقرر شده بود و شاه وردي بيگ كه بمنصب هفتصدي ذات و دو

هزار و سه صد سوار بلا شرط و مشروط مفتخر بود بفوجداری اعظم آباد معموله کیر پنج و معمور آباد مضاف پرگنه بهیل و تهانه اسلام آباد عرف بونا دره معموله تهانه می پرداختند و محمد جعفر ولد علی قلی بیگ که پانصدی ذات و چهار صد سوار بر آوردی داشت بفوجداری جرکال معموله پرگنه سردال و تهانه کهوروار معموله پرگنه دیاد از تغیر دریا و عبد اللطیف برادر معزالملک پانصدی ذات دو صد و پنجاه سوار متصدی بندر کهنبایت و سید کمال ولد سید کامل چهار صدی ذات و چهار صد سوار بلا شرط و مشروط فوجدار و جاگیر دار برانتی و اسلام آباد عرف شاه دره و بیسلنگر و تهانه داری کرون و چلوره با سنه وار لوه و محمد مظهر ولد شیر بابی بمنصب چهار صدی ذات و چهار صد سوار بلا شرط و مشروط فوجدار پرگنه کری وغیره محمد مبارز ولد شیر بابی به تهانه داری الوریه معموله پرگنه کری امتیاز یافتند و فوجداری بالن پور که از تغیر کمال جالوری بمحمد تا مقرر شده بود درین ولا از تغیر او بکمال جالوری که چهار صدی ذات سه و پنجاه سوار منصب داشت بدستور سابق بحال گشت چون ملغه اعظم ا موجب طلب شده بود هشت هزار و دو صد و پنجاه روپیه بر روزینه بعد مقرر گشت بموجب حکم اقدس مبلغ مذکور از خزانه عامره مرحمت شد و همه سال بعرض اشرف اعلی رسید که عاملان محال خالصه شریفه و جه بجهت طلب وجهه باقی سنوات مزاحم احوال رعایا می شوند و حال آنکه که زر بقایا بر ذمه آنها است اکثری از آنها در گذشته اند و طایفه قلیلی و جزوی که ماندند بی بضاعت و نادار و قادر بر ادای آن نیستند هرچه زود حکم جهان مطاع عالم مطیع بعز نفاذ پیوست که وجهه باقی سنوات پرگنات خالصه و محال جاگیر داران برعایای مالکدار معاف ... شناسند و اصلا بعلت طلب آن متعرض آن جماعه نگردند و آنچه از سال بر ذمه رعایا باقی مانده باشد هرکس از آنها حاضر باشد و نتواند از عهده آید باز خواست نموده از باقی دار فوتی و فراری برای ادای طلب و متعرض حال او نشوند درین باب حسب الحکم معلی نظام دیوان ...

صدور یافت و بعمدة الملک فرمان شد که نمادها همراه محمد شریف قاضی
و محتسب بلده بجهت اجرای احکام شرعی مقرر نماید و چون بعرض اقدس
اعلی رسیده که در حاصل پارچه وغیره دست محصول سایر بلده احمد آباد که دیوانی
و امینی آن به شیخ محی الدین تعلق دارد و دست به سودات ماهیه احسان
اضافه آورده التماس دارد که پنجاه نفر پیاده برای اهتمام ضبط محصول سایر
معین شوند به دیوان صوبه حکم شد که مقرر دارد و هم درین اوان بموجب التماس
ملا حسن گجراتی بیست و یک موضع از انجا بود و کرتی و یکی از تعلقات
قصبه بیسلنگر حکم شد از آن روز پیکدی ... برآید و مبلغ نهصد و نود و دو
روپیه بموجب بر آورد بجهت تعمیر مسجد بنا نموده هیبت خان واقع شده
از خزانه عامره صوبه مرحمت گشت و نیز بنا به تعمیر قلعه حوض کنده که
شکست و ریخت بهم رسانیده بود از روی وقایع آنجا که بعرض اقدس گردید
فرمان رفت همدران اوان متصدی کرور ... و فوجداری جوراسی
و تهانه دهوان از تغیر ... معز الملک به محمد هاشم تفویض یافت و در سال هزار
و هشتاد و پنج وکیل سردار خان فوجدار ... بعرض رسانید که محال
ساده از تیولداران بخالصه شریفه متعلق گردیده در باب دادن عوض آن دیوان
صوبه ایستادگی دارد حکم شد که در عوض محصول ابواب نقدی ممنوعه اگر
مانده باشد تنخواه دهند و در سال هزار و هشتاد و هشت برای ... مسجد واقعه
در حد مبلغ هفتاد و شش هزار و سه صد روپیه بر آورده شده بود بسرکاری محمد
بیگ داروغه صورت تمامی پذیرفت و بموجب حکم اقدس زمین خالصه که در
حوالی مسجدیکه بجای بتخانه ستی داس شده برای مسکن غربای مسلمین
مرحمت گشت و سید باقر بمنصب احتساب بلدهٔ احمد آباد سرفرازی یافت
و بیست و پنج روپیه در ماهیه از خیرات لنگر و شانزده روپیه علوفه شش نفر
پیاده از خزانه عامرهٔ بلده تنخواه معین شد و چون حصار شهر پناه بلده و بعضی
عمارات دولتخانه واقعه قلعه بهدر شکست و ریخت داشت بموجب بر آورد دو
... نهصد روپیه عطا گردید که دیوان صوبه از خزانه بدهد و محال سایر بلده

احمد آباد و پتن که در جاگیر ناظم صوبه بود بخالصه شریفه تعلق یافت بتاریخ پانزدهم شهر جمادی الثانی سال مذکور محمد شریف بخدمت دیوانی صوبه از تغیر شیخ نظام الدین احمد مقرر شده باحمد آباد رسید و سرگرم امور متعلقه گردید و شیخ مذکور به دیوانی صوبه مالوا معین گشت چون سابقا میر خان حسب الحکم اشرف اعلی بموجب التماس عمدة الملک اسد خان در احمد اباد توقف ورزیده بود بریذولا امرایان عظام شفیع جرایم او شدند بندگان حضرت قدر قدرت از روی تفضلات خسروانه بدستور سابق بعطای منصب و خطاب سرفراز فرموده فرمان مرحمت عنوان طلب شرف صدور یافت محمد امین خان بنام مفوض صوبه و اخذ پیش کش در آمده بصوب متمردان کاکرنج معمول سوکا پتن رفته تا چهار ماه به تنبیه و تادیب آنجا پرداخت چون معروض بارگاه معدلت پناه شده بود که بصوبه احمد آباد چودهریان و مقدمان پرگنات مواضعات در اجاره خودها میگیرند و انواع تعدی و ستم بحال رعایا عاید می گردد حکم جهان مطاع بنام دیوان صوبه صادر شد که در خالصه و تیولداران صوبه احدی عمل اجاره داری نکند و از رعایا زیاده طلبی و ابواب ممنوعه نگیرند به سید اعظم امین پرگنه دهولقه وغیره اصفای محلات را بر مضمون این پرایع مطلع گردانند که موافق آن بعمل آرند چون درانی هنگام رایات عالیات بنابر استیصال راجپوتان در دار الخیر اجمیر اقامت داشت عمدة الملک بموجب فرمان طلب با ... آراسته و افواج شایسته بحضور شتافته در عرصه یزدد روز سعادت استان بوس حاصل نمود حکم اقدس بدیوان صوبه بشرف صدور پیوست که یکصد و ... و سه اشرفی و پنج لک روپیه که لغایت پانزدهم محرم سنه ۱۰۸۰ هجرا ... و هست موجودات بعرض اقدس رسیده مصحوب محمد امین خان روانه ... سازد او بعد چندی مشمول عواطف بادشاهی و نوازشات شاهنشاهی ... رخصت انعطاف یافته بصوبه رسید و یک هزار و پانصد و هشتاد روپیه ... بر آورد بنابر ترمیم مدرسه و مسجد و حمام و دار الشفای بنا کرده ... تنخواه گردید چون در محال دار الضرب احمد اباد جمعی از ...

تارکش معروف بقوم سریمال که ابتدای کارخانه رواج بادله در احمد آباد
بی شرکت غیری کار می کردند و احدی را دران کسب باد نمی دادند
چون این معنی بعرض اقدس رسید حکم جهان مطاع عالم مطیع بعز نفاذ
پیوست که منع کسب شرعاً جایز نیست موقوف سازند و همدران سال
حکم اقدس بدیوان صوبه ورود نمود که پرگنه بیسلنگر مضاف صوبه گجرات
به رسول نگر موسوم باشد و داخل نسخه دیوانی موافق بلیغ والا به رسول نگر
موسوم دارند و همدرین ایام محمد معظم چیلا خطاب نمش بحضور پرنور بجهت
استعمال عطر گلاب باغات پادشاهی مقرر شده آمد و در سال هزار و هشتاد
و نه حسب الحکم اقدس بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که دستور حکم
جهان مطاع عالم مطیع بزیفت صدور پیوست که چون تعزیر بالمال شرعاً
جایز نیست بدیوانیان و امنای محال خالصه شریفه نوشته شود که در اینده
هر کس و از عاملان و زمینداران و دیگر سکنه آن محال مصدر تقصیر شود اورا
بر خود کردار تجنیس و عزل خدمت و اخراج از امثال آن به تهدیدات تنبیه
نمایند و تعزیر مال نکنند و در سال هزار و نود چون دران هنگام پادشاهزاده
محمد اعظم شاه بمهم دکهن اشتغال داشتند حکم اشرف اعلی بدیوان صوبه
ورود یافت که هر قدر خزانه که در احمد آباد موجود باشد همراه جمعیت
ناظم صوبه به سورت به فرستند که محمد بیگ متصدی انجا که در همان
ایام از تغییر غیاث الدین خان مقرر شده بود تا خزانه سورت حسب الطلب
پادشاهزاده بخجسته بنیاد اورنگ آباد ارسال خواهد داشت و نیز حکم
اقدس بشرف صدور پیوست که اگر شخصی از مسلمین در بلاد و پرگنات
و بعضی حیات سپرد و از فرزندان و برادران و اقربای او باو نباشد قاضی
انجا بر سر آن متوفی رفته تجهیز و تکفین نماید وجه کفن از خزانه بیت المال
می داده باشند و همدرین سال محمد بیگ متصدی بندر سورت بخطاب
کار طلب خان مفتخر گشت *

امدن بهیم سنگه ولد رانا و تاخت نمودن قصبه بیسلنگر و بذنگر و معاودت نمودن او و مسلط گشتن راجه ایدر بمکان خویش و کشته شدن او و مسخر گشتن ایدر بسعي محمد بهلول شیرواني

در ان آوان که افواج قاهره به تنبیه و تادیب راجپوتان خصوصاً بتعاقب رانا که از تسلط و صولت بندهای پادشاهي مسکن خود را گذاشته سیماب وار در یکجا استقامت نمي گرفت و حضرت قدر قدرت روزی چند در چیتور متوقف شدند بهیم سنگه پسر خورد را نا از غایت خوف و هراس با جمعی کثیر از تنگنای کوه‌ها بر آمده در ملک گجرات آواره گشته از کوته اندیشی قصبهٔ بذنگر و بیسلنگ را با چند دیهات دیگر تاخته بغارت برده رفت زمیندار ایدر که آواره می گشت قابو کرده جمعی از راجپوتان واقعه طلب فراهم آورده قلعه ایدر را متصرف گشت از زباني بعضی که از نیاگان خود سماع داشتند شنیده شد و العهده علی الراوی اگرچه بین العوام نیز مشهور است که بعد تصرف زمیندار ایدر محمد امین خان محمد بهلول شیرواني را که از کومکیان صوبه بود به جهت اخراج زمیندار مقرر نموده مبلغی بصیغهٔ مساعده داد محمد بهلول که جوهر ذاتی و سپاهي بالنفس بود جمعی از خویشان و همقومان اعتمادی خود وغیره جوانان کار آمدني را سرانجام اسپ و اسلحه نموده و برخي را که تدارک اسپ برای شان نتوانند شد سواری بهل کرایه برداشته روانه ایدر شد چون بقصبهٔ پرانتیج رسید گروهي از قصباتیان آنجا را که واقف کار آن ضلع بودند نوکر نموده روانه پیش گردید زمیندار ایدر باستماع رسیدن فوج بآن استعداد از راه غرور و پندار که زاغ نخوت در کاخ دماغش اشیانه داشت باستظهار متانت قلعه که بر کوه مرتفع واقع شده وقعی نه نهاده بخود کامی نشست که ناگاه محمد بهلول ایلغار

نموده تاخت آورد و تا خبردار گشتن در سه مورچالی که بر درب قلعه بود زده رسید و میلدار مذکور که در نوم غفلت چون بخت بد خود غنوده بود بیدار شده سراسیمه دست از ناموس و عیال برداشته فرار نموده دریکی از شعاب جنگل مانند روباه جرید دریں بین محمد بهلول با جوانان رزم آزما به محلی که فرار گاه او بود رسیده نشانی ازان شوریده حال نیافت لهذا به بندوبست و حفظ و حراست قلعه پرداخته بقیة السیف راجپوته برخی اسیر و گروهی فرار اختیار نموده آواره دشت ادبار گشتند هرچند تفحص و تجسس مآل کار راجه نمود اثری ظاهر بدست از اتفاقات مردم همراهی محمد بهلول که باطراف جنگل بعنوان طرح می گشتند درآن میان خاک روبی که بجهت شکستن هجوم معاره ان ستاره سوخته جا گرفته بود رسید و او را مرده یافت که بسبب خوردن تریاک معتاد داشت و نیز از خوفی که طاری حالش شده بود قالب تهی ساخته حاکروب چون از سیمای با مدارکش و گوشوارهای مروارید که نگونش مخصوص بود نعش دریافت که راجه همین است سر او را بریده و انچه از پیرایه در گلو و دستش بود بیرون کرده نزد محمد بهلول آورد و چون سر او را بمقام تحقیق نزد زنهای او که از حیات و ممات شوهر خودها خبری نداشتند فرستاد آن را بمجرد دیدن شناخته شیون و زاری نموده بمراسم ماتم و سوگواری پرداختند محمد بهلول را یقین حاصل شد سر او را با گرفتاران مصحوب کسان خود با یادداد گذشته باحمدآباد نزد محمد امین خان فرستاد اومورد تحسین و آفرین ساخته حقیقت حال و حسن نردد محمد بهلول شیرازی بدرگاه معلی معروض داشت نمود و نیز از معروضه اخبار نویسان صوبه بعرض اقدس رسید از پیشگاه خلافت و جهانبانی محمد شیرازی باضافه منصب و تفضلات بیکران شاهنشاهی و فوجداری ایدر سرفرازی یافت و همدران آوان از روی فرد پروانگی بمهر قاضی القضات قاضی شیخ الاسلام معروض مقدس معلی گشته که سوداگران اسپانرا از بیرون آورده می فروشند و متصدیان نخاس از خریداران که اسپان را برای داغ نوکری خرید می نمایند چیزی نمی گیرند و از کسانیکه بواسطه تجارت یا امری دیگر ابتیاع می

کنند بعلت شرا زکوة می ستانند و گرفتن زکوة از آنها به سبب شرا شرعی نیست لهذا حکم جهان مطاع عالم مطیع بنام دیوان صوبه صادر شد که از خریدار اسپ خواه آنرا برای داغ نوکری خواه بواسطه تجارت یا امر دیگر خرید نماید بعلت شرا زکوة نگیرند و از بایعان اسپان محصول را بقاعده معین میگرفته باشند ●

تعین یافتن جزیه بر اهل ذمه ممالک محروسه

چون همگی همت والا نهمت حضرت اقدس اعلی در تقویت دین مبین و رواج شرع متین مصروف و جمیع امور سلطنت و معاملات مالی و ملکی را در قالب شرعیه در آورده رائج میگردانیدند درین اوان میمنت اقتران علما و فضلا و فقها نظر بر دین پروری آنحضرت داشته درباب اخذ جزیه از ذمیان ممالک محروسه که بر طریق شریعت غرا و منهاج ملت بیضا لازم و واجب است بعرض رسانیدند و مقدار و روش اخذ آن از کتب فقه نوشته از نظر مبارک گذرانیدند اول آنکه باشد وضع کرده باشد جزیه ذمی کتابی و مجوسی و بت پرست عجمی نه بت پرست حربی و نه بر مرتدونا بالغ وزن و مملوک مانده و دست و پا بریده و نابینا و مجنون و معتوه و فقیر غیر معتمل دویم در هر سال دوازده درهم از فقیر و بیست و چهار درهم از متوسط و چهل و هشت درهم از غنی باید گرفت چون بالفعل دراهم رائج نیست نقره بوزن سه توله و یک ماشه و سه سرخ و سه ربع ماشه باشد و بیستم حصه ماشه از فقیر و ضعف آن از متوسط و ضعف آن از غنی در هر سال بگیرند و بکلیف روپیه بکنند و اگر کسی روپیه بدهد همین مقدار وزن نموده بگیرند بعد از آن که دراهم جاری شود دراهم بگیرند سیوم در تفسیر غنی و متوسط و فقیر اختلاف است باید که موافق این تفسیر عمل نمایند غنی آنست که در ملک او ده هزار درهم یا زیاده ازان باشد و متوسط انست که در ملک او زیاده از دو صد درهم باشد و فقیر آنست که در ملک او از دو صد درهم کم باشد ازانها باید گرفت و ۴ اگر در ملک او چیزی نباشد ولی جزیه گرفته شود که کسب او زیاده از قوت او و عیال او باشد و اگر کسب او از قوت او و قوت عیال

او زیاده نباشد از و چیزی نگیرند چهارم باید که آخذ جزیه جزیه را از ذمی باین
وضع بگیرد که ذمی جزیه را خود گرفته بیاید و پیاده آید و آخذ نشسته باشد
و ذمی ایستاده و آخذ دست خود بالای دست ذمی نموده از دست او ما
دارد و بگوید که اعط الجزیه یا ذمی و اگر بدست نایب خود فرستد قبول
نکنند و آخذ به سبب دید وضع نکند پنجم بعد وضع جزیه از غنی طالب جزیه
یک سال نمایند و متوسط و فقیر را اختیار دهند که در ده قریه جزیه سال تمام
فی الحال یا بدو قسط بدهند و فقیر به چهار قسط بدهند ششم ساقط می شود جزیه
باسلام و موت هفتم ذمی اگر در اول سال بالغ شود بعد از وضع جزیه بر اهل
ذمه یا بنده از آنها آزاد شود یا حربی ذمی ... یا مریض صحیح شود قبل
از وضع جزیه جزیه امسال موافق حال او که کدام از آنها وضع نموده باید گرفت و اگر
بعد وضع جزیه بر اهل ذمه ذمی صغیر بالغ شود یا بنده آزاد گردد یا حربی عهد
ذمه قبول کند یا مریض صحت یابد بعد از وضع جزیه امسال از آنها نباید گرفت
هشتم اگر ذمی در بعضی سال غنی باشد و در بعضی فقیر باید دید اگر اکثر
سال فقیر باشد جزیه فقرا ستانند و اگر نصف سال غنی و نصف سال فقیر باشد
جزیه متوسط بگیرند نهم اگر ذمی مریض باشد نصف سال یا زیاده از آن از و جزیه
نباید گرفت الٰهی بندگان حضرت ودر قدرت عنایت الله خان را بمنصب این
کار تفویض فرمودند حکم اشرف اعلی شرف صدور یافت که از ملازمان سرکار
دولتمدار مواخذه نکنند و سوای آن از جمیع ذمیان مطابق شرع شریف بگیرند
عنایت الله خان حسب الحکم اقدس امینان دین پژوده در تمام صوبجات
ممالک محروسه منصوب ساخت و اخذ جزیه جاری شد و قریب پنج لک روپیه
سال بسال از ذمیان صوبهٔ گجرات در خزینه جزیه بمعرض وصول در می آید
همدران سال منصب جلیل القدر دیوانی صوبه از تغیر محمد شریف بوزارت
پناه محمد لطیف و بالتماس خان فوجداری سرکار گودهره از تغیر سید انور خان
مقرر شد و حکم اقدس بنام دیوان صوبه درباب نو مسلمان شرف صدور یافت که
بموجب پروانگی بمهر قاضی القضات شیخ الاسلام که هر که در بلده احمدآباد

بشرف اسلام مشرف شود ذکور آنها را تا به شدن ختنه و اناث تا انقضای عدة
از خزینه بیت المال باتفاق قاضی آنجا دو تنکه عالمگیری یومیه و بعد به شدن
ختنه و انقضای عدة یک دست پارچه از خزانه مذکور میداده باشند و حکم
جهان مطاع عالم مطیع بجهت آوردن شش ماه قلعه چانپانیر بموجب التماس
ناظم صوبه نیز ورود یافت و همدرین سال فی لک دام [illegible] ویه بطریق جزیه
از رعایای ممالک خالصه شریفه و تیولداران مقرر شد سید ظهور از تغیر [illegible]
خان بفوجداری گودهره معروض گردید و درین سال هزار و [illegible] . یک حکم والا به مهر
جمدة الملک مدار المهام اسد خان در باب اخذ زکوة از مسلمین بنام دیوان صوبه
رسید چنانچه نقل آن بجنسه مثبت گردید *

نقل حسب الحکم اقدس به مهر جمدة الملک مدار المهام اسد خان در باب اخذ زکوة از مسلمین

از قرار تاریخ پنجم شهر ربیع الاول بست و پنجم [illegible]
آنکه وزارت پناه رفعت و کفایت دستگاه محمد طیب [illegible]
اقدس و خواهش مقدس آنست که کسوة سعادت وجود اهل اسلام [illegible]
تمام از کفرة فجرة ممتاز باشند بیش ازین در باب [illegible]
عنایت اعلی و رعایت والا که درباره آنها مرعی و [illegible]
بشرف صدور پیوسته درینولا که بمسامع حقایق مجامع رسید [illegible]
بنابر حطام دنیوی مال کفار را برای معافی زکوة باموال [illegible]
میدانند و آنرا مال خود وا نموده از اخذ زکوة وا میرهانند [illegible]
بسیار بوقوع می آید و نقصان اموال بیت المال [illegible]
است راه می یابد معهذا اکثری از مسلمین [illegible]
است ادا نمی کنند و ذمه آنها مشغول [illegible]
زکوة مال آنها اصلح و موجب برات ذمه [illegible]

الاعلام شرف صدور یافت که متصدیان مهمات و مباشران معاملات ممالک محروسه بعد مراعات شروط اخذ زکوة که مفصلاً در ضمن مرقوم گشته باتقاضی امضای زکوة بحساب چهل و یک از مسلمین می گرفته باشند و احتیاط و اهتمام تمام نکاه دارند که سوای زکوة واجب کسی قلیل و کثیر از نقد و طعمه ایشان نستانند و اگر در مقدمه رجوع به علما باید کرد باتقاضی وقت و معتمدان آنجا عمل نمایند که آن [illegible] رعایت [illegible] سوای حکم [illegible] عمل [illegible].

شروط اخذ زکوة که در ضمن حسب الحکم درج یافته آنکه

[illegible] اخذ زکوة آنست که حولان حول [illegible] ملک [illegible] مقدار [illegible] یعنی [illegible] و [illegible] آنکه باشد از جای بجای [illegible] نکنند و آن مال تجارت فارغ باشد [illegible] و اگر دیگری [illegible] ان [illegible] در ملک [illegible] باشد نصاب [illegible] و یک سال [illegible] مال [illegible] نصاب [illegible] گذشته باشد [illegible] مال یا [illegible] برای [illegible] مال تجارت [illegible]. شروط اخذ زکوة [illegible] زکوة [illegible] اگر عدد [illegible] مالی که سوای برای تجارت [illegible] باشد [illegible] عدد [illegible] مال [illegible] حول [illegible] هر دو [illegible] شروط اخذ زکوة اگر [illegible] باشد زکوة [illegible] گرفت والا [illegible] دیگر اگر مال شخصی در دست دیگری طریق مضاربت باشد [illegible] نصاب باشد [illegible] وجود شروط اخذ زکوة [illegible] مسلمی با مال [illegible] که [illegible]

[illegible] اذای [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

دیگر باشد یا بگوید این مال من برای تجارت نیست یا درین مال زکوة نیست اگرچه سبب آن بیان نکند یا بگوید که این مال ملک من نیست و بدست من بطریق مضاربت یا ودیعت یا بضاعت است یا من اجیر صاحب مال یا زمی اویم یا من مکاتب یا عبدم قول مسلم مذکور را معه بمین تصدیق باید نمود و بعد از حلف متعرض او نباید شد دیگر اگر مسلمی با مال تجارت مرور کند و بگوید که من زکوة این مال را بعد از بر آوردن از شهر بفقرا داده ام یا زکوة این مال بعاشر دیگر داده ام و بران سال عاشر دیگر نباشد قول او معتبر نیست و زکوة ازو باید گرفت دیگر اگر تاجر بگوید که مال من فلان جنس متاع است و عاشر گمان برد که جنس دیگر است و خواهد که مال را وا نموده به بیند باید دید اگر بر وا کردن آن مال ضرر باشد وا نه کند و قول او را بسوگند قبول نماید و موافق آن زکوة ازو بگیرد و اگر در کشودن آن ضرر نباشد بر قول او اعتماد نکند بر آن مال را وا نموده به بیند مطابق آن زکوة ازو بگیرد دیگر اگر مال تجارت از نقد یا جنس در ملک کسی باشد و پیش از مضی تمام سال بر آن مال عوض جنس دیگر برای تجارت خرید کند و همه سال بران جنس دیگر بگذرد و بر عاشر مرور نماید ازان جنس زکوة باید گرفت انتهی *

در سال هزار و نود و دو هجری وقوع قحط شدید درین سال قحط وغلا در صوبه اتفاق افتاد و خلایق از فقدان نان بستوه آمده در سواری محمد امین خان شورش و نالش را از حد اعتدال گذرانیدند مفصل این مجمل انچه از بعضی اکثر معمرین که از نیاکان خود شنیده بودند و بحد تواتر پیوسته بدین موجب مفهوم گشت که چون پله میزان گرانی غلات و تسعیر حبوبات بالا رفت مردم بفغان و زاری در آمدند از اتفاقات دران ایام روز عیدی آمد محمد امین خان بمصلی رفته در حین معاودت چون براسته بازار شهر داخل شد از صغیر و کبیر و برنا و پیر و ذکور و اناث که بنابر تفرج روز بر آمده بودند از ممر گرانی و ضیق معاش زبان بفریاد و فغان کشادند ابوبکر نامی بفتنه انگیزی که خود را باسم بی مسمی برای خدای بجمهور مشهور و معروف کرده بود در آن جمع حاضر شده تاخت

و بتحریص هنگامه عوام الناس پرداخته انبوهی عمده بخوبی نمود که آنها
به ناقلین و بد آموزی او که منحصر محصول زمین خدا می پنداشتند که از
دانش زبانی و معانی مرامی گذرانیده باندازی سنگ و کلوخ و حشرات بر پالکی
سواری محمد امین دست تطاول و جرات کشادند * نظم *

ز یک گفتنش جمله شوریده کار   همی تاختند ... از هر کنار
خشایان آتش متفرقه امید نیز   که گاهی دامن شهر شد رستخیز

گروه سپاه همراهیانش از مشاهده بی اعتدالی آن معاونت نمودند دست
باستعمال آلات حربی بردند بمدافعه پیش آمدند محمد امین خان خلاصی یافت
که بلوای تمام سبب مانع آمده بمراسم خود را در قلعه شهر رسانید و روداد این
واقعه از معروضه او و اخبار نویسان در معدود الایام بعز عرض سریر خلافت مصیر
سید معراج اقدس بنهایت ناپسند آمد تا آنجا که غضب سلطانی نمونه قهر
الهی است به محمد امین خان فرمان تعاقب را به هنگامه پردازان صادر شد
چون مقدمه هجوم تمام بود محمد امین خان نتوانست اقدام قصاص برای
خدای که این گل حضر کاشته و هنگامه پرداخته و بود طرح ضیافت اصحاب
عمایم و مشایخ انداخته شیخ ابو بکر را نیز مأذون ساخت * بیت *

هر که از بیم زبان ازار مردم میکند
میخورد زهر و خلال از بیش کردم میکند

چون محفل منعقد گشت و مائده کشیده شد محمد امین خان شیخ را نزد
خود جای داده بعد انواع طعام از هندوانه بریده که مخصوص ضیافت طبع
شیخ آماده داشت قاشی چند مسموم بدست خود تواضع کرد * بیت *

بر خوان دهر دست ارادت مکن دراز
کالوده کرده اند بزهر این نوالها

بمجرد تناول حالت شیخ متغیر گردید و از مجلس برخاسته راهی گشت محمد
امین خان گفت شیخ تا بدین زودی کجا میروی جواب داد بمکانیکه مأمور
کرده اند میروم گویند تا رسیدن بخانه به نهانخانه عدم شتافت و همدرین سال

قدرة المحققین اسوة المدققین جامع منقول حاوی معقول ملا احمد بن سلیمان
از خاکدان فانی بریاض جاودانی انتقال فرمود و در سال هزار و نود و سه بیست
و دویم شهر جمادی الثانی بوقت نیم شب محمد امین خان که از چندی بیمار
بود ودیعت حیات مستعار بقابض ارواح سپرد و در قلعهٔ ارک نزدیک به دروازهٔ
تجهی امانت بخاک سپرده و گنبدی بر مضجع و مسجد بنا یافت که تا
اکنون باقی است صاحب سخنی محمد امین خان مرده تاریخ یافته بعد
چندی لاش او را بر آورده بیکی از اماکن متبرکه نقل نمودند محمد لطیف
دیوان صوبه باتفاق ارباب تحریر و بندهای پادشاهی بضبط اموال ناطق و صامت
پرداخت و کیفیت رویداد را بدرگاه گیتی پناه معروض داشت و به عرض
اقدس رسید حسب الحکم معلی بنام دیوان صوبه شرف ورود یافت که از خارج
بعرض رسیده که بعد از فوت محمد امین خان متصدیان خانگی چند روز واقعه
را مخفی داشته تغلب و تصرف بسیار کرده اند لهذا نوشته میشود که در ضبط
کارخانجات لوازم احتیاط و جز رسی بکار برد و اگر احیاناً فوت و فروگذاشت
ظاهر خواهد شد باز خواست عظیم بمیان خواهد آمد و نیز حکم شد که تا رسیدن
ناظم صوبه مردم تهانه و سه بندی را که محمد امین خان جهت بندوبست
صوبه نگاه داشته از تاریخ فوتش تا رسیدن ناظم صوبه بدستور سابق مقرر دانسته
مواجب از سرکار والا تنخواه دهند که نظم و نسق بحال ماند و هم از بندوبست
خبردار باشد و خوراک دواب را رسیدن بحضور با مواکب عمله بدستوریکه در
خانه محمد خان مقرر بود از سرکار والا سرانجام داده دواب را فربه و اسوده
نگاهدارند و با دیوان و میر سامان و منشی و ملا یوسف و علی بیگ و دیگر
اهل کاران و خدمات عمده و نوکران رو شناس او هرکه اراده بندگی درگاه جهان
پناه داشته باشد روانه حضور نماید الحال شاه وردی خان از متعینان صوبه بعد
معروض قدسی تا مقرر شدن ناظم بحراست و حفاظت صوبه سرگرم گشت
جمیع کثیر از مغلیه ایرانی و تورانی همراهی محمد امین خان در احمد آباد
توطن اختیار نموده ماندند که تا حال از اولاد و احفاد آنها درین دیار اقامت

دارند و بندوبست و نظم و نسقی که محمد امین خان درین صوبه کرده بود در هیچ وقتی نشده چنانچه عند التقریب بر زبان حق ترجمان حضرت اقدس میگذشت که احدی از ناظمان مثل بندوبست محمد امین خان نکرده اند •

صوبداري مختار خان و ديواني محمد لطيف و محمد طاهر كه بخطاب امانت خان و بعد آن اعتماد خان و متصدی گري بندر سورت بضميمة ديواني شرفراز شده

از پیشگاه خلافت بجهانداری مختار خان که بمنصب چهار هزاری ذات چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز بنظامت صوبه مالوه می پرداخت بارسال خلعت خاصه و یک زنجیر فیل و اسپ و تعویض صوبه گجرات از انتقال محمد امین خان شرف اختصاص یافت و فرمان مرحمت عنوان صادر شد که از مالوه باحمد آباد شتافته بامور بندوبست و ضبط و نسق صوبه پردازد و قمر الدین خان پسرش که به منصب هزاری ذات پانصد سوار مفتخر بود بفوجداری سرکار پتن بحال جاگیر مشروطی ناظم معین گشت مختار خان بعد ورود فرمان بعزم صوبه گجرات بر آمده بکوچهای متواتر تا [illegible] چهارم شهر رمضان المبارک مطابق سال هزار و نود و سه به بلده احمد آباد رسید و محمد لطیف دیوان صوبه و میر بهاء الدین خان بخشی وقایع نگار و شیخ محی الدین صدر و قاضی خواجه عبد الله وغیره منصبداران و بندهای بادشاهی متعینه صوبه استقبال نموده ملاقی شدند ناظم صوبه متوجه بندوبست نظم و نسق شده بعزم تحصیل پیشکش و گرفتن ضامن عدم تمرد مفسدان و کولیان پرداخت و همدرین سال روزانه صلحا و فقرا و فضلا و مستحقین و طلبه علم که بموجب اسناد درگاهی درین صوبه مقرر بودند تنخواه یومیه آنها بر خزانه عامره معین گشت و درین ماده حسب الحکم اعلی بمهر جمدة الملک اسد خان بنام دیوان

صوبه ورود فرمود بنابر حسب الحکم مقدس معلی شرف ورود یافت که حاصل طلا و نقرهٔ غیر مسکوک که بیوپاریان وغیره برای فروختن در دار الضربهای ممالک محروسه بیارند بضابطه چهل یک از مسلمین و چهل دو از هنود بگیرند و متصدیان دار الضرب از بیوپاریان وغیره مچلکا بگیرند که سوای دار الضرب در جای دیگر خرید و فروخت نکنند و از روی وقایع صوبه بعرض اشرف اقدس اعلی رسید که مونگیا وغیره چهار نفر کاسبه موضع جلواسن عمله پرگنه ... که سابقاً محمد مظفر بابی فوجدار آنجا بعلت مفسدی دستگیر کرده پیش محمد امین خان فرستاده و او آنها را بچبوتره کوتوالی محبوس ساخته دریفولا قاضی عبد الله آنها را از چبوتره طلبیده خلاص نمود و همچنین اکثر مفسدان که محمد امین بسبب تمرد آنها نظر بر بندوبست ملک داشته از مدت چهار پنج سال در چبوتره کوتوالی محبوس نموده بود خلاص می نماید و آنجماعه خلاصی یافته بجای مکان خود رفته شیوهٔ مفسدی را پیش نهاد خودها می نمایند در باب حکم جهان مطاع بنام دیوان صوبه شرف نفاذ بخشید که آنها را خلاص کرده‌اند بعد ازین باید که مفسدانی مقرر محبوس باشند خلاص نمایند اگر احدی از محبوسان چبوتره کوتوالی که بسبب مفسدی در قید خواهد بود خلاص شد باز پرس ازان بقاضی خواهد گردید حکم محکم در باب منع گرفتن ملبه و بهیت و بالا دستی و تحصیلداری و صادر و وارد ورود فرمود که احدی از عاملان و کروریان محالات خالصه شریفه وغیره مزبوره گرفتن آن ... نشود و نیز حکم بالا بنام دیوان صوبه ورود یافت که کسانیکه بعد وضع جزیه پیش از ادای این یک سال آنها گذشته و سال دوم در آمده باشد اگر به تساهل متصدیان سال ... باشد موافق قول امام ابو حنیفه رحمة الله علیه واصل را اعتبار نموده اوّل ازانها نگیرند و جزیه سال دوم بگیرند و اگر از راه تمرد جزیه سال ... باشد موافق قول صاحبین هر دو سال ازانها بستانند بعد ازین ... دیوانی خود موافق شرع شریف بعمل آرند و چون ... بابت اموال محمد امین خان بضبط سرکار والا در آمده بود دریفولا وارث پیدا ...

لطیف دیوان صوبه باستصواب مختار خان ناظم صوبه عهده داران که بید و معیوب
بودند تبدیل نموده مابقی را به مصحوب میر تقی برید بحضور برد . همدرین سال
بموجب استغاثه رعایای پرگنه پتن دیو عبد الرحمن کروری تغیر شد . حکم شرف
صدور یافت که سردار خان فوجدار سورته از جمله کسانیکه در داروغگی و وقایع او
مقرر اند تعیین نماید چنانچه محمد سعید ... بدین امر تجویز شد . و در سال
هزار و نود و چهار بموجب التماس ناظم صوبه بجهت محبوسین زندان جمعی
از مسلمین که وارثه نداشته باشند حکم شد که وجه خوراک محبوسین حسب ضابطه
کوتوالی یک آثار آرد گندم و برای روشنی فی دو نفر چراغ و بعد ...
از خزانه بیت المال میداده باشند . بجهت ارسال ... انبه ...
باغ محمد امین خان حکم شد که ناظم صوبه مصحوب کهاران ڈاک جوکی
... بهروچ بحضور میفرستاده باشند و دیگر حکم شد که چون او باغ را به تکلف
تمام ساخته و انواع اشجار مثمر با کیفیت در آنجا نشانیده نوعی سعی نمایند
که طراوت و نضارت آن روز بروز در تزاید باشد و سرشته حاصل و خرج و مقدار
زمین عمارات و درخت شماری وغیره با طرح باغ مذکور بحضور بفرستند و در او
اخر این سال منصب جلیل القدر دیوانی صوبه بمحمد طاهر که ایلچی بخطاب
امانت خان و بعد آن بخطاب اعتماد خان مفتخر گشته از تغیر محمد لطیف
مقرر شد . و در سال هزار و نود و پنج حکم معلی بنام محمد طاهر دیوان صوبه
ورود یافت که چون مبلغ یک کرور و شصت لک دام از پرگنه ... از تغیر
... از سرکار ... سنه ۲۲ بیست و دو باقی مانده بود
و پنج سدس ربع پیشکشی بابل پرگنه مذکور در جاگیر راجه جسونت ... آنجا
... چون زمیندار موقوف وجه محصول حصه ... خالصه والا که
مبلغ شصت و شش هزار و ششصد و نود و نیم روپیه میشود بخزانه عامره واصل
... وجهه را از محصول فصل خریف ... بلا توقف و اهمال
... وصول رسانیده داخل خزانه عامره نمایند و همدرین سال بنابر شدت نزول
باران و طغیانی رود سابرمتی که ... سه دروازه واقعهٔ میدان بازار رسیده بود و

خرابي عمارات نموده اکثر جا ديوار حصار شهر پناه و قلعهٔ ارک شکست و ريخت فاحش بهم رسانيده بود لهذا مختار خان ناظم صوبه بجهت تعمير آن بپايه سرير خلافت مصير عرضداشت نمود که ترميم حصارش از جملهٔ ضروريات است و ديواني مکومت خان مومنت هر دو قلعهٔ از سرکار دولت مدار شده لهذا حکم اقدس معلی بنام ديوان صوبه شرف صدور يافت که در عهد حضرت پادشاه غفران پناه رضوان جايگاه عليين مکاني که مرمت شده بود حقيقت تنخواه سنوات ماضيه را تحقيق نموده معروض دارد چنانچه از روی سر رشته معلوم شد که در سنه ۲۲ بيست و دو جلوس فردوس آشيانی يک هزار و چهار اشرفی از خزانه وزن و در سنه ۲۹ بست و نهم جلوس رضويخان از مهاجنان شهر شصت هزار روپيه تحصيل نموده داده و در عهد سعادت مهد از سرکار والا مرحمت شده درينولا بر آورد بيست و دو هزار روپيه و ششصد و چهل و چهار روپيه شد هرچه حکم فرمان مرحمت عنوان صادر شد که بچهار دفعه از خزانه عامره تنخواه دهند و بدين موجب از سکنه شهر درخواست نکنند و همدرين سال سردار خان فوجدار سورتهه بصوبداری تهته مقرر شده رفت و بعد چندی در آنجا وديعت حيات سپرد و لاش او را در مقبره بنا کرده خود در احمد آباد نزديک دروازه جمال پور که بسيار بتکلف ساخته بود بخاک سپردند و تا مقرر شدن فوجدار جونه گده حکم شد که سيد محمود خان خبردار باشد *

مقرر شدن سرکار سورتهه در تيول پادشاهزادهٔ عاليجاه محمد اعظم شاه

از پيشگاه خلافت و جهانباني سرکار سورتهه در تيول پادشاهزادهٔ نامدار عاليجاه محمد اعظم شاه مقرر گشت حکم اشرف بنام شاه وردي خان صادر شد که بزودی خود را بسورتهه رساند و دو هزار سوار سه بندی بقرار درماهه سر نفری پانزده روپيه موافق ضابطه باتفاق بخشي صوبه نوکر گرفته تا رسيدن فوجدار سرکار نواب قدسی القاب پادشاهزاده عاليجاه از بندوبست آنجا بواقعی خبردار باشد

و بدیوان صوبه یرلیغ شد که باستصواب مختار خان وجهه یک ماه آن دو هزار سوار از خزانهٔ احمد آباد بفرستد . گماشته و مشرف و تحویلدار برای تنخواه آن وجهه همراه دهد و بعد تنخواه حقیقت را بحضور بنویسد که زر مذکور در طلب وکلای پادشاهزاده موضوع خواهد شد و بنابر مزید تاکید این ط محمد صادق گرز بردار تعین شده آمد چون درین بین که فوجدار مستقل در سرکار سورته نرسیده بود از روی انتخاب سوانح صوبه بعرض اشرف اعلی رسید که مفسدان آنجا درین بخشی وقایع نگار بمختار خان ظاهر نمود که نویسندگان سورته نوشته اند که درین ایام بعضی مفسدان ملک سورته را از فوجدار خالی دانسته مواضعات را تاخت و تاراج می نمایند اگر تا رسیدن فوجدار بنام کروری تصدیق وجهه یومیه جمعیت قلیل از محال خالصه برسد که حراست نماید ناظم صوبه بمحمد طاهر دیوان صوبه برای دادن تصدیق گفت دیوان صوبه ظاهر ساخت که بدون حکم جهان مطاع تصدیق نمی توانم داد لهذا حکم والا بنام دیوان صوبه ورود یافت که درین قسم مقدمات منتظر ورود حکم مقدس نباید بود بتصدیق ناظم صوبه تنخواه بایست داد چون قبل ازین بشاه وردی خان یرلیغ رفته بود لهذا تا رسیدن او بسورته وجهه یومیه را بتصدیق ناظم صوبه تنخواه نمایند و حقیقت را بر نگارند چون در همین سال شاه وردی خان بموجب حکم معلی بسورته رسید و عرضداشت نمود که بر سرانجام کار سرکار والا نهصد و چهل و شش نفر پیاده تفنگدار که مصالح این ملک است بسراسری چهار روپیه کسری کم باشد نوکر نموده امیدوار است که سند تنخواه مواجب آنها بنام دیوان صوبه مرحمت شود بنابر آن حسب الحکم والا بدیوان صوبه رسید که وجهه یک ماهه پیاده ها را که در ماهه آنها بسراسری فی نفر سه و نیم روپیه بضابطه آنجا مقرر شده باشد باستصواب مختار خان ناظم صوبه احمدآباد به سورته ارسال دارد و زر یک ماهه دو هزار سوار و نه و چهل و شش نفر پیاده را از محصول سرکار سورته متعلقه وکلای نواب قدسی القاب پادشاه زاده عالیجاه به وصول رسانیده بخزانه مسطور عاید سازد .

مقرر شدن ضابطه فوطه خانه وکمي وزن روپیه

همدرین سال بعرض اقدس رسید که زریکه رعایا بفوطه خانها رجوع می کنند و عمال پرگنات بنابر آنکه بموجب حکم ارفع اعلی مقرر است زر را نمی گیرند و رعایا انرا در بازار تبدیل نموده زرهای جنس اعلی بفوطه خانها راجع می سازند و بعلت تبدیل در تحصیل دیر میشود لهذا حکم جهان مطاع عالم مطیع بصدور پیوست که از ابتدای فصل خریف ستیچقان ئیل رعایا هر قسم روپیه کم وزن و جنس بدون بدارند در فوطه خانها بگیرند و واپس ندهند و بموجبی که در ضمن پروانه مندرج شده بعمل آرند و به دیوان صوبه حکم رسید که بعاملان محالات خالصه و پایباقی متعلقه دیوانی خود مقرر کنند اینکه روپیه یک سرخه و دو سرخه و سه سرخه را روپیه اعتمات کرده اگر از روپیه تمام وزن که یازده و نیم ماشه است کم باشد وجه کمی بوزن ترازو این نقره که از وجه کمی وزن روپیه بعمل آمده وقتی که بپانزده و نیم ماشه باشد برسد عوض آن روپیه تمام وزن بسازند و ... که روپیه یک سرخ تمام وزن اعتبار داشته از وجه قصور آن ... خواست ... چون الحال باز خواست قصور بوزن ترازو مقرر شد کمی وزن انرا ... بگیرند دیگر از روپیه که از سه سرخ کمی وزن باشد ... نقره ... نمود نقره في روپیه یک توله مقرر دانسته در فوطه خانها بگیرند ... مبارک سوای کمی وزن هرجنس روپیه و رای سکه مبارک ... سابق در می آمده باشد چون بعضی از سکه بلده احمد آباد ... رسیده بذریعه متصدیان عدالت عالم آرا بعرض مقدس رسانیدند که ... محمد امین خان ناظم پیشین فیلبانان و شتربانان اشجار ... گهرنی و موه وغیره قطع کردند و می کنند و هر کس از مالکان که ... بضرب و ستم پیش می آیند حکم اشرف اقدس بصدور پیوست ... صدق را نمود تاکید مزید کنند و مچلکا بگیرند که احدی مرتکب این امر ... و وجه بهای اشجار مقطوعه شرعاً بمالکان بدهانند و همدرین آوان محمد

که آینده بخطاب محمد بیگ خان مخاطب شده به فوجداری کودهره از تغیر دولت سومره منصوب گشت و در سال نود و شش قحط سالی بوقوع آمد لهذا بموجب عرض جامع الکمالات شیخ الاسلام قاضی القضات که تدبیر معاملات جمهور سکنه بلده احمد آباد به سبب گرانی غله پریشان حال اند محصول غله آنجا معاف شود حکم والا بنام دیوان صوبه شرف ورود یوفت که محصول غله آن صوبه را تا یک سال معاف نموده چون در آن ایام شیخ محی الدین ولد قاضی القضات شیخ عبد الوهاب که بمنصب صدارت و احتسابی و اخذ جزیه و نرخ نویسی به ضمیمه داشت عوام الناس بمضمون آنکه از غله فروشان طمع نموده رشوت گرفته بخواهش آنها در نرخ گران بسته اند اکثر جمعه که بانی فساد بود شد مذکور و ازدحام عام زده گان در ناخن نموده کار بانداختن سنگ و کلوخ و ... رسانیدند چنانچه پالکی سواری شیخ مذکور شکسته شد و او خود را ... و ... بخانه رسانیده و از راه حسد حقیقت هنگامه را بقاضی القضات شیخ الاسلام نوشت و سبب اغوای مردم را بخواجه عبد الله قاضی بلده گمان برده مسطور ساخت • • نظم •

امر و حسد و بغض و ... و کینه ... ...

حقا که بگرد هیچ مردی نرسی ... پاک ... ...

و قاضی القضات این معنی را بعرض اقدس اشرف رسانیده حکم محکم والا صادر شد که خواجه عبد الله را مسلسل و معلول بدرگاه معلی بیاره آرند و گرز بردار معین شد و این خبر وحشت اثر پیش از راهی شدن گرز بردار بخواجه عبد الله رسید چون اطلاع از هجوم عوام الناس نداشت هذا بهتان عظیم گویان ... را ... خویش از بردن گرز برادر بمسمی که مامور شده بود از خود رفتن ... داده روانه حضور شد ازانجا که گفته اند • • مصرع •

عدو شود سبب خیر چون خدا خواهد

چون در آن هنگام رایات عالیات شاهنشاهی در دکهن اقامت داشت رسیدن بشاهزاده والا نسب عالیجاه محمد اعظم شاه بهادر که بموجب فرمان طلب

متوجهه حضور لامع النور بودند در نواح دار السرور برهانپور با پیوستن خواجه عبد الله معاً اتفاق افتاد و او برهنمونی بخت بیدار ملازمت پادشاهزاده را وسیله نجات و ذریعهٔ مرادات از مساعدت روزگار پنداشته سعادت اندوخت و ماجرای و برات ذمه خود را و نفس الامر بمعرض عرض رسانیده و بر پادشاهزاده بی تقصیریش ثابت گردید امر فرمودند که در رکاب عازم حضور باشد که در پیشگاه خلافت و جهانبانی بعرض رسانیده مشمول مراحم والا خواهد شد چون خواجه عبد الله مرد صاحب کمال بود توجه پادشاه زاده روز بروز در باره او بیشتر از بیشتر مبذول می شد و بعد از حصول شرف ملازمت اقدس کیفیت و ابراء ذمهٔ خواجه بموجب عرض پادشاه زاده منکشف گردید از اتفاقات همدران ایام قاضی معسکر پادشاهزاده رخت هستی به محکمه نیستی برده بود خواجه عبد الله قاضی سرکار پادشاه زاده مقرر گشت و منصب قضا بلده احمد آباد بقاضی ابو الفرح تعویض یافت و چندیکه در رکاب ظفر انتساب پادشاه زاده بامر قضا می پرداخت و هم در معارک جنگ که اتفاق می شد از راه تهور و جلادت حاضر می شد ازانجا که نیر طالع خواجه در اوج بود شیخ الاسلام رخصت حج بیت الله زاد الله شرفاً و تعظیماً حاصل ساخته روانه شد و از تغیر او میر ابو سعید اقضی القضاة گشته در اندک مدت استعفای آن کار نمود و تجویز دیگری درمیان آورد پادشاه زاده والا تبار بموقف عرض رسانیده که خواجه عبد الله لایق این منصب والا قدر و سزاوار تقدیم خدمت حضور فیض گنجور که هم قاضی و هم سپاهی است حکم شد که پس قاضی معسکر شما کدام کس خواهد بود عرض کردند که خواجه عبد الحمید خلف او نیز طالب علم منتج اوست چنانچه عرض پادشاهزاده درجهٔ پذیرائی یافته هر دو بخلاع فاخره شرف امتیاز یافتند و بتدریج از نیکو خدمتی پیش آمده اقضی القضاة خواجه عبد الله بدرجه اعلی رسید اکثر معروضه صوبه گجرات بذریعه او می شد و بتاریخ سلخ شهر جمادی الاولی آصل محمد امین خان ناظم صوبه باجل طبعی در گذشت و در مزار شاه عالم جیو کام دهنی واقع بلده بطریق امانت بخاک سپرده بعد از چندی بمکان دیگر نقل نموده بردند *

• نظم •

درین ره خواه سلطان خواه درویش　　بآخر عاقبت مرگ آیدش پیش
درین صحرا که بوی خوری نیست　　گیاهی بی نوا تر ز آدمی نیست

محمد طاهر دیوان صوبه باتفاق عمله و فعله و بندهای پادشاهی بضبط اموال و جاگیرات پرداخته نگاه داشت سوار و پیاده به عملی بندوبست و محافظت شهر و پرگنات و اموال مختار خان درماهه بیست و یک هزار و یک صد روپیه سید محمود خان را باتفاق قمر الدین خان خلف مختار خان و میر بهاء الدین بخشی و وقایع نگار سرانجام ساخته بمحافظت صوبه پرداخت و حقیقت واقعه را بدرگاه گیتی پناه عرض داشت نمود •

صوبه داري كار طلب خان كه آينده بخطاب شجاعت خان سرفرازي يافته و ديواني محمد طاهر بخطاب امانت خان و بعد آن اعتماد خان شده و ديواني محمد محسن خلف خان مذكور و ديواني خواجه عبد الحميد خان

چون ارتحال مختار خان بعرض پایه سریر خلافت مصیر رسید صوبه گجرات بولای نواب قدسی القاب پادشاهزاده نامدار عالی تبار غرهٔ ناصیه عظمت فرهٔ باصرهٔ خلافت فروغ دودمان ابهت و بختیاری چراغ خاندان شوکت و تاجداری اختر برج حشمت گوهر درج سلطنت نهال بوستان جاه و جلال بهار چمن عز و اقبال والا نسب عالیجاه محمد اعظم شاه بهادر از انتقال او تفویض

یافت و کار طلب خان که بمنصب نهصدی ذات و هفتصد سوار دو اسپه سه
اسپه بلا شرط و فوجداری و متصدی گری بندر سورت و نظر علی متبنای او در
صدی ذات و سه صد سوار مفتخر بود باضافه منصب و سوار به نیابت پادشاهزاده
عالیجاه معزز شد و متصدی گری و فوجداری بندر سورت به طلب خان
مرحمت گشت از تقریر ثقات اهل گجرات که بعد دولت پیوسته مسموع گشت
که قمر الدین خان واقعه نا گزیر پدرش را بدرگاه آسمان جاه مصحوب مستـ
سریع السیر عرضداشت نموده چون رایات ظفر آیات در مملکت دکهن قرار
داشت از راه بندر سورت بایست رسید قاصدان بدانجا رسیده زمانی بجهت
ما یحتاج عالم بسربت درنگی نموده بودند که فی الفور خبر ارتحال
خان و بردن عرض داشت از اظهار جاسوسان بسمع کار طلب خان رسید
نزد خود طلبداشته استکشاف ماجرا نموده تبهی حاصل کرده در
باعث توقف بود از سرکار خود زیاده از حوصله شان دهانیده
و در باطن تمامی شرح در گذشتن مختار خان را بدرگاه گیتی
نموده مصحوب کسان خود بمواعید انعام شروط برسیدن
الدین خان روانه کرد و فرستادهای قمر الدین خان را در حرف
امور ضروری آنها توقف فرموده رخصت داده بقول العهد
افتاد که عرض داشت کار طلب خان فریب دیم شدی
همان وقت شرف اندوز نظر گردید و این معنی در پیشگاه خلا
از هوشیاری و کار طلبی او جلوه ظهور نمود *

خدائي که این لاجوردی سپهر بر آراست از انجم و ماه و مهر
چنیـن طرفه بنیـاد عالم نهاد خرد در سر و معنی

و چون حسن تردد و نیکو خدمتیهای او از هنگام
اشتباه و تقدیم خدمت بندر سورت موافق مزاج اقدس
ناظر پیش از بیش در باره طلب خان پرتو التفات انداخت
مرین بخط قدسی مشتملبر تقرر صوبه بپادشاهزاده عا

کشت و حکم اشرف اقدس شرف صدور یافت که همدرین وقت حاملان راهی شوند و متعاقب فرمان مرحمت عنوان و احکام سوانح عاطفه خواهد وکیل خواهد شد قاصدان کار طلب خان نه بمددگاری طالع پیشتر از فرستادهای قمر الدین خان رسیده بودند و علاوه آن کامیابی مدعا مستدعی را از داد عداد استعاره نموده رو براه آوردند چنانچه بر وقت هنگام معروضت رسیده فرستادهای قمر الدین خان را دریافتند که کارها همه بر نهج معهود است گویند که در تعویض نیابت وکلای بادشاهزاده عمده الملک احمد آباد امیری از اعیانیان در نظر به مراتب ظاهر که طلب خان بخاطر گذشت که در تعمیر او کار ... نصرت قبول این کار خواهد بود •

• رباعی •

بیدی است عظیم بر کسیدن خود را ... از حمایت حاسد بر گزیدن خود را
... مک چشم نماید اموخت ... ببینی همه کس را و ندیدن خود را

... در کارخانه ... و مشیت فردی ... تا عالی مراتب ... اسباب این سرانجام می یافت که از تنائی ... حسن معاشرت با ... بدوست ملک ... شاهزاده ... مناسب ... از ... صلات روز افزون خسروانه و الا رتبه پنجهزاری ذات چهار هزار ... سوار بلا شرط و خطاب شجاعت خان و عطیات خلاع فاخره ... و علم و نقاره و فیل و صوبه داری از تغیر وکلای بادشاهزاده اصالةً ... این خوشنودی سرکار جودهپور رسید جمیع مراتب امور نظامت را بآئین ... و اطوار پسندیده چنانچه مرکوز خاطر قدسی منظور بود سرانجام میداد ... عمر ... در میان نیامد و چه در عهود ماضیه و از منه لاحقه تا اکنون ... ۱۱۷۰ ... و هفتادم است هیچ صوبداری را طول مدت امر ... و ... و رونقی که در ایام حکومت او روی نموده بود ... خواص و عوام و مشهور و معروف است ... زبان در ... و یاد خوشی ان ایام می نمایند اتفاق ... • فرد •

... لشکری از دولت و شهری ...

و او در عنفوان جواني بهمرکابی بادشاهزاده محمد مراد بخش وارد این دیار شده مانده در حکومت ناظمان بصیغهٔ نوکري و تهانه داری و فوجداریها اوقات میگذرانید و از مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند غائبانه بمنصب و بندگي درگاه والا سرفرازي یافته تهانه دار پیتها پور گشته و در ابتدا بخطاب محمد بیگ خانی و ازان بعد که حسن کاردانی و جانفشانی بعرض مقدس رسیده خطاب کار طلب خان و فوجداري کري و بعد آن عامل دهولقه شده تا آنکه از انتقال غیاث الدین محمد خان بمتصدی گری بندر سورت و ازانجا به نیابت صوبه از نیابت باصالةً بوالا رتبه امارت و ایالت کامیاب گشته . از انتقال او بادشاه زاده عالیجاه محمد اعظم شاه به صوبداری رونق افزا شدند الحاصل بعد و رود شقهٔ خاص مضمون آنرا مخفی داشته بلا توقف داخل خیمه گردیده شروع به نگاه داشت سپاه نموده روانه احمد آباد شد و در اندک فرصت رسیده بتاریخ دوم شهر رجب المرجب موافق سال هزار و نود و شش داخل بلده فاخره زینت البلاد احمد آباد گردید و شقهٔ خاص را بقمر الدین خان خلف مختار خان که ازین ماجرا اطلاعی نداشت نموده دخیل کار گشت و قمر الدین خان بعد چند روز بموجب حکم اقدس بمالوه شتافت و محمد طاهر دیوان صوبه و قاضی ابو الفرح وغیره منصبداران متعینه صوبه و اعیان و اشراف بلده آمده ملاقي شدند کار طلب خان بنابر بندوبست و حفاظت طرق وشوارع جا بجا تهانجات متعلقه نظامت کسان خود را فرستاده به تنظیم و تنسیق مهمات مشغول گشت و همدران آوان پرگنه پتلاد در جاگیر والای بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه از حضور معلی تن کردید و چون سابق بیست و نه هزار و ششصد و هفتاد و یک روپیه عوض یک ماهه طلب مردم سه بندي همراهی شاه وردي خان که در ایام تعلق بودن پرگنات اولپهه سورتهه بجاگیر پادشاهزاده عالیجاه از خزانه عامره احمد آباد حکم شده بود تا حال بسرکار عائد نه گشته پایبافی گذشته و وجهه بقاوی که در پتلاد مانده باشد وضع نموده تتمه تنخواه نمایند و درین مادّه حکم والا بنام دیوان صوبه شرف صدور پیوست و شیر افکن خان واد شاه وردي خان

به فوجداری جونه گد از انتقال پدرش سربلندی یافت و در سال هزار و نود و هفت معتمد خان بمتصدیگری بندر سورت از تغیر صلابت خان خلعت امتیاز پوشیده رسید و بهلول شیروانی که به منصب پانصدی ذات و سه صد سوار بلا شرط مفتخر بود به فوجداری جونه گده از تغیر شیر افگن خان معین گشت و حسب الحکم والا بعز صدور پیوست که صوبه باتفاق دیوان و میر بهاء الدین بخشی صوبه یک هزار سوار انتخابی از حوالی بلده احمد اباد فراهم آورده بهمراهی سید محمد رفیع منصب دار که برای آوردن این جماعه از حضور تعین شده در سرکار نوکر نگیرند و علوفه دو اسپه سه اسپه از شصت روپیه و یک اسپه سی روپیه بقرار سراسری و ماهیانه جماعدار پنجاه سوار یک صد روپیه بلا قصور وصولی مقرر دانسته زریکه از بابت ابواب وضعی موافق معمول وضع باید کرد بر مواجب افزوده چهره نماید و داغ نقد بر اسپان آنها کرده از تاریخ داغ معینی کمند بسط گرفتن ضامنی معتبر وجهه دو ماهه علی الحساب از خزانه عامره داده روانه حضور پرنور گردانند بعضی ازانها که قابل منصب باشد نظر بر همان مواجب منصب مقرر سازند چنانچه بموجب حکم اقدس بعمل آورد و بیر دیوان صوبه بجهت ترمیم حصار بلدهٔ پتن حکم اشرف صدور یافت و از معروضهٔ دیوان صوبه بعرض اقدس رسید که چون در سال گذشته حسب الحکم معلی ورود یافت که بسبب گرانی و پریشانی حال عرایای بلدهٔ احمد اباد تا یک سال محصول غله معاف شناسد چنانچه سبق ذکر یافت و ازان بعد بدستور سابق می گرفته باشند لیکن امسال بسبب کمي بارش نسبت بسال گذشته غله گران است در صورتیکه ضبط محصول بمیان خواهد آمد غربا نالش خواهند نمود حکم جهان مطاع عالم مطیع صادر شد که متصدیان محال سایر مقرر نمایند که تا نرخ غله نسبت بنرخی که نظر بران گرانی محصول معاف شده بود یک سوای زیاده نشود حاصل غله منذویات نگیرند و در سال هزار و نود و هشت محمد طاهر دیوان صوبه باضافه منصب و خطاب امانت خانی سربلندی یافت و میر غازی از انتقال میر بهاء الدین خان به تعلقه بخشی گیری و وقایع نگاری مفتخر گشت و همدرین سال

به دیوان حکم معلی شرف ورود یافت که هفت هزار روپیه از خزانه عامره مستحقان بلده احمد آباد به استصواب صدر صوبه دست بدست رساند و بجهت ارسال مرتبی هلیلهٔ سیر درختان واقعه جانیانیر وموضع رکهیال معموله برگنه حویلی احمد آباد بجهت صرف خاص و بنابر مرمت ممر آب جاری از منبع آب کاریز خیرات بمسجد ملک شعبان گجراتی متصل دروازه سلاح فروش و برسانیدن دو هزار روپیه بلا قصور از خزانه بموجب التماس قاضی القضات خواجه عبد الله ه سیادت پناه سید محمد سجاده نشین حضرت شاه عالم قدس سره در معتاد موجب شد و با نصرام آن مهام به دیوان صوبه احکام قدسی نزول کرامت شمول فرمود و همدران ایام از معروضه معتمد خان متصدی بندر سورت بعرض اقدس رسیده که محمد اکبر از خزانه ناکامی بر آمده به بندر مسقط پیوست و بعد از التماس سیدی یاقوت خان قلعه دار دندا راجپوری بعرض معلی رسید که محمد اکبر با چند غراب جنگی باراده رفتن ایران دیار بدان بندر پیوست و حاکم آنجا که او را امام میگویند باستمالت و دلجوئی پرداخت و بعد چندی از معروضهٔ اخبار نویسان بندر سورت بدروهٔ عرض پایهٔ سریر خلافت مصیر رسید که محمد اکبر تا سه ماه در بندر مسقط بسر برده و ازانجا بترسیل رسل و رسایل استدعای استمداد و اعانت از شاه سلیمان والی ایران نموده بود شاه مرقوم استدعا به بندر دار بندر عباسی متعلقه ایران دیار نوشت که چند غراب بمسقط فرستاده محمد اکبر را با همراهانش راکب ساخته رساند و ناظمان و محافظان طرق بمکان خودها لوازم استقبال و شرایط ضیافت به آداب پادشاهانه بجا آورده از بندر عباسی تا اصفهان رسانند حکم اشرف عز صدور یافت که اخبار را داخل وقایع حضور نمایند و پادشاه زاده عالیجاه محمد اعظم شاه بهادر که در تعاقب او مامور بودند یرلیغ رفت که معاودت نموده برکاب ظفر انتساب پیوندند و شیر افکن خان از تغیر بهلول شیرانی بفوجداری جونه گده دفعه ثانی سرفرازی یافت و مختار خان از تغیر معتمد خان بمتصدی گری بندر سورت خلعت متد پوشید و در سال هزار و نود و نه چون عنایت خان فوجدار جودهپور ودیعه

حیات سپرده بود بعد رسیدن این واقعه بعرض اقدس اعلی حکم والا شرف نفاذ یافت
که کارطلب خان بجودهپور رفته خبردار باشد چنانچه او بدانصوب رفته بضبط
و ربط مهام آنجا پرداخت و در حضور اقدس تجویز بیاست صوبه داری احمد
آباد بدیگری در پیش شد . هنوز مقرر نه شده بود که این خبر در گجرات
و جودهپور چه افواهی و چه از گفتن مردم بعماسر شهرت یافت ازانجا که تمامی
سپاه و همراهانش سکنه بلده احمد آباد بودند از استماع این خبر هراسیمه شده
دست از نوکری کشیده رو به احمد آباد آوردند حتی بعضی از شاگرد پیشه
طریق موافقت بآنها نمودند از دریافت این معنی کارطلب خان باستمالت
آنها پرداخته شرح حقیقت حال سپاه خود را بتقاضی اعتضاد عبد الله که بواسطه
عرض معروضه او بود نوشت و بعرض مقدس معلی رسید ازانجا که بادراک ظفر
انتساب بنابر تمشیت مهم دکهن فوج و سرداران مطلوب بودند تعین شدن دیگری
بصوبجات و مهام دیگر اقتضا نداشت و بر بندوبست و نظم و نسق صوبه احمد
آباد و نقش کاردانی و شجاعت کارطلب خان در پیشگاه خلافت و جهانبانی
درست نشسته بود رای جهان آرا چنان اقتضا کرد که فوجداری جودهپور بضمیمه
صوبداری احمد آباد متعلقه باشد مراحم پادشاهانه با مساعدت بخت بلند
و طالع ارجمند شامل حال او شده صوبه گجرات اصالة از تغیر وکلای پادشاه زاده
عالیجاه و فوجداری جودهپور بضمیمه آن باضافه منصب از اصل و اضافه
منصب پنج هزاری ذات چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بالا شد و چهار هزار
سوار مشروط صوبه و فوجداری جودهپور مضاف صوبه دار الخیر اجمیر و پتن و دو
کرور دام انعام و خطاب شجاعت خان و عطای نقاره و یک زنجیر فیل از حلقه
خاصه و صدور فرمان عالیشان رتبه برتری امارت و ایالت یافت و نظر علی بخطاب
اسمه و باضافه هفتصدی ذات و سه صد سوار سرفراز شد و صوبه مالوه در عوض
گجرات حسب الخواهش به پادشاه زاده عالیجاه مقرر و عطا گردید چون درگ
داس راتهور که بانی اغوای محمد اکبر بود از تعاقب افواج قاهره در تنگنای
جبال تل کوکن عرصه را تنگ دیده محمد اکبر را راکب جهاز ساخته و خود جدا

شده از دریای نربدا عبور نموده بعزم شورش و هنگامه آرائی بصوب هندوستان و ماوراء راهی گشت شجاعت خان به بندوبست ماوراء چندی توقف نموده و خاطر جمع کرده کاظم بیگ محمد امین خانی که مردی سپاهی نفس بود به نیابت آنجا گذاشته به احمد آباد معاودت نمود گویند که هنگام تعیین نائب بفوجداری جودهپور باکثری از منصبداران متعینه صوبه و جماعداران نوکر خود تکلیف نمود هیچکس از خوف فساد راجپوتیه که درآن وقت اجیت سنگه و د راجه جسونت زمیندار متوفی و علی الخصوص که درین بین درگ داس بانفاق او بشورش برداشته بود قبول نمی کرد کاظم بیگ از روی تهور و جلادت نیابت را بدیرفته ماند شجاعت خان بجهت او تجویز منصب مناسب نمود و همدرین سال امانت خان دیوان صوبه که بتقدیم خدمت و حسن تردد در امور مالی تا بلغ وجه می پرداخت از موط عاطفت حضرت شاهنشاهی باضافه منصب از اصل و اضافه دو هزاری ذات و خطاب اعتماد خان مفتخر و مباهی گشت و ضمیمه دیوانی صوبه احمد اباد و متصدی گری بندر سورت از تغیر مختار خان تفویض یافت و سید محمد محسن برادر زاده سید ادریس خان که خویش او باشد به نیابت دیوانی مقرر گردید *

تعیین یافتن نقد زکوة در مکان فروخت

همدران آوان حکم اشرف بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که چون سابق عاشران زکوة اجناس در مکان خریداری میگرفتند و رونه می دادند دریں ولا مقرر سازند که در مکان خرید اجناس بجهت زکوة تاجران مزاحم نشده بدون تشخیص قیمت و ملاحظهٔ اجناس سربسته پارچه وغیره موافق بیجک سپرده تجار چتهی رونّه بمهر خود بدهند که هرجا تاجران متاع را بفروشند عاشران آنجا محصول موافق ضابطه خواهند گرفت و از تاجران موچلکا بگیرند که چتهی ادای زکوة بمهر عاشران مکان که چتهی رونه شده برساند و بدین مضمون بجمیع دیوانیان صوبجات ممالک محروسه احکام صادر شد مخفی نماند که عبط

محصول در مکان فروخت بجهت این معمور شد که جنس دران مکان بنسبت بمکان خرید بقیمت زیاده می شود و باعث افزایش محصول است لیکن چون تاجران بعضی اجناس را در مکانی که ضبط محصول معمول بوده می فروختند نقصان می شد لهذا بار دیگر حکم ضبط محصول در مکان خرید صادر شد چنانچه در محل خود گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی در سال هفتاد و هفتم افضل القضاة خواجه عبد الله بعرض اقدس رسانید که در بلده احمد آباد بعضی پیادهای عدالت و کچهری چهل و یک و دیوانی وغیره بی علوفه خدمت میکنند و از مردم بلده آنجا مبلغی می ستانند و انواع ایذا و اضرار بآنها میرسانند و بر سر طرق و شوارع مردم را دوانیده باعث از آنها چیزی می گیرند لهذا از پیشگاه معدلت دستگاه بنام دیوان صوبه حکم جهان مطاع عالم مطیع زینت صدور یافت که متصدیان آنجا نگذارند که پیادهای بی نوکر را نگاه ندارند و به نوکران قدغن کنند که از کسی چیزی نگیرند و اگر بگیرند تنبیه و تادیب نمایند و حقیقت را از قرار واقع و نفس الامر بحضور بنگارند همدرین سال دو بهل با چهار راس گاو گجراتی پیشکش اعتماد خان دیوان صوبه از نظر اقدس گذشت درجهٔ بدیوانی یافت و شیخ محی الدین عدل صوبه و امین احد جزیه رخت هستی بر بست و چون شیخ اکرم الدین پسر ادای ذمه مطالبه پدر را بعهده خود قبول نمود لهذا ضبط اموال موقوف شد و خدمت بشیخ اکرم الدین تفویض یافت درین هنگام قاضی القضات خواجه عبد الله بعرض اشرف اعلی رسانید که اکثر مستحقان سرکار سورتهه بموجب اسناد حکام و جاگیرداران زمین مدد معاش دارند و نمی توانند که بحضور رسیده سند حاصل نمایند و متصدیان آنجا بعلت سند درگاهی زمین را ضبط می نمایند و بحسب ظاهر آن جماعه همین است حکم والا شرف صدور یافت که دیوان صوبه بعد تحقیق استحقاق و قبض و تصرف آنها را گذارد و سند بدهد و کسانیکه قدرت بر آمدن نزد دیوان صوبه نداشته باشند همانجا کس معتمد خود را فرستاده که تحقیق استحقاق آنها نموده سند بدهد ٭

برپا شدن فساد متیه‌ها در بهروچ

از سوانح سترگ ایام صوبداری شجاعت خان برپا شدن فساد متیه‌ها در بهروچ - شرح این اجمال و تبیین این مقال آنکه متیه قومی اند که در ملک خاندیس و بگلانه سکونت دارند و به امر کسب و کار وغیره اوقات بسر می بردند و مسلمان گفته می شوند و سبب اسلام ابا و اجداد آن جماعه و فرقه که در صوبه احمدآباد اند و آنها را مومنه و گروهی در اکهه سورتهه اند خواجه می نامند رهنمونی و مشاهده خرق عادات سید امام الدین قدس سره که مقبره ایشان در موضع کرمته عمله پرگنه حویلی احمدآباد در هشت کروهی واقعه است جمع کثیر و جم غفیر از اقوام متفرقه هنود شرف اسلام در یافته دست ارادت داده متابعت سید اختیار نموده اند مذهب شان در خلاف مذهب جمهور پس از رحلت سید مذکور اختلاف در مذهب بهم رسیده چند شعبه شده اند و غریب اعتقاد دارند که بصدق نیت و خلوص عقیدت سال بسال ده یکی هرچه بهمرسانند حتی اگر کسی را ده فرزند باشد یک فرزند تعلق به سید می دادند بعوض فرزند وجه قیمت در صورت رضامندی سادات اولاد سید میرسانند و مانند میراث میانه اولاد سید مریدان تقسیم می شوند و هر کدام از اولاد سید امام الدین از ممر مداخلت وجوه ده یکی از مریدان تعیش می نمایند و مریدان را در جهاز عروس نیز میدهند الحاصل عجب اعتقاد و طرفه ارادات دارند و کثیری از مومنه در ظاهر در گروه هنود میان قوم و قبیله خود بهمان شیوه هنودی بوده و در باطن بمتابعت سید می باشند چون در آن ایام نوبت ارشاد به سید شاه جی نامی از نبایر سید امام الدین مذکور رسید چندین هزار کس از اولاد متیه‌ها و مومنه‌ها بهم رسیده بودند سید شاه جی را از کثرت متابعان و آمد وجوه نذر رتبت و منزلت بدرجهٔ اعلی پیوست اکثر اوقات در پس پردهٔ حجاب اقامت داشته کمتر با مردم ملاقات می نمود و هرگاه مریدان از اطراف و اکناف بزیارت ایشان آمده اظهار اشتیاق می کردند پای خود را از پرده بیرون می داشتند مریدان از راه عقیدت و نیاز مندی این معنی را از عطیهٔ کبری و نعمت عظمی پنداشته

به قدمبوسی می رسیدند و چون ضابطهٔ مریدان این سلسله است که دست خالی بمصافحه نمی پردازند بقدر مقدور نذر می نمایند ابتدا به قدم سیّد از روپیه و اشرفی مبلغهای کلی نثار می شد ازانجا که در عهد سلطنت حضرت خلد مکان اهتمام کلی در امور شریعه و ابطال مذاهب مخترعه و بدعت شنیع و تقید شدید بود اکثر مردم برای خدا بهم رسیده این معنی را دستگاه موجبات خودها قرار داده از راه عصبیت که شیوهٔ ذمیمهٔ بشریت است جمعی را به تهمت رفض متهم ساخته در انهدام بنیان عمر وجود شان می پرداختند و برخی را بقید و حبس می انداختند یکی ازانها حقیقت شاه جی و زیاده روی مریدان را در پیشگاه سریر خلافت مصیر بمعرض عرض مقدس رسانید آنحضرت باستماع این معنی از راه دین پروری بصدر و قاضی صوبه حکم نمودند که سید را بحضور ترسیل سازند تا تفتیش عقیدت و تحقیق مذهب ایشان نموده شود چون دران هنگام سید شاه جی در جوار مزار سیّد اعلاء الدین سکونت داشت مأموران امر والا اعلام بنام سید نوشته مصحوب چندی برای طلب فرستادند سیّد از آمدن باحمدآباد ابا نموده فرستادها را بیرون کرد شجاعت خان بموجب اظهار قاضی جمعی از همراهان فوجدار تازه دین پور سرکردگی سید [illegible] نام جماعدار برای آوردن سید تعین فرمود سید را چون طاقت مقاومت آنها نبود طوعاً و کرهاً راهی شد گویند که هنگام برآمدن از خانه خود را مسموم ساخت که بعد طی اندک مسافت تسلیم شد و برخی بر آنند که بعد رسیدن به احمدآباد باطلاع ناظم طلب حضور وقت مراجعت از ملاقات ناظم سم را بکار برده خود را روانهٔ عرصهٔ ملک عدم گشت و در مقبرهٔ اجداد خویش مدفون شد چون مقدمهٔ سید بانجام رسید پسر او را که درسن دوازده سالگی بود روانهٔ حضور کردند و خبر رحلت او بمریدان دور و نزدیک او رسیده موجب کدورت خاطرها گردید عرق حمیت مریدان قوم مهیته بحرکت آمده بمظنهٔ اینکه ناظم صوبه سید را مسموم ساخته به قتل رسانیده طلب قصاص از واجبات و حسنات شمرده قعود ازان مستوجب سیاست تصور نموده گروه انبوه فراهم آمده از برنا و پیر و صغیر و کبیر با اهل و عیال از

سر مال و منال و وطن بر خاسته و از جان عزیز دست شسته روانه صوب احمدآباد شدند و به کنار دریای نربدا محاذی بهروچ رسیده چون ازانجا از کشتی عبور دُرست شد شروع بگذشتن نمودند فوجدار بهروچ بدریافت خبر آمدن اینفریق بهیئت مجموع بنابر تحقیقات کشتی‌ها را بند نمود چون جمعی گذشته بودند کشتی را جبراً گرفته باقی ماندها جماعه خود را از آب گذرانیده تا رسیدن این خبر بفوجدار و آمدن بجهت ممانعت همه‌ها گذشته با فوجدار زد و خورد نموده بغلبه تمام قلعهٔ بهروچ را گرفتند فوجدار با همراهیانش درین چپقلش کشته افتاد و قلعه بتصرف آن گروه در آمد و برعایا و سکنه آنجا تعرض مالی و جانی نرسانیده قلعه را استحکام داده رحل اقامت انداختند و در اندک فرصت جمع دیگر از هم مشربان واقعه طلب آمده بآنها پیوستند باطلاع این هنگامه فوجدار بروده وغیره آن نواحی بر سر آنها رفته بنابر قلبیت مکان که قلعهٔ مذکور بر سر تپهٔ مرتفع واقع شده و یک طرفش دریای نربدا می گذرد و از کثرت آن فریق کاری نه ساخته بی نیل مقصود برگشتند و قوت و مکنت میته‌ها تزاید پذیرفته بین العوام شهرت گرفت که حربه بر آن جماعه کارگر نمی شود چون چندی بر آمد و مکرر از منهیان اخبار صوبه کیفیت وقوع این واقعه بعرض اقدس اعلی رسید به شجاعت خان ناظم صوبه یرلیغ قضا تبلیغ بقدغن تمام عز ورود یافت که بدفع آن گروه و انتزاع قلعه بهروچ پرداخته نائره تمرد و فساد آنها را بآبیاری تیغ تیز فرونشاند لهذا فوج آراستند و لشکر پیراسته بسر کردگی نظر علی خان و مدار بابی و متصدیان متعینه فوجداران و همراهیان خود تعین فرمود لشکر فیروزی به بهروچ رسیده بمحاصره و تهیه اسباب قلعه کشائی و به ساختن ساباط و دمدمه و [illegible] بردن سلامت کوچه و قایم نمودن مورچال اشتغال ورزیدند و آن گروه [illegible] اکثر بیرون آمده دست بردهای نمایان بظهور میرسانیدند و جنگ توپ [illegible] قایم گشت و بقول الامور مرهونة باوقاتها روزی چند برین و تیره [illegible] الجانبی صورت نه بست ازانجا که نیر اقبال پادشاهی در اوج سعادت درخشنده [illegible] داشت و ستارهٔ بخت آن فریق در احتراق نکبت بحضیض خواری [illegible]

ازدهام نافرجام و معاندت قلعه سودی نه بخشید چون آن گروه باطل پژوه بی سودا و بی سودار نا آزموده کار از اطراف و جوانب فراهم آمده محکوم دیگری نمودند و آگهی از محافظت و طریقهٔ قلعه داری نداشتند ● فرد ●

به فعل چون عشرات زمانه نا مضبوط　　به طبع چون حرکات سپهر نا موزون

از فضای آسمانی که چندین اتفاق دست داده نظر بر کثرت و استواری مکان خود غره شده گاه بگاه از برج و باره بغلت و بدون بینش اهل و عیال و حاجت ضروری عالم بشریت غیبت می نمودند و این معنی بر مردم مورچال لشکر فیروزی منکشف گشت بیوسته در انتهاز فرصت نشسته فاو طلب می بودند قضا را نیمروزی که وقت اجل مسمی آن طایفه در رسیده بیمانه عمر اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعةً و لا یستقدمون لبریز گشت روز حادثی که ● فرد ●

پرنده دران سوز ناک آفتاب　　همی گشت در روغن خود کباب

چون آفتاب به کمال حدت تابش داشت از یکجانب دیوار حصار و برج که اکثر مستحفظان آنجا بنابر اطفای نایره آتش جوع رفته و چندی که مانده بودند سایهٔ طلب گسسته کناره گیر بودند مورچالیان لشکر ظفر توامان که در نابوی چنین وقت شیوهٔ حزم و احتیاط را مرعی می داشتند بدریافت این معنی از مساعدت بخت و اقبال بادشاهی انگاشته نردبانی چند که برای این روز اماده داشتند بر دیوار قلعهٔ گذاشته بالا بر آمدند و تا آگاهی یافتن جمعی که در سایهٔ و بر بستر بیخبری مانند بخت حقیقه خویش غنوده بودند بخوابگاه عدم آسایده دروازه قلعه را بر روی فوج خود گشایش داده فتح الباب نمودند سپاه فیروزی که مستعد و چون حلقهٔ نظر بر در داشتند بلا توقف یورش نموده گروه گروه و جوق جوق از سور برپذده الله الله گویان بحصار در آمدند و نایرهٔ قتال و جدال را مشتعل ساخته شروع به کشتن و بستن و انداختن نمودند و مخالفان نیز از هر چهار طرف هجوم نموده بمدافع پیش امده داد مردانگی و مردمی داده بر خاک هلاک می افتادند چون کسته شدن بر خودخواهی بیر خود موجب رفع درجات می پنداشتند بی با کانه جان بازی می نمودند اگر بحسب اتفاق کسی ازانها

اسیر پنجهٔ تقدیر میگردیدند از صیاد خویشتن بعجز و زاری درخواست می نمود که از همراهیان قافله دور می مانم بزودی مرا ملحق ایشان ساز و هر که نوبیه کشته شدن نیافت دیگران از هم گذرانیدند و اکثری از زن و مرد خودها را بی مددگاری دیگری در آب زنده افگندند و بگرداب نیستی فرو رفتند شاید کم کسی زآنها کشتی حیات بساحل نجات رسانیده باشد نورالدین بهتئی جمعدار نیز ترددات نمایان درین معرکه نموده با جمعی از عسکر فیروزی بدرجهٔ شهادت رسید و فتح نصیب اولیای دولت قاهره شد و آتش فتنه مفسدها فرو نشست بعد معروض این واقعه دربار گاه سپهر اشتباه شجاعت خان مورد تحسین و آفرین گردید مخفی و مستور نماند که اکثر سوانحات از عهد حضرت خلد مکان سمتی است چنانچه سبق ذکر یافته چون سال این سانحه بواقعی معلوم نه گشته قیاسی اندراج یافت اگر تقدیم و تاخیر یاکم و زیاده در رویداد مذکوره بقلم آمده باشد معذور است همدرین سال ناظم صوبه بعد انفراغ فساد مفسدها و کردن پیش کش مقرری و بندوبست صوبه متوجه نظم و نسق مارواړ گشت و تا آخر ایام نظامت ششماه در احمدآباد و شش ماه در مارواړ میگذرانید در احمدآباد هنگام بودن در مارواړ بهاری داس دیوان خانگی شجاعت خان باستصواب دیوان صوبه و قاضی وغیره متصدیان بادشاهی بمهام مرجوعه می پرداخت و نسبت آمد و شد هرساله بندوبست وامنیت طرق و شوارع توجه احسن بوده است و در سال هزار و صد و یک شجاعت خان بجهت اخراجات لشکر چون هنوز بندوبست مارواړ حسب الخواهش بعمل نیامده بود التماس مساعدت از خزانهٔ عامرهٔ صوبه نمود و در حضور اقدس بدرجهٔ اجابت رسیده حکم مقدس معلی بنام اعتماد خان دیوان صوبه عز ورود یافت که یک لک روپیه از خزانه بعد گرفتن تمسک بمهر او بدهد و در دو سال آن وجهه را از جاگیرات اش بمعرض وصول در آورده داخل خزانه نماید و نیز از معروضه شجاعت خان بعرض بارگاه سپهر اشتباه رسید که قلعهٔ اعظم آباد دو سال است که از شدت باران شکست و ریخت بهم رسانیده و سابق در نیابت شاه وردی خان مرحوم برطبق حکم والا مرمت شده ...

اعلی عز نفاذ یافت که دیوان صوبه در آورد ترمیم نموده مرمت نمایند و در سال
هزار و صد و دو چون اکثری مساجد بلده احمدآباد مرمت طلب شده بود ناظم
صوبه بیست و هفت هزار و پنجاه روپیه در آورد آن نموده بحضور ارسال داشته
بود حکم اقدس صادر شد که بمنظوری دیوان صوبه بمرمت رسانند و شجاعت
خان بنابر بندوبست و سد پیش کشی زمینداران ملک جهالاوار و کاتهیاوار لشکر
کشیده بدان صوب شتافت موضع تهان معموله او که در آنجا مسکن زمینداران
کاتهیان بود تاخته قلعه آنجا را که انها پناه گاه خود ساخته بودند منهدم کرده
معاودت نمود و هم درین سال قحط سالی و [illegible] در بلده [illegible] و سورت
و احمدآباد وغیره و اکثری امکنه ظاهر گشت چنانچه خلق کثیر راه نورد وادی عدم
گشتند چون حکم وصاشیم [illegible] بجه جزیه [illegible] میان پرگنه پالن پور جالور
وغیره رسیده بود ناظم بکمال خان جالوری [illegible] تمام نوشت چنانچه
از به محمد [illegible] خود که به [illegible] پرداخت تاکید نوشته
اعانت بالدان شیخ اکرم الدین امین احد جزیه بتقدیم رسانید و چون بهادر
[illegible] فوجداری [illegible] از محمد بهلول شیرانی تغیر شده بود ازانجا که بندوبست
[illegible] واقعی داشت حسب التماس شجاعت خان بحال شده و هم درین سال
سید محمد صالح سجاده نشین قطب الاقطاب حضرت قطب عالم [illegible]
جهان فانی را بدرود نموده بعالم بقا انتقال فرمود - هم دران ایام [illegible] درک
[illegible] راتهور که در [illegible] دست تطاول دراز ساخته [illegible] و تاراج
[illegible] می پرداخت رسیده شجاعت خان بنابر بندوبست و [illegible]
[illegible] او بجودهپور شتافته [illegible] وقت اکبر [illegible] به دستور
معمول قدیم آبا و اجداد انها [illegible] در عوض جاگیر نمود و بعضی را تجویز
[illegible] و جاگیر به کاظم بیگ نائب را داشت و بنابر سلوک و مراعات [illegible]
آنها را گرویده خود ساخته بتقدیم نوکری و کار پادشاهی سرگرم کرد و به کمال
خان جالوری فوجدار پالن پور و جالور ساچور [illegible] راتهور مذکور بتاکید
نوشت که از پالن پور بجالور شتافته خبردار باشد و چندی در جودهپور توقف

ورزیده کاظم بیگ را با فوج شایسته بسمت میرته که خبر آوارگی درگ داس اصغا یافته بود تعین نمود و بفوجدار آنجا تاکید نوشت که از عرابچیان و کرایه کشان موچلکا بگیرد که آینده اسباب تجارت را از راه اودیپور باحمد آباد میرسانیده باشند و خدمت فوجداری پرگنه مذکور را از تغیر سُجان سنگه بنام کنور محکم سنگه مقرر نموده خاطر خود را از بندوبست جودهپور جمع ساخته در شهر جمادی الاول باراده احمد آباد بر آمده رسید و بموجب نوشته صفدر خان بابی که از طرف شجاعت خان به فوجداری پتّن اشتغال داشت بجهت مرمت قلعه کهتولی و سادپره که بر آورده یک هزار روپیه شده بود بعامل آنجا بدستخط نوشته فرستاد که بزودی به ترمیم آنجا پردازد و در سال هزار و صد و سه از روی سوانح احمد آباد بعرض اقدس رسید که شیر افگن خان فوجدار سورتهه نوشته که چهار دیواری قلعهٔ مصطفی آباد عرف جگت از شدت باران شکست و ریخت بهم رسانیده مفسدان نواح افتادن دیوارهای قلعه را بهترین واسطه کوته اندیشی خودها یافته اند حکم اشرف اعلی عز صدور پیوست که اعتماد خان دیوان صوبه بزودی معمار و شخصی معتمد را بفرستاد که شروع بتعمیر نمایند - همدرین سال سید ادریس خان فوجدار و تیولدار نریاد بقضای الهی فوت شده دیوان صوبه برای ضبط اموال او عمله و بعله ضبطی را فرستاد چون این معنی بعرض اقدس رسید حکم عدالت شیم بنام دیوان صوبه عز ورود یافت که باین قسم مردم که وارثان آنها ملازم سرکار باشند مزاحم نشوند مال او را بوارثان او وا گذارند - شجاعت خان ناظم صوبه بنابر گرفتن پیش کش و بندوبست تصوف چهالاوار بر آمده بود تحصیل وجه پیش کش ذمه زمیندار و مشخص پرگنه که بد حد مشروط بود به شیخ محمد زاهد نائب فوجدار آنجا بجهت بندوبست تاکید نموده بدستور معین هر ساله عازم جودهپور گشت و بهاری داس دیوان جدیدی خود را بتمشیت امور مالی و ملکی باحمد آباد رخصت نموده فوجداران و تهانه داران صوبه در خبرداری بندوبست و محافظت شوارع و طرق تاکید متمردان تاکید نوشت شیخ محمد فاضل منصب دار که از حضور پرنور به

بردن کاغذ حال حاصل پرگنات و موازنه ده ساله صوبه رسیده بود بموجب اظهار
او دستکات از دفتر دیوانی بنام دیسائیان و مقدمان پرگنات صوبه مصحوب
منصبداران متعینه کچهری دیوانی فرستاده بود ازانجا که بعضی جاگیرداران
در رجوع کردن دیسائیان اهمال می ورزیدند شمه حقیقت ان به شجاعت
خان که دران ایام بجودهپور قیام داشت نوشت و بهاری داس بموجب اشاره
او سزاولان شدید تعین نموده دیسائیان را رجوع کرده داد . همدرین ایام قاضی
محمد شفیع بخدمت قضای پرگنه میرته از حضور سرفرازی یافته رسیده شجاعت
خان را دید چون احوال قاضی مذکور بعسرت بود یک روپیه روزانه از طرف خود
تا بهم رسیدن پسه مهر نموده برهمان پرگنه که در جاگیر مشروطی فوجداری
جودهپور داشت تنخواه داد و در شهر جمادی الاول بعد انفراغ بندوبست
مارواز بعزم احمد آباد . آمده کوچ بکوچ متوجهه گشت چون در منزل
چوبنگ معموره پرگنه کری که هنگام عبور آب بهمی نمی نمود بنا حداثت
یک دهنه چاه بعنایت الهی نمود چون عامل پرگنه کهرالو متعلق جاگیر وجاهت
خان درخواست استمداد نمود لهذا به ممارزبهی که دیانتاً بفوجداری تعلقه
قیام داشت نوشت و در سال هزار و صد و چهار از روی روز نامچه سوانح
احمد آباد فرستاده محمد جعفر سوانح نگار معروض اقدس معلی گشت که
شجاعتخان سر دیوان گفت که از مدت یک ماه کار خلق الله بری روپیههای
چلنی بند است چون به گماشته عبد اللطیف داروغه دار الضرب گفتم که
روپیههای چلنی کم وزن شده و صرافان در نرخ آن پول بنا کم میدهند این
معنی باعث نقصان خلق الله است و صرافان می گویند که وزن روپیههای
چلنی مقرر کرده بدهید گماشته مذکور از عبد اللطیف جواب آورد که بدون حکم
والا این معنی نمی توانم بعمل آورد حکم والا بنام امانت خان دیوان صوبه صادر
شد که روپیه کم وزن را موافق ضابطه حضور بسکه حال برسانند ازانجا که حسب
الحکم اعلی مقرر گشته روپیه یک سرخه و دو سرخه و سه سرخه را روپیه و اگر
از سه سرخه کم باشد نقره اعتبار نمایند باید که صرافان موجلکا بگیرند که تا سه

سرخه روپیه را رائج سازند و اگر روپیه کمتر از سه سرخه باشد بدار الضرب برده سکه
رسانند - همدران سال فرد بر آورد مرمت حصار شهر پناه بلده احمد آباد عمارات
باغ و تالاب کانکریه بمهر دیوان صوبه بنظر اقدس گذشت که چهار هزار و دو صد
و پنجاه و چهار روپیه خرچ دارد حکم اشرف زینت صدور یافت که مبلغ از خزانه
عامره آنجا گرفته مرمت نمایند چون بنابر ترمیم واقعه اعظم آباد سید محسن
نائب اعتماد خان هفت هزار روپیه از خزانه عامره داده بود و این معنی از
روی افراد واقعه بلده احمد آباد بعرض اعلی رسید حکم والا صادر شد چون زر داده
صوبه‌دار و فوجدار از خود مرمت نکنند و زر را واپس نگیرند - همدران سال بعرض
اقدس رسید که اجیت سنگه باغوای درگا داس در تهلها استقامت ورزیده
مصدر شورش و فساد است بنابر آن فرمان واجب الاذعان در باب تاخت ملک
جودهپور و تنبیه و تادیب مفسدان به شجاعت خان ورود یافت لهذا بسرعت
هرچه تمامتر روانه آنصوب گشت موازی دو صد عرابه پر از سنگ مرمر که شجاعت
خان از تن برای عمارت مسجد و مدرسه و مقبره بنا نموده خود نگاهداشته
باحمد آباد رسید و از نوشته صفدر خان بابی نایب فوجداری آنجا ظاهر شد که
اگر هزار عرابه از سنگ مرمر مطلوب باشد سرانجام می تواند شد و
سلطان نامی بخدمت وقایع نویسی میرته از حضور سرفرازی یافته رسنده
شد و در سال هزار و صد و پنج سلطان نظر وکیل نواب قدسی القاب بادشاه زاده
اعظم شاه بعرض اقدس رسانید که جنسی که بموجب نوشته بادشاهزاده
احمد آباد نساجی و ابتیاع می شود بعلت محصول متصدیان آنجا مزاحم می
شوند حکم مقدس بنام اعتماد خان دیوان صوبه عز ورود یافت که نوشتهای
از حضور عالی بادشاه زاده در باب خرید جنس فرمایش بنام متصدی سرکار آن
والا شان میرسید ملاحظه نموده نقل آن بمهر او گرفته مطابق آن جنس مسطور
را وا گذارد و بجهت محصول متعرض نشوند و نیز حکم اقدس ارفع اعلی بنام
ناظم صوبه مصحوب خواجه حسن در باب انهدام بتخانه واقع بدنگر رسید لهذا
محمد مبارز بابی که به نیابت فوجداری آنجا می پرداخت بقدغن نوشت

که بموجب حکم اشرف بتخانه آنجا را منهدم سازد و چون شیر افگن خان
فوجدار و تیولدار سورته بدیهات پرگنه دهندوقه بمحل جاگیر ناظم متعرض شده
مواشی آنجا را برده بود بموجب نوشته عامل بنجا در ملازمت داد مواشی
و عدم مزاحمت دیهات او نوشته و همدرین سال محال سنه پتن که تعلق
بخالصه والا داشت از پیشگاه وصل و در بجاگیر شجاعت خان مرحمت شد
و عبد الغنی نامی بمتصدی بلده پتن معین گردید نایب متبنی دیوانی
فوجداری پتن از تغییر صفدر خان بابی و حیدر خان از پیش خود مقرر نموده بود
بدستور سابق مفوضه شد و همدرین سال کاظم بیگ به نیابت فوجداری
جودهپور و پرگنات متعلقه آنجا بود و فوجداری آنجا شیر
خان میواتی مقرر نموده خط از ملازمت آنجا ساخته بطعمهای
محمد آباد معاودت نمود و سال هزار و صد و از نوشته متصدیان جودهپور
به شجاعت خان ظاهر شد که میر شفیع حسین ده آنجا دوازدهم شهر
شوال ربیعت حسنات بتاریخ قلعه آنجا مجدد از درگاه فلک
بارگاه میر محمد رفیع ... قلعه آنجا تعین شد و همدرین
سال محمد بهلول شیروانی فوجدار ترواره رخت هستی بر بست و فوجداری
آنجا به محمد بیگ خان تفویض یافت و درین هنوز گرانی غلات بدرجه
بود شجاعت خان بعاملان پرگنات بتاکید نوشت که هر جنس غله که در پرگنات
پیدا شود بحسابه حصه جاگیرات و حصه خالصه باحمد آباد می فرستاده باشند
که در معموریت آنجا به فروش رسد و نگذارند که احدی از بقالان خریده ذخیره
تواند کرد و دیگر اموا بمتصدیان بلده مقرر ساخت که بنرخ خرید غلات
فروخته بود و بعدا و مساکین برسد و محتکرین از غله فروشان وغیره هم ذخیره
و انبار نکند چون عمارت کاریز که آب از آنجا بمسجد جامع وغیره مساجد معمور
و شکست و ریخت بهم رسانیده بود از روی فرد مرسله دیوان صوبه که برآورد
یک هزار روپیه و دو صد شده معروض اقدس گشت حکم جهان مطاع عالم
مطیع شرف صدور یافت که برای این قسم امور خیر جاری تا خیر نمی کرده

باشد همین که فتوری راه یابد فی الفور مرمت نمایند و نیز بنابر ترمیم مسجد جامع ساختهٔ شیخ احمد واقعهٔ بلدهٔ پٹن دو هزار و پانصد روپیه بدیوان صوبه حکم سید که از خزانه عامره رساند و میر حیات الله امین پرگنه دهولقه از خدمت تغیر شده بجهت ادای محاسبه بحضور رفت و خدمت آنجا بمیر محمد باقر اصفهانی تفویض یافت و چون از روی روزنامچه سوانح احمد آباد حقیقت گرانی بعرض اقدس رسید حکم شد که بدستور سنه جلوس معلی صد روپیه اضافه در لنگر مقرر نمایند تاوقتی که نرخ بدستور سابق برسد شجاعت خان بدستور معهود متوجهه مارواڑ شده بعد انفراغ و اطمینان خاطر ازانجا در ماه ذی الحجه باحمد اباد مراجعت نمود در سال هزار و صد و هشت قاضی القضات خواجه عبد الله بعرض اقدس رسانید که فرش سنگین قدیم دروازه را بکهڑ بندر احمد آباد مشرف دریای سابرمتی شکست و ریخت بهمرسانیده و مترددین هنگام عبور تصدیع می کشند حکم والا بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که زود مرمت نمایند و درین قسم امور خیر که باخراجات جزوی سرانجام شود انتظار حکم حضور نه کشند * مصرع *

در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

و نیز بموجب عرض قاضی القضات در باب تجهیز و تکفین مردم مترددین و مفلس لا مالک و لا وارث حکم جهان مطاع واجب الاتباع کرامت صدور یافت که به دیوانیان ممالک محروسه نگاشته آید که در جائیکه بیت المال باشد از خزانه بیت المال والا از خزانه جزیه برای تجهیز و تکفین موتی لاوارث و لا مالک بقدر ضرور بتصدیق قاضی آنجا تنخواه می نموده باشند چون مسجد واقعه قصبه دهود مرمت طلب شده بود بموجب فرد بر آورد مشتمل بر یک هزار و چهار صد و سی روپیه مرسله اعتماد خان دیوان صوبه حکم والا صادر شد که زود تعمیر نمایند و همدرین سال بدستور معهود شجاعت خان بعد از بندوبست و گرفتن پیش کش مقرری صوبه متوجهه مارواڑ گشت و قریب هشت ماه درانجا توقف ورزیده در شهر جمادی الاول بعزم احمد آباد بر آمده رسیده

و بامورات مرجوعه پرداخت و همدرین سال تلاق بیگ نامی گرز بردار بنابر رفع مناقشه لاکها ورن مل برادرش فوجدار نوانگر وغیره ر مقدمه استغاثیان سورٹهه از درگاه آسمان جاه مقرر شده آمد و چون درین سال محمد عمار بابی نایب فوجداری پتن که بر موضع سانپره معموله سرکار پتن بجهت تنبیه کولیان رفته بود بعد تاخت و آتش دادن آنجا هنگام برآمدن تیری از شست قضا مقتل او شده مقتول گردید - شجاعت خان نیابت فوجداری آنجا از انتقال و بعد خان بابی داد ، برای محمد اعظم وغیره پسران محمد عمار بابی خدمت مناسب تجویز نموده و فوجداری گودهره از تغیر محمد بیگ خان به محمد مراد خان از حضور معلی تفویض یافت و چون بمسجد جامع معظم بود و مسجد محله تساول بنا نموده سید ابو تراب شکست و ریخت رسانیده و چهار هزار و یک صد و شصت و چهار روپیه بر آورد مرسله دیوان صوبه حکم والا بجهت مرمت بدیوان صوبه شرف صدور یافت و نیز حکم اقدس قبول فرمود که دیوانیان ممالک محروسه سرشته محصول سایر بنید اسم تجار در مکانی که بوده بدانند بحضور بفرستاده باشند و همدرین سال فوجداری ترواده از تغیر محمد بیگ خان بنام اصالت خان مقرر گردیده و در ماه شعبان اعتماد خان که به دیوانی صوبه و متصدی گری بندر سورت سرفرازی داشت و سید محسن خویش او به نیابت دیوانی در احمد آباد می پرداخت در بندر سورت ودیعت حیات سپرد *

التجا آوردن درگداس راتهور و فرستادن سلطان بلند اختر و صفیة النساء بیگم پسر و دختر بادشاه زاده محمد اکبر به سعي شجاعت خان و روانه شدن راتهور به درگاه معلی در رکاب سلطان

همدرین سال برهنمونی طالع درگداس راتهور که از صدمت افواج قاهره در شعاب جبال آواره مصدر شورش و فساد بود سلسله جنبان عفو تقصیرات

شد تفصیل این مجمل آنکه چون از مدتی سلطان بلند اختر و صفیة النسا بیگم
پسر و دختر بادشاه زاده محمد اکبر که در هنگام آوارگی خود بدرگ داس حواله
کرده رفته بود و او از آسیب افواج پادشاه در مکان شعاب جبال صعب و شدید
که عبور طایر خیال دران دشوار باشد روزگار بسر می برد درین وقت چون ایام
نکبت او بسر آمده روی بهبود و زمانه بهی رسیده بود خطی بنام ایسر داس
که از قبل شجاعت خان بامانت و شقداری بعضی محال می پرداخت که
اگر شجاعت خان قول بدهد و با پذیرای ملتمسات بجناب اقدس آسیب
افواج متعینه جودهپور بمکان او نرسد صفیة النسا بیگم را بحضور والا بفرستم
چنانچه آن نوشته را بجنسه نزد شجاعت خان فرستاد و او بحضور اقدس روانه
نمود بمجرد گذشتن از نظر انور حکم والا بپذیرایی آن شرف نفاذ یافت
و احکام والا بنام شجاعت خان صادر گشت که استمالت خاطر درگ داس
نموده صبیه محمد اکبر را بسامان و سرانجام لایق طلبداشته روانه حضور نماید بعد
وصول یرلیغ معلی بر طبق اشاره شجاعت خان ایسری داس نزد درگ داس
که در مکان صعب اقامت داشت رفته به سخنان عقلی و نقلی استمالت
داده راضی بفرستادن بیگم نموده آمد و فوج و سامان و سرانجام لائیقه همراه
گرفته باحمد آباد رساندند شجاعت خان ایسر داس را که مصدر این امر
شده بود همراه بیگم روانه حضور گردانید چون بیگم بتقبیل قدوم جد بزرگوار
مستفید شد حضرت ظل سبحانی را نظر بر اینکه آن والا مکان را خواندن
مصحف مجید و کلام حمید از کجا دست داده باشد آتونی را برای
تدریس ایشان تجویز فرمودند بیگم عرض نمود که درگ داس از راه قدویت
آتونی از اجمیر برعایت معقول درانجا طلب داشته بود چنانچه بتعلیم
او حافظ کلام الله شده ام ازین معنی نقش بندگی درگ داس در خاطر
اقدس منقوش گشت و دلالت تقصیراتش بعفو مقرون گردید حکم والا به
پذیرائی مطالب درگ داس شرف صدور یافت و ایسر داس را حکم شد که
که رفته سلطان بلند اختر و درگ داس را بحضور بیارد و بنام شجاعت خان

احکام مطاع صادر گشت که در سرانجام این کار موجب کمال مجرای خود دانسته لوازم سعي تمام بحضور رساند و در سال هزار و صد و هشت حسب الحکم معلی به محمد محسن ولد اعتماد خان که از انتقال پدرش بوالا رتبه دیوانی صوبه سرفراز شده بود صادر شد که یک لک روپیه بر وجه مساعده درگ داس راتهور ازانجمله پنجاه هزار روپیه بعد آمدن جودهپور و هزار پس از رسیدن احمد آباد بستصواب شجاعت خان ناظم صوبه از خزانه عامره بعد گرفتن تمسک بمهر درگداس از تحویل خزانچی تنخواه نماید و پرگنه میرتهه معموله سرکار جودهپور مین ابتدای فصل خریف او دیدن در جاگیر راتهور مرحمت شد و فرمان عالیشان در تحسین و آفرین مخصوص و زیر سنگ گرو نردار بنام شجاعت خان شرف صدور یافت و بدستور معهود بعد اطمینان خاطر از بندوبست صوبه و گرفتن پیشکش متوجه جودهپور گشت و فرمان مرحمت عنوان مخصوص گر نرداران و اسیر داس بدانجا رسید شجاعت خان پسر داس را در نزد شاهزاده سلطان بلند اختر و درگ داس رخصت کرد چنانچه بعد آمد و شد مقرر عهد و پیمان موکد و موطد و وصول پروانجات تنخواه مساعدت و مداخلت جاگیر درگ داس همراه سلطان آمد شجاعت خان بلوازم استقبال و پیش کش پرداخت و با درگ داس لازمه رفتگی و سلوک بمرتبه اتم بظهور آورده سلطان را با درگ داس تا بقدر سورت رسانید حسن علی خان و شاه بیگ که از حضور معلی بخابر استقبال و اتالیقی سلطان مقرر شده بسورت رسیده بودند سلطان و درگ داس را بحضور بردند و کمال حسن خدمت شجاعت خان در پیشگاه خلافت و جهانبانی شد چون یک لک و بیست و هفت هزار روپیه و سه صد و نود و پنج روپیه در وجه طلب نقدی شاه زادهٔ محمد بیدار بخت بر خزانه صوبه تنخواه شده پیش از رسیدن پروانه که بنام اعتماد خان بود او فوت شد لهذا حسب الحکم معلی در باب تنخواه آن وجهه بموجب استدعای سرکار پادشاه زاده عالم و عالمیان بنام محمد محسن دیوان صوبه شرف صدور یافت و همدرین سال حیات الله و محمد مقیم و محمد باقر عمال معزول پرگنه دهولقه

که بحضور پرنور رسیده بودند و برآمد آنها درست نشده بموجب حکم والا کر.
برداز شدید تعین شد که هر سه عمال را نزد محمد محسن دیوان صوبه بردد
بالمواجهه رعایا برآمد و محاسبه آنها را درست نماید و نیز حکم مقدس بنام
دیوان صوبه رسید که مبلغی که بابت تصرف حصه خالصه شریفه بر ذمه لاکهه
وغیره پسران و نبیره ماچی زمیندار اسلام نگر لازم الادا ست آنرا بوصول رسانند
و چون از روی سررشته بعرض اقدس رسیده بود که سه صد و نود اشرفی و پنج
لک و هشت هزار و چهار صد و پانزده روپیه لغایت شهر شعبان سال گذشته در
خزانه احمد آباد موجود بنابران حکم والا شرف صدور فرمود که دیوان صوبه آنرا
بازریکه تا ورود این حکم فراهم آمده باشد بلا توقف و تا خیر ضابطه و قاعده
معین روانه حضور فیض گنجور نماید و همدرین سال سید محسن که سابق به
دیانت اعتماد خان با امور دیوانی صوبه می پرداخت بعاملی و امانت
پرگنه دهولقه سرفرازی یافت و خدمت کوتوالی بلده از تغیر میر عتیق الله
بخواجه قطب الدین در پیشگاه خلافت و جهانبانی مقرر شد و حکم اشرف
بصدور پیوست که سوای جمعیت متعینه ناظم صوبه که بیست و دو سوار
و پنجاه پیاده همراه کوتوال معزول مقرر بودند یکصد نفر پیاده از سرکار والا
بدرماهه دو صد و هیجده روپیه که بعد وضع قصور و دوامی وغیره آن یک صد
و نود و روپیه میشود همراه او مقرر دارند و علوفه آنها از تحویل خزانچی
خزانه صوبه بتصدیق کوتوال تنخواه دهند و پانصد روپیه بلا قصور وعوض از
خزانه عامره در وجه انعام شیخ محمد عیسی غوثی مرحمت شد . بدیوان
صوبه حکم رسید که بمعرفت قاضی ابو الفرح قاضی صوبه تنخواه نماید . به
حسب الحکم معلی بنام دیوانیان صوبه ممالک محروسه بمهر عمدة الملک
مدارا المهام اسد خان بصدور پیوست که پروانجات در باب بار خواست عطا ـ
تنقیح معاملات و احکام مطاعه که از روی وقایع و سوانح بنام دیوانیان صادر ـ
گردد جواب آن در وقت نمی رسد بنابر آن بدیوانیان صوبه نگارش پذیرد
جواب پروانجات و احکام قدسی رو برو بشرح و بسط می نوشته باشند و احد ـ

نگار نمودند که جواب مقدمه از مقدمات نگاشته حضور ساطع النور موقوف
بر مثنوی نماند چنانچه بمضمون عرض بنام محمد محسن دیوان صوبه وصول
فرمود و همدرین سال متصدی گری بندر سورت از انتقال اعتماد خان بامانت
خان مقرر شد و او آمده دخیل کار گردید و چون از روی اوراق وقایع چکله بود مبنی
عمال سرکار چندیری بعرض اقدس رسید که نظر بنگ ولد ساتی نیک مقصدان
دور بردار که حسب الحکم معلی بنام سید نیوت خان بوده بود از احوال بحضور
نبوده میرود ظاهر نمود که چون در سوای تالاب باغ و تنها پوره اجین بدر که
باصطلاح هندی ناک گویند موجود نیست بلکه پا پیاده نمی همه مسدود
نموده حکم جهان مطاع واجب الاذعان صادر شد که بدیوانیان صوبه جات مرقوم
گردد که اسپان یام ڈاک چوکی بعهده بوجدانی مهر کشته که در هر چوکی
که اسپ سقط شود موجداران از خود عوض سقطی اسپ به دهند که تا حین
احکام مقدس نشود و سررشته بحضور بفرستند چنانچه بمضمون مرقوم حکم
اشرف بدیوان صوبه رسید - همدرین سال شیخ نور الحق بمنصب احتساب
بلده سرفرازی یافته دخیل کار گردید چون وصیلت بلدۀ شیخ کرم الدین صدر
صوبه مزین بمهر خود بدفتر والا فرستاده و نوشته که اهل معاش اسناد خود را
برای تصحیحه رجوع نمی کنند بدین جهت در دست شدن نسخه بحالی
معوق رو میدهد لهذا حکم اشرف بنام دیوان صوبه صادر شد که تأکید جماعه قدغن
نمایند که اسناد خودها موافق ضابطه و معمول بصدور راجع سازند که بعد
ملاحظه تصحیحه نسخه مرتب ساخته بحضور ارسال دارد و همدرین سال
خدمت متصدی گری به سید محسن تفویض یافت حکم معلی رسید که چهار
هزار روپیه به مستحق و مستحقات بلدۀ احمد آباد از خزانه عامره باتفاق
قاضی و صدر وقائع نگار رسانند و چون از روی اوراق وقائع سورٹهه مرسله میر
ابو طالب وقایع نگار حقیقه شکست و ریخت حصار بعرض اقدس رسید حکم
شد که دیوان صوبه به تعمیر آن پردازد و همدرین سال در اکثر پرگنات صوبه و بضلع
جهالاواڑ خصوصاً کمی باران رو داده چنانچه از پٹن تا جودھپور یکسان خشک

سالي بود که کاه و آب پیدا نمي شد و هفتم شهر جمادي الاول شجاعت خان بعزم جودهپور از احمد آباد روانه گشت و محمد پردل شیرازي از تغیر اصالت خان از درگاه گیتي پناه بفوجداري بتروده سرفرازي یافت و محمد مومن نامی بقلعداري جودهپور مقرر شده رسید و حسب الحکم اقدس بمهر بخشي الممالک مخلص خان بناظم ورود یافت که محمد فاضل را بنابر اخبار نویسي محمد اکبر باغي که در آن وقت طرف ملتان شیوع داشت بطرف صوبه تهتهه تعین نماید که قرار واقع اخبار او را بدرگاه معلی میرسانیده باشد و حسب الحکم اقدس بمهر وزیر الممالک اسد خان بنام ناظم صوبه ورود یافت که حسب الحکم جهان مطاع عالم مطیع نگارش مي یابد که ان شجاعت و معالي پناه از هر یک زمینداران و فوجداران و تهانه داران صوبه متعلق خویش جدا جدا محلکا بایں مضمون به ستانند که اگر باغي ابتر در حدود متعلقه او بیاید باش بادشاه زادگی او نداشته بی ملاحظه در کشتن و بستن او سعي بلیغ نمایند و اگر همراهان باغی اظهار کنند که او پادشاه زاده است گوش بحرف انها نکرده در قتل و اسر باغی حتی الامکان مساعی نمایان بتقدیم رسانیده او را معلول و یا مقتول گردانند و اگر خلاف این حکم معلی بعمل آورند بانواع عذاب و عقاب پادشاهی که نمونه قهر الهی است گرفتار خواهند شد چنانچه بموجب حکم مقدس تقید به عمل آمد چون محمد مومن قلعدار جودهپور استعفای خدمت بحضور ارسال داشته بود حکم جهان مطاع آفتاب شعاع رسید که شجاعت خان که یکی از همراهیان خود را که لیاقت این کار داشته باشد برای حراست آن قلعه مقرر نموده بحضور لامع النور معروض دارد لهذا لطیف بیگ نامي را قلعهدار ساخت چون بنابر بعضی امور سرانجام مهام دیواني صوبه از محمد محسن ولد اعتماد خان بعرصه ظهور نمي رسید در اواخر این سال خواجه عبد الحمید ولد خواجه عبد الله قاضي القضاة که بعد شرف اندوزی حج بیت الله الحرام بملازمت اقدس فایز گردید به تفویض دیواني صوبه از ابتدای نصف ربیع پارس ئیل آن سال از تغیر محمد محسن مامور گشت چهارم شهر ذیقعده به بلده احمد آباد رسیده بامر مامور

سرگرم کار گردید و چون هنگام آمدن از کولیان موضع کهنبایت شوخی نموده بودند همان جا مقام نموده قلعه در آنجا بنا نهاده بهانه مقرر ساخت و حسب الحکم اقدس به دیوان صوبه رسیده که پیشکاران و دیوانیان صوبجات که از حضور سعادت گنجور مقرر شده اند همه معزول دیوانیان بدستور سابق پیشکاران خانگی کار می کرده باشند چون از اوراق سوانح صوبه یار علی داروغه ڈاک معروضه مقدس گردید که ناظم صوبه گفت که محال سایر بلده در تنخواه بنده است بریدوالا در صوبه احمد آباد اکثر مردم پوره نو آباد کرده اند و از غرابها غله در آنجا آورده محصول را خود متصرف می شوند بدین صورت نقصان می شود حکم قضا شیم بنام دیوان صوبه شرف نفاذ یافت که بتحقیقت آن رسیده بتاکید مقرر سازد که غله فروشان اجناس را در پوره جات نواحداث فرود نیارند و بدستور معمول در مکان قدیم می آورده باشند تا نقصان محصول سبحانی خان که محال سایر در تنخواه اوست نشود از آنجا که درین ایام به حضور بوضوح پیوست که بعضی مردم از راه تلبیس پروانجات جعلی بدیوانیان صوبجات رجوع می نمایند بنابر رفع اشتباه مقرر گشت که نقل پروانجاتی که بنام دیوانیان از حضور صادر شود روبرو بمهر خود ارسال حضور می نموده باشند لهذا بشرح صدر حسب الحکم مقدس بمهر مدارالمهام عمدة الملک اسد خان زیب فرمود و بعز معروض قدسی گشت که صرافان سکنه بلده احمد آباد باهم اتفاق کرده روپیه های کم وزن رائج نموده هنگام دادن کم وزن می دهند و وقت گرفتن از غربا و مساکین آنجا سر یک روپیه دو تنکه و سه تنکه می ستانند و بدین جهت نقصان باکثر غربا میرسد حکم اشرف جهان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ یافت که ناظم صوبه و دیوان از صرافان مچلکا بگیرند که موافق دستور حضور لامع النور روپیه ها را که بیازده ماشه و دو سرخ باشد رائج نمایند و آنچه از آن کم وزن باشد رائج نکنند از روی اوراق وقایع صوبه مرسله غیاث الدین محمد بعرض اقدس رسید که سابق در باغ شاهی و گلاب باغ وغیره خیلی گلزار بود و گلهای گلاب بسیار می آمد و درین روزها در باغات مذکور درخت آملی و پیپل دراز و سایه دار که از سایه آنها و از

کمي آب درختان میوه خوب بار نمی آرد اگر درختان آملی وغیره بریده شوند و آب بقدر کفاف برسد باغات خوب می شوند بنابران حکم مقدس به دیوان صوبه شرف صدور یافت که بتحقیقت وا رسیده انچه مقرون بطراوت و افزونی محصول باغات باشد مقرر نمایند و تاکید کنند که باغات ضایع نه شوند والا داروغه از عهده جواب خواهد بر آمد *

مقرر شدن امینی خزانه اموال بیت المال بقضات ممالک محروسه

همدرین سال بموجب حکم اقدس در صوبجات امینی خزانه اموال بیت المال بقضات آنجا تفویض یافت چنانچه درین باب حکم اقدس رسید که امینی آن محال را متعلق بابو الفرح خان قاضی آنجا نمایند و نیز مقرر شد که هر سال در موسم زمستان بفقرا و مساکین صوبه احمد آباد یک هزار و پانصد ردا و یک هزار و پانصد کمل بقیمت سه هزار روپیه که یک و نیم روپیه فی ردا و نیم روپیه کمل باشد بطریق خیرات از سرکار والا باتفاق قاضی و صدر آنجا در بلده و پرگنات متعلقه که مسکن فقرا و مساکین باشد بقدر حال قسمت می نموده باشند و زنار داران پرگنه سیفور نزد شجاعت خان استغاثه نمودند که موجداران و عاملان بعلت بیگار قاصدی مزاحم احوال زارعان می شوند این معنی باعث پریشانی حال مستغیثان می گردد بهذا بنابر عدم مزاحمت این جماعت از ابواب ممنوعه بارگاه والا است نوشته داد و صدر عبد الغنی نامی را بتعهد جنگل تری ضلع محمود اباد وغیره تعیین نموده و پرگنه ... و ... محالات دیگر از پیشگاه خلافت و جهانبانی درین سال بجاگیر ... مرحمت گشت و همدرین سال فرمان والا شان قدر نوامان و خلعت ... و جمدهر از روی فضل و عاطفت مصحوب خواجه محمد ... گرز برداران بناظم صوبه ورود فرموده و بباره نین پور بیرون بلده رسیده ... دوازدهم روز شنبه ماه ذیحجه شجاعت خان بلوازم استقبال پرداخته بعد تقدیم

اداب موافق ضابطه گرفت و همدرین سال بنابر بعضی مقدمات بانی میان محمد خان بابی نائب فوجدار بتی و شجاعت خان سوی مرجی بیهم رسیده و او ازانجا برخاسته امد و با معزول نمودن نایب دیگر بنابر محافظت به محمد بهادر شیرانی نوشت و او یک جماعدار را بتعین این امر نموده فرستاد و خدمت بهانه داری کاچنه از انتقال دولت سو میره بنام سید علی تجویز نمود و فوجداری سورتهه از پیشگاه خلافت و جهانداری به محمد بیگ خان تعویض یافت *

مقرر شدن اخذ زکوة و محصول گهتره پارچه در مکان خریداری سیاه پارچه و باب عرب در سال هزار و صد و نه

حسب الحکم والا بمهر جملة الملک اسد خان در باب اخذ محصول در مکان خرید بنام خواجه عبد الحمید خان دیوان صوبه بدین مضمون شرف ورود یافت که دریتولا بعرض مقدس رسید که پیش ازین ضابطه مقرر بود که تجار محصول امتعه در مکان خرید ادا نموده چتهی حاصل می نمودند و در یک سال در مکان دیگر بانها مزاحمت نمیرسید بنابی الحال مقرر شد که محصول در مکان فروخت میگرفته باشند و درین صورت محصول از قرار واقع بضبط نمی اید و میر محمد باقر وغیره تجار بسبب اخذ زکوة در محال فروخت و قید ضامنی وغیره نالش داشتند حکم جهانمطاع لازم الاتباع صادر شد که از شریعت و فضیلت پناه فضائل و کمالات دستگاه قاضی محمد اکرم تحقیق نموده امد که گرفتن محصول از مکان خرید جایز هست یا نیست بعد استفسار فتوی بمهر قاضی القضاة بدفتر معلی رسید و این مقدمه مفصل و مشروح بعرض اشرف اعلی پیوست یرلیغ والا کرامت صدور یافت که محصول و زکوة بیوپاریان در مکان خرید می گرفته باشند چنانچه درین باب بدیوانیان ممالک محروسه نوشته شد می باید که وزارت پناه نیز بعاشران احمد اباد مقرر سازند که حاصل از بیوپاریان در مکان خرید

بدستور سابق می گرفته باشند و احتیاط کنند که فوت و فرو گذاشت بوقوع نیاید
چنانچه تا اکنون بهمین ضابطه ازان تاریخ بعمل می آید چون بموجب حکم والا
گرفتن محصول در مکان جدید مقرر شد ازان امتعه باب جهازات که به بندر
مبروت محصول آنراهم متصدیان احمد آباد بضبط در آوردند و ازین صورت کمی
در محصول بندر رو داد لهذا محمد کاظم بیگ متصدی بندر کهمبایت نوشته که
از ابتدای آبادی بندر مذکور حال معمول بوده که تجاران و سوداگران جنسی
را که بجهت بردن بندر مذکور از بلده احمد آباد ابتیاع می کردند در آنجا برای
عبور مزاحم نمی شدند و محصول آن در بندر بضبط در می آمد و در مکان دیگر
مثل پرگنه بروده و برپاد وغیره هرگز اخذ محصول معمول نبود الحال دران مکان
که محصول می گیرند این معنی باعث بر هم خوردگی محصول و آبادی
بندر است و هنگام روانه شدن جهازات مخلی میگذرد امیدوار است که
حکم معلی بنام دیوان صوبه صادر شود لهذا آن وزارت پناه مقرر سازند
که درین باب موافق معمول بعمل آرند و کسی مرتکب خلاف معمول
نگردد و درین باب تاکید دانند و نیز همدرین سال بنابر نالش میر باقر داروغه
دارالضرب بلده حکم معلی بنام دیوان صوبه رسید که مقرر سازند که طلا و نقره سوای
دارالضرب گداز نه شود تا نقصان محصول نگردد و بموجب عرض شریعت پناه قاضی
القضاة محمد اکرم مقرر شد که محبوسان چبوتره های کوتوالی صوبجات و قلعه
جات که چیزی مال نداشته باشند در موسم زمستان کلاه و قبا و سراویل و در
تابستان کلاه و ردا و سراویل بتصدیق قاضی صوبه از خزانه بیت المال آنجا می
داده باشند درین باب حکم مقدس معلی بنام دیوان صوبه ورود یافت چون
گماشته شیخ اکرم الدین امین اخذ جزیه بناظم صوبه ظاهر ساخت که ذمیان پرگنه
محمود آباد از سالهای پیشین و صولی اند امسال بحمایت دیسائی و سیتهه
های آنجا در ادای جزیه ذمه خودها دفع الوقت می نمایند بنابر آن بمیر
عبد الغنی نایب فوجداری آنجا تاکید نوشت که ذمیان را رجوع باخذ جدید
نموده دیسائی وغیره را منع نماید و محمد بهادر شیرانی را نایب فوجداری پتن

معبر نمود و همدرین سال ترک داس را تهور که در رکاب شاهزادهٔ نامدار اختر بحضور
اقدس شتافته بود چنانچه سبق ذکر یافته چون شرف اندوز تقبیل سده سنیه و عتبه
ملک رتبه گردید بمرحمت خسروانه و سرفرازی ممتاز گشت و جاگیر نوازش یافت
و او نظر بر حقوق دیرینه مهاراجه جسونت سنگه متوفی التماس عفو زلات
و تقصیرات اجیت سنگه پسرش را که آوارهٔ دشت ناکامی بود نمود از پیشگاه
فضل و عطا بدرجهٔ اجابت مقرون گردید و بعطای منصب و فوجداری و جاگیرداری
جالور و سانچور از تغیر مجاهد جالوری کامیاب گشت مخفی نماند که غزنی
خان جالوری جد کلان مجاهد در عهد سلطان مظفر عرف نتهو آخرین سلاطین
گجراتیه از سابق بفوجداری و جاگیرداری سرکار جالور قیام داشت در هنگام تعلق
پذیرفتن ممالک گجرات بممالک محروسه بتسخیر حضرت عرش آشیانی
انار الله برهانه برهنمونی بخت بیدار بندگی درگاه فلک بارگاه پذیرفته در سلک
بندگان والا منسلک گشت بعطوفات سلطانی در باره او مبذول گشته بموید سوابق
امین بحالی جالور بدستور سابق مبتهج گردید و بتقدیم خدمات سرکار گیتی
مدار بهمراهی ناظمان مامور گشت چنانچه از سوق کلام سوانح ایام مذکور
واضح ولایح است گویند که اسلاف غزنی خان که مسقط الراس شان بهار
است از مدت ممتد بنابر امیری با جمعی از وطن برآمده وارد این دیار گشته با
سلاطین گجراتیه بسر می برد و درین سال بنابر مصالح امور ملکی که * مصرع *

صلاح نیک و بد ملک خسروان دانند

جالور به اجیت سنگه عطا گشت و مجاهد جالوری به فوجداری و جاگیرداری
پالن پور و دلیسه سرفرازی یافت که تا حالت تسوید این اوراق اولاد او بطناً بعد
بطن بدان امر مامور می شده اند مگر در عهد پادشاه شهید محمد فرخ سیر رحیم
یار خان نامی فوجدار پالن پور شده به احمد آباد آمد و فوجی را فراهم آورده
بدان صوب شتافت با غزنی خان عرف فیروز جالوری مصاف داد اما بمقصد
فایز نه گشت غزنی خان نذر و پیش کش بدرگاه گیتی پناه فرستاده به بذل
اموال فرمان بحالی حاصل نمود و جاگیر حصّه ذات و تابینان و مشروط که در

صدی ذات و ششصد سوار است از پرگنه مذکور تنخواه داشت و ما بقی به
تنخواه جاگیر داران مقرر بود از بدایت حدوث فتن درین دیار و اختلال
اوضاع سلطنت بطریق زمیندارانه آنجا را متصرف اند و از تقدیم خدمات
پادشاهی متقاعد و چندی از امکنه اطراف و جوانب را بجبر انتزاع نموده در
تحت خود در آوردند و جواب راستی نمیدهند القصه چون درین ایام
امانت خان متصدی بندر سورت ودیعت حیات سپرده بود و یک گونه
شورش برهته درین سمت اشتهار یافت شجاعت خان ناظم صوبه نظر علی
خان را با جمعیت شایسته و متعینان صوبه بجهت محافظت آنجا تعین
فرمود و اطمینان سکنه بندر گشت و از پیشگاه خلافت و جهانبانی متصدی
گری بندر سورت بدیانت خان مفوض گردید و به شجاعت خان یک
زنجیر فیل از حلقه خاص مصحوب شیخ محمد فاضل گرز بردار مرحمت
شد و فیروز خان میواتی نایب فوجداری جودهپور رخت هستی بر بست
لهذا شجاعت خان شیخ محمد فاضل زاهد را که به نیابت فوجداری بدره
گام می پرداخت بفوجداری جودهپور تعین فرمود و فوجداری و عاملی پرگنه
دهولقه محال خالصه شریفه از تغییر سید محسن بمیر محمد باقر که در حضور
انور مقرر گشته بود رسیده بامر مامور پرداخت و در سال هزار و صد و ده حسب
الحکم اقدس در ماده انتباع یک هزار راس اسپ فی راس دو صد روپیه بمهر
جمله الملک بنام دیوان صوبه ورود یافت *

مقرر شدن اخذ محصول سیاه پارچه وغیره باب عرب در بندر سورت

چون از معروضه متصدی بندر مبارک سورت بعرض والا رسید ... ...
سررشته فرضه بندر ظاهر شد که هرگاه سابق حسب الحکم اعلی محصول ... ...
و چهل دو در مکان خرید مقرر شده بود محصول سیاه پارچه وغیره باب ... ...
آمدنی احمد آباد و اسباب دهولقه وغیره محال متعلقه صوبه ... فرضه ضبط ...

می آمد و بتجار رسید آن امتعه موافق ضابطه حاصل نموده بمتصدیان محالات احمد آباد رجوع می نمودند و بعد از آنکه در طبق یرلیغ معلی محصول در مکان فروخت مقرر شده محصول همگی اسباب احمد آباد و تصویه وغیره در فرضه بعمل در آمده و الحال که بموجب حکم والا بدستور سابق محصول در مکان خرید قرار یافته متصدیان محال عدالتی احمد آباد حاصل سیاه بازچه وغیره محالات را خلاف قانون در احمد آباد گرفته تجار را داخلا می دهند و این معنی باعث سرگردانی معمول قدیم و نقصان سرکار والا می شود و درین باب بنام خواجه عبد الحمید دیوان صوبه حسب اشرف بهر جمله الملک مدار المهام اسد خان صادر شد که بمتصدیان محال عدالتی احمد آباد مقرر سازند که موافق سند و آمد برای محصول سیاه بازچه وغیره باب ناعرت و اسباب تصویه وغیره مزاحم نشوند تا بدستور قدیم اخذ محصول در فرضه بعمل آید که نقصان سرکار والا نشود و از تجار غنیمتی بگیرند که متاع که در آنجا خرید رسید ادای محصول آن نزد متصدیان بندر باورک سورت می آورده باشند سابقاً بموجب تلگ بنابر عدم موافقت ناظم صوبه با محمد خان بابی و بعضی امرا از نیابت فوجداری پتن شده درینولا بموجب التماس شجاعت خان حضور طلب گردید براه مالوه راهی گشت و محمد بهادر شهزادپی که از بعضی عهده حین به نیابت فوجداری پتن مقرر گشته بود بنابر زیاده و کمی وجه نقدی که موافقت نه کرد موقوف داشته فوجداری آنجا به سید کالی که به نیابت فوجداری هالول و کالول می پرداخت تعویض نمود چون نورهای شکاری پیش کش والا که هر سال بحضور می فرستاد درینولا که یورهای مقرری بحضور رسید حکم اقدس به شجاعت خان شرف صدور یافت که یورهای دیگر ارسال دارد بنابر آن به سید کالی فوجدار پتن و دیگر فوجداری سانتپور که از جانب راجه اجیت سنگهه بود و فوجدار هلود و کمال خان جالوری که از انتقال پدرش بفوجداری و جاگیرداری پالن پور سرفراز شده و دران اکثر یوز پیدا می شود تحریر تاکید نوشت و خود بنابر بندوبست و گرفتن پیش کش زمینداران بر آمده پس از انفراغ

بدستور معهود روانهٔ جودهپور گردید و در سال هزار و صد و یازده چون عرض
داشت پادشاه زادهٔ محمد اکبر از نواحی سیستان بجناب اقدس نموده
استدعای صوبه از سرحد داشت بنابر استمالت پادشاه زاده فرمان مرحمت
عنوان و خلعت فاخره برای محمد اکبر و حسب الحکم والا بنام شجاعت
خان و درگاداس که سلسله جنبان این امر بود مصحوب خواجه محمد و
محمد رضا گرز برداران به احمد آباد رسید ثانی الحال بوضوح پیوست که
فرستادن عرض داشت فریبی از عدم بدانست موقوف ماند شجاعت خان
بموجب اظهار عامل دهندوقه محال جاگیر درگاداس بجهت تنبیه و تادیب
کاتهیان که مصدر فساد آنجا گشته بودند به محمد بیگ خان فوجدار سورته
نوشت از روی افراد سادهٔ مرسله شیخ هدایت الله سوانح نویس بعرض
اقدس رسید که در عیدگاه جای برای مصلیان تنگی می نماید حکم اقدس
بنام دیوان صوبه صادر شد که بناجات دو را بر طرف نموده مکان را وسعت دهد
سبحان الله دران وقت جای برای مصلیان تنگی می نمود اکنون بعد یک
صف تمام مصلی نیست همدران سال مدرسه هدایت بخش و مسجد بنا نمود
شیخ محمد اکرم الدّین صدر که بمبلغ یک لک و بیست و چهار هزار روپیه صرف
عمارت آن شده اتمام پذیرفت و بموجب التماس او بنابر اخراجات مدرس و طلبه
موضع سوندره معموله پرگنه سادولی و موضع مته عمله پرگنه کری و دو روپیه یومیه
جهت لنگر از جناب اقدس مرحمت گشت اکنون مدرسه بدست روی
رو بانهدام آورده و مواضعات بتصرف مرتهنه رفته نه از مدرس اثاثی و نه
نشانی باقی مانده و درس مدرس گردید - و در سال هزار و صد و
بیگ گرز بردار بحسب الحکم اقدس بنام راجه جیت سنگه
بحضور و بنام شجاعت خان در اهتمام راهی ساختن او ورود
روانه جالور گشت ازانجا که او از خوفی که عاید حالش شده بوده
می گذرانید و در نوشتن جواب تامل داشت لهذا شجاعت خان
نوشت که بزودی سزاوای نموده جواب گرفته بفرستند که بحضور معلی داشته

نموده شود همدرین سال شجاعت خان بموجب حکم اقدس نظر علی خان را
با جمعیت شایسته که رایات عالمگیری در چوداله اقامت داشت تعین فرستاد
و از در جنگ مرهته آمده نمایان بعرصهٔ ظهور آمد و مورد تحسین و آفرین گردید
و تا ارتحال شجاعت خان درانجا بود نایب الحال بعطای خلعت سرفرازی
یافته به احمد آباد رخصت شده آمد . در سال هزار و صد و سیزده روز چهار شنبه
سیزدهم شهر صفر المظفر که پیمانه عمر شجاعت خان لبریز گشته بود بقضای
الهی در گذشت و در مقبره بنا کرده متصل حویلی خویش مدفون گردید •

• بیت •

اگر صد سال مانی ور یکی روز بباید رفت ازین کاخ دل افروز

خواجهٔ عبد الحمید خان دیوان [illegible] بضبط اموال پرداخت
و بیک گونه هنگامهٔ فروه [illegible] طلب روی نموده و کیفیت واقعه را بدرگاه والا
معروض داشته . حفظ و حراست بلده خدمت [illegible] از تقریر بعضی بعد معلوم
شد که شجاعت خان در ایام مرض چون حالت خود را متغیر یافت و علامات
رحیل را مشاهده نموده عرض داشت با تذکرهٔ اموال از ناطق و صامت بحضور
اقدس نموده بود چون خبر رحلت بعرض رسید [illegible] او به مواقع
مزاج مبارک بود متأسف شدند و از راه فضل [illegible] اموال را بورثه بخشیده و نموده
اسپان و فیلان و [illegible] بموجب حکم دیوان صوبه [illegible] حسب
الحکم اعلی بنام خواجه عبد الحمید خان که دران آوان بخطاب [illegible] گشته بود
بشرف صدور پیوست که تا رسیدن پادشاه زادهٔ جهان و جهانیان عالیجاه محمد
اعظم شاه بهادر که به نفس نفیس خود متوجه احمد آباد اند بندوبست صوبه
خبردار باشد و چون معروض اقدس گشته که پس از ارتحال شجاعت خان نایب
فوجداری [illegible] جمعیت بر طرف کرده و از همه [illegible] فساد و شورش کولیان
مفسد در [illegible] است [illegible] مردم نهالچات حتی مواشی قصبه بیرون نمی تواند
آمد و دروب تا روز به مسدود می شود حکم جهان مطاع شرف صدور یافت که
تا وصول موکب پادشاه زاده بمحافظت و بندوبست صوبه اهم و لابد است دیوان

صوبه نوکران شجاعت خان را بقدر ضرورت بدستور سابق بحال داشته سرگرم کار نماید و وجهه طلب آنها منجمله محصول محالات شرطی صوبه تنخواه دهد و نوعی تنبیه نگار برد که بوجهی من الوجوه در نظم و نسق آنجا قصور راه نیابد *

صوبه داري پادشاه زاده عالم و عالميان عاليجاه محمد اعظم شاه و ديواني خواجه عبد الحميد خان

چون خبر ارتحال شجاعت خان بعرض اقدس رسید از پیشگاه خلافت و جهان داری بادشاه زاده نامدار عالیجاه غرهٔ ناصیه عظمت و ماصرهٔ خلافت فروغ دودمان ابهت و بختیاری چراغ خاندان شوکت و تاجداری اختر برج حشمت گوهر درج سلطنت نهال بوستان جاه و جلال نهار چمن عز و اقبال والا نسب محمد اعظم شاه بهادر که بمنصب چهل هزاری ذات چهل هزار سوار بلند رتبگی و بنام نادست و تنمه دکهنیان در سرکار دهار مضاف صوبه دارالفتح اوجین قیام داشتند به صاحب صوبگی احمد آباد گجرات و فوجداری جودهپور از انتقال شجاعت خان مقرر شدند و صوبداری دارالخیر اجمیر که به ضمیمه صوبه احمد آباد مرحمت گشت و فرمان واجب الاذعان بشرف صدور پیوست که از همانجا متوجهه احمد آباد شده برتق وفتق مهمات مالی و ملکی صوبجات بپردازند بادشاه زاده جهانیان امتثال امرمله جلیل القدر نموده از راه جابواه عازم گشتند زمیندار آنجا ادراک ملازمت نموده شانزده هزار روپیه بعنوان پیش کش گذرانیده خلعت و اسپ یافته از سرحد تعلقهٔ خود رخصت شد عبد الحمید خان دیوان و بندهای پادشاهی باستقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گشتند بادشاه زاده پیش کش گیران و بندوبست کنان بروز پنجشنبه بیست و سیوم جمادی الثانی مطابق سال هزار و صد و سیزده در ساعتی که مختار انجم شناسان بود داخل شده بتمسبت مهمات و تعیین فوجداران و تهانه داران پرداختند ازانجا که عمارات واقعه قلعه بهدر بسند خاطر نشده عمارات عالی متصل جوئیار

سایر متی در زمین رستم باغ و کلاب باغ طرح انداخته آساس نهادند و تا اتمام پذیرفتن آن در خیام اقامت گزیدند - * فرد *

این سرائیست که البته خلل خواهد کرد
خنک آن قوم که در بند سرای دگر اند

امان الله از ملازمان شاهی را سه‌بندی چهار هزار سوار گجراتی داده فوجدار کرد ساختند و جعفر قلی ولد کاظم بیگ را بنیابت فوجداری جودهپور سرفراز فرمودند و فوجداری پتن از حضور بعلی نقی بخشی متصدی مصالح امور ملکی بدرگ داس راتهور مقرر گشت مخفی نماند که سابقا مکرر اشاره رفته که بعد ده ساله واقعات خلد مکان تاریخی که مشتمل بر وافی احوالات و سوانحات این صوبه بوده باشد بترتیب نیافته بنابر آن اکثر مقدمات از روی دفتر احکام بنام ناظمان و دیوانیان بشرف صدور پیوسته و انچه از تقریر بعضی ثقات بوضوح انجامیده اندراج یافت رویدادی که در ضمن حکومت شجاعت خان مرحوم گشت بیشتری از روی مسوّدات خانگی او که به فوجداران و نائبان نوشته انچه قابل تحریر بود به قلم آمده اگر چنانچه بعضی مقدمات که شرح آن درجبین بسوید معلوم نه گشته یا تقدیم و تاخیر ان واضح نه شده باشد حمل بر قصور نباید داشت اکنون انچه در ذیل صوبه داری وکلای بادشاه زاده عالیجاه بنگارش می آید بعضی از روی احکام عالمگیری که بموجب امر اقدس در جواب بادشاه زادها و امرایان عظام با شرح دستخط انور عنایت الله خان دیوان خالصه شریفه نوشته و پس از ارتحال آنحضرت آنرا مدون ساخته است و برخی از روی دفتر احکام که بنام دیوان صوبه ورود یافته و سوای آن از تقریر ثقات است الحاصل چون دران هنگام از روی سوانحه بندر سورت بعرض اقدس رسید که قریب ده دوازده هزار سوار مرهته بالاگهات گساری و اطراف ندربار و سلطان پور رسیده اند و به نجابت خان که دران آوان متصدی بندر سورت مقرر شده خبر رسیده که اراده سورت دارند حکم معلی بنام بادشاه زاده عالیجاه صادر شد که سورت داخل صوبه گجرات است خبرداری لازم چون قلعه‌دار جودهپور از تقدیم خدمت مستعفی بود حکم والا شرف نفاذ

یافت که پادشاه زاده اگر خواسته باشند از ملازمان سرکار عالی برای قلعه‌داری آنجا مقرر نمایند و اگر نخواهند از بندهای پادشاهی بفرستند و نیز فرمان شد که درگ داس راتهور را تا حال خوراک دواب معاف بود میعاد منقضی گشته وکیل در حضور نه دارد که سرانجام نماید لهذا وکیل او و پسر و برادر و همراهان او را روانه رکاب ظفر انتساب نمایند چون معروض اقدس گشته بود که اسپ سر طویله پادشاه زاده سقط شده از پیشگاه مجد و اعتلا سه راس اسپ با ساز مرحمت گشت همدران ایام گرز بردار برای آوردن درگ داس راتهور بحضور ادور تعین شده و حکم مقدس بنام پادشاه زاده صادر شد که اگر بتوانند درگ داس راتهور را بحضور اشرف نفرستند والا همانجا کارش را به سزند که زیاده ازین اغوای اجیت سنگه و مردم راتهور نه کند چون پردل شیرادی موجدار بروده در گرفتن جمعی از خذلان و به قتل رسانیدن شش کس ازان جماعه تردد نمایان کرده بود پادشاه زاده اضافه صدی ذات برای او تجویز نموده بود منظور شد و حکم والا صادر شد که آن جماعه را تا ظهور اثر توبه یا ضامن معتبر محبوس دارند و خدمت متصدی گری کهنبایت به محمد محسن ولد اعتماد خان که بخطاب پدر مخاطب و سرفراز گشته بود بموجب تجویز پادشاهزاده مقرر گردید *

آمدن صفدر خان بابي و فرار نمودن درگ داس راتهور و تعیین شدن فوج بتعاقب او

سابقاً در ضمن صوبه داری شجاعت خان سمت گذارش یافت که بنابر بعضی امور صفدر خان بابی بموجب التماس او طلب حضور شده روانه گشته بود چون بمالوه رسید قمرالدین خان پسر مختار خان که بعد در گذشتن پدر بخطاب مختار خانی و صوبه داری مالوه سرفراز بود بنابر قدم تعارف و سابقه که در هنگام صوبداری احمد آباد داشت او را نزد خود نگاه داشته بحضور عرض داشت نمود که بالفعل مهم نگون بخت در پیش است او تعیدات بدوی ... باشد التماس مختار خان بدرجهٔ اجابت مقرون گشت صفدر خان بابی با پسرانش ...

بوقف ورزیده بود دریں ولا که صوبه احمد آباد به وکلای پادشاه زاده عالیجاه تفویض یافت صفدر خان را خواهش آمدن احمد آباد بهم رسیده وکیل خود را در جناب نایبان پادشاه زاده فرستاده اظهار مافی الضمیر نمود پادشاه زاده بعد معروض قدسی و حصول اجازت به احمد آباد طلب فرمود چون حکم اقدس درباره فرستادن درک داس را بحضور یا کارش را همانجا تمام ساختن شرف نفاذ یافته بود صفدر خان بابی تعهد نمود که او را در سر دیوان پادشاه زاده اسیر یا قتل می سازم درک داس که حسب الطلب پادشاه زاده از پٹن بمحال فوجداری خود آمده در نزدیکی موضع ناریج متصل نیلی ات سرمتی فرود آمده بود روز موعود که اقرار ملازمت بود بموجب امر پادشاه زاده بخشیان عظام تمام لشکر پادشاهی را مستعد ساخته شهرت سواری شکار داده و منصبداران متعینه صوبه و صفدر خان با پسران و همراهیان خود مسلح شده نیز بدربار حاضر آمد و پادشاه زاده بدیوان عدالت بر آمده امر با حضار درک داس فرمود ازانجا که او بزور گذشته باصطلاح طائفه هنود اگیارس و روز فاقه کسی آنها بود میخواست که طعام خورده برای ملازمت پادشاه زاده سوار شود از مکرر آمدن مردم طلب به شبهه افتاده و نیز از کمر بندی فوج و شهرت سواری شکار دغدغه بخاطر آورده با جمعیت همراهی خود طعام نخورده خیمه و اسباب را آتش داده سوار گشته راه فرار بصوب مارواز پیش گرفت و گفت * بیت *

کریزد بهنگام سر را بجای ... به از پهلوانی که سر زیر پای

چون خبر فرار او بعرض پادشاه زاده رسید افضل خان و داروغه توپخانه با فوج شاهی و منصب داران و صفدر خان بابی را امر شد که بتعاقب شتافته دستگیر نمایند یا کارش را تمام کنند چنانچه نام برده ها بر جناح استعجال شتافته جلوریز و یا شده کوب بتکامشی در آمده بدنبال او شتافتند بعد تکاپو و ایلغار دریں راه جوانان جوش سپه فوج شاهی و صفدر خان بابی با پسران و بعضی امرا باو رسیدند درک داس که در اول جوانی در سن شباب بود بجد خود گفت - * مصرع *

بیرون شدن ز معرکه بی رحم عار ماست

سر راه فوج رسیده را می گیرم تا شما خود را ازین مهلکه برهانید و او این معنی
ابا و امتناع نموده میخواست که خود ایستادگی نماید لیکن بنابر مبالغه
نبیره و غبق رفت خود راهی گشت نبیره دیک داس با چندی از راجپوتان که
هم پای او اختیار نموده بودند سر راه گرفته بجنگ و استعمال آلات حرب
پرداختند و داد مردانگی می دادند آخر الامر نبیره دیک داس بزخم محمد
علامت خان و محمد خان جهان پسران صفدر خان بابی که هنوز نمرده خطاب
مادر به گسته بودند و محمد اشرف ... بر خاک هلاک افتادند اندک زخم
شمشیر بر فرق محمد علامت و زخم نیزه به محمد اشرف رسیده بخیه کشته
و راجپوتان دیگر نیز کشته افتادند درین فرصت دیک داس سبک روی ... از تیر
و باد استعاره نموده خود را بموضع اونجه او ... کروهی رسانیده فوج
تعاقبیان که بسبب ... بود و خورد نبیره او که فی الجمله دوشت روی داده بود دیر
وقت بیگاه شده بفاصله اقامت گزیدند و آخر شب دیک داس ... پدر و
راهی گشت و اهل و عیال خود را که در پتن گذاشته ... بود همراه گرفته
روانه بهرام گردید فوج ... که تعاقب داشت به پتن رسیده کوتوال دیک داس
که مانده بود بعمل آمد کیفیت فرار و کشته شدن نبیره او ... فوج ...
بادشاه زاده عالیجاه معروض داشته بموجب امر معاودت نمودند هم درین
شیخ نورالحق و فخر الاسلام که برخصت اقدس اعلی بزیارت حرمین ...
رفته بودند هنگام معاودت چون حکم مقدس معلی در باب منع ...
بادشاهی از فرنگیان شرف صدور پیوسته بود در بین ... جهازاتی ...
فرنگ رسیده جهازات آمدنی بندر جده و مخا را گرفته بودند و ...
فرنگیان گشتند و این معنی بعرض اشرف اعلی رسید ...
نجابت خان که از تغیر اعتبار خان بنابر نسقی بمتصدی گری ...
باضافه پانصدی ذات بلا شرط و سه صد سوار مشروط که از اصل و اضافه ...
و پانصدی ذات یک هزار سوار دو اسپه باشد و موهبت خلعت ...
شده بود ورود یافت که شیخین را با سایر مسلمین که بقید اهل ...

بزودی خلاص نمایند . خدمت مهر سامانی سرکار پادشاه زادهٔ عالیجاه بمیر
محمد باقر تفویض یافت نعمان خان که بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی صوبه
سرفراز گشته بود چون پادشاه زاده در باب رخصت پسر آن شیخ عبد الحق و عطای
خطاب بشیخ اکرم الدین بتجویز فرموده بحضور اقدس عرض داشته بود حکم
لازم الاطاعه نافذ گشت که اینها گنجایش ندارد و قاضی عبد الوهاب . شیخ الاسلام
، عبد الحق و نور الحق خطاب باشند و همدرین سال سید کمال خان فوجدار اندر
بقضای الهی فوت شد سیّد احمد پسر نسبتش باضافه دو صد و پنجاهی بالا بسط
، چهار صد سوار منبسط و خدمت فوجداری ... و بهاره داری رسول نگر
و پسران دیگر منصوبی بعطای منصب اعتبار یافتند چون از سوانح نگار ندربار
بعرض رسیده بود که ده دوازده هزار سوار مرهته بای بهات گمتری و اطراف ندربار
، سلطانپور آواره شده اند ، به نجابت خان حکم شده که از آنجا فوت داوند
حکم والا به شهزاده تا محمد شرف صدور یافت که سوی داخل گجرات است
محافظت نمایند پادشاه زاده موجب ارشاد حکم محمد بیگ خان
و لطف علی خان و بنده منصب داران متعینه صوبه را تعیین نمود چنانچه آنها
به ندربار رسیده چندی توقف نموده معاودت کردند و حسب الحکم اقدس
پادشاهزاده شرف صدور یافت به هرگاه شیخ عبد السکور ... نبیره حسن
محمد گجراتی امری از امور دینی اظهار نماید به انجام آن بپردازند و پرگنه
اندار در عوض یک کروز دام که در محال صوبه اجمیر تنخواه شده بود بجاگیر
پادشاه زاده مقرر گشت .

رحلت عصمت قباب جانی بیگم در سال هزار و صد و چهارده هجری

١١١٤

عصمت قباب جانی بیگم کوچ پادشاه زاده عالیجاه که از چندی بیمار
بود بقضای الهی ودیعت حیات سپرد و در جنب شاهی باغ بامانت سپرده
، چهار دیواری مرتب گردید بعد چندی نعش آن مرحومه را بدارالخلافت

شاه جهان آباد نقل نموده بودند صاحب سخنی تاریخ رحلت بیگم را یافته
و ادخلی جنتی ، و همدرین ایام نعمان خان بخدمت بخشیگری اول پادشاه
زاده بانضمام بخشیگری صوبه بحضور اقدس سر بلندی یافت چون از سید
عظمت الله داروغه محال کهتره پارچه خیانتی بوقوع آمده بود پادشاه زاده
عبد الواسع نام ملازم خود را بخدمت کروزانی تعین فرمودند چون مقدمه
خیانت سید عظمت الله بعرض اقدس رسید از خدمت تغیر شد و تقرر
امجد خان پسر نعمان خان مفوض گردید حکم معلی بنام دیوان صوبه ورود
یافت که انچه داروغه معزول بصیغهٔ خیانت گرفته باشد بلا وقف و اهمال
از باز خواست نموده داخل خزانهٔ نمایند و داخلای آن ارسال دارند
و بموجب التماس شیخ اکرم الدین امین کهتره پارچه حکم معلی بنام دیوان صوبه
صدور یافت که عبد الواسع که بموجب امر و کلای پادشاه زاده بطریق کروزه کهتره
پارچه مقرر شده بود موقوف داشته رفع این بدعت نمایند و همدرین سال حکم
والا بجمع صوبجات درباب منع تحریر تقاویم که خلاف شرع است و کرونی مجلکا
از منجمان شرف صدور یافت و حسب الحکم اقدس به پادشاه زاده ورود یافت
که آن والا نسب گرامی حسب در فرمایشها و نصوبها سلیقه درستی دارند و در
گجرات که زیب و زینت هندوستان است اهل کسب و ارباب هنر بهمه جهت می
باشند بالفعل کارخانه سرکار معلی که ازانجا می آید پرکار و بیش زر و بسیار زرق
و برق و درشت و گران است اگرچه کل شیی ما خلا الله باطل اما نظر بر کریمه
یعملون لهٗ مایشاء کرده تا اجل مسمی کار بیکاران باید کرد المصیبُ یصیبُ بر
کارخانه دارالخلافت شاه جهان آباد کیمخا و فوطه خوب می شد الحال موقوف
شده آن والا گهر اگر همان طور بفرمایند درانجا خوب خواهد شد و همدرین سال
دو جلد قرآن مجید یکی بقلم طلا و دویم حمایل بخط شاگرد محمدرضا خوشنویس
با چهل و دو حدیث که حضرت اقدس خود جمع فرموده بودند با خلعت
دارائی سقرلاط که تازه از فرنگ آمده بود با زنجیره کار آنجا مصحوب شاه میر
پسر سید باقر که سوانح نویس صوبه مقرر شد از پیشگاه خلافت و جهانبانی بجهت

پادشاه زاده رسید چون بعرض اقدس رسیده بود که جماعهٔ مرهٹه آماده اند که به سمت بنگاله و بندر سورت آواره شوند حکم معلی به پادشاه زاده صادر شد که علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد فوجی بطرف سورت بفرستند و آن والا گهر بتقریب شکار به سمت بهروچ بر آیند گنجایش دارد و نیز فرمان معلی رفت که بتخانه سومنات که در سرکار سورٹهه درمیان دریای شور واقع است در اوایل سال جلوس والا منهدم گشته و بت پرستی نمی شد حال معلوم نیست که کیفیت چیست اگر عبدهٔ اصنام باز مشغول پرستش اصنام درانجا باشند بتخانه را نوعی منهدم گردانند که آثار عمارت نماند و آنها را ازانجا اخراج نمایند و همدرین سال آفتاده و سلطنت جیئی معروی با یک سر اسب ابلق که در بندر سورت بسرکار والا گرفته شده و پادشاه زاده خواهش ادا داشت و اسپ خوش رنگ و خوش ترکیب لایق سواری از حضور اقدس و سب دویم سمند که در بندر بسبب بیماری بحضور نه رسیده به پادشاه زاده مرحمت گشت و نیز حکم مقدس شرف نفاد یافت که محمد محسن پسر اعتماد خان را بخطاب اعتماد خانی سرفراز نموده طلبیده چند سر اسپ او را بنمایند و اسپ شناسی او را امتحان کنند و نیز حکم معلی به پادشاه زادهٔ عالیجاه بشرف صدور پیوست که ازان باز که شمس الدین خان بتقریبی معروض گردانیده بود که جهازات بدون قول فرنگیان سفری نمی شوند حمیت اسلام برین آورد که جهازات پادشاهی سفری نمی شود اما قریب هشت سال است که جهازات تجارت سورت و بر عرب و حرمین الشریفین در بحر بتاراج میرود و جهازات مسلمین را خطر تمام است و اصلاح این از آخر عمل اعتماد خان تا حال از موجداران آنجا نمی شود و تعامل و تساهل و اغماض از حمیت اسلام دور است و چون سورت داخل صوبه احمد آباد است آن والا گهر تدبیر این کار باوافقای این کار مثل تجار ساکن بندر وغیرهم بحضور بنویسند که بعنایت الهی همه چیز میسر است لطف و رفتگی و رعایت فرنگیان از حد گذشت برونق و نرمی کار نمی شود و عنف و شدت و سختی را سرانجامی و تدبیری در کار - در بحرمیان رومیان و فرنگیان همیشه جنگ و جدل است که

گاه اینها غالب و گاه آنها خارجیان مسقط سامان جنگ بحر خوب دارند و اهل
محله اند و میان عساکر فیروزی مآثر و فرنگیان جنگ نه شده است و بموجب
حکم اقدس دیوان صوبه مال تجارت کلاه پوشان واقعه بلده در سرکار ضبط نمود
ثانی الحال بعد چندی بموجب التماس متصدی بندر مبارک سورت جرائم
آنها معاف شده یرلیغ ارفع کرامت صدور یافت که مال کلاه پوشان و ارامنه که
در صوبجات ضبط گشته مسترد گردانند و برای تجارت آنها بدستور سابق مزاحم
نشوند و نیز حکم اقدس جهان مطاع عالم مطیع بجمیع صوبجات بدیوانان
کرامت صدور پیوست که هنود مسلمین را نوکر نه کنند چون مرد بر آورد
مهمات شهر پناه بلده احمد آباد مستعمل نیست و شش هزار روپیه مرسله
دیوان صوبه بحضور انور گذشت حکم شد که بیست هزار روپیه بدو دفعه نهرکه
و کلای بادشاه زاده برای اتمام این کار تجویز نمایند حواله کنند که زود بمرمت
پردازند چون درایی اتام بعد مرار درکداس اجیت سنگه عرور مرموسانیده پای
از اندازه خود بیرون نهاده بعضی امور ناشایسته بظهور می آورد حکم جهان
مطاع صادر شد که کفتن او به نفوت جسورت سنده چهاری است بی شده
مدل بدشن فکر او دیر باید کرد و بموجب تجویز بادشاه زاده غیاث الدین
محتسب باضافه منصب سرفرازی یافت و حسب الحکم اقدس بمهر عمدة
الملک مدار المهام اسد خان بنام عبد الحمید خان دیوان صوبه شرف نزول
فرمود که یک لک من غله از بنادر کهنبایت سرانجام نموده محصول نساند
کرده در لشکر فیروزی که قریب به ساحل دریا اقامت داشت روانه نمایند
و نیز فرمان شد که متصدیان محال سایر حقیقت کردارهای متصدیان
مجملاً یک مرتبه در ماهی در نلوهٔ ڈاک بحضور میفرستاده باشند .
و صد و پانزده از روی افراد سوانح صوبه و رکاب بادشاه زاده معز محمد
نوروده بعبد الحمید خان از تغیر پردل شیرانی باضافه یک صدی ذات و یک
سوار مشروط بانضمام خدمات سابق و حال و فوجداری پرگنه بیجا پور امرا
به صفدر خان بابی باضافه سه صد سوار و عطای خلعت بهره در فوجداری

از تغیر محمد بیگ خان پسر الهداد خان و محمد بیگ خان فوجدار گرد ساختن
چون این معنی معروض عتبهٔ فلک رتبه گردید حکم مقدس صادر شد که اگر از
پردل خان شیرازی تقصیری که سبب عزل باشد بوقوع آمده بود
بایست تجویز کرده بحضور مواد المذکور معروض داشت و سورتهه مکان هم منصب
نیست مردم بیش منصب با بدی هرامی این [illegible] داشته اند ناظم دکن و بنگاله
بسبب بعد مسافت از دار الخلافت بعزل و نصب مأذون اند بموجود قرب
رایات نصرت آیات بحکم بالا بعزل فوجدار آن محصوب حضور معلی و نصب
دیگران بعهدهٔ دیوان صوبه که فوجداری [illegible] آن [illegible] دست اعلی
حسب الحکم موجب تعجب گشت که صوبه چون خالصه است و فوجدار
به باده رافع شده اید خدمت آنجا بر معروض کنندهٔ فوجداری تجویز نموده
منصب به محمد بیگ خان تفویض یافت و فوجداری [illegible] احمد آباد به
دیگری از بندهای پادشاهی تا حالا این سکار خود مقرر کنند و سورتهه تا قطاع
وکلای پادشاه زاده مرحمت شد [illegible] که اگر مقرر مساجد [illegible] بتخصیص
مسجد جامع و مصلی عید رمضان منهدم داشت پادشاه زاده باستصواب
علما [illegible] هر دو مکان را شکسته در مدینه که در حضرت [illegible] صلی الله
علیه و آله و سلم زیاده ازین نبود بنا نهاد و فوجداری [illegible] خان [illegible]
منظور شد که بدیوان نسبتی ده داشت چون رعایای بندر کهنبایت از تعدی
محمد کاظم متصدی آنجا نزد پادشاه زاده استغاثه نمودند این معنی
بموجب نوشته پادشاه زاده بموقف عرض رسید حکم معلی صادر شد به خواجهٔ
عبد الحمید خان دیوان صوبه از عدم پذیرائی خدمت بوده و عزل خدمت
بیجاپور منفعل شده باشد خدمت بندر کهنبایت باو دهند که درانجا رفته
و نائب گذاشته بیاید چون پیش از ورود حکم اقدس متصدی گری بندر کهنبایت
را پادشاه زاده باعتماد خان تجویز فرموده بود فرمان شد که کهنبایت باو مرحمت
گشت و فوجداریهای سابق که بیجاپور وغیره باشد اگر خواهند بعبد الحمید
خان بحال کنند و تجویز اضافه یک صدی بالتفات خان منظور گردید میر محمد

گاه اینها غالب و گاه انها خارجیان مسقط سامان جنگ بحر خوب دارند و اهل قبله اند و میان عساکر فیروزی مآثر و فرنگیان جنگ نه شده است و بموجب حکم اقدس دیوان صوبه مال تجارت کلاه پوشان واقعه بلده در سرکار ضبط نمود ثانی الحال بعد چندی بموجب التماس متصدی بندر مبارک سورت جرائم آنها معاف شده یرلیغ ارفع کرامت صدور یافت که مال کلاه پوشان و ارامنه که در صوبجات ضبط گشته مسترد گردانند و برای تجارت آنها بدستور سابق مزاحم نشوند و نیز حکم اقدس جهان مطاع عالم مطیع بجمیع صوبجات بدیوانیان کرامت صدور پیوست که هنود مسلمین را نوکر نه کنند چون فرد بر آورد مرمت شهر پناه بلده احمد آباد مشتمل بر بیست و شش هزار روپیه مرسله دیوان صوبه بحضور انور گذشت حکم شد که بیست هزار روپیه بدو دفعه بهرکه و کلای پادشاه زاده برای انصرام این کار تجویز نمایند حواله کنند که زود بمرمت پردازند چون دران ایام بعد فرار درگداس اجیت سنگه غرور بهمرسانیده پای از از اندازه خود بیرون نهاده بعضی امور ناشایسته بظهور می آورد حکم جهان مطاع صادر شد که گفتن او به بنوت جسونت سنگه جعلی است بی شبهه مثل بدش فکر او بیر باید کرد و بموجب تجویز پادشاه زاده غیاث الدین محتسب باضافه منصب سرفرازی یافت و حسب الحکم اقدس بمهر و عمدة الملک مدار المهام اسد خان بنام عبد الحمید خان دیوان صوبه شرف نزول فرمود که یک لک من غله از بندر کهنبایت سرانجام نموده محمول کشتیها کرده در لشکر فیروزی که قریب به ساحل دریا اقامت داشت زود به فرستند و نیز فرمان شد که متصدیان محال سایر حقیقت گردآوری محصول مال و سایر مجملاً یک مرتبه در ماهی در فلوه ڈاک بحضور میفرستاده باشند و در سال هزار و صد و پانزده از روی افراد سوانح صوبه و رکاب پادشاه زاده مقرر فرمودن فوجداری نروده بعبد الحمید خان از تغیر پردل شیرانی باضافه یک صدی ذات و پانصد سوار مشروط بانضمام خدمات سابق و حال و فوجداری پرگنه بیجا پور از عزل او به صفدر خان بابی باضافه سه صد سوار و عطای خلعت بهر دو فوجداری سورٹهه

از تغیر محمد بیگ خان بسر انداز خان و محمد بیگ خان فوجدار کرد ساختن چون این معنی معروض شده فلک رتبه گردید حکم مقدس عالی شد که اگر از بیدل خان شیرانی تقصیری که سبب عزلش تواند شد شده بالفعل آمده بود بایست تجویز کرده بحضور موزد الفور معروض داشت ، سورتهه مکان کم منصب نیست مردم بیش منصب با بدی هوای این جا داشته اند ناظم دکهن و بنگاله بسبب بعد مسافت از دار الخلافت عزل و نصب ملازمان اند بوجود قرب رایات نصرت آیات بیحکم والا عزل فوجداران منصوب حضور معلی و نصب دیگران سیّما دیوان صوبه که بفوجداری مناسبت ندارد ازان شاهی بست اعلی حسب الحکم موجب تعجب گشت - دهولقه چون خالصه است و قریب به بلده واقع شده لهذا خدمت آنجا باو مفوض گردیده فوجداری نوده بقاعده منصب به محمد بیگ خان تفویض یافت و فوجداری دواح احمد آباد به دیگری از بندهای بادشاهی با ملازمان سرکار خود مقرر کنند و سورتهه با قطاع وکلای پادشاه زاده مرحمت شد از انجا که اکثر معابر مساجد بلده بتخصیص مسجد جامع ، مصلی عید زینههای متعدد داشت پادشاه زاده باستصواب علما معبر هر دو مکان را شکسته در سه زینه که در حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم زیاده برین نبود بنا نهاد و فوجداری بیجا پور بصفدر خان بابی ، منظور شد که بدیوان نسبتی نه داشت چون رعایای بندر کهنبایت از تعدی محمد کاظم متصدی آنجا نزد پادشاه زاده استغاثه داشتند این معنی بموجب نوشته بادشاه زاده بموقف عرض رسید حکم معلی صادر شد که خواجه عبد الحمید خان دیوان صوبه از عدم بدیوانی خدمت نموده و عزل خدمت بیجا پور منفعل شده باشد خدمت بندر کهنبایت باو دهند که در انجا رفته و نائب گذاشته بیاید چون پیش از ورود حکم اقدس متصدی گری بندر کهنبایت را پادشاه زاده باعتماد خان تجویز فرموده بود فرمان شد که کهنبایت باو مرحمت گشت و فوجداریهای سابق که بیجاپور وغیره باشد اگر خواهند بعبد الحمید خان بحال کند و تجویز اضافه یک صدی باعتماد خان منظور گردید میر محمد

باقر میر سامان سرکار پادشاهزاده بخطاب معتمد خانی سرفرازی یافت و خدمت
دارالشفای بلده از تغیر حکیم محمد تقی شیرازی بحکیم رضی الدین مقرر
گشت و بالتماس پادشاه زاده مست علی خان بخدمت بخشیگری اول
سرکار شاهی سرفرازی یافت و همدرین سال چپ و راست زمرد با سه پارچه
چینی فغفوری اول با آبخوره خطائی خوش قماش و خنجر مرصع با گل
سلیمانی و یک کرسی خاتم بندی کچکره کار مسمر از پیشگاه خلافت و جهانداری
بپادشاه زاده مرحمت گشت چون اکثر تعدی جماعه ورده سپاه و افغانان سکنه
اطراف آب دریای سابرمتی به رعایا و زیردستان بعرض پادشاه زاده رسید امر
شد که فوج رفته به تنبیه و تادیب پردازد آنها دیر دست از جان و مال شسته
مستعد گشتند دانی الحال بسعادت محمد عمر و محمد عثمان جمعدار ...
شاهی تقصیرات معاف شده که آینده مرتکب ایذا و اضرار احدی نشده و ...
شیخ اکرم الدین و افارش و بنظرعلی خان بموجب التماس ...
جاگیرات از حضور انور عطا گردید و نجم الدین امین و داروغه ...
باضافه پنجاهی امتیاز یافت و در سال هزار و صد و شانزده ...
اعراس مشایخ در احمد آباد بعضی امور ممنوعات به عمل ...
حکم اقدس پادشاه زاده منع فرمود و دو صد سوار اضافه به ...
بموجب تجویز پادشاه زاده مرحمت گشت چون بعرض اقدس ...
عیسی و تاج نام بوهره ریسمان فروش از قوم اسماعلیه بتهمت ...
مردم می گیرند و باغوای بدمذهبی می پردازند لهذا حسب ...
پادشاه زاده گرفته آنها را محبوس ساخته مچلکا گرفت که آینده ...
معتقی نه شوند و همدرین سال فساد و شورش دکهنیان بصوب سورت ...
پادشاه زاده حکم شد که چون سورت داخل گجرات است زود کومک ...
آنها باشند تنبیه نمایند و خزانه که نظر علی خان می ...
بهروز خان ناظم صوبه خاندیس برساند و برود چون ...
پادشاهی که بفوجداری بهروچ می پرداخت و در ...

شد که با یک هزار سوار بکومک تعین نمایند چون بسورت قریب است زود خواهد رسید همدران ایام بعرض اقدس رسید که در رونجات مال بیوپاریان احمد آباد در زور وقائع نگار و سوانح نویس و بدست محرران آنها بستانی می نمایند لهذا بنام دیوان صوبه حکم معلی شرف صدور یافت که وقایع و سوانح نویس گماشتهای آنها در مقدمات مالی دخیل نسازند و نگذارند که بستانی به زور دخالت نمایند •

نهضت رایات پادشاه زاده جهانیان و جهانبانان عالیجاه محمد اعظم شاه بموجب حکم اقدس بصوب دارالسرور برهانپور و سرفراز فرمودن وزارت پناه خواجه عبد الحمید را به نیابت تا رسیدن ناظم منصوب در سال هزار و صد و عقده

چون آب و هوای احمد آباد بمزاج پادشاه زاده عالیجاه موافقت نمی کرد دائم این معنی را مکرر بپایهٔ سریر خلافت معروض می داشتند درین ایام مراحم خسروانه شامل گشته فرمان مرحمت عنوان طلب و گذاشتن نایب مستقل تا رسیدن ابراهیم خان که از تغییری صوبه کشمیر به صوبه داری احمد آباد و زبردست خان پسرش از تغییر صوبه لاهور بصوبه داری دارالخیر اجمیر و فوجداری جودهپور تفویض یافته بودند ورود فرمود لهذا بروز جمعه نوزدهم شهر شعبان المعظم آن سال عبد الحمید خان دیوان صوبه را که از نیکو خدمتیهای او پادشاه زاده عالیجاه متوجه حال او بودند بمرحمت خلعت خاصه در نواخته نایب صوبه مقرر فرموده وارد دارالسرور برهانپور شدند و همدرین سال به امانت خان متصدی بندر سورت بلامع اقدس رسید که چهل هزار روپیه هندویان نموده متخفی برد شیخ

جمال الدین مفتی که بزیارت حرمین الشریفین رفته بفرستانند و درک داس راتهور که بعد فرار عرض داشت مشتملبر عذر تقصیرات و درخواست عفو زلات و پریشانی حال خود بدرگاه گیتی پناه سپهر اشتباه ارسال داشته بود مراحم بادشاهه او را بر نواخته بمنصب و خدمت بدستور سابق سرفراز فرمود و حکم شد که خواجه عبد الحمید خان را که بالفعل به نیابت صوبه مامور است از حسن سلوک و تقدیم خدمات سرکار والا از خود راضی دارد و حسب الحکم اقدس بعبد الحمید خان در باب بحالی منصب و جاگیرات و خدمت و تجویز وجه مساعده بقانون رفع پریشانی حال او که بعد معروض اقدس از حضور مرحمت خواهد شد به صدور پیوست چون از معروضه شیخ اکرم الدین صدر بدریعهٔ شیخ نور الحق بعرض اشرف رسیده که عیسی و تاج قوم بوهره ریسمان فروش که سابق بادشاه زادهٔ عالیجاه مچلکا ازو گرفته دست از شرارت و اغوای مردم بر نمیدارد و اگر حکم والا متخفی طور بنام فدوی برسد آنها را گرفته بحضور بفرستد چنانچه بمضمون صدر حکم اشرف صدور یافت که نام برده را گرفته مسلسل و معلول به درگاه والا فرستد و بموجب حکم به عمل آمد ازانجا که بعرض اشرف اعلی رسیده که خانجی نامی جا نشین قطب نام رییس قوم بواهیر اسماعیلیه که پیش ازین بقتل رسیده بود با دوازده نفر داعی فرستاده رئیس اغوای مردم باعتقاد فاسد خود می نمایند در احمد آباد رسیده و یک لک و چهارده هزار روپیه که مرید نش برای تخلص کسانیکه ازانجماعه در قید آمده اند فراهم آورده اند و آن مبلغ تا حال بخرچ نیامده و شصت و چند جلد کتاب آنها موجود است لهذا حکم جهان مطاع عالم مطیع بنام دیوان صوبه صادر شد که باتفاق قاضی ابو الفرح بدون اطلاع غیری بنوعی که آن بد مذهبان مطلع نه شوند او را با جمعی که اسامی شان در فرد علحده از حضور عطا شده اسیر و دستگیر نموده باحتیاط تمام بدرگاه والا بفرستند و مبلغ مذکور صدر را با کتب مذکور نیز ارسال دارند و معلمان برای نا خوانده‌ها و اطفال آن قوم در بلده و پرگنات مقرر کنند که تعلیم عقاید اهل سنت و جماعت بانها کنند و در هر ماه امتحان متعلمان می گرفته باشند

و وجهه علوفه معلمان بر آنها مقرر نمایند و حقیقت حال را بحضور انور بر نگارند و هم بدین مضمون حکم اقدس به قاضی ابو الفرج درین باب ورود یافت که باتفاق وزارت پناه بعمل آرد *

آمدن فوج مرهته بسرکردگي دهنا جادهو وغیره که بین العوام بمقدمهٔ بائیسی اشتهار دارد و بمقابله شتافتن خواجه عبد الحمید خان دیوان صوبه وگرفتاري او بدست دکهنیان و جان نثار شدن و زخمي گشتن جمعي از منصب داران متعینه و نیابت محمد بیگ خان در اواخر این سال

خواجه عبد الحمید خان دیوان صوبه و نائب صوبه که فوج کشی بر دهنا جادهو مرهته نموده بود گرفتار گردید مفصل این مجمل آنچه از تقریر بعضی ثقات که دران واقعه حاضر بودند استماع یافت و العهدة علی الراوی سمت گذارش می یابد که بعد از متوجه شدن موکب پادشاهزاده عبد الحمید خان بموجب حکم اقدس تا رسیدن ناظم منصوب بامر نظامت و نیابت می پرداخت ازانجا که دران ایام دکهنیان باطراف و اکناف ممالک محروسه سر بشورش و فساد برداشته بتاخت و نهب قصبات و قریات دست تطاول دراز ساخته هنگامه آرائی داشتند و افواج قاهره بتعاقب بودن آنها معین و بناظمان و فوجداران حکم بود که بهر دیار صوبه آن فریق طریق عناد و فساد پیموده پا از اندازه گلیم بیرون نهند باتفاق یکدیگر بانسداد طرق و محافظت شوارع و اخراج آنها پردازند چنانچه به دفعات هرگاه خبر انتشار و اراده باطله آنها باحمد آباد میرسید ناظم صوبه با

منصبداران متعیّنه قبل از ورود آنها بسرحد صوبه تا گذر بابا پیاره دریای نربدا
و بندر سورت بمقابله می شتافتند و ناظم برار و خاندیس و فوجداران آن نواح که
سرحد شان تا بندر سُورت پیوسته است بدین عزم از امکنه خودها حرکت می
نمودند درین سال خبر نهضت رایات حضرت بادشاه زاده و خالی بودن صوبه
احمد آباد از وجود ناظم صاحب اقتدار و فوجی که بدفع آنها پردازد دهنا جادهو
مرهته فریب هشتاد هزار سوار فراهم آورده روی بدین صوب نهاد و شهرت این
معنی از نوشته جات بندر سورت بمسامع نائب صوبه رسید لهذا بدستور معهود
نظر علی خان و صفدر خان بابی و التفات خان و سید ادریس خان فوجدار
نریاد و علی مردان ولد محمد بیگ خان و بیش منصبان و فوجداران و تهانه
داران را مامور ساخت که تا بندر سُورت رفته بممانعت و مدافعت پردازند و به
محمد پردل شبرانی که به فوجداری بروده سرفراز بود نوشت که از همانجا بدین
فوج ملحق گشته بکار بادشاهی شریک گردد و نام بردها بسرانجام یساق پرداخته
روانه شده بر گذر بابا پیاره اقامت گزیدند و بنابر تحقیقات خبر رسیدن مرهته
جواسیس تعیین نمودند چون مکان معین پیوستن آنها بواقعی معلوم نبود قریب
یک و نیم ماه بر گذر بابا پیاره بفراغبال رحل اقامت انداخته مقاومت داشتند
که آوازه انتشار مرهته در نواحی کهترکه بابا پیاره آن طرف بندر سورت از تقریر
جواسیس بحد تواتر انجامید و بدرجهٔ یقین پیوست نظر علی خان با سرداران
محفل کنکاش آراسته کیفیت رسیدن مرهته و کثرت و اندازهٔ شمار انچه شنیده
بود بعبد الحمید خان انها کرده متوصد جواب گشتند او که به نگاه داشت
سپاه و استعداد توپخانه و تهیّه سر آمدن اشتغال داشت از سُنوح این سانحه
بیش از بیش در صدد فراهم آوردن سپاه و طلب فوجداران و تهانه داران متوجهه
گشت و به نظر علی خان و سرداران فوج مذکور پاسخ نوشت که عنقریب با
فوج شایسته و لوازم توپخانه رسیده تصور نمایند و عجب که آنها تا حال در لب
دریا بعیش و کامرانی گذرانیدهٔ تغافل ورزیده بکار بادشاهی نپرداخته به بندر
سورت نرفتند این معنی خوف واقع شد ازانجا که در مزاج عبد الحمید خان

في الجملة عجلت در کارها منحصر بود سرکن پرکن از کثرت مخالفان و قلت
موافقان نیندیشیده آنچه توانست و سرانجام یافت تجهیز نموده بر آمد اکثر
منصبداران جز و که اسپ سواری موجود نداشتند بنابر مزید تاکید سواری بهل
و عرابه کرایه کشی همراهی نمودند و سرداران فوج منقلا پس از ورود جواب چون
از مقامات بسیار در یک مکان دلتنگی و هوس رفتن سورت مثل سالهای پیشین
در سر افتاده بود بتصور آنکه بندر سورت مامنی و متصدی آنجا جمعیتی دارد
اگر قبل از ورود مرهته رسیده شود اولی است و هم یک گونه طعن پس رفتن
از عبد الحمید خان رسیده بود باوجود جمعیت قلیل که بر حسب اجماع مجموع
از سوار و پیاده بدو هزار نمی رسید و سرکدخدائی و قائدی و ادانیت هر کدام
از خوانین می خواهد توقف و انتظاری پیوستن عبد الحمید خان را از جبن
و بددلی پنداشتند و قضای آسمانی گریبان گیر گشته قرار بر کوچ دادند و او آخر
همان روز عبور دریای نربدا نموده آن طرف آب منزل گزیدند و روز دیگر هفت
کروه راه مسافت طی نموده بقصبه آبیده جای گرفتند صباح روز دیگر که ترک
روز با تیغ رخشان ترکی شب تاختن آورد متوجه پیش گردیدند پاسی از
روز بر آمده نزدیکی موضع رتن پور بر ساحل دریای نربدا مکان مناسب و فضای
دلکشا بنظر در آورده منزل گزیدند هر سرداری موافق خواهش و سلیقه
و مرغوب طبع خود جای خیمه گرفته مراتب حزم و احتیاط در یکجا فرود
آمدن از دست داده چون زلف مهوشان پراگنده با همراهان فرود آمد هنوز
خوب جاگرم نساخته بودند که قریب نصف النهار چندین از سواران قراول دکهنیان
که باصطلاح آنها هول سوار گویند بنابر استطلاع و آگهی از کیف و کم فوج
بادشاهی از دور نموداری نمودند ازانجا که سپاه گجرات را اتفاق بمعامله و مقاتله
با غنیم روئی نه داده بود و رویة و طریقة جنگ آنها را ندیده بودند بمجرد آگهی
بسرعت هرچه تمامتر تجلدی نموده از هر سرداری جمعی سوار شده بمقابله
شتافته جولانی نمودند و ناوک زد و خورد قراولان دکهنی بنابر عادت مستمرة
خویش که حریف در میدان می کشند راه فرار پیمودند بهادران اسلام ظهور این

معنی را غلبهٔ خود پنداشته اندک تکامشی نموده به فرودگاه معاودت نموده
مشغول پخت و پز گردیدند که گروه دیگر شتران بارکش لشکر را که دران نزدیکی
برای چرا برده بودند سواران مرهته حمله کرده بردند گروهی از سپاه بهمان بهیچ
بیش دنبال شتافته شتران رهانیده آوردند و می نیاسوده بودند که گرد عظیم
علامت انبوهی موج عدیم از پیش رو برخاست و عالمی را تیره و تار ساخت
از مشاهدهٔ آن دل اکثر بد دلان از جای رفته در طپش آمد و سیماب وار مضطرب
گردیده و مانند بید لرزه به اندام افتاد که از مقابل این بلای سیاه و از پس سر
چنین دریای هولناک *   * فرد *

سهمگین آبی که مرغ آبی درو ایمن نبود
کمترین موج آسیا سنگ از کنارش در ربود

مفری و مناصی بنظر نمی آمد درین اثنا مرهته اوّل جلوریز فرودگاه صفدر خان
بابی که بفاصله یک تیر پرتاب از دیگران خیمه زده بود رسیده هاله وار فرو گرفتند
او پای ثبات و مردانگی را قایم نموده بمحاربه و مدافعهٔ پیش آمد دران معرکه
که از هول قیامت نشان می داد و از رستخیز حکایت می کرد هر تیغی که در
نیام قدرت و توان داشت بدست جرأت کشیده داد جلادت و مردانگی داد
و بسیاری از همراهیان و محمد عثمان پسرش بدرجهٔ شهادت فایز و اکثری مجروح
شدند و خود نیز در دریای حرب غوطه زده زخم کاری برداشته در میدان افتاد
و گرفتار دکهنیان گردید و رحل و ثقل بتاراج رفت محمد اعظم برادر زادهٔ اش
چون اسپش بکار آمد افتان و خیزان با چندان از زخمیان و باقی ماندگان خود
را بفرودگاه نظر علی خان رسانید و مرهته بر سر محمد بردل شیرانی که او نیز
بفاصله جای داشت هجوم آورده جنگ صعب انداختند و از طایفه شجعان
هر تیریکه در جعبه امکان بود در کمان نهاد و از طرفین مکافحت و مکاشفت
بظهور آمد کسانی را که اجل مسمی رسیده جانفشان کشته سرخروئی حاصل نمودند
بقیة السّیف را پای استقامت برجا نمانده مانند حرف تهجی پراگنده شدند
محمد بردل نیز لاچار عنان را از معرکه بر تافته بر دریا زده بر آمد و التفات

خان که با چند سوار معدود بود بپای مردی و شناوری اسب گذاره شد چون
وقت بیگاه گشت دکهنیان نظر علی خان و باقی ماندگان را قتل نموده فرود
آمدند و شب تار فرو گرفت و قوت باصره را از مشاهده اشخاص و مطالعه حسام
معزول کرد *

قرص خورشید در سیاهی شد   یونس اندر دهان ماهی شد

دلهای بیدلان باضطراب افتاد تاریکی شب را روشنی روز تصور نموده هر که
توانست براه یافت بطرفی بر آمد با گفتار مرهقه گردید نظر علی خان از
مشاهدهٔ این سانحه و حالت سپاه خیمه با جمیع اسباب آتش داده بشارع
حرارت عطش مردم و دواب که از بام تا شام تشنه و خسته بودند بکنار دریا که
باندک مسافت بود راهی شده سیراب گردیده اراده معاودت به فرودگاه خود
داشت دراین بین چون ایام جزر و مد دریای شور بود بنابر پیدایی مد آب دریا
که همان وقت روئداد دریای بزرگ که بدان پیوسته است طغیانی نمود تا رسیدن
بمکان بعضی جا آب از سر گذشته جمعی از سوار و پیاده بگرداب فنا افتادند
و برخی که هنوز پیمانه حیات شان لبریز نگشته بود بدلاوری شنا آنطرف بپیوستند
و بهر صورت که میسر شد جهه از آب گذشتهای رو و این شب دار افتان و خیزان
به بهروج رسیدند اکبر قلی فوجدار آنجا متفقد احوال و تیمار آنها پرداخت نظر
علی خان باشرذمه قلیل بفرودگاه پیوسته تا دمیدن سپیدهٔ صبح و طلوع آفتاب
عالمتاب منتظر و مترصد قتل و رسیدن پیک اجل بوده آماده رزم و پیکار
مخالفان ایستاد تا خسرو خاوری رایت انوری برافراخته عرصهٔ روزگار را روشن
و منور ساخت از لشکر مخالف *   * فرد *

خروش کوس و بانگ نای برخاست   زمین چون آسمان از جای برخاست

دکهنیان بجولان در آمده از چهار طرف مانند مور و ملخ هجوم آورده بدور نظر
علی خان در آمدند چون او را دل نهاد مرگ دیدند چندی از معتمدان آنها
پیش آمده التماس نمودند که از گردش دوران این قسم امور بر عمدهای والا
مکان و امرای ذیشان بسیار اتفاق افتاده *

* فرد *

چنیــــن است رسم سرای درست   گهی پشت زین و گهی زین به پشت

انچه شرط دلاوری و جلادت و تهور و شجاعت بود بعرصهٔ امکان رسیده و از محاربه باین جم غفیر و گروه کثیر عهده بر آشدن نزد عقل دوربین ظاهر خود را در معرض هلاک انداختن و نقد جان را رایگان باختن ثمر ندارد جمعی از نیک اندیشان باقی ماندگان که با بطر علي خان مانده بودند مژدهٔ امید زندگاني و بر آمدن ازین بلای ناگهانی شنوده زبان بنصایح و دلایل عقلی و نقلی کشوده باز داشتن دست از استعمال آلات حرب را بجد و باعث شدند بالضرورت ملاقی شد و آنها باحترام در کمال اعزاز و اجلال همراه گرفته روانه پیش گردیدند و این واقعه در سلخ ماه ذی قعده الحرام آن سال روزداد - چون خبر بر آمدن خواجهٔ عبد الحمید خان و متوجه بودن این صوب در نزدیکی به دکهنیان رسیده بود بگمان آنکه بدریافت این واقعه مبادا معاودت نماید یا مکانی را استحکام داده قایم شود بر جناح استعجال بسرعت هرچه تمام تر راهی شده شب درمیان بگذر بابا پیاره عبور دریای نربدا نمودند از اتفاقات در همان روز عبد الحمید خان باتفاق منصبداران و ابطال رجال مثل محمد شیر و محمد صلابت پسران صفدر خان بابی و محمد اشرف و محمد اسد غورني و خلیل خان و مصاحب خان و معصوم قلي و سیّد مظفر عرف سید مستو فوجدار اعظم اباد و میر عبد الوهاب نهانه دار پیتها پور و فرقه نو نگهداشت با جمعیت چهار هزار سوار و همانقدر پیاده بر گذر مسطوره رسیده معسکر آراسته بود چون گاه بیگاه که سپاه زنگ بر رومی روز شبخون آورده عرصهٔ روزگار را تیره و تار ساخته بود *

* فرد *

چو خورشید گشت از جهان ناپدید   شب تیره بر چرخ دامن کشیــــد

دکهنیان بمقابل مورد آمدند و سرگذشت موج مقتلا بشرح و بسط بوضوح انجامید تهلکه عظیم و ولوله جسیم روی نمود ازین واقعهٔ جان گسل هوش ربا کسانی را خوف و جبن مستولی گشت بردهٔ ظلماني شب را روشنی روز نجات انگاشته و فرصت را مغتنم پنداشته باطراف و جوانب خودها بمامنی

رسانیدند بامداد که هنگام زوال و غروب آفتاب عمر اکثری رسیده خسرو ستّار نیمه تیغ زرنگار از غلاف شب تار کشید و از شعشعهٔ آتش چون ضمیر روشن دلان عرصهٔ جهانرا مصفّا و منجلی ساخت دکهنیان بجنگ در پیوسته کوشش و کشش آغاز نهادند بهادران اسلام نیز بمدافعه و مقابله صفوف آرا گشته طرح حرب را بید شجاعت و سرپنجهٔ جلادت بکوشش در آورده تنور معرکه را با افروختن نائرهٔ توپ و تفنگ گرم ساخته تا عید مدوبات جهاد کبیر و دار و گیر را گرم نگاشته مستانه وار بچقلشهای نمایان نعل کشودند و از آمد و شد سعیر تیر طایران ارواح در پرواز در آمد * بود *

کمدها دران بزم مخمور وش کمی عطسه زن گاه خمیازه کش

بسیاری از مردم کاری و نامی درجهٔ شهادت یافته برخی بزخمهای نمایان سُرخروئی دارین حاصل نمودند از انجا که گروه مخالف در شمار بیرون و از چند و چون افزون بودند از هر جانب مانند مور و ملخ و حشرات الارض هجوم آورده دراول در قواعد از کان موج انداختند و ترک مرهم خورد بیشتری از دل دلان چنان بمضمون مَنْ تجاوزَ اَمرهُ حدّ ربح کار و نمود باطل وار بپس گرفتند کار برخي بهلاکت با دکرفتاري انجامید جمعی بسلامت ازان وادی هولناک بدر رفتند و محمد صلابت خان و محمد اسد و محمد اشرف غوری و محمد شیر بابی بمشاهدهٔ رفتن کار از دست و دست از کار و دیدهٔ موج و انبوهی مرهته از وخامت عاقبت اندیشیده خود را بریب آنها زده بیرون تاختند جماعهٔ مرهته بتعاقب شتافته بنکامشی در آمدند و محمد شیر را مجروح ساخته انداختند محمد اشرف جوانمردی بکار برده بر سر وقتش رسیده و دمي گذاشت که آسیبی با و برساند اسپش بکار آمد پیاده گشته خود را وقایه او ساخت چون روز آخر پیوسته بود مرهته ها برگشتند میدان را از اغیار خالی یافته محمد شیر را که طاقت ره نوردی نه داشت بر دوش کشیده بموضع ماندوه نزدیکی کوالی چاندور افتان و خیزان و بسعی موفوره رسانید و محمد صلابت و محمد اسد باحمدآباد پیوستند بالجمله خواجه عبد الحمید خان باجمعی از اعیان و خویش و اقربا

و مردم روشناس که ایستادگی نموده بود پیاده گشت و سرکش پیش رو ریخته در میدان نشست دکهنیان چون بلای ناگهانی بر سرش ریخته تا چندی دستگیر نمودند سید مظفر عرف سید مستو زخمی بر آمد و میر عبد الوهاب بدرجه شهادت فایز گردید معصوم قلی زخم برداشته بگیر آمد ازانجا که کلب علی نام مغلی همراه دکهنیان که یک گونه رشدی دران قوم بهمرسانیده و سابق معرفتی به کاظم بیگ پدرش داشت معصوم قلی را از دست انها خلاص ساخته آورد و تیمار احوال و بستن و نهادن مرهم دلبری پرداخت و بهزودی رسانید دکهنیان پس از گرفتاری عبد الحمید خان و تاخت و تاراج بنگاه همانجا چندی مقامات کرده دست بغارت و گرفتن کهندای قصبات و قریات کشادند نهاکه عظیم و فتور جسیم در صوبه پدید آمد و ضبط و نسق و انتظام ملک برخاست کوپان متمرد که پیوسته از تنبیه و تادیب فوجداران و تهانه داران سر بگوشهٔ خمول و گمنامی فرو برده بودند از هر گوشه و کنار بر آمده شیوه جدائی خود را پیش نهاده بنیاد فساد اغاز نمودند - * فرد *

چو بیشه تهی گردد از نره شیر در آیند روباه انجا دلیر

و دست بتاراج قصبات و دیهات کشادند چنانچهٔ قصبهٔ بروده را تا دو شبانه روز خوان یغما ساخته بودند چون رویداد صدر از تحریر مرزبان لسکر احمد آباد رسید میر نعمان خان بخشی و وقایع نگار و شیخ محمد اکرم الدین صدر صوبه و قاضی ابوالفرح اتفاق نموده محمد بیگ خان را که در همدران آوان به فوجداری سورتهه سرفراز شده باراده روانگی بموضع سرکهیج سه کروهی بلده دائره داشت رفته بخاطر محافظت بلده آوردند و او بجهت اخراجات کار پادشاهی زر از خزانه عامره گرفته باتفاق و استصواب بخشی صوبه بنگاه داشت سپاه و فراهم آوردن جمعیت و انسداد گذرهای دریای مهندری و استحکام دروب و بروج و باره حصار شهر پناه و محافظت پورجات پرداخت و کیفیت وقوع این واقعه و آوردن محمد بیگ خان را بخشی و صدر قاضی مشروحاً مصحوب مسرعان سریع السیر ببارگاه ملک اشتباه معروض داشتند دکهنیان بر حقیقت کماهیت حالات و شخصیت هر یک

از گرفتاران اطلاع حاصل نموده بواجبی آن مقطعی مقرر ساختند محمد خان بابی
بنابر ادای ذمه خود محمد علاف پسرش را طالب داشته بطریق یرغمال سپرده
به نهروچ رسید و سرانجام وجه پرداخته رهانید و دیگران نیز بهر تدبیری که
توانستند خاطر تسلی بجه معینه نموده رهائی یافتند چون مقدمه عبد الحمید
خان و نظر علی خان عمده بود چندی کار تشخص بطول انجامید نظر علی
خان پیشتر مرخص گشته باحمدآباد آمد و فی وجه ذمه او معلوم نشد . سه لک
روپیه بر عبد الحمید خان قرار یافت و جهت سرانجام و فرستادن آن باحمدآباد
به کاردانی پیشکار و منسوبان خود نگاشت . و آنها در تدبیر این معنی شدند
ازانجا که مبلغ خطیر بود باوجودیکه از خزانه او و خویش و اقربا نقد و زر و طلا
و نقره فراهم آورده فرستادند وجه مقید تمام نگشت بالجمله چون موجبات مذکور
از عرایض بخشی وغیره معروض پایهٔ سریر خلافت مصیر گردید فرمان والا شان
واجب الاذعان بنام شاهزاده بهادر محمد بیدار بخت که دران آوان بنابر رفع
و قمع مفسدان شرقی صوبه مالوه استقامت داشت صادر شد که تا رسیدن
ابراهیم خان که بایالت و نظامت صوبهٔ احمدآباد معوض شده بر جناح
استعجال از راه جهالوه که بادشاه زاده عالیجاه زده بود بدان صوب شتافته اخراج
مرهته و محافظت بلده نمایند و چون بعضی فوجداران آن صوبه بکار و برخی
بدست اشقیا گرفتار اند و معدودی که نجات یافته اند هراس در قلوب آنها بنحوی
متمکن گشته است که از عهده محال فوجداری نمیتوانند برآمد بعوض آنها
دیگران را از متعینهٔ صوبه باضافه مناصب مشروط در خورکار و نظر بمشروط معروان
تجویز نموده بنویسند که بعز اجابت و پذیرائی مقرون خواهد گردید و حسب
الحکم اشرف علی بنام محمد بیگ خان عز ورود یافت که مسموع می شود که
عبد الحمید خان باضطرار یا تجویز بابت فرستادن زر از خزانه پادشاهی و سرکار
عالی پادشاه زادهٔ عالیجاه جهت خلاصی به بابان و پیشکار خود می نویسد
باید که باتفاق یکدیگر از خزانه پادشاهی و سرکار بادشاه زاده عالیجاه خبردار باشند
و نگذارند که کسان دیوان یک روپیه از خزانه توانند منصرف شد درین باب از کان

داس پیشکار دیوان محلکا بگیرند و تاکید کنند و به نائبان دیوان که محال خالصه و پائبافی مقرر اند برنگارند که از محصول محال خالصه تیول عالی متعالی یک دام و درم به پیشکار دیوان نه دهند زر پادشاهی بدستور سابق داخل خزانه می شده باشد و به عنوان هنذریات بحضور مرسل گردد درین باب نیز از نائبان محلکا باید گرفت و خرچ سه بندی نایب عوده از محال مشروط ناظم نفخواه خواهد شد العامل عبد الحمید خان تا چندی بقایر ادای مقطعی در قید مرهٹه ماند انچه از کان داس سرانجام شد و اصل ساخته بجهت تدبیر بقایا به محمد خان برادر زاده و میر غلام محمد همشیره زاده خود را بطریق یرغمال داشته مظفر حسین نامی جماعدار از نوکران غنیم را با چند کس دیگر همراه گرفته به احمدآباد آمد انچه توانست بهمرسانیده فرستاد و هنوز مبلغی باقی بود که مظفر حسین را رخصت انصراف داد محمد بیگ خان میخواست که او را دستگیر نماید لیکن بگمان اینکه دیوان بحمایتش خواهد پرداخت جرأت نمی کرد این معنی را سابق از روز ورود او بهمراهی دیوان بحضور عرضداشت نموده انتظار صدور حکم داشت از اتفاقات بر آمدن او از شهر و رسیدن حکم اقدس در باب گرفتن و اسیر ساختن او معاً روداد که آن اسم بی مسمی را گرفته در حبس شدید نگاه دارند و به شاه زاده بهادر که تا حال رسیده باشند به سپارند که ایشان مقید همراه خود خواهند آورد محمد بیگ خان که مترصد امر محکم بود فی الفور جمعی را تعین ساخته مظفر حسین را از نزدیکی موضع نڈوه سه کروهی بلده با شش نفر همراهانش دستگیر ساخته آورد همدران آوان سیّد مظفر عرف سیّد مستو زخمی بر آمده بود رخت هستی بمطمورهٔ نیستی بر بست ازانجا که فوجدار اعظم آباد بود فوت او از روی وقایع و سوانح صوبه بعرض مقدس رسید حکم والا به محمد بیگ خان بشرف صدور و پیوست که باوجود مرحمت گردیدن نیابت صوبه دارپی احمدآباد فوجداری مذکور را میر نعمان خان به یکی از متعینان می بایست تجویز نموده بحضور نوشت و همچنین فوجداری محال دیگر که فوجداران بکار آمده اند یا از عهدهٔ ضبط آن محال نمی توانند

بر آمد باضافه در خورکار و نظر بمشروط معروان باتفاق بخشی صوبه تجویز می نموده باشند محمد خان برادر زاده و میر غلام محمد همشیره زاده عبد الحمید خان که بطریق بودنایی ذمه او در قید مرهته بودند از مساعدت بخت بقابر امریکه در انجماعه رو داد کار از مقاتله بمجادله انجامید تا مبرده‌ها قابو یافته گریخته پیاده بجد و جهد تمام خود را به بروچ رسانیده نجات یافتند و خبر توجه شاه زاده بهادر باین صوبه از راه جهانوه متواتر رسید از دریافت این معنی و چون موسم ساز کشت مرهته رسیده بود که دوچ نموده بحوالی بندر سورت و بر اطراف خان بندی آنجا حمله آوردند ایکی بیسرونت دست چندی از پرگنات و قریات را بتاخت آورده بمسکن خود شتافتند ٭

رسیدن شاه زاده عالي تبار محمد بیدار بخت بهادر بموجب حکم اقدس بنابر محافظت صوبه تا رسیدن ابراهیم خان ناظم صوبه

شاهزاده محمد بیدار بخت بهادر که بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه اینصوب شده بودند بسرحد صوبه رسیدند نقدهای بادشاهی و اعیان بلوازم استقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گشتند و بساعت مختار سلخ شهر ربیع الثاني سال هزار و صد و هیجده در منازل بادشاهزاده عنبرچاه که متصل باغ شاهی بر لب جوئبار سابر واقع بود نزول فرموده بتمشیت مهام و انتظام صوبه پرداختند سیّد محمد علی که بخطاب سید ادریس خان پدرش ممتاز بود و از فوجداری نریاد و تهانه داری نا سد بیاره تغیر گشته دریفولا بموجب التماس شاهزاده بهادر بدستور سابق بحال گردید و بتجویز میر نعمان خان بخشی فوجداری سونکهره و بهادر پور بفوربگ خان میانه شجاعت خانی مقرر شده بود به شهزاده حکم اقدس عز ورود یافت که اگر تجویز مناسب به نماید دیگری را مامور سازند و متصدی بندر کهنبایت بانضمام متصدی گری سورت بامانت

ان از حضور مفوض گشت از انجا که محمد بیگ خان در ایام نیابت
به داری احمد آباد و پانصد نفر احشام بنام شیخ محمد زاهد تجویز نموده
، دریندولا که بعرض اشرف رسید حکم شد که سابق هیچ گاه دران قلعهٔ احشام
جناس توپخانه از سرکار سپهر اقتدار مقرر نشده منظور نگشت و اظهار محمد
ک خان در باب گرفتن قلعهٔ ایدر بعهدهٔ خویش و رسانیدن خواجهٔ احمد
ــ دیوان سی هزار روپیه به سرکار شاهزاده از خزانهٔ صوبه از روی اورد و قایع
ـ شاهزاده بعرض رسید حکم شد که باوجود بودن دیوانی نایب چرا باشد مگر
سبب عارضه که نتواند بر آمد و محمد بیگ خان خدمتی دارد و بی ضرورت
دش بینجا است چون بشاهزاده خبر رسیده بود که مفسدان قلعه جگت
فــ دوارکان را متصرف شده اند شاهزاده این معنی را از محمد بیگ خان
جدار سورتهه استفسار فرمود ظاهر ساخت که بی اصل است متمردان بر قلعهٔ
کور ریخته بودند نهاده دار آنجا کشته افتاد برادر زاده‌اش قلعهٔ را نگاه داشت
نانچه این روئداد از روی وقایع رکاب شاهزاده بعرض اقدس رسید حکم جهان
طاع صادر شد که میگویند که یک بتخانهٔ کلان دیگر در سورتهه هست اگر مقرون
سدق باشد منهدم گردانند چون اجیت سنگهه ولد مهاراجهٔ جسونت سنگهه
وفی فوجدار جالور و بیری سال زمیندار راج پتیله یک گونه سر به فساد
داشته بودند بنابر اصلاح حال آنها بشاهزاده حکم صادر شد و معروضهٔ شاهزاده
فیت فراهم آمدن دکهنیان به اراده آوارگی سمت سورت و فرستادن فوج از
لازمان سرکار خود بگذر بابا پیاره واضح رای عالم آرا گردیده و نیز معروض داشته
دند که جمعیت همراهی آنقدر نیست که تواند بسمتی دستوری یابد و برخی
س خود دارد و از متعینان صوبه کسی نیست که بسر کردگی فوج مقرر توان
د اگر سرفراز خان بایکدیگری از فوج خان فیروز جنگ یا راودلپت تعین گردد تا در
نبه متمردان سعی موفوره به بعمل آید حکم جهان مطاع بشرف صدور پیوست که
ینجا یک نفر نمی توان فرستاد و کی میرسد و وقت میگذرد و ملک
جرات لشکر خیز است و همه یا اکثر سپاهی اما سردار باید نایب گجرات

که بیچاره دیوان باشد سپاه چه کند تا مراد بخشش قریب ده هزار سپاهی خوب آمده بودند سه بندی چهار پنج هزار نگهدارند و پیاده نیز که تآن والا گهر گمان تغلب و بیجا خرچ کردن نیست اگر ناظم منصوب برسد پسرش را که بدار الخیر اجمیر رسیده طلبیده در گذاشته بهمان راه بیایند که مرهٹه‌ها را قدرت در آمدن نباشد چون از روی وقایع همراهی شاه زاده بهادر بعز اشرف رسید که یک مهر چهار گهری روز بر آمده بعدالت می نشیند حکم والا عز ورود یافت که در عدالت نمودن تعجیل اولی است و در باب ملّا عالم داروغه یرلغ شد که چون داروغگی عدالت از همه صوبجات منع نموده به کار بیکاران است سابقا برمرده کلک بیان گشته که مطهر حسین نامی از همراهیان دکهنیان را عبد الحمید خان مصحوب خویش آورده و محمد بیگ خان گرفتار نموده در قید داشته و حکم والا رسید که او را بشاهزادهٔ بهادر حواله نماید دریمولا عبد الحمید خان بحضور انور معروضداشته که او را بامیدواری بندگی والا و کار شاهی آورده بودم امیدوار است که خلاص شود حکم اشرف عز ورود یافت که این معنی را بشاهزاده ظاهر نماید که آنچه مناسب باشد بعمل خواهند آورد چون مقرون بصدق بود شاهزاده خلاص فرمود ازانجا که محمد بیگ خان در هنگام نیابت بنابر نگهداشت سپاه مبلغی نقد از خزانه پادشاهی برداشت نموده بود لهذا حسب الحکم اقدس بنام او عز ورود یافت که سوای زر جاگیر ابراهیم خان ناظم صوبه بادقای میر نعمان خان بخشی در دو ماه سه لک و هشتاد و هزار روپیه از خزانه عامره صوبه گرفته اند و برای انسداد گذرهای دریای مهی وغیره یک لک و هفتاد و پنجهزار روپیه ازانجمله یک لک روپیه بنام سید احمد باقر ظاهر می نمایند و حال آنکه بر گذرهای مذکور احدی نرفته حکم گیتی مطاع نافذ یافت که زر مذکور بر ذمهٔ آن بسالت و سیادت پناه است مفصل بقلم آرند که زر مذکور را چه کردند و کجا بخرچ در آوردند و نعمان خانْ به کمی منصب معاتب گردید دریمولا محمد بیگ خان باظهار قاضی و دیوان عدم تغلب خود به ثبوت رسانید و شاهزاده بنابر بحالی کمی منصب

نعمان خان معروض داشته منظور نشد و حکم شد که برکاب شاهزاده بحضور بیاید و محمد بیگ خان برفتن تعلقهٔ سورتهه مامور گشت و نظر علی خان را که شاهزاده بفوجداري محمد نگر عرف هلود بشرط اخراج چندرسین زمیندار آنجا و قایم بودن او بزمینداري و حقیقت موجود نداشتن اکثر منعینان صوبه تا بیغان موافق ضابطه و اسپان حصهٔ ذات از وقایع رکاب شاهزاده بهادر معروض ارفع اعلی گردید بنظر علي خان تجویز منظور گشت و یرلیغ شد که بمعتدان برای موجود داشتن تا بیغان و اسپان حصه ذات شاهزاده تاکید نماید همدران ایّام عطر گلاب و یک کارد و روغن بنفسه و بادام از حضور لامع النور به شاهزاده عطا گردید چون راجه جی سنگه بموجب حکم اقدس با فوج نظر بر خبر فراهم آمدن نکهنیان بارادهٔ ناطله اینصُوب برگذر بابا پیاره تعین شده بود ادها برگسته رفتند ازانجا که از معروض شاهزاده بهادر در پیشگاه خلافت و جهانبانی بوضوح انجامید که ابراهیم خان ناظم صُوبه از دار الخیر اجمیر بر آمده عنقریب میرسد و خود از راه بکلانه بموجب حکم روانه مي شود حکم جهان مطاع صادر شد که ملازمت و رخصت ناظم صُوبه دریک روز و یک مجلس باشد خلعت با نیمه آستین و خنجر مرصع به قیمت دو سه هزار روپیه با گل و علاقهٔ مروارید بدهند چون از روی اخبار بندر سُورت معروض اقدس گشته بود که تاي بي نام نجار زاده والي ایران بارادهٔ آستان بوسي به بندر سورت رسیده است حکم اشرف به شاهزاده بهادر شرف ورود یافت که هرگاه او برای ملاقات برسد دیوان و ملتفت خان با منصبداران تا بیرون لشکر خود باستقبال فرستاده و دیدن در خلوت که دیوان نباشد اولی است خلعت پیش قیمت با خنجر مرصع با گل و علاقه و یک اسپ عربي بیش قیمت با ساز طلا و زین نقاشی نو و عبای زربفت تازه و دو هزار روپیه از سرکار خود داده او را با سردار بدرقه که خزانه بیارد بحضور پرنور رخصت کنند و تا آنجا باشد به کشکچیان تاکید نمایند که دزدي در خانه اش نشود و مرفه الحال بیاید ثانیاً درین باب حکم رسید که استقبال دیوان و بخشي در کار نیست کوتوال از منزل قریب در خانه با مکانی

که برای نزول او مقرر کرده باشند کابست و روز ملاقات بخشی و میر توزک بمنزل و رفته بیارند بلکه ملاقاتها درمیان راه بر سر سواریها باشد و مصافحه نشود سابقاً گذارش یافته که فرنگیان در دریا فساد برپا نموده جهازات را گرفته اند چون اصلاح فساد آنها نشده بود حکم جهان مطاع آفتاب شعاع در باب منع تجارت و المقدس از ممالک محروسه صادر گشت بعبد الحمید خان یرلیغ شد که تجارت آن جماعه را از احمد آباد منع نمایند نادی الحال همدرین سال فخر الاسلام و شیخ السلام که در قید اهل فرنگ بودند چون سلوک آن جماعه شد خلاص گشته آمدند و رفع فساد دریا گشت و جهازات بخاطر جمع راهی شدند ازانجا که دران ایام شورش مرهته دکهنی در این صوبه اکثر روی میداد محمد کمال خان ولد مجاهد خان جالوری فوجدار پالن پور ظهور حسن خدمت دانسته بذریعه وصولات بناه شیخ نور الحق بعرض اقدس رسانید که باستماع اراده باطله دکهنیان بسمت احمد آباد محمد فیروز خانه زاد را با جمعیت در مکان متعلقه گذاشته خود سوار و پیاده از نوکران و زمینداران همراه گرفته باحمد آباد میرسد امید وار است در جمعیت کومکی همراهی فدوی درگاه را با مدت بعدم کار پادشاهی بدستور گجرات بعد حوالگی از سرکار معلی رعایت شود که همراه بنده جانفشانی نماید منظور و حکم بدین باب بدیوان صوبه یرلیغ رسید - همدران ایام حکم جهان مطاع عالم مطیع صادر شد که بناظمان و فوجداران صوبجات ممالک محروسه فرامین کردند که امر معروف و نهی از منکر برهمه واجب است که منبر را منبر را با لکل از هر جا دور باید کرد بدین مادة حکم محکم بنام صوبه بدر در ورود یافت و بعدد این معنی بعمل امد چون بیش ازین پادشاهزاده عالیجاه بناظر خبادت داروغه کتهره پارچه عبد الواسع را کروره محال مسطور مقرر فرموده بودند ازانجا که تعین کروره خلاف معمولی بود و داروغه ضابطه است نادی الحال در عرض مکرر موقوف حکم شد و برای برداشتن کروره به عبد الحمید خان دیوان صوبه حکم گیتی مطاع رسید و بعمل در آمد و نیز حکم اقدس بنام دیوان صوبه رسید که چون

خطوط مشتملبر تجویز خدمات و دیگر مقدمات بحضور اشتباه و تلبیس بهم میرسید لهذا مقرر شد که دیوانیان و امنای خالصات افتتاح و اختتام نوشتجات را بخط خود می کرده باشند تا رفع اشتباه شود و نیز حسب الحکم اعلی کرامت صدور فرمود که انچه مبلغی که از روی فصل به صیغه انعام و مساعده تنخواه می شود بلا قصور وصولی تمام و کمال بارباب طلب تنخواه میداده باشند و بعلت وضع و ضوابط مزاحم نشوند درین باب یرلیغ گیتی مطاع بدیوان صوبه رسید - و چون درک داس راتهور باغوای اجیت سنگه برداخته و او در صلح جودهپور سر بشورش برداشته بود شاهزاده بهادر فوجی بسمت تهراد وغیره تعین نمود درگ داس از استماع این معنی هراس برداشته تا ماکن کوامان عبر مطیع رفته نظر بفرط توحش و مکرر مصدر چنین ادا گردانیدن و مامور شدن فوج ... سر و قتل او و منچلکا دادن صفدر خان بابی درباب واع و جمع او ... فوجداری پتن باضافه مشروط از معروضه شاهزاده بعرض مقدس ... گشت و نهاده داری املبارة باحمد باقر موزاسه بحنگیه اضافه مشروط که ... معروض گردید حکم اقدس نافذ گشت ... موزاسه که ... تجویز کرده بودند خدمات دیگر بسیار است مشروط را ... از اظهار بعضی عرض گویان بشاهزاده بهادر ظاهر شد که عبد الحمید ... ارتباط با درگا راتهور اخبار مخفی بوکیل او مید ساند شاهزاده این بحضور عرضداشت نمود در پاسخ جواب یافت که او حافظ ... و مسلمان زاده است چه ممکن که دوست کافر باشد - ... حکم اقدس به شاهزاده شرف صدور یافت که چون شورش ... چاشته خوری بار طرف سورت و گجرات بعرض رسیده آن ... را طلبیده زود بطرف سورت متوجه شوند و زده زده ... و تجویز منصب پسر شیخ علي رضا سر هندی که نمود ... دیافت همدران ایام یک لک روپیه در وجهه انعام شاهزاده ... آباد مرحمت گردید *

صوبه داري ابراهيم خان و ديواني عبد الحميد خان و ارتحال حضرت خلد مكان

چون بادشاهزاده عاليجاه محمد اعظم شاه بهادر نا موافقت آب هوا عبد الحميد خان ديوان صوبه را نايب مقرر فرموده بحضور شتافته از صوبداري مستعفي گشتند بفاصلهٔ فرمان والا شان در باب تفويض صوبه داري احمدآباد به ابراهيم خان كه در كشمير بامر نظامت مي پرداخت شرف صدور يافت *

نقل فرمان والا شان درباب تفويض صوبه داري احمد آباد آنكه

امارت و ايالت پناه مورد مراحم بيكران عمدهٔ دولتخواهان شهامت و شجاعت دستگاه مريدان شجاعت نشان ابراهيم خان بعنايت بادشاهي اميدوار بوده بداند كه فرزند ارجمند دلبند بحر جواهر والا همت بادشاهي عاليجاه محمد اعظم شاه استعفاء صوبداري احمدآباد بسبب نا سازي آب و هواي آنجا نموده هميشه مركوز خاطر قدسي مواطن شايستگي و لياقت و حسن عمل و كاردانی آن عمدهٔ مريدان سعادت نشان بوده از روي كمال فضل و احسان و وفور قدرداني نظم و نسق ان صوبه بعطاي هزاري ذات هزار سوار و چهل لك دام انعام متفوض فرموديم كه از اصل و اضافه منصب آن امارت پناه شش هزاري پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه هفت هزار سوار مقسود و چهل لك دام انعام مقرر فرموديم مي بايد كه تا رسيدن ناظم صوبه كشمير نائب درآنجا گذاشته بزودي روانه صوبه احمدآباد گجرات شود چون در آنجا صوبه پادشاهزاده هاي كامگار و امرايان عمده دار حسن محافظت و تنبيه ارباب فساد و دستگيري رعايا و عامه خلق الله مي نموده اند محمد امين خان از كمال خود بافراط حسن نسق و سياست پرداخته اميرا لامرا شايسته خان نيز نزدين كار خود را معاف نداشته بملاحظه عمدهٔ منصب و انعام عظيم فوج شايسته و وافر نگاه داشته عمل آن رفيع الشان كم از آنها نباشد كه موجب ترقي

مناصب و افزوني بمراتب آن امارت پناه شود انشاء الله تعالی بعد رسیدن به احمدآباد گجرات جاگیرات جید و اضافه نمایان مرحمت خواهد شد عنایات کشور ستانی در آن امارت پناه روز افزون است چون فرمان مسطور بابراهیم خان رسید شرایط استقبال و آداب بجا آورده پس از اطلاع مضمون عرضداشت بپایهٔ سریر خلافت مصیر نمود که شرطی صوبه احمدآباد نسبت بصوبه داران دیگر که بندوبست خوب نموده اند کمتر نباشد بموجب حکم والا مراتب محمد امین خان و او بعرض اشرف رسید از پیشگاه فضل و کرم اضافه یک هزار سوار و هشتاد لک دام انعام و یک لک روپیه بعنوان مساعده از خزانه دارالسلطنت لاهور مرحمت گردید چون زبردست خان خلف او بعذر عذر آزار از صوبه داری دارالخیر اجمیر و فوجداری جودهپور که تفویض یافته بود مستعفی بود به ابراهیم خان یرلیغ شد که او را مستمال نموده راضی نماید چنانچه زبردست خان بموجب استمالت پذیرائی حکم والا نموده قبل از رسیدن ابراهیم خان بمکان متعلقهٔ خود رسید و ابراهیم خان از کشمیر بکوچهای متواتر عازم احمد آباد گشته بعد قطع منازل و طی مراحل به روز یکشنبه شانزدهم شهر ذیقعده الحرام سال هزار و هبوده بملازمت شاهزاده بهادر شرف اندوز گشت و مطابق امر اقدس که سابق ذکر یافته بعطای خلعت و نیمهٔ آستین و خنجر مرصّع سر بلندی یافته دخیل کار گردید و شاهزاده بهادر روز شنبه هفتم شهر ذیحجه الحرام بعزم حضور لامع النور کوچ فرمود ابراهیم خان بمشیت مهام و انتظام صوبه و نصب نمودن فوجداران و تهانه داران متعلقه نظامت پرداخت علی قلی ولد کاظم بیگ را به زیادت فوجداری پتّن و معصوم قلي برادر دو یمی را بفوجداری بیرم گانم تعین نمود و آنها بدان صوب شتافته به بندوبست و گرفتن ضامنی عدم نمود کولیان اشتغال ورزیدند علی قلی که بر موضع سمو معموله پتّن سواری نموده بود کشته افتاد و معصوم بحسب اتفاق بر موضع چهنیار متعلقه پتّه چنوال رفت جمعی از همراهیان او کشته و زخمي افتادند و اسپ سواری او بکار آمد و خود بدشواری بر آمد چون در آن آوان راجه جیت سنگهه که از چندی سر بشورش و فساد

برداشته تاکنور محکم سنگهه که در بندگی والا امتیاز داشت جنگ نموده غالب آمده بود یک گونه قوت و مکنت پیدا ساخته بر جودهپور رفت و جعفر قلی ولد کاظم بیگ را که به نیابت فوجداری آنجا می پرداخت بیرون نموده متصرف گشت و بروز عید الضحی بعد ادای صلوة افواهی خبر ارتحال حضرت خلد مکان شیوع یافت در روز دیگر بمغفرت پیوست - • نظم •

اگر بسر کشاید فلک راز خویش · بگوید سرانجام و آغاز خویش
بزنش در و خون تاجوران بود · کنارش پر از تاج داران بود
پر از مرد دانا بود دامنش · پر از تاجدار جیب و پیراهنش

آمدن بالاجي بشنوناتهه مرهته بافوج گران و تاخت نمودن اکثر پرگنات و معاودت نمودن بعد گرفتن دو لک و دو هزار روپیه بصیغه کهندني از بلدهٔ احمدآباد

ازانجا که پیوسته افواج بحر امواج پادشاهی بتعاقب ورد و بست مرهته مامور بودند بهر جانب که روی می آورد و مردانه دست تطاول بتاخت و تاراج دراز میکردند دریغولا که رحلت حضرت خلد مکان که بعد سپری شدن پنجاه سال و کثری سلطنت بعرصه ظهور آمد عجب بهلکه و غوغه آشوبی در ممالک محروسه رخ نمود - • نظم •

رفت آنکه بود خانه ملک استوار ازو · رفت آنکه داشت کار جهانی قرار ازو

خصوصاً درین صوبه که مدار نظم و نسق ناظمان و فوجداران و تهانه بندی کولیان و راجپوتانی متمرد مانند روباه در گوشه و ویرانه خزیده بودند سر بشورش و فساد برداشتند علاوه آن چون دکهنیان در مقدمه عبد الحمید خان چاشنه خور این ملک شده بودند دریغولا بالاجی بشنوناتهه نامی بافوج گران همان هوس در سر و همان داعیه در ضمیر جا داده از راه جالوه عازم اینصوب گشت و همه جا غارت کنان بگودهره پیوست نائب محمد مراد خان بخشي که فوجداری آنجا به

ضمیمه بخشگیری داشت چون تاب مقاومت نیاورده کناره گرفت و بدین نهج
اکثر فوجداران برخاستند مرهته به قصبهٔ مونده رسیده آنجا را بتاخت در آورده
آتش داد و این خبر وحشت اثر بروز دو شنبه ششم شهر صفر المظفر سنه ۱۱۱۹
هزار و صد و نوزده از تقریر عامل پرگنه محمود آباد که از قبل خواجهٔ عبد الحمید
خان دیوان صوبه در آنجا بود رسید که دکهنیان از قصبهٔ نریاد باین طرف رسیده
اند و متواتر و متوالی این معنی بصدق مقرون گردیده شایع شد دیوان صوبه
و بخشی باتفاق یکدیگر نزد ابراهیم خان شتافته ظاهر ساختند و نیز بوضوح
انجامید که بالاجی بشونانهه مبلغهای خطیر تلی بصیغه مال آمانی که باصطلاح
آنها کهندنی گویند داعیهٔ دارد ابراهیم خان پس از دریافت این معنی صدر
عبد الهادی بخشی و بندیمل دیوان خود را باستعداد سپاه نونگهداشت
مامور ساخت و باستحکام برج و باره همت گماشت چون دران ایام فوجه سپاه در
بلده و اطراف دریای سابرمتی ساکن بودند عرصه سه روز قریب هشت هزار
سوار و سه هزار پیاده و قریب چهار هزار کولی و راجپوت نواحی حسب الطلب
بعنوان کومک فراهم آمدند و هم شهر صدر عبد الهادی و پندیمل دیوان ناظم
و عبد الحمید خان دیوان صوبه و محمد بیگ خان و نظر علی خان و صفدر خان
بابی و جمعی از منصبداران و مشاهیر رجال و طایفه شجعان گجرات متعینهٔ
و فوجداران بالوازمه توپخانه بر تالاب کانکریه معسکر آراسته مورچال بستند
باوجود اجتماع اینهمه جمعیت سکنه پور جات و دیهات اطراف و نواح بیدست
و پا شده باضطراب تمام بعیال و اطفال و احمال و اثقال رو بحصار شهر پناه آوردند
و بر دروب اژدهامی رؤیداد که اکثر پدر از پسر و مادر از دختر جدا افتاده و از
افتادن بر روی یکدیگر برخی کالا خود را گم کردند و بازار حمالان و مزدوران
و عرابچیان چنان گرم گشت که مزد هفته را در یک روز میگرفتند القصّه سرداران
فوج بنابر بی جگری سپاه که چشم شان از جنگ سابق ترسیده بود در کُوچ
و مقام اندیشه مند بودند مرهته از دریافت این معنی جری شده همه جا
تاخت و تاراج کنان بمحمود آباد دوازده کروهی شهر رسیده سواران خوش اسپه

تا موضع نتوه سه کروهي دست تطاول دراز ساختند عبدالهادي و پنديمل ديوان نزد ابراهيم خان آمده کيفيت حالت سپاه که با گروه دکهنيان مقاومت توانند نمود ظاهر ساختند و او خود سوار شده بفرودگاه فوج امده بنظر تامل نگريسته جرات و جلادتی در أنها نديد و قلق و اضطراب سکنه پور جات و ديهات را براي العين چون مشاهده کرد از انجا که خبر ارتحال حضرت خلد مکان نه دور و نزديک رسيده و هنوز سلطنت بيکی از پادشاهزادهای عالی تبار قرار نيافته بود بصلاح خير انديشان دور انديش مظفر حسين که سابق از مرهته جدائی گزيده بهمراهي خواجه عبد الحميد خان و محمد بيگ خان او را دستگير ساخته بود چنانچه سابقاً بتدارش در آمده با براين داس منصب دار بنابر مصالحه نزد بالا جي بشنو ناتهه فرستاد پس از گفت و شنود دو لک و ده هزار روپيه بصيغه کهنداي بشرط انکه از همانجا معاودت نمايد انفصال يافت و مبلغ مرقوم از خزانه عامره بکفيه ناظم و دستک ديوان صوبه داده شد و انها برگشته رفتند و فوج ناظم صوبه بيست و دويم شهر صدر داخل بلده گست و اطمينان ملت عامه رعايا و کافه برايا شهر و پورجات گرديد *

سلطنت حضرت خلد منزل ابو النصر قطبُ الدّين محمد معظم شاه عالم بهادر شاه بادشاه غازي و صوبه داري ابراهيم خان و ديواني خواجه عبد الحميد خان و روانه شدن ناظم صوبه باوجود ورود فرمان والا شان بحضور و نيابت محمد بيگ خان

چون بتاريخ بيست و هفتم شهر ذيقعده الحرام سال هزار و صد و نوزده در

مقام احمد نگر واقعهٔ ناگزیر حضرت خلد مکان روئیداد پادشاه زادهٔ عالیجاه محمد اعظم شاه که همدران ایام از حضور بصوبه مالوه مرخص گشته روانه شده بود بر دو سه منزل خبر ارتحال آنحضرت شنیده بر جناح استعجال معاودت فرمود و به تقدیم مراسم تعزیت و سوگواری و استمالت باز ماندها پرداخته رو بر عبد الضحی سریر آرای سلطنت شده بصوب دار الخلافت نهضت فرمودند و پادشاه زاده محمد معظم بهادر شاه که دران هنگام بر رتق و فتق مهمات صوبه کابل اشتغال داشتند پس از وصول اخبار مذکوره متوجه دار الخلافت شاه جهان اباد شده به دار السلطنت لاهور جلوس اول بر تخت سلطنت فرموده روانه پیش گردیدند تا آنکه هر دو جانب پادشاهزادهها در میدان جاجو نواحی مستقر الخلافت اکبر آباد بهمرسیده جنگ سلطانی روئیداد محمد اعظم شاه از تقدیرات آسمانی کشته افتاد و به اورنگ خلافت و جهانبادی حضرت خلد منزل ابو النصر قطب الدین محمد معظم بهادر شاه پادشاه غازی صعود فرموده در باغ دیره واقع مستقر الخلافت مذکور هیجدهم ربیع الاوّل سال هزار و صد و نوزده جلوس میمنت مانوس دویم و تعیین خطبه و سکه اتفاق یافت و منصب جلیل القدر وکالت بعمدة الملک اسد خان و امر وزارت بعمدة الملک منعم خان خانخانان سپهه سالار هند مفوض گردید و فرامین و مناشیر لازم الانقیاد بنام ناظمان و دیوانیان ممالک محروسه صادر شد *

نقل فرمان والا شان بنام ابراهیم خان در سریر آرائي و استقلال نظامت

آنکه اعتضاد خلافت و فرمان روائی اعتماد سلطنت و کشور کشائی مسمول بعضلات جزیله و جلیله ظل الهی عمدهٔ نوئینان جناب خلیفة الرحمانی زبدهٔ معرمان آستان ملک آشیان ابراهیم خان بعنایت پادشاهی مستظهر و مستدسر بوده بداند که وزیدن نسیم عنبر فام لآلی باز فتح و نصرت باقبال بے زوال عدومال سامعه افروز جهان و جهانیان گردانیده بتصریح نگارش پذیر میگردد که مخالف تیه کارسیه روزگار

که باغوای بعضی نا عاقبت اندیشان دعوی سر و همسری با خلیفه آلهي داشت از راه غرور و پندار با فرزندان و سرداران مقتول گردید تبعه و لحعه او دستگیر شده بزندان ابدی در آمدند باید که آن عمده مریدان سعادت نشان شادیانه این فتح عظیم که از پردهٔ غیب نغازیان دینداز و مجاهدان تهور شعار بمنصه ظهور جلوه گر گردید بمسامع خاص و عام و کوچک و بزرگ سکنه آن دیار رسانیده سجدات شکر الهي بتقدیم رسانند و از راه فضل و کرم بے اندازه صوبداری احمدآباد بدستور سابق بآن وزارت پناه بحال شد باید که در ترفیهٔ حال رعایا و برایا و مساکین عامه خلق الله و کرد آوری محصُولات سرکار والا و قلع و قمع قطاع الطریق و لوازم صوبداري بکمال سعی نعمل آورده حسن اعمال رامتمر دنائج خود شناسد بتاریخ غرهٔ شهر ربیع الثانی سنه احد جلوس معلی تحریر یافت ابراهیم خان پس از ورود فرمان والا شان بمراسم استقبال و تقدیم آداب مراسم ضابطه پرداخته داخل قلعهٔ ارک گردید ازانجا که دربین هرج و مرج کوبلان متمرد سر بشورش و فساد برداشته بودند لهذا ابراهیم خان نظر بندوبست بصوب پرگنه کری بر آمده چندی نگرفتن ضامنی عدم تمرد فوج کشي نموده معاودت کرد چون دست کشیدن از نوکری و گوشه انزوا گزیدن مکنون ضمیر داشت محمد بیگ خان را به نیابت صوبه تا رسیدن ناظم دیگر مقرر ساخته نهم شهر رجب المرجب سال صدر بصُوب دارالخلافت راهی گشت محمد بیگ خان به نظم و نسق صوبه و محافظت بلده سر گرم کار گردید چون تقرر نیابت او از روی وقایع و سوانحه بعرض اقدس رسید حسب الحکم معلی تا تعین یافتن ناظم منصوب و ترویج خطبه طیبه و سکّه مبارک بنام نامی و القاب سامي که شرح آنها از حضور عطا شده بود بنام او و خواجهٔ عبد الحمید خان دیوان صوبه عز ورود یافت *

شرح سکهٔ مبارک شاه عالم بهادر شاه بادشاه غازي

همدران آوان از معروضهٔ اخبار نویسان بعرض اشرف رسید که محمد بیگ خان نائب نظامت حقیقت انتشار مرهٹه مابین بندر سورت و بلدهٔ استماع نموده

بدیوان صوبه گفت که نگاه داشت سپاه و سرانجام توپخانه از سرکار والا ضرور است دیوان جواب داد که بدون حکم حضور یکدام از خزانه عامره تنخواه دمی تواند شد این معنی را بدرگاه معلی معروض باید داشت او گفت جان و مال فدوی درگاه نثار کار پادشاهی است لیکن اگر کفار بحدود اینصوب در آیند تا آنکه جواب از حضور برسد کار ضرور است که وقت از دست میرود لهذا حسب الحکم بمهر جمدة الملک مدارالمهام خان خانان بدیوان صوبه عز ورود یافت که درباب نگاه داشت سه بندی موافق ضابطه باتفاق بخشي صوبه طلب آنجماعه تنخواه دهند و نیز درباب ضبطی اموال و وصول زرهایی که در ذمه محمد بیگ خان وغیره بابت محمد اعظم شاه باقی است حکم اقدس ورود فرمود و ازانجا که وکالت بعمدة الملک اسد خان تفویض یافته بود درباب منظور داشتن پروانجات جاگیرداران و اهل خدمات و ارباب ایمه و دمخواه داران نقدی وغیره اسناد بمهر وکالت و وزارت یرلیغ رسید و فرمان شد که دیوانیان صوبجات مدد معاش ارباب استحقاق اراضی وغیره بدستور عهد حضرت خلد مکان بشرط حي و قائم بودن و صحت اسناد هر کدام بدستور سابق وا گذارند و معترض احوال آنها نه شده مزاحمت نرسانند و جمعی که از اهل خدمات پادشاهی اند بدستور سابق بحال دارند چون از معروضه امانت خان متصدي بندر سورت و بندر کهنبایت بعرض اقدس رسید که اعتماد خان متصدي معزول بندر کهنبایت هزار و سه صد و چهل و پنج روپیه از بابت محصول بندر کهوکه متصرف شده است لهذا حکم اشرف بنام دیوان صوبه صادر شد که مبلغ مذکور را ازو بمعرض وصول در آورده داخل خزانه نمایند و داخلاي آن بحضور ارسال دارند *

صوبه داري غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ و دیواني خواجه عبد الحمید خان و شریعت خان

از پیشگاه خلافت و جهانباني صوبه داری احمد آباد گجرات از تغیر ابراهیم

خان مُستعفی به غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ سپه سالار که بمنصب هفت هزاری ذات هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه بلا شرط ممتاز و بصوبداری دار السرور برهانپور قیام داشت تفویض یافت و بارسال فرمان والا شان و مرحمت خلعت و اسپ خاصه سر بلند گردید حکم شد که از همانجا بصوبه شتافته بتمشیت امور و مُهام و انتظام و ضبط و نسق پردازد ابدا حسب الامر جلیل القدر بتوجهای متواتر راهی شده وارد سرحد صوبه گشت محمد بیگ خان و عبد الحمید خان دیوان صوبه و مهر علی خان بخشی و وقایع نگار وغیره منصبداران متعینه صوبه باستقبال شتافته ملاقی گشتند روز دو شنبه دهم شهر رجب المرجب سال هزار و صد و بیستم داخل بلده گردیده بتعیّن فوجداران و تهانه داران متعلقهٔ نظامت سر گرم کار گشت محمد بیگ خان را به نیابت فوجداری پتن بمحال شرطی صوبه مقرر ساخت و همدرین سال سید عقیل خان متصدیگری محالات جاگیر بادشاه زاده محمد جهان دار شاه بهادر که در صوبهٔ احمد آباد یافته و تهانه داری پیتها پور که سابق میر عبد الوهاب برادرش داشت و در جنگ مرهته برتبهٔ شهادت فایز گشته تفویض یافت و محمد علی والد راقم بتقریب وقایع نگاری محالات موصوف در هنگامیکه رایات نصرت ایت پادشاهی متوجه مهم محمد کام بخش به دکهن بود در عرض راه بهمراهی او رخصت یافته رسید مسود اوراق در سن هفت سالگی وارد این دیار گردیده انچه در آن هنگام برای العین خود مشاهده نموده در خاطر داشت و چه از تقریر ثقات استماع رفت مندرج میسازد خان فیروز جنگ عوض خان را بدامر بندوبست و اخذ پیش کش زمینداران تعین فرمود از انجا که حکم اقدس به جمیع صوبجات شرف نفاذ یافته بود که در خطبه جمعات و عیدین لفظ وصی اضافه باسم خلیفهٔ چهارم میخوانده باشند چون جماعهٔ اهل توران همراهیان خان فیروز جنگ در روز جمعهٔ اول که خطیب خطبه را خواند بعضی از انها خطیب را بتهدید منع نمودند که آینده باین لفظ متلفظ نگردد چون حکم مبرم اقدس نفاذ یافته بود مالغانرا از جمله زمرهٔ جهال انگاشته در جمعهٔ دیگر بدستور سابق خطبه انشا کرد

بمجرد استماع یکی از بی باکان جماعهٔ مذکور پای خطیب را از فراز منبر کشیده
از زخم بکده مقتول ساخت دیگران او را کشیده بیرون مسجد در راسته بازار
انداخته چنانچه تا آخرهای روز افتاده بود پس از حصول رخصت ناظم صوبه
به تجهیز و تکفین او پرداخته بخاک سپردند همدران آوان حکم اقدس بنام
دیوان صوبه عز ورود یافت که انچه زر در خزاین صوبه فراهم آمده باشد همراه گرفته
برکاب ظفر انتساب که متوجهه حیدر آباد است و بنواحی دار الفتح اوجین
میرسد بیارد چنانچه بموجب حکم اشرف عبد الحمید خان سر انجام بار بردار
نموده خزانه را گرفته د، نواحی اوجین بحضور لامع النور رسانیده مورد تفضلات
بادشاهانه گشته رخصت بصوبه و تعلقه خود یافت متعمد خان که مدار المهام
پادشاهزاده جهان شاه بهادر بود به قلعه داری جاپانیر سر افرازی یافت و سپرد آن
به سید عقیل خان گردید و میر ابو البقا بخدمت کوتوالی و کروره محال گتهره
بارچه که در عهد حضرت خلد مکان موقوف گشته بود تعین ؟ د و میر ابو القاسم
بخدمت امینی داغ تصحیحه از تغیر شیخ نجم الدین و محمد کاظم ولد
محمد حاتم بیگ به داروغگی چبره بافخانه و خواجه عوض داروغهٔ خزانه عامره
بلده از تغیر عبد الواسع و علی اکبر بخشی و وقایع نگار و شیخ نور الله بخدمت
داروغگی خزانه بیت المال و امینی چبره باف خانه از تغیر شرف الدین
از حضور معزز گشتند و همدرین ایام تخفیف دامی که در عهد حضرت خلد
مکان در اکثر برگنات شده بود بموجب حکم باز یافت گردیده تنخواه شد بلکه
در بعضی مکانات افزود دامی هم بعمل آمد و متصدی گری بندر کهنبایت
از تغیر امانت خان و تهانه داری کاجنه از تغیر سید علیخان فیروز جنگ بنام
اعتماد خان تجویز نموده دخیل ساخت و محمد قلی دو صدی ذات سی سوار
و یک صدی ذات ابراهیم قلی و قاسم قلی شرح ایضاً پسران کاظم بیگ که
ابراهیم خان تجویز نموده بود دریقولا بدرجه پذیرائی رسیده سرفراز شدند - چون
بعرض اقدس رسیده بود که وقایع نگار و سوانحه نویس بلدهٔ احمد آباد میخواهند
که گماشتهای خود را در کوئه پارچه بفرستند حکم مقدس به دیوان صوبه عز ورود

فرمود که چون در عهد حضرت خلد مکان مقرر شده ده وقایع نگار و سوانحه نویس گماشتهای آنرا در مقدمات مالی دخیل نباشد باید که دکداوند که آنها در مقدمات مالی دخل نمایند و نیز حکم معلی صادر شد که پول سیاه دام عالمگیری را شکسته بوزن عهد پادشاه غفران پناه که بوزن بیست و یک ماشه بود بد سکهٔ مبارک رسانند چنانچه دران وقت پول سیاه بآن وزن تا مدتی رایج گشته بود بعد آن بهمان وزن عالمگیری عود نمود جنس چیره باف خانه سرکار و کارخانجات پادشاهزاده که روانه شده بود بنابر خبر هنگامه مرهته برگشته آمد چون رایات نصرت آیات پادشاهی بعد فتح محمد کام بخش از دکهن معاودت فرموده متوجهه هندوستان شد حکم جهان مطاع عالم مطیع بدیوان صوبه کرامت ورود فرمود که بدستور سابق انچه زر در خزاین موجوده باشد همراه خود گرفته بحضور بیارد که در نواحي صوبهٔ مالوه به لشکر فیروزی اثر ملحق گردد و نیز فرمان شد که چون بعرض اقدس رسیده که بتاب خانه درگاه شاه عالم قدس سره قرآن مجید و کلام حمید بخط شریف حضرت امام علي ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا موجود است آن را از سجاده نشین آنجا گرفته بحضور بیارد که بزیارت دستخط آنحضرت تبرک جسته آید بنابران عبد الحمید خان قرآن را از صاحب سجاده بطریق امانت گرفته با خزانه روانه گردید چون هنگام روانگی بقصبه سانولي رسید ازانجا که صلابت محمد خان بابي را که سیّد عقیل خان بفوجداری آنجا مقرر کرده بود بنابر بدرقه همراه خود تا لشکر فیروزی برد و در نزدیکی قصبه دهار متعلقه صوبه مالوه بار دوی معلی پیوسته شرف اندوز ملازمت گشت و قرآن مجید را بجناب والا رسانید بعد چندی معروض داشت که قرآن بطریق امانت از سجاده نشین آنجا گرفته بحضور آورده ام حکم اقدس بشرف صدور پیوست که ما را زیارت مدعا بود این تحفهٔ بی بها سزاوار همانجا است حواله فرمودند و حکم شد که رسید صاحب سجاده را بحضور برساند چون دران هنگام راجه اجیت سنگهه بنابر رؤیداد هرج و مرج و ارتحال حضرت خلد مکان جودهپور را متصرف شده سر بشورش و فساد برداشته و نیز زیارت حضرت خواجه معین الدّین چشتي قدس

سره واقعهٔ بلدهٔ اجمیر ملحوظ خاطر قدسي مظاهر بود رایات عالیات متوجهه انصوب شد بخان فیروز جنگ فرمان رفت که بالشکر آراسته و لوازم توپخانه خود را از احمدآباد بدانجا رسانیده سعادت اندوز ملازمت سازد و یک لک و بیست و پنج هزار روپیه در ماهه سه بندي سه هزار سوار و پنج هزار پیاده في نفر سوار سي و پنج روپیه و پیاده چهار روپیه سوای جمعیت همراهي خود که نگهداشت نماید مقرر شد چنانچه یازده لک روپیه طلب هشت ماهه و بیست و چهار یوم بدفعات بموجب دستکات دلخواه بمهر عبد الحمید خان و شریعت خان دیوانیان صُوبه از خزانه عامره گرفت و به دیوان صوبه فرمان شد که پنج ضرب توپ و پنجاه رهکله و یک صد و پنجاه شتر نال و سه هزار بان و هزار من سرب و هزار من باروت و صد من مهتابي از توپخانه سرکار والا و دو صد نفر بیلدار و یک صد نفر بردار و یک صد نفر سقا نوکر کرده در فوج خان فیروز جنگ تعین نماید در سال هزار و صد و بیست و یک عبد الحمید خان که در حضور رسیده بود تفضلات بادشاهي شامل حال او شده بوالا رتبه افضي الفضاة مباهي گشته در رکاب ظفر انتساب سر گرم بامر مامور شد ملازمت محمد خان بابي را که همراه برده بود رخصت انصراف داد و دیواني صُوبه اصالتاً بشریعت خان برادرش که در احمدآباد بنیابت مي پرداخت مفوض گردید همدران آوان روزی چند بیماری طاری حال خان فیروز جنگ گشته بود مبدل به صحت و اعتدال مزاج گرائید لهذا بلوازم ضیافت و اطعام سادات و مشایخ و اصحاب عمایم و منصبداران واعیان و اهالی شهر پرداخته تا سه شب بر کنار رود سابرمتی بچراغان و سر دادن انواع آتشبازی جشن نمود و بنابر نوشتن بعضی مقدمات بحضور بمهر علی خان بخشي وقایع نگار سلوک نا پسندید نموده یک دو ساعت در چبوتره کوتوالی توقف داده گذاشت و با محمد محسن سوانح نویس نیز اعراض نموده در صحن مسجد جامع بعد انفراغ از نماز قدمی چند در پیش مردم دوانید و از اکرام الدّین خان لک روپیه و بهمین مقدار از کان داس پیشکار دیوانی جبراً گرفت و بعزم روانگي مارواژ و مهم راجپوتیه بر آمده بموضع اجیر عمله پرگنه حویلی سه

کروهی برلب آب سابرمتی مقامات نموده و دفعه ثانی بلوازم طوی جشن و چراغان پرداخت محمد رضا نام که تازه از ولایت ایران وارد این دیار گشته و معروض قدسی شده بود حسب الحکم والا بشریعت خان دیوان عز ورود یافت که دو هزار روپیه جهت خرچ او از خزانه عامره بدهانند سابقاً پروانه در باب تنخواه یک لک و بیست و پنج هزار روپیه در مشاهره اخراجات سه بندی نو نگهداشت مهم راجپوتیه بخان فیروز جنگ بنام عبد الحمید خان دیوان پیشین صادر شده بود درینولا که دیوانی بشریعت خان معوض گردید حکم اقدس بنام او شرف ورود افگند که مبلغ مذکور مرقومه را از تاریخی که خان فیروز جنگ از احمدآباد بر آمده و شروع نگهداشت کرده بموجب سرشته نگهداشت بخشی صوبه مطابق سند سابق تنخواه بدهد و محمد عبد الله بخدمت سوانح نویسی از تغیر محمد محسن از حضور سرافرازی یافته رسید سید احسن الله خان متصدی بندر کهنبایت مقرر گشت خان فیروز جنگ از نواح بلده کوچ نموده پیش کش زمینداران ضلع دریای سابرمتی گیران بموضع ولا سنه عمله پرگنه ایدر رسیده چند مراه مقامات نمود و در سال هزار و صد و بیست و دو حسب الحکم اقدس بنام دیوان صوبه کرامت ورود فرمود که درینولا حکم جهانمطاع آفتاب شعاع صادر شد که اشرفی و روپیه سکه مبارک بوزن یک توله مسکوک می کرده باشند چندی بدان وزن سکه بعمل آمد ثانی الحال موقوف گشته بدستور عهود پیشین حکم شد چون جمدة الملک مدارالمهام خانخانان وزیر الممالک زمین متصل لال دروازه و پهلوی دروازه نقار خانه قلعهٔ بهدر بنابر احداث رباط و مدرسه و مسجد خریده کار عمارت شروع نموده بود ازانجا که یک قطعهٔ زمین محبوس خانه چبوتره کوتوالی درانجا واقع گشته از سرکار والا خریده حسب الحکم والا بمهر عنایت الله خان میر سامان درین باب بشریعت خان دیوان رسید که وجهه قیمت زمین مذکور منجمله طلب خانخانان که بعد فراغ محاسبه جاگیرداری در سرکار والا بر آمده محسوس نمایند . آن قطعه را داخل عمارت نموده و به تقید تمام تعمیر میشد چون تقدیر باتمام آن مقدر نبود بعد چندی

که واقعهٔ ناگزیر خانخانان روئیداد نیمهٔ کار ماند و برای سر انجام و ارسال
چهار شامیانه مخمل زر دوزي ستاره دار خوش طرح سنگین که بالای تخت
مبارک ایستاده شود و سه ابره اسپک دیوان خاص که بر آورد آن شصت
و پنجهزار روپیه شده بدیوان صوبه احکام رسید و هرکارهٔ صوبه بعرض اقدس رسانید
که چون از حضور پر نور برای رسانیدن اخبار راجپوتیه و مرهته تاکید است بر طبق
گفته خان فیروز جنگ پنجاه نفر جاسوس سر نفر هفت روپیه وصولی نوکر کرده
وآنها اخبار اماکنه راجپوتیه و مرهته متواتر میرسانند و بموجب آن بفیروز جنگ
اطلاع داده بحضور معروض میدارد بسبب عدم یافت طلب نالش دارند لهذا
بنام دیوان حکم شد که تا انصرام یساق بعد ملاحظه موجودات تنخواه میداده
باشند و در باب مرمت باغات باغ شاهي و باغ کانکریه و منازل بنا نموده محمد
اعظم شاه که در مکان رستم باغ و گلاب باغ واقع است بیست و سه هزار و چهار صد
و هشتاد روپیه که بر آورد شده بدیوان صوبه حکم رسید و نیز حکم والا عز ورود
یافت که میرزا محمد هاشم نام که تازه از ایران دیار وارد احمد آباد شده
بعرض مقدس رسیده حکم جهان مطاع عالم مطیع بخان فیروز جنگ بصدور
پیوسته بود که از طرف خود رعایت و سامان نموده مهماندار همراه داده روانه
حضور پرنور سازد دریفولا بدیوان صوبه یرلیغ شد که اگر بر طبق حکم محکم او
سرانجام نموده روانه نکرده باشد ده هزار روپیه از سرکار والا برای خرچ او بدهند
عوض باقي بیگ گرز بردار که در باب ایصال ده هزار روپیه تصرف محمد بیگ
خان از خزانه جونه گده رسیده بود چنانچه منجمله آن یک هزار روپیه داخل
خزانه کنانیده دریفولا از معروضه گرز بردار بعرض رسید که در ادای وجه باقي
دفع الوقت مي نماید بنابر آن بدیوان حکم شد که بتاکید و بلا توقف و اهمال
زر موصوف را بمعرض ایصال در آورده داخل خزانه نماید و همدرین سال
خدمت قضای بلده از تغیر ابو الفرح خان و قاضی ابو الخیر و تعلقه سوانح
نگاری از تغیر محمد عبد الله باکرم خان که بخطاب سرفراز شده بود مقرر گردید
چون از نوشته هرکارهٔ بندر کهنبایت بعرض اشرف رسید که سید احسن الله خان

متصدی آنجا دیوانخانهٔ کلان با محل سرا در بلدهٔ احداث نموده چوب ساکوان وغیره قیمت هفت هزار روپیه از چوب فروشان بچهار هزار روپیه گرفته و شهتیر وغیره چوب از مکان حاکم نشین واقع بندر مذکور که تعلق سرکار والا است بر آورده باحمد آباد و سی و شش تخته سنگ مرمر و یکصد تخته از سنگ دیگر از مسجد کلان بیرون دروازهٔ مکی بر اورده میخواست که به احمد آباد بفرستد بنابر مزاحمت شیخ عبد الوهاب فاضل نگرفته و تخته های سنگ مرمر نگاه داشته لهذا حکم محکم صادر شد که گرز بردار رفته او را بحضور بیارد به دیوان حکم شد که خانه را بسرکار والا ضبط نمایند *

ارتحال خان فیروز جنگ و ضبطی اموال آنها

خان فیروز جنگ از مقامات ولا سفه پیشتر کوچ نموده بر زمیندار دانته جهت اخذ پیش کش توقف داشت چون فی الجمله نقاهت باقی بود مکث بهمرسانید و علامات مرض استسقی ظاهر گشت و روز بروز روباشتداد نهاد لهذا معاودت نموده بعد طی منازل و قطع مراحل باحمد آباد در آمده صاحب فراش گردید و پهلو بر بستر ناتوانی نهاد از انجا که پیمانهٔ عمرش لبریز گشته و ایام زندگانی بسر آمده تدبیر و معالجه اطبا مفید نیامد - * بیت *

رسیدش خزان در بهار حیات دوشتند در قفس وحش برات

بروز چهار شنبه هفدهم شهر سوال المکرم و ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد و بنابر نقل نمودن در مدرسه بنا نمودهٔ او مکان قبر واقعه شاه جهان آباد در جوار مزار شاه وجیهه الدین قدس سرّه امانت در خاک سپردند - شریعت خان دیوان و میر علی خان بخشی وقایع نگار و اکرم الدین خان سوانح نویس بطلب محمد بیگ خان که دران ایام بنیابت خان فوجداری پتن قیام داشت مسرعان سریع السّیر فرستادند که آمده بمحافظت و حراست صوبه پردازد چنانچه او بیست و چهارم آن ماه بجناح استعجال خود را رسانیده باتفاق دیوان صوبه وغیره به ضبط اموال خان فیروز جنگ پرداخت اما بنابر تسلّط

عوض خان و دیگر منصوبان بوافعي ضبط اموال را که مقدور نبود انچه بعمل آمد زیر مهر فرق نموده کیفیت وافع را بحضور معروض داشتند اکثر بدعات از اخذ و جر وغیره در ایام حکومت اواحداث یافته که هیچ یک از ناظمان توفیق رفع آن نیافته اند اکنون رفته رفته بدرجهٔ اتم پیوسته چنانچه بدیل عمل هر کدام انشاء الله تعالی بقدر وسع معلومات ثبت خواهد افتاد کم و بیش مصادره که درباره بیش بو وجدار کرد و انچه در چبوتره کوتوالی می شد چون درانوقت در مردم یک گونه دست رس بود چندان نمی نمود دیگر در محال سایر بر عرابه علات خوراک دواب في عرابه یک روپیه بر في صد مال بازرگانان که بمحال کثره پارچه برای ادای محصول رجوع می ساختند از مسلمین نیم روپیه از هنود یک روپیه بصیغه غولک ناظم قرار داده یکی از متوسلان خود را کروره ساخته دران محل نشانیده و این بدعتها استمرار یافت اگرچه آن وقت کروره ناظم را سوای گرفتن وجه معین دخلی در تشخیص قیمت آن اجناس و حکومت نبود متصدیان پادشاهی موافق ضابطه سرکار می کردند الحال بمرور ایام تمام اختیار به کروره ناظم تعلق گرفته متصدیان پادشاهی برای نام اند - دیگر از جمله بدعتهای احداثی آنوقت مقرر شدن محصول بر بقولات که ترکاری گویند چون در صوبه دار السرور برهانپور از قدیم محصول منڈوی سبزی مقرر است و در صوبه احمد آباد کاهی معمول نبوده خان فیروز جنگ که تازه از انجا بصوبداری احمد آباد رسیده ازان محال استفسار نمود چون واضح گشت که درین صوبه نبود لهذا قلیل محصول مقرر ساخت که اکنون مبلغی افزوده و در دروب شهر نویسندها مقرر که آمددي جنس ترکاری و میوه را می نوشته باشند و نیز منڈوی روغن زرد که مردم سوباری می آرند احداث شد که اکنون هر دو محال شده اند الحاصل خبر ارتحال خان فیروز جنگ بعرض اقدس رسید حکم والا بنام دیوان صوبه در باب ضبط اموال باتفاق امانت خان و وقایع نگار و سوانح نویس که بقرار واقعي پردازند و نوعی احتیاط بکار برند که دامی فوت و فرو گذاشت درمیان نیاید و سر رشتهٔ آن بدفتر معلی ارسالدارند صادر گشت ازانجا که از معروضه هر کاره صوبه

معروض قدسي گشته بود که متصدیان خان فیروز جنگ خزانه را وا کرده زر بدون مرتب شدن اسناد برات نه سپاه و شاگرد پیشه داده و می دهند و به بهانه دادنی مبلغی متصرف می شوند و جي کشن دیوان کاعد کارخانجات را تبدیل میکند تدابیران حسب الحکم اعلی بدیوان عر وورد یافت که بمجرد وصول این حکم اموال را بعمید تمام باتفاق امانت خان و محمد بیگ خان از قرار واقع ضبط در آورده هر که متصرف شده باشد از و باز خواست نموده حقیقت را به نگارند و نه گذارند که احدی تبدیل اوراق دفتر تواند نمود و از متصدیان خاص معتبر زنجیره بند نگیرند چون هنوز امانت خان از بندر سورت نرسیده بود محمد بیگ خان جي کشن دیوان و الماس و ... و ... سرایان فیروز جنگ .. دوستان نمود اکرم الدّین خان که عمدة الملک آصف الدوله اسد خان و امرایان عظام ده جاگیر اکثر ازانها در سپرد داشت که یک لک روپیه بموجب جبراً و قهراً فیروز جنگ از من گرفته چون من زر نه داشتم از وجه محصول جاگیرات داده ام لهذا حکم اقدس شرف ورود یافت که دیوان صوبه از جمله اموال او بدهاند و چون بردن نعش فیروز جنگ مقرر بود حکم اقدس رسید که اموال وغیره سرانجام از ناطق و صامت را منسوبان او که همراه نعش می آیند به درگاه معلی بیارند *

مقرر شدن امانت خان متصدي بندر مبارک سورت بضبط اموال خان فیروز جنگ و نیابت صوبه از خالصه شریفه

خدمت امینی و فوجداری پرگنه حویلی احمداباد وغیره محالات انتقالی خان فیروز جنگ بخالصه شریفه من ابتدای ثلثان خریف پارس ییل سال مذکور تعلق پذیرفته و به امانت خان که دران هنگام متصدی بندر سورت و بمنصب سه هزاری ذات چهار هزار سوار سرفرازی داشت تفویض یافت و یرلیغ شد که باحمدآباد شتافته از تعلقات خبردار باشد و بضبط اموال خان فیروز جنگ

پردازد و بموجب حکم والا بمهر امیر الامرا فوجداري گرد نواح بلده بنظر علي
خان و یکصدي ذات صد سوار بشرط آن اضافه عطا گردید امانت خان بنابر بعضی
امور و موسم برشگال که شوارع و طرق مسدود بود تا هنگام اجرای آن در سورت
توقف ورزیده پیش از رسیدن خود محمد بیگ نامی از خویشان و انور خان
را برای تمشیت امور مامورة فرستاده متعاقب آنها در معدود الایام روز دو شنبه
هشتم شهر ربیع الاول سال هزار و بیست و سه باحمدآباد رسیده بحفظ و حراست
بلده و تمشیت امور صوبه پرداخت و متصدي گری بندر سورت به دلاور خان
تعلق گرفت همدران آوان امانت خان بخطاب شهامت خان مخاطب گشت
و از عرضداشت او معروض بارگاه فلک اشتباه گردید ده مرهته هر سال باراده فاسد
در قصبات صوبه احمدآباد مي آیند اگر احیاناً احتیاج نگاه داشت سپاه جمعیت
شود قدوري در هر گاه هر قدري برای نگاهداشت و مصالح توپخانه در کار شود
تنخواه بر خزانه عامرة نماید لهدا حکم محکم عز ورود یافت که عند الحاجت
بقدر یک لک روپیه در ماهه باتفاق خود و بخشي و وقایع نگار موافق ضابطه تا رفع
فساد از خزانه عامرة آنجا تنخواه نمایند بنابر آن بدفعات سه لک و پنجاه
و شش هزار و هشتصد و شانزده روپیه طلب سه ماه و هفده یوم بموجب
دستکات بمهر دیوان صوبه تنخواه گرفت *

روئداد خانه جنگي با محمد بیگ خان

ازانجا که محمد بیگ خان از خانه زادان قدیمي موروثي در سرکار والا
و مرد سپاهی منش بود نظر بر جلادت و قدم بندگی چنانچه بایست مراعات
و سلوک در بر خورد روز اول که بعنوان استقبال شتافته ملاقي گشت با شهامت
خان نکرده و در آمد و رفت و دیدن ها نخوت میگذرانید و این معني فیمابین
بکدورت انجامید چون درین ایام تقدیم محافظت بلده بعد ارتحال خان فیروز
جنگ از محالات انتقالی که به شهامت خان سپرد گشته برداشت نموده بود
و در مقدمه حساب و وجهه باز گردانی جواب راستی نمیداد موجب ازد یاد نا

خوشي ها و علاوه وحشتها گردید - شهامت خان در صدد رسانیدن خفت و گرفتن زر باز گردانی بزیردستي در آمده روزی به بهانه شکار سواری و فوج خود را مهیا ساخته جمعی را بیخبرانه بر خانه محمد بیگ خان که بر کنار اب جوی سابرمتی واقع بود فرستاده که او را نشانیده باز خواست وجهه مدبر نمایند و اگر بمنازعت پیش آید فوجیکه مستعد است میرسد آنها قریب یک پاس روز بر آمده رسیده در جلوخانه در آمده ارادا رفتن دیوانخانه داشتند از اتفاقات پیش از رسیدن فرستاده ها او باندرون رفته و چندی از پیاده و شاگرد پیشه که حاضر بودند و از سوی مزاجی جانبین که اشتهار یافته بود اطلاع داشتند بظهار اینکه خان اندرون است خبر کنیم مانع از دخول شدند و آنها منع پذیر نشده می خواستند که جبراً و قهراً در آیند با یکدیگر گفتگو واقع شد و دو سه کس از طرفین زخمي گشتند و فرستاده ها را بیرون بر آورده در را بستند محمد بیگ خان از استماع شور و غوغا بیرون بر آمده بر ماجرا واقف شده با برادران و پسران و جمعی از غلامان مستعد و آمادهٔ جنگ شده نشست شهامت خان از آگاهي این واقعه فوج و توپخانه و مرحله های دوخته بندی که برای همین معنی مرتب ساخته بود با فیلان تعین نموده بود و جنگ توپ و تفنگ و بان در گرفت و این خبر در کوچه و محلات درون و بیرون شهر شایع گردید ازانجا که بیشتری از جماعداران و فوجه سپاه نشند گان درون حصار و آنطرف دریای سابرمتی که در آنوقت بمشابه شهري بود و قریب شش هفت هزار کس از سوار و پیاده قوم افغان وغیره سپاه پیشه سکنا داشتند و از قدیم الایام مکرر بصیغه نوکری با محمد بیگ خان بودند بمجرد آگاهي از هر گوشه و کناره فادو دیده خود را میرسانیدند و بدین منوال ازان طرف آب از راه دریچهٔ خانه او بود که مشرف بدریا بود رسیده شریک شدند هر چند فوج شهامت خان متواتر حمله ور گشته یورش می نمود از صدمه رسیدن گوله بندوق و جزائیر که از پشت بامها و دیوار خانه میرسید کاري پیش نمیرفت و مردم بسیاری کشته و زخمي گردیدند و درین هنگامه چندی از خانهای نزدیکی سوخته بغارت رفت او اخر همان روز مهر علي خان بخشي صوبه و صفدر خان بابی درمیان آمده طرفین را از جنگ

باز داشته نائرهٔ قتال را بآب یاری سطحنان مصلحت آمیز فرونشانیدند در عهود سابق این قسم خانه جنگی در بلده اتفاق نیفتاده بود این معنی نیز بدعت تازه شد القصّه بعد چند روز محمد بیگ خان بودن خود را صلاح وقت ندیده بر آمده سمت کهرکول راهی گشت همدران ایّام اقضی القضّات عبد الحمید خان مستعفی امر قضا گردیده رخصت رفتن احمدآباد بعرض اقدس رساندند و این معنی در پیشگاه خلافت و جهانبانی منظور نشد لهذا خیمهٔ خود را آتش داده لباس فقیرانه در بر کرده بگوشهٔ مسجد نشست چون معروض مقدس گشت از راه تفضلات و قدم خدمت که بحال او مبذول بود یرلیغ شد که برادر خود شریعت خان را که بدیوانی صوبه احمدآباد سرفراز است تا معاودت خود که شش ماهه رخصت است به نیابت خویش مقرر ساخته طلب دارد و بقاء سرانجام مهام دیوانی صوبه متشرع خان پسر شریعت خان نایب باشد خواجه عبد الحمید خان راضی باین معنی شده باحمدآباد آمد و شریعت خان رفته بامر قضائی حضور سرگرم کار گردید همدران ایام شهامت خان بنا بر بندوبست و اخذ پیش کش زمینداران و کولیان ضلع رود سابرمتی بصُوب پرگنه کری و بیجاپور بر آمده اکثر دیهات زور طلب را قرار واقعی تاخته ضامن عدم تمرد گرفت که درین بین خبر پیوستن مرهتّه بر گذر بابا پیاری رسید لهذا معاودت نموده بیرون بلده با لوازم توپخانه و منصبداران متعینه و سیّد احمد گیلانی فوجدار سورتهه را همراه گرفته بکوچهای متواتر به نرونده رسید و ازانجا لشکر را جریده ساخته بنگاه را به بهروچ فرستاده تورک لشکر نموده ایلغار کرد مرهته ... رسیدن فوج از گذر بابا پیاری عبور شده بآنطرف رفت صباح روز دیگر ... خان کوچ نمود دکهنیان پیش راهی گشتند و شهامت خان بمورد گاه ... نمود و بهمین تا او گلیسر رسید روزیکه ازانجا کوچ لشکر اسلام شد دربین راه ... اول جنگ رُویداد تنبیه معقول یافته رو گردان شده رفتند و شهامت ... تا بندر سُورت رفته بعد مقامات چند و رفتن دکهنیان معاودت نموده ... احمد آباد آمد *

سلطنت ابوالفتح معز الدّین جهاندار شاه ابن خلد منزل شاه عالم بهادر شاه پادشاه و صوبه داري آصف الدّوله اسد خان و نیابت محمد بیگ خان و دیواني شریعت خان و نیابت متشرع خان

نوزدهم شهر محرم الحرام سال هزار و صد و بیست و چهار واقعهٔ ناگزیر حضرت خلد منزل در دار السّلطنت لاهور رو نموده میان پادشاهزادها جنگ سلطانی بوقوع آمد . سلطنت بر ابوالفتح معز الدّین جهاندار شاه پادشاه قرار گرفت -

• بیت •

یکی چون رود دیگر آید بجای جهانرا نمانند بی کدخدای

و آنحضرت متوجهه دار الخلافت شاه جهان آباد گشته سریر آرا شدند امر جلیل القدر وکالت بدستور سابق بعمدة الملک آصف الدوله اسد خان بهادر و منصب وزارت بجملة الملک مدار المهام ذوالفقار خان مرحمت شد و شرح سکه بدین نهج محرر گشت -

• بیت •

در آفاق زد سکّه چون مهر و ماه ابوالفتح غازی جهاندار شاه

ازانجا که از عهد حضرت خلد مکان محمد بیگ خان ربط قدیم با آصف الدوله داشت و بنابر کیفیت سرگذشت خود و رسیدن بکهنگی و معطل نشستن را بعمدة الملک نوشته بود چون از انتقال خان فیروز جنگ صوبه احمدآباد به کسی مفوض نه گشته بود صوبه مذکور از پیشگاه خلافت و جهانداری بآصف الدّوله عطا گردید و بعد معروض فدوی محمد بیگ خان را به نیابت صوبه تجویز نموده باضافه منصب که با اصل و اضافه سه هزار ذات دو هزار سوار باشد و عطای علم و نقاره سرفراز گردانیده نوشت که از مکانیکه رسیده باشد معاودت نموده خود را بصوبه احمدآباد رساند ازانجا که او در آرزوی این چنین روز روز و شب می

۴ گذرانید بعد ورود منشور و عطیات برجناح استعجال عازم این صوب شده بتاریخ چهاردهم شهر جمادی الاول سال مذکور وارد احمدآباد گشت و شهامت خان را که صوبه مالوه مقرر شده بود بر آمده بدان صوب شتافت محمد بیگ خان به تمشیت امور انتظام مهام نظامت و مقرر نمودن فوجداران و تهانه بندی متعلقهٔ ناظم سرگرم گردیده مدت سه ماه بامر نیابت پرداخته بخدمت متصدی گری بندر سورت از تغیر دلاور خان سرفرازی یافت •

صوبه داري آصف الدوله اسد خان و نيابت سر بلند خان بهادر و ديواني شريعت خان نايب متشرّع خان

از پیشگاه خلافت و جهانبانی سر بلند خان که بمنصب شش هزار سوار سر بلندی داشت به نیابت عمدة الملک آصف الدّوله مقرر شد و پیش از رسیدن خود بالتفات خان که از کومکیان صوبه بود بنابر مداخلت نوشت چنانچه او بتاریخ پنجم شهر شعبان المعظم دخیل کار گردید و محمد بیگ خان به بندر سورت راهی گشت سر بلند خان از حضور بعنایت خلعت فاخره سرفرازی یافته عازم صوبه احمد آباد شده بکوچهای متوالی طی مراحل و قطع منازل نموده بساگواره متصل سرحد صوبه رسیده بتاخت در آورده متوجهه پیش گردیده روز پنجشنبه شهر شوال داخل بلده گشت و بنظم و نسق مهمات پرداخت و عبد الرحمن و عبد الرحیم جماعداران همراهی خود را با فوج آراسته و توپخانه پیراسته بنابر بندوبست صوبه و تنبیه و تادیب متمردان و گرفتن پیش کش رخصت نمود آنها بصُوب پته چنوال که مسکن کولیان مفسد مقرریست شتافته بتاخت مواضعات و قتل و اسر آنها مبادرت نمودند و بوجهه احسن بندوبست آن ضلع به عمل آمد سر بلند خان بدست آویز محضر بمهر اقضی القضاة خواجه عبد الحمید خان و شریعت خان دیوان و مهر علیخان بخشی وقایع نگار و اکرم الدین خان صدر که دران آوان بخطاب شیخ الاسلام خان

مخاطب گشته و ناصر الدین احمد سوانح نویس و قاضي اظهر خان که بمنصب قضای بلده از تغیر ابو الخیر سرفراز گردیده بود بصیغه تنبیه مرهنه دکهني انسداد گذرها و معبرها و ضروریات توپخانه برسم علی الحساب دو لک و چهل هزار و چهار صد و پنجاه و شصت روپیه بموجب دستکات تنخواه دیوان صوبه از خزانه عامره گرفت و همدرین سال رحمة الله خان که بعهد حضرت خلد مکان داروغه عدالت عالیه و امین هفت چوکی و قرب و منزلت داشت بعد ارتحال آنحضرت ترک منصب و نوکری نموده شیوهٔ انزوا گزیده بود بعزم دریافت حج بیت الله الحرام زاد الله شرفاً و تعظیماً چون با سربلند خان اخلاص داشت همراهی نموده وارد شهر گشت و خدمت امینی اخذ جریه بمهر علي خان از حضور مفوض گردید و در همان سال محمد بیگ خان متصدي بندر سورت رخت هستي بر لبست سربلند خان از استماع این معنی بنابر محافظت آنجا سيّد صلابت خان خسر پوره خود را فرستاد و لاش محمد بیگ خان را منسوبان او آورده در باغی که بیرون دروازه شاه پور بلده دارد مدفون ساختند درین بین خبر جنگ سلطاني و سریر آرائی محمد فرخ سیر پادشاه رسید. سر بلند خان بمقتضائی وقت سید عقیل خان را نائب صوبه مقرر ساخته روز دوشنبه هفدهم شهر صفر المظفر سال هزار و صد و بیست و پنج بعزم دار الخلافت راهی گشت *

نیابت سید عقیل خان

چون سر بلند خان روانه گشت سيّد عقیل خان در قلعهٔ بهدر داخل شده بانتظام مهام سرگرم گردید والد راقم از پرگنه دهوئي که در خالصه والا و سپرد سيّد عقیل خان بود حسب الطلب آمد از آنجا که رتق و فتق مهمات او پیوسته تعلق بایشان داشت بامور مرجوعه پرداخته نیابت فوجداری پتن محال شرطی صوبه را بمعصوم قلي فوجداری بیرمگانم را به رضا قلي برادرش و فوجداري کرد را بمحمد یحیی بابی برادر زاده صفدر خان بابی که از ابتدای ورود باحمد آباد متوسل بود مقرر نمود و کروړائی محال سایر و کتهره پارچه بمحمّد جعفر عم راقم

سپرد چون دران ایام چندی از اوباشان که شیوهٔ مردم آزاري پیش گرفته بودند سید عقیل خان اله یار خان نائب کوتوال را باسر و قتل انها مامور ساخت و او پیوسته در انتهاز فرصت و قابو می بود روزی بحسب اتفاق در راسته بازار دروازهٔ سلاح فروش دو چار گشته ارادهٔ دستگیر ساختن نمود آنها راه فرار پیش گرفته بخانه مستفید خان که در شارع عام است گوشه گیر گشتند اله یار بد انجا رسید چون مفری نداشتند بجنگ در پیوستند و کشته شدند - * بیت *

وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز

ازانجا که سیّد عقیل خان بنابر بندوبست و گرفتن پیشکش برهنمونی صفدر خان بابی او را رساله داده رخصت نموده بود چنانچه بمحمود آباد پیوست درین بین خبر تقرر صوبه بشهامت خان رسید ، الد رافم او را با فوج بر داشته برد دودا رانا زمیندار موضع بر سرهٔ معموله چوراسی کهنگابت رفت و سي هزار روپیه و قرار فرستادن صبیه خود بازدواج سید عقیل خان مقرر ساخته وجه مذکور را به طلب سپاه تنخواه نموده معاودت کرد *

سلطنت حضرت ابو المظفر معین الدین محمد فرّخ سیر پادشاه بن محمد عظم الدّین بن حضرت خلد منزل و صُوبه داري شهامت خان و دیوانی شریعت خان نائب متشرع خان

بعد از وقوع جنگ سلطانی با جهاندار شاه پادشاه عم خویش سیزدهم ذیحجه الحرام سال صدر که سال هزار و صد و بیست و چهار هجری باشد محمد فرخ سیر پادشاه غازی بجلوس مبارک تخت سلطنت را زیب و زینت بخشیدند و منصب جلیل القدر وزارت بقطب الملک یمین الدوله عبد الله خان بهادر ظفر جنگ و امیر الامرای سید حسن علی خان بهادر مرحمت گشت و حکم

اشرف اقدس شرف نفاذ یافت که روزگار سلطنت جهاندار شاه را ایام فترت و جهالت انگاشته داخل سنین جلوس مبارک محسوب سازند فرامین مطاعه و مناشیر نافذه مشتملبر تهنیت اورنگ آرائی و اجرای خطبه و سکه بالقاب همایون و اسم مبارک بصوبجات ممالک محروسه هندوستان بنام ناظمان و دیوان شرف صدور یافت و صوبه داري احمد اباد به شهامت خان که به تنظیم و تنسیق صوبه مالوه مي پرداخت مفوض گردید و او بموجب حکم اقدس باحمد آباد شتافته بیستم شهر جمادي الاول داخل بلده شده بتمشیت مهمات و انتظام صوبه سر گرم کار گشت و فرمان والا شان ورود نمود •

نقل فرمان عالیشان آنکه

قدوی مورد مراحم بیکران قابل احسان شهامت خان بعنایت پادشاهی مباهی بوده بداند که درین ایام خجسته آثار فرخنده انجام که آفتاب عالمتاب سلطنت جاوید طراز و خورشید گیتی افروز دولت خدا داد ابد مدت ازل بنیاد از مطلع فضل و افضال ایزد متعال طالع گشته زمام مهام عالم آرائی دو جهانی بعون عنایت الٓهی بقبضهٔ اختیار ما قرار گرفته مخالف که از دست بهادران نصرت شعار و مبارزان فیروزی مآثر شکست یافته ره نورد وادی فرار گشته بود اسیر و دستگیر شد و اورنگ خلافت و جهانبانی بجلوس میمنت مانوس اقدس اعلی زیب و زینت اندوخته رؤس منابر و وجوه نقود را بنام و القاب اشرف اقدس ارفع همایون رونق رواج افزود در مقام شکر گذاري و سپاسداری بازای این موهبت جلیله و عطای جزیله وجهه همت عالي نهمت آن آنست که بر حسب قدرت و امکان از اعتلای اعلام شریعت غراو ملت بیضا کوشیده استقامت احوال رعایا وزیر دستان را خالصاً لوجهه الله مطمح نظر داشته ارکان دین و دولت را به نصفت و عدالت استحکام دهیم و بساط امن و امان در بسیط زمین و زمان بگسترانیم و امضای داد گستری و اجرای لوازم جهان پروری و مراعات مظلوم نوازی و ظالم گدازی بنظر قدسی اثر

گردانیده در باب استرفاه خلایق که بدائع و دایع خالق اند وظیفه اجتهاد مبذول داشته نگداریم که از قوی بر ضعیف حیف و تعدی رود و ریاض عالم آرائی برشحات سحاب معدلت چنان سرسبز و شاداب گردانیم که پژمردگی خزان و جور عدوان ره بیفد باید که آن قابل احسان مراسم شکر عطیهٔ یزدانی بجا آورده وظائف انبساط و بساط شادمانی بتقدیم رسانیده جهت خاطر ملکوت ناظر اقدس را نصب العین خود دانسته باستقلال در نظم و نسق صوبه و سد ابواب ظلم و جور و محافظت و رفاهیت رعایا بهیچ وجهه من الوجوه اسهال و اهمال جایز ندارد و مراحم والا بحال خود روز افزون انگاشته همگی همت مصروف آن دارد که روز بروز مملکت معمور و مساعی جمیله مشکور گردد و نقل خطبه که واقعان آستان کرامت نشان فلک بنیان برای خواندن روز جمعه ترتیب داده اند فرستاده شده باید که خطباء مساجد آن صوبه خطبهٔ مسطور را حفظ نموده روز جمعه می خوانده باشند انتهی و حسب الحکم والا بمهر قطب الملک یمین الدّوله سید عبد الله خان بهادر ظفر جنگ سپه سالار یاروفا بنام شریعت خان دیوان صوبه شرف ورود بخشید *

نقل حسب الحکم آنکه

دریدوالا حکم جهان مطاع آفتاب شعاع شرف صدور یافت که بدیوانیان صوبجات قلمی گردد که روپیه و اشرفي مطابق ضمن بسکه مبارک میرسیده باشند لهذا نگارش مي یابد که آن وارث پناه اندرین مادّه مطابق حکم والا به عمل آرند دریں باب تاکید داند شرح ضمن سکه مبارک بر اشرفي و روپیه بدستور حضرت خلد مکان - * سکه *

سکه زد از فضل حق بر سیم و زر پادشاه بحر و بر فرّخ سیر

وزن اشرفي یازده ماشه و روپیه یازده و نیم ماشه و نیز در باب مقرر داشتن روزینه داران و سالینه داران بدستور عهد حضرت خلد مکان و عهد حضرت خلد منزل احکام قدسی عز ورود یافت و متصدي گري بندر سورت بخواجهٔ عبد الحمید

خلن که در گوشهٔ انروا در احمدآباد نشسته بود مقرر گشت او بدانجا شتافته چندی بامر حکومت پرداخته بنابر امری استعفا نموده روانه درگاه معلی گردید و تولیت مزار قدوة العارفین شیخ احمد کهتّو قدس سرهٔ واقع موضع سر کهیج گرفته آمد و متصدی گری بندر سورت از پیشگاه خلافت به جهاندانی بمحترم خان تفویض یافت و منصب قضای بلدهٔ بقاضی خیر الله خان و بخشی گری بعلاء محمد مقرر شد و تهانه داری کهرود به محمد صایب که از سابق داشت بدستور در بحالی حکم رسید و فوجداری جونه گذه از تغیر سید احمد گیلانی به کنور ابهی سنگهه ولد مهاراجه اجیت سنگهه مرحمت گشت و به نیابت او فتح سنگهه نامی کایت رسید *

صوبه داری داؤد خان پنی و نیابت خواجهٔ عبد الحمید خان تا رسیدن او و دیوانی شریعت خان نائیب متشرع خان

همدرین سال در پیشگاه عظمت و جلال بنابر بعضی مصالح امور ملکی صوبه داری احمدآباد بنام داؤد خان پنی که به منصب هفت هزاری ذات هفت هزار سوار بلا شرط سرفرازی داشت تفویض یافت ازانجا که او در دکهن بود فرمان عالیشان صادر شد که از همانجا شتافته به نظم و نسق امور نظامت پردازد تا رسیدنش حسب الحکم اقدس در نیابت بخواجه عبد الحمید خان شرف نزول فرمود و شهامت خان را ازان آگاه گردانید شهامت خان چون موسم برشکال بود تا انقضای آن بنابر خالی نمودن قلعهٔ بهدر مهلت خواسته امر حکومت را سپرد عبد الحمید خان به تمشیت امور مالی و ملکی اشتغال ورزید شهامت خان پس از اجرای طرق و شوارع راهی گشت عبد الحمید خان برای اخراجات سه بندی از روی فرد حقیقت بدین مضمون که بموجب سند درگاهی نیابت صوبه داری احمدآباد از تغیر شهامت خان تا رسیدن داؤد خان ناظم منصب به احمدآباد به بنده درگاه خلایق پناه مقرر شده و فدوی درگاه آسمان

جاه برای بندوبست ملک و حفظ و حراست شهر و پرگنات سوار و پیاده در ماهه دارد زیاده بر پنجاه هزار روپیه نوکر نموده بواقعی خبردار شده چون محال مشروط ناظم صوبه اکثر خریفی است سربلند خان ناظم معزول محصول آنرا متصرّف شده روانه گشت . انچه تتمهٔ مانده بود آنرا شهامت خان گرفته درین ولا سوار و پیادهٔ که نگهداشت برای طلب خودها تقاضا می نمایند و سند تنخواه سه بندی نیابت صوبه داری در حضور پر نور مرتب میشود نائب دیوان صوبه بالفعل مبلغ لک روپیه برسم علی الحساب از خزانه عامره تنخواه دهد که از عهده طلب و تقاضای سپاه و بندوبست ملک بر آید و سند تنخواه سه بندی از حضور طلبیده داده خواهد شد چنانچه متشرع خان نائب شریعت خان دیوان صوبه مبلغ مذکور را دهانیدند *

وقوع نزاع محترم خان متصدی بندر سورت به احمد زمان قلعه دار و رحلت معتمد خان دیوان خالصه شریفه

همدرین سال در بندر سورت فیمابین محترم خان متصدی و احمد زمان قلعه دار مفارعت رویداد و کار بجنگ توپ و تفنگ انجامید سید عقیل خان که از ابتدا متوسل معتمد خان دیوان خالصه برادر محترم خان بود بنابر کومک و اعانت حسب الطلب روانه شده شریک گردید . یک چندی منازعت بطول انجامید و همدران اوان واقعهٔ ناگزیر معتمد خان در حضور رو نمود متشرع خان نایب دیوان چون جاگیرات و منسابات ایران دیار معتمد خان و بعهده و اهتمام سید عقیل خان بود بنابر ضبط اموال بخانه اش کسان خود را فرستاده حجرات اجناس را زیر مهر مرق نموده اراده نشانیدن مستحفظان و سخت گیری داشت . والد راقم که ربق وفتق مهمات خان موصی الیه بید اقتدار داشت و در بلدهٔ بود ازین معنی به ممانعت پرداخته از فرقهٔ سپاه متوطنان گجرات که اکثر بصیغه نوکری و فوجدار پهلوتوسل داشتند قریب دو هزار کس فراهم آورده گفت در امر

حسابی و واجبی چه جای عذر اگر قسم دیگر بخاطر آورده باشند پیش رفت نخواهد شد تا سه شبانه روز بدین منوال گذشت و نزدیک بود که خانه جنگی واقع شود عبد الحمید خان واقف گشته برادر زاده خود را مانع آمد و رفع مناقشه نمود و متصدیانرا بنابر باز دید محاسبه رجوع بدفتر دیوانی کرده داد •

رسیدن داؤد خان پنی ناظم صوبه از دکهن بصوبه احمد آباد و استقبال نمودن عبد الحمید خان نائب

داؤد خان بفرمان عالیشان از خجسته بنیاد اورنگ اباد بعزم صوبه بر آمده بعد طی مراحل و قطع منازل در نواح بلده رسید عبد الحمید خان و متعینه صوبه باستقبال شتافته غرهٔ شهر شوال المکرم سال صدر که مطابق هزار و صد و بیست و بفتم باشد داخل بلده گشته بنابر رسیدن ساعت و در آمدن به بهدر دو سه روزی در خانه محمد بیگ خان که برابر دروازه سارنگپور واقع بود فرود آمد و بروز مختار اهل نجوم در بهدر در آمد اما اکثر اوقات در میدان رنگ بیرون قلعهٔ به کنار جوئبار سابر در خیمهٔ می گذرانید چون مرد سپاهی و بخوردن حشیش معتاد داشت امور مالی و ملکی بهدر بنفتلی دکهنی داده خود بسیر و تماشای حیوانات وحشی و طیور می ماند و سگهای شکاری که همراه داشت و چه دریغها بهمرسانیده مشعوف و مشغول می بود همدران آوان سید عقیل خان که بعنوان کومک به سورت رفته بود معاودت نموده امد از پیشگاه خلافت و جهانبانی متصدّی گری بندر کهنبایت از تغیر احسن الله خان بد و معوض گشت سدانند نامی را به نیابت خویش بدانجا رخصت نمود سید احسن الله خان چون سلوک پسندیده با رعایا و برایا نکرده بود بیز یک گونه در مزاج متوطنان آنجا فتنهٔ جوبی مخمر است در هنگام بر آمدنش هجوم عام نموده به شوخی تمام پیش آمده در بازار به سنگ و کلوخ انداختن پیوسته تا موضع کساری دو کروهی بدین حالت مشایعت کردند •

گر بر فلکی بخاک باز آردت
گر بر سر نازی به نیاز آردت
فی الجمله حدیث مطلق از پیش طلب
آزار مکن تاکه نیاز آردت

و اکثر اوقات که با حاکمان خود رنجشی رو میداد بنابر استغاثه نزد ناظمان صوبه و شتافتن دارالخلافه کمر بسته در صدد عزتش در می آمدند از اتفاقات بعد چندی بدانند و فرستاده سید عقیل خان فوت شد چون از بدمعاشی کسان بدانند متوفی یک گونه اظهار نا رضامندی داشتند بنابر نالش بر آمده بموضع سوجبتره ده کروهی بندر سر راه احمد آباد رسیدند سیّد عقیل خان از اطلاع این حرکت چون هنوز ابتدای عمل بود نالش رعایا مناسب ندانسته والد راقم را نائب مقرر نموده رخصت کرد راقم نیز در خدمت سعادت اندوز بود العاصل بموضع سوجیتره رسیده دریافت مدعا و فی الضمیر آنها نموده بنابر استمالت و انجام مطالب چهار پنج روز درانجا متوقف گشته خوش دل ساخت و با خود به کهنبایت برده به تمشیت امور و سرانجام مهام پرداخت و نوعی سلوک و معاشرت پسندیده و رفع اکثر بدعات حاکمان پیشین نمود که تا اکنون در آنجا دستور العمل و ضرب المثل شده بافیست که به نیکوئی یاد می کنند - * بیت *

دولت جاوید یافت هر که نکو نام زیست
کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

همدران ایام حکم جهان مطاع به دیوان صوبه عز ورود یافت که وقایع نگار و سوانح نویس و هرکاره را در مقدمات مالی و سایر خالصه شریفه دخل نباشد و گماشته آنها بردارند و دیگر پروانه تنخواه در باب عطای مبلغ پنجاه هزار روپیه بطریق مدد خرچ برادر دیک داس بضامنی راجه محکم سنگهه بشرط آمدن او نزد بخشی الممالک امیر الامرا سیّد حسن علی خان که بر مهاراجهٔ اجیت سنگهه فوج کشی نموده بود از خزانه احمد آباد و چهل هزار روپیه در وجهه مدد خرچ به راجه محکم سنگهه زمیندار ناگور رسید در سال هزار و صد و بیست و شش محال سایر

بلده که از عهد حضرت خلد مکان در جاگیر ناظمان تنخواه می شد بخالصه شریفه مقرر گشت و شیر زاد خان به داروغگی و کرورائی کهتره پارچه و سایر سوداز گردیده آمد و از معروضه او بعرض اقدس رسید که روغن زرد و پنبه و اجناس دیگر در مقدریات متفرق خرید و فروخت می شود ازین جهت محصول والا از قرار واقع بضبط در نمی آید و همچنان میوه تر و سبزی نوعی که در صوبجات دیگر ضبط می کردند درین صوبه یک دام نبست امیدوار است که در باب مقرر کردن مقدریات بر جنس یکجا بضبط محصول آن به بنده مامور شود و برای امداد و اعانت درین ماده بناظم و دیوان صوبه نگارش یابد لهذا حکم والا ورود یافت که آنچه لازمه امداد است درین باب بعمل آید اگرچه محصول پنبه از قدیم الایام در مقدریات ضبط می شد و در یک مکان نبود و مقدمه سبزی و روغن زرد که در ایام خان فیروز جنگ تواجدات یافته در تصرف ناظمان ماند و بخالصه شریفه در نیامد *

روئداد هنگامه هولی میان هنود و اهل اسلام

و از سوانحات این سال وقوع هنگامه بر هولی بازی بمابین هنود و مسلمین است شرح این گفتار بر نهج اختصار آنکه دران هنگام هری رام نامی گماشته مدن گوپال صراف که به همراهی خان فیروز جنگ بعنوان خریده داری وارد این دیار گشته و خانه بسیار عالی در بلده بنا نمود و بقادر نمول و خاردی ناظم مرجع صرافان شده پس از ارتحال فیروز جنگ دکان صرافی در احمد آباد که منفعت کلی داشت قرار داده بدارالخلافت رفت هری رام بر در خانه با جمعی از صرافان و هم مشربان بریختن رنگ و پاشیدن گلال و بدمستی خانه شعار آنها است معرکهٔ هولی بازی را گرم داشت اتفاقاً یکی از اهل اسلام را در آنوقت گذر اران ره گذر افتاد و دو چار آنها گشت او را درمیان گرفته بانداختن رنگ و گل و خاک و رسانیدن اهانت پرداختند و او بمقتضای وقت بهر قسم خود را وا رهانیده بهمان حالت چندی را همراه گرفته

نزد حقایق و معارف آگاه محمد علی واعظ که در آنوقت سر حلقهٔ اهل
موعظت و سر گروه ارباب هدایت رونق افزای منبر واعظ بودند و آب داری
زبان تشنه کامان وادی حرمان را سیراب و گمراهان صحاری ضلالت را هادی
طریق نجات میگردیدند و اعالی و ادانی فرقهٔ اسلام معتقد و گرویده روده دوا
نمودن سر گذشت و روئداد واقعهٔ پرداخته تظلم نمودند ایشانرا حمیّت اسلام
و اعانت دین مبین گریبان گیر شده در مسجد جامع کسان کشان نزد و از آمدن
خویش و ماجرا بملاّ عبد العزیز رئیس قوم نواهیر اهل سنت جماعت آگاهی
فرستاد او با جماعه خود رو به مسجد نهاد و سایر الناس مسلمین چه گروه سپاه
و چه اهل حرفه سکان بلده و باشندگان پورجات گروه گروه و فرقه بفرقه دین دین
گویان از هر گوشهٔ و کنار حاضر شده هجوم عام و اجماع اهل اسلام رو داد و کمر
همت به قتل و غارت هنود بسته بهذیب مجموع رو بخانه قاضی خیر الله خان
باظهار اینکه چون مقدمه شرع و اعانت اسلام است آمده شریک شود نهادند
شریعت پناه از وقوف این معنی در خانهٔ را بسته از همراهی هجوم عام
اندیشیده دفاعت ورزید جهّال عوام الناس چون از وی الطاف مایوس گشتند بدین
نه هدهان و هرزه درا ساخته اجامر چند بر در خانه شریعت پناه آتش دادند
و پیش از بیش خیرگی و خود سری آغاز نهادند دست تطاول به مال
و غارت دراز ساختند و دکاکین بزاز خانه و صرافان را که در آنوقت ...
و مسجدون از نقد و جنس بود بتاراج برده اکثریرا آتش دادند * بیت *

فراغ آن جنان آتشی در ... که از تاب آن هیچه باشد بسم ...

دریغخانه مدن گوپال که فتنه ازانجا برخاسته و محلات هنود که عمده ...
وازه باشد و خانه کبور چند نهالی که دران ایام سر گروه فرقهٔ هنود که ...
دگر سیئه گویند درانجا بود چه از راه تعصّب دین و چه از ...
فیمابین ملا عبد العزیز که او نیز سبقه گروه نواهیر بود از قدیم الایام ...
و عداوت جبلی و فطرتی استمرار داشت آوردند و آنها ...
و دست مدافعت در پیش نموده بجنگ انداختن سنگ و کلوخ ...

مهیا در پیوستند کپور چند بهنسالی که پیوسته در سرکار ناظم و دیوان صوبه آمد و رفت داشت جمعی از فرقه سپاه متوطنان گجرات که با او گرویده بودند از راه خوشامد فراهم آمدند و او در خانهٔ خویش در دروازه جوهری و راه بطریق مورچال نشانید سپاه پیشه بی روزگار واقعهٔ طلب ظهور این هنگامه را وسیلهٔ روزی تصور نموده بر دروب محلات صرافان و تجارت پیشگان بمعرض ساختن دروازه بعلّت حطّام دنیوی پهلواز امداد دین حالی کرده آماده پیکار گسته باعانت کفر پرداختند و دین را بدنیا فروختند نیه و نفوذ ایشان معادن سنگ و تلوح ابهر گشت و جمعی از طرفین کشته و خسته گشتند و تا دو شبانه روز این معرکه برجا ماند داؤد خان که در آن حین باراده گرفتن پیش کش زمینداران و بندوبست مفسدان ضلع سابر آمده در باغ شاهی اقامت داشت فوجی تعین نمود که درمیان حایل بوده جانبین را باز دارند و نگذارند که احدی زیاده سری نماید و خونریزی واقع شود و نیر اکثر اعیان و مشاهیر رجال عاقبت اندیش و ارباب کیاست در این بنده زبان مقال در الزام نصایح سودمند و دلایل عقلی و نقلی گشاده فریقین را باز داشتند و آتش فتنه فرو نشست و داؤد خان بعزم نظم و نسق کوچ نمود حاجی امیر حسین منصب دار بدستاویز سند درگاهی به داروغگی ابتیاع اسپان عربی و کچهی لایق بارگاه فلک والا و ده بخشی مسرور گشت و دوازده جو اسپان بنام دیوان صوبه ورود یافت سیّد عقیل خان متصدی بندر کهنبایت بعنوان تفرج بمحال متعلقه شتافت از اتفاقات همدران مردم جهاز علی بن سلطان که خود نیز راکب آن جهاز کشته بود از بصره با پنجاه راس اسپان عربی وارد بندر گهوگهه متعلقه بندر کهنبایت شد انگاه به کهنبایت انداخت و اسپان و اقسام اجناس آن بحمل کشتی ها به کهنبایت رسید و از معروضه منهیان و اخبار نویسان ورود اسپان بعرض عاکفان سریر خلافت مصیر رسید چون مزاج همایون مایل و راغب اسپان خوب بود حکم والا بنام سید عقیل خان صادر گشت که حاجی علی را با اسپان بدرقه و خرج داده باحمدآباد رساند چنانچه بعمل آورد و خود نیز دو سه ماهی که در انجا متوقف بود بدستور سابق والد راقم را به

بمشیت مهام بندر مستقل داشته به احمدآباد آمد و دیوان صوبه بنابر یرلیغ قضا تبلیغ اسپانرا روانه درگاه والا ساخت ازانجا که دران جهاز حاجی علي اکبر نامی تاجر که هفتاد هشتاد هزار روپیه از نقد و جنس همراه داشت نقدی را در دارالضرب کهنبایت بسکهٔ مبارک رسانیده جنس را برداشته به احمد آباد آمد چون مویت هشتاد مرحله از مراحل زندگانی طی نموده از راه حرص و آز درین سن و سال بعنوان بازرگاني از ولایت به هند آمد و از تقریرش همان حکایت مشهور که شیخ سعدي آورده که مالی بضاعت از کجا به کجا برم بعینه صادق بود و می گفت که از احمدآباد نقدی را امتعه خریده به شاه جهان آباد برم و از محال حورجه نیل خوب می شود خریده بولایت برم و دیگر ترک سفر کنم - مدار کار و معتمد علیه سه چهار غلام ضایع روزگار همراه داشت و از ممر خساست و لیامت که در مزاجش جا گرفته - * بیت *

گر بجائی نانش اندر سفرهٔ بودی آفتاب
تا قیامت روز روشن کس ندیدی در جهان

ازانجا که مرد حقیر جثه و ضعیف البنیه بود عندالحاجت حمالی را کرایه گرفته بدوش سوار نموده میبرد و به گردهٔ نانی مي گذرانید و غلامانش بمال مفت و دل بیرحم بشرب خمر بد مستی و تعیش مینمودند بالجمله پس از ورود احمدآباد در سرای کهترکر خانه بکرایه گرفته نشست جماعهٔ از بی باکان خدا نشناس بر تعین و وطن بر حقیقت حال واقف گشته شب بخانه اش در آمدند و حلقش را از گوش تا گوش بریده کیسهٔ چند از نقد انچه توانستند بردند - * بیت *

آن شنیدستی که روزی تاجری   در بیابانی بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیادار را   یا قناعت پر کند یا خاک گور

ناعتمر وا یاناوای الابصار روز دیگر اموال و اثقال ضبط سرکار پادشاهی گردید - * بیت *

معراض اجل طناب عمرش نه برید   دلال امل برایگانش نفروخت

چون بعرض اقدس رسیده بود که خان فیروز جنگ و شهامت خان ناظمان پیشین سر رشته پایبافی و خالصه شریفه را از دفتر دیوانی گرفته محالات بائداقی را در

عہدهٔ خویش نگاه داشته محصُول را عاید خزانه نکرده اند حکم جهان مطاع گیتی منقاد بدیوان صوبه صادر شد که من بعد سر رشته بملاظمان نمی داده باشند واحدی را در پائبتقی و خالصه دخل ندهند و یک منزل خانه علو خان گجراتی که داخل منازل نزول در ایام سلطنت جهاندار شاه بطریق انعام بحقایق و معارف آگاه شاه علی رضا سر هندی مقرر شده و دریفولا بضبط در آمده بود در باب معافی و وا گذاشتن خانه با و حکم رسید همدرین سال شدت نزول باران روی نمود که چند شبانه روز متصل واحد بارندگی داشت دریای سابرمتی طغیانی نموده در بلده در آمد و در قواعد بنیان اکثر عمارات تزلزل افگنده خراب ساخت دیوار حصار شہر بفاصله بیشتری شکست و ریخت بہمرسانید بعد معروض قدسی حکم به ترمیم صادر گشت و مرمت پذیرفت همدران آوان محمد معز نامی به دیوانات صوبه احمد اباد که در عہود سابق درین صوبه عاطعده بود از پیشگاه خلافت و جہانبانی مقرر گشت و پرگنه دهمونی از خالصه بعہده دیوان مفوض گردید شریعت خان که از عہد حضرت خلد منزل بامر نیابت افضی القضاة می پرداخت اصالةً بدو تعلق گرفت و دیوانی صوبه از تغیر او بمحترم خان که بامر حکومت بندر سورت قیام داشت مرحمت گشت و بمتصدی گری بندر و فوجداری بروده و پرگنه پتلاد و دهولقه و بهروچ و برپاد مومن خان از پیشگاه خلافت و جہانبانی سرفراز گردید و فوجداری جونه گده از تغیر کفور اسپی سنگهه در بائبعاقی بعہدهٔ عبد الحمید خان تعلق پذیرفت و محترم خان قبل از رسیدن سید عقیل خان را نایب ساخت و او غرهٔ شہر شعبان المعظم تحویل کار گشت عبد الحمید خان بجونه گده جمعیت سوار و پیاده نگهداشت نموده راهی گشت مومن خان از دارالخلافت بعزم تعلقات روانه شده آمد نیابت فوجداری پتلاد را بنجا الدین خان خویش خود و نیابت فوجداری دهولقه به محمد عبد الله برادر و فوجداری بروده به محمد اند عوزنی معین نموده داخل بندر سورت گردید و محترم خان باحمدآباد آمد داؤد خان ناظم صوبه پیش کش گیران بصوب کاتهیاوار و نوانگر شتافته بندر و معدور و منسور تسخص و تحصیل

پیش کش نموده هنگام مراجعت صبیه زمیندار هلود را در سلک ازدواج کشیده داخل بادهٔ گشت *

وقوع جنگ فیمابین مومن خان و ضیا خان قلعه دار بندر سورت در سال هزار و صد و بست و هفت

بنابر امری فیمابین مومن خان متصدی بندر سورت و ضیا خان قلعه دار منازعت رو داد و کار بجنگ توپ و تفنگ و بستن مورچال انجامید مومن خان [illegible] ضیاء الدین خان و محمد اسد بوری را با فوج طلبداشت قلعه دار نیز [illegible] نعمت سید حسن خان سپاه پیشه و در نوردی مکفه داشت [illegible] او فرستاده نوکر ساخته طائفه از افغانان دردی راه نزدیکی بهروچ [illegible] طلب شدگان رو نمود و بنابر روانکی پیش و پس با یکدیگر [illegible] قتال آراستند ۔ [illegible]

خسک در راه اشتی آختند [illegible] سنیزه کنان [illegible]
و چندی از طرفین کشته و خسته گشتند فوج قلعه دار شکست [illegible]
خان مظفر گردیده به سورت پیوست و نزاع قلعه دار [illegible]

بر افتادن صیغه انهته که دران ایام رواج یافته بسعی محترم خان دیوان و [illegible] شد کپور چند بهنسالی و محمد علی واعظ بحضور اعلی

همدرین سال صیغه آنهته که بتدریج بالا رفته و سوی [illegible]
کرده بود محترم خان دیوان صوبه کپور چند بهنسالی [illegible]
قدغن نمود که بنابر مقدمه داد و ستد صیغه آنتهه کاروبار [illegible]
و معاملت زر نقد از میان برخاسته به قسمی که این شیوهٔ نا مرضیه [illegible]
فرود آرند و کپور چند بهنسالی تقید این معنی به عمل آورد [illegible]

گوپال که عمدهٔ صرافان بود برای طلب منفعت سر باز زد و کار بناخوشی
انجامید و کپور چند بمنازعت پیش آمده از طرفین مورچال بندی نموده
و مستعد جنگ شدند تا او در این عهدت مانند عادت اندیشان جماعه
صرافان واسطه شده مصالحهٔ دادهٔ بتدبیر رفع اتفاق نمودند که بر طرف شد مخفی
نماند که آنچه امرا بودند که در زمانه آمدی از جا صرافان این معامله در پیش
میکردند مثلاً شخصی در بندر سورت مبلغ معین بصراف آنجا داده و بندوی
که در فارسی سفته گویند و شریک بازار کشاده او بشاه جهان آباد آورده اگر
خواسته باشند نقد بگیرند و مجموع آنها بوقت یا وضع نموده میدهند والا به
اگر شخصی دیگر از آورنده بندوی همان مبلغ طلبداشته باشد او بندو حواله
می نماید و خود را خلاص می سازد و هرکه ازو حواله دیگری می کند تا
نوبه رفته به شخصی که صاحب بندوی او و طلبداشته باشد منتج شود و اجرای
دهند کذا اما در عهد دولت مستمر التحصیل چون معتمدات هنگامه هوای
و مورچال بندی حال از معروضهٔ احوال بود به عرض اقدس رسید و نیز جماعه
هندوان صرافان و تجارت پیشگان گجراتی که در اردوی معلّی دکاکین داشتند
بسبب از معاملات و داد و ستد کشیده بنقدینه مجموع به درگاه معدلت پناه
نسبت با راج و سوختن دکاکین و غارت نقد و جنس را بدعوای محمد
علی واعظ و ملاّ عبد العزیز داده تظلم نمودند حکم معلّی شرف صدور یافت که
گرز برداران شدید رفته نام بردها و کپور چند نهنسالی و هری رام را مسلسل و مغلول
به دارالعدالت العالیه حاضر سازند بعد از رسیدن گرز برداران از نوشتجات خواهان
که در اردوی معلّی بودند بملا عبد العزیز آگهی آمد و او محمد علی واعظ را
مخبر ساخت لهذا صلاح وقت در رفتن از خود در حضور دیده روانه شدند
و متعاقب آنها کپور چند نهنسالی و هری رام از حقیقت حال واقف گشته
شتافتند و گرز برداران از بین طریق معاودت نمودند چون آن جماعه طی منازل
و قطع مراحل نموده پس و پیش به دارالخلافت رسیدند قدوة الواعظین محمد
علی در مسجد جامع بر منبر موعظت بر آمده شروع به گفتن وعظ فرمودند

ازآنجا که او سبحانه تعالی طاقت لسان و عذوبت بیان بدیشان کرامت فرموده
و اثر تمام در موعظت بخشیده بود در اندک فرصت شهرت عظیم یافت
گروه گروه مردم از اعلی و ادنی در پای منبر باستماع وعظ حاضر گشته دست
ارادت داده مرید و معتقد گشتند تا آنکه بذریعه فضائل خان اوصاف ایشان بعرض
مقدس رسید و حکم ملازمت صادر شد و او ایشان و ملا عبد العزیز را که او نیز
بهره وافر بر خط متکاثر از فضل و کمال داشت بحضور رسانید و تمامی حقیقت
و سر گذشت بلا واسط بوقف عز و جلال واضح و منکشف گشت آن حضرت متاثر
شده فرمودند که هنوز از راه خلاف نمائی این قسم مرد عزیز الوجود را از خانمان
آواره ساخته اند فرمان شد که کپور چند وغیره را دستگیر نموده بخاو در پا انداخته
محبوس سازند و نباظم صوبه و دیوان یرلیغ رفت که خانه او را ضبط نمایند
چنانچه در احمد آباد بعمل آمد و چون حضرت وعظ گفتن را استماع فرمودند
بیش از پیش متوجه شده بزبان وحی ترجمان آفرین و احسنت گذشت
و تعریف بلیغ فرمودند - این معنی به نهایت مرتبه شهرت یافت و کثرت
مرجعیت خلق گردید پس از چندی کپور چند وسیله نجات خود سوای التیام
و التجا با محمد علی و ملا عبد العزیز ندیده بیغام نمود که ماها از یک وطن
و دیار آمده ایم از سر نو خاش در گذشته و مجانبت را بمخادنت مبدل
ساخته نوعی نمایند که بسلامت باتفاق بوطن رفته شود چون از پیسگاه خلافت
و جهانبانی ملا عبد العزیز رخصت انصراف یافت ترخیص او را نیز حاصل
نموده راهی گشت و محمد علی را مردم بالحاح و عجز تمام نگاه داشتند تا
بجوار رحمت ایزدی پیوست - داؤد خان ناظم صوبه اگرچه مرد سپاهی
و صاحب ضبط بود خصوصاً بر لشکریان خود که احدی را در هنگام فوج کشی
یارای آن نبود که خوشه از مزروعات یا بشتاره بجبر وا کراه تواند گرفت اما رویه
حکومت و ملک داری که امریست علحده نورزیده لهذا نقش نظم و نسق
درست نه نشست کولیان[۴] و متمردان گرد و نواح بهیئت اجتماع که باصطلاح
گجرات دهاز و ذاکه گویند شبها در پورچات و در بلده در آمده نه شگافتن خانها

و بغارت بردن نقد و جنس دست تطاول را در از ساخته و ابتدا در آمدن دهار که ازان وقت شده بود و پنڈتان دکهني که راتق وفاتق مهمات بودند باختیار خودها کار میکردند وجهي به صیغهٔ چنها من از وظیفه داران و مدد معاش سادات بدعت نهادند و پیوسته روئدادهای سابق ولاحق متواتر و متوالی بعرض اقدس رسید لهذا تعیر گشت و از نوشتجات و کلامی دربار جهادمدار این معنی را دریافت نموده عزني خان جالوري فوجدار پالن پور را تا رسیدن ناظم منصوب نائب مقرر ساخته غرّهٔ شهر شعبان المعظم سال عدر روانه دکن گردید *

فرهنگ بعضی از الفاظ مشکله مرأت احمدی

جزء اول

به ترتیب حروف تهجي

الف

ایمک — لغت ترکی بمعنی شخصی که یک دستش شش انگشت دارد -

الغ — لغت ترکي کلانتر -

ارک — قلعه کوچکی که در بناء قلعه بزرگ سازند -

اقطاع — کنایه از جاگیرات -

آتون — بروزن خاتون معلمه دختران -

انها — بکسر اول خبر رسانیدن -

ب

برانغار—لغت ترکي بمعنی فوج دست راست -

بانر — زمین نا مزروع - لغت هندی -

ت

تکچه — تصغیر تکه -

ترقوه — استخوان چنبر گردن -

تَل — زمین و توده که سرش بس فراخ باشد -

تیول — جاگیر و علوفه ضدّ مدد معاش -

توزیع— بخشیدن چیزی میان گروهی -

تَمغا — باج که ازسوداگران و گذریان بگیرند-

تُتُق — چادر و پرده بزرگ را گویند -

تالار — تختی یا خانه که بر بالای چهار ستون یا بیشتر از چوب ساخته باشند-

تب — لغت ترکي بمعنی فوج -

ج

جَر — هر شگافی را گویند عموماً و زمین شگافته را خصوصاً -

جر بزت — معرب کر بزت بمعنی مکر و حیله

جعبه — ترکش -

چ

چارقب — جامه است مخصوص پادشاهان ترک -

چُول — بیابان و جای خالی از مردم -

ح

حي — معرب هي است و آن کلمه ایست که بجهت خبرار کردن در مقام تهدید و تخویف و رجز باشد -

خ

خلخ — بروزن فَرُّخ شهریست از ترکستان منسوب بخوبرویان

خدوب — پراگنده و پریشان شدن طبیعت باشد از امور نا ملائم -

خدام — بکسر اول رسمانیست که در حلق چهری کنند و بان حلق او بگیرند -

د

دمر جچه — باصطلاح هند مردی زن شوی مرده یا مطلقه را نکاح کند -

در پوست افتادن — کنایه از غیبت کردن و مذمت کردن

دم اعتبار — معاون و یاری دهنده و شریک دزد -

داروغه — لغت ترکی بمعنی نائب حاکم -

دمدمه — بفتح اول بروزن همهمه مکر و فریب و فسون و دُهل و نقاره و بمعنی شهرت و آوازه هم است و سرکوب قلعه را نیز گویند و آن برج مانندی باشد که از چوب و سنگ و گل سازند و از آنجا توپ و تفنگ بقلعه اندازند

دوشاق — لغت ترکی بمعنی قید -

ذ

ذائع — فاش و پراگنده -

ر

رجالة — بضم مشدد پیادگان و آن جمع رجال است و رذاله مردم پست فطرت را گویند -

س

سُدّه — در و درگاه -

سره — زر رائج تمام عیار -

ساباط — صفه که درمیان دیوار باشد و در زیر آن راه باشد و تخته پهن که متصل شود میان دو حائط -

ش

شعب — دره کمرکوه و راهی که در کوه باشد -

ط

طبلق — در اصطلاح اهل دفاتر ورق چند را بروی هم گذاشته بندند -

ف

فدوب — بضم اول پراگنده و پریشان شدن طبیعت از امور نا ملائم -

فوطه — معرب پوته است خوانچه و مخزن را گویند -

ق

قول — لغت ترکی لشکر -

قدغن — شتاب و تاکید و بمعنی اضطراب هم آمده - لغت ترکی -

ک

کهی — عبارت از کهی در هند از آوردن کاه و علف است از اطراف و جوانب

کوشک — معرب آن قوشق - بنای بلند را
گویند که بعربی قصر خوانند -

کُلال — کوزه و کاسه گر بعربی فخار نامند -

کوکه — برادر رضاعی لغت ترکی -

کنکاش — صلاح و مشورت لغت ترکی -

کریاس — دربار و خلوت سرای بادشاه -

کُوچ — زن و فرزند و اهل و عیال -

کلابتون — تار بست از طلا و نقره بپیچیند و
در مندیل و زربفت بکار برند -

کروری — عامل را گویند که کرور دام را
عامل باشد -

کلتر — هندی بمعنی اندازه و تخمین
زراعت -

گ

گتیا — نوعی از طعام -

م

مَدهی — لغت هندی بمعنی یک قبضه که
از هر جنس بردارند -

مَنقلا — فوجی را گویند که بادشاهان پیشا
پیش خود دارند -

مَهوَه — استاد و دانا -

ماهچه — سر علمی را گویند که بصورت ماه
ساخته باشند یعنی گرد و مدور و
صیقل زده از طلا و نقره وغیره -

مداهنه — پوشیدن خیانت کردن و خوار
داشتن -

معتوه — بیهوش و درشرع کسی که بعضی
از کلام او همچو مجنونان بود و
بعضی هوشیار -

ن

نوئین — شاهزاده و ملوک و سلاطین را که
خویش و قوم و قرابت -

ناشد — و هم بمعنی امرایان -

و

ه

ی

یراق — لغت ترکی بمعنی اسلحه سپاه از
جنس شمشیر و کمان وغیره -

Published on behalf of the Government of H H the Maharaja Gaekwad of Baroda by Newton Mohun Dutt, Curator of Libraries, Baroda Raj, at the Central Library, Baroda, and Printed by P. Knight, Baptist Mission Press, Calcutta

FOREWORD.

Mirat-i-Ahmadi was first lithographed by the Fathul Karim Press of Bombay in 1888 A.D. but the historical portion of it was incomplete inasmuch as a considerable portion of the account from the reign of Muhammad Shah to the coronation of Alamgir II was altogether omitted The lithographed text also was in many places hopelessly corrupt abounding in a large number of misprints and mistakes.

It was therefore a great relief and real pleasure when in 1921 through the efforts of Mr. C. N Seddon, a retired Civilian and Revenue Minister of Baroda, a rare manuscript of the complete work discovered at Cambay bearing the author's seal and copied during his life time by his Secretary, was placed at my disposal for editing and publishing in the *Gaekwad's Oriental Series.*

The plan adopted by me was to edit first the omitted historical portion of the text from the said manuscript which was available for a short period. Last year I was able to place in the hands of the public the above historical portion in a typed edition as *Mirat-i-Ahmadi* Text, Part II, with a Preface, Explanatory Notes, Index and a Foreword in English by our renowned historian Professor Jadunath Sarkar.

The lithographed historical portion is now presented, after necessary corrections, in a typed edition in Part I together with the author's own Preface and a glossary which I have added to it.

The author's *Khatima* or the Supplement which in the lithographed edition is wrongly put down as Vol II will in a short time, appear as a supplement to my edition of the complete text of the *Mirat-i-Ahmadi*.

BARODA,
27th May, 1928.

NAWAB ALI.

Printed by P. Knight at the Baptist Mission Press, Calcutta,
and Published on behalf of the Government of H.H. the
Maharaja Gaekwad of Baroda by Benoytosh
Bhattacharyya, at the Oriental
Institute, Baroda.

Price Rs. ~~2-8~~.

MIRAT-I-AHMADI

A HISTORY OF GUJARAT IN PERSIAN

OF

ALI MUHAMMAD KHAN.

EDITED BY

SYED NAWAB ALI, M.A.,

Professor, Baroda College: Fellow, University of Bombay: Author of Tarikh-i-Sohaf, Tazkirat-ul-Mustafa, etc.

Part I.

Oriental Institute,

Baroda.

1928.



Autograph of the Author.

GAEKWAD'S ORIENTAL SERIES

Published under the Authority of the Government of His Highness the Maharaja Gaekwad of Baroda.

B. Bhattacharyya, M.A., Ph.D.,
General Editor.

Volume XXXIII.

MIRAT-I-AHMADI

PERSIAN TEXT

Part I.